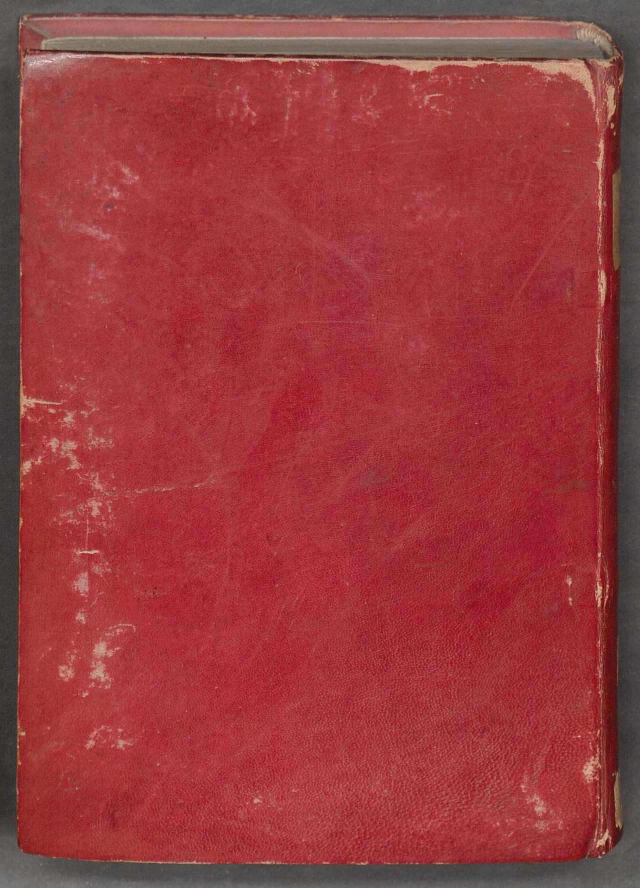


Anthologie zu Indien





Col. Murray



هو العلی

ذکر اقسام اسناد و آئین بیاض آن در یکجا

موجب ارقام اشرف اعلی و اینها ای که بتحریر در بیاض سند دو قسم است

قسمی از آن در کار اهمیت و حکم حکامی که بمهر اثر و طغرای غرای نخست

این را بخط ثلث نویسان و قسم حسب ارقام شاهی که بمهر وزیر رسیده

حسب الحکم و پروانجات که مطابق فرمان بمهر وزیر الممالک و مستوفی الممالک و

صدر الصدور با فرمان ورود یابد برای پروانه بارز و یا سند درگاه مهمات

و سندیکه مطابق فرمان بمهر دیوان الصدور حاصل نماید حکم تتبع فرمان و پروانجات

بارز و تعلیقه بر پشت سند تحت الطور ضمن در محرف نظر ملکه بر حکم

درگاه والا و ماورای آن سند مهر دیوان صوبه‌ها بتفصیل مکرر نقش رسوم کار و الا

موجب نو و حیثیت ... که درگاه ... بنابر احکام مهام

مالی استفاده آن مبدء و سرمایه بر سنای حکام اعتبار کار والا و پروانجات

مهری ایالت خدمات بادشاهی مثل صوبه دار و فوجدار و عاملان تا نقددار و

دیوه‌دار همه حکام وارین دو قسم برای برابری و خدمت خیدان ارکان و وقت می‌گشت

سند گشت چون سند صوبه‌داری و دیوانی و فوجداری و عاملی و کروری و ولایت و

داروغگی و منصب قضا و افتا و احتساب و دیوان الحکام و وقایع نویسی و

... داری و چوکی‌داری و قانونگوی و چودهری و ... و ائمه و مدد معاش و

اوقاف و سجاده‌نشینی و امامت و خطابت و مجاورت و تولیت و

تدریس غیر ذالک فقط لهذا مبادی سند و طریق نصب ... مذکور شد ا

ا مجد و مدوی

هر محدود تویندن زعیمدار وارث او عوضه بیکار خاصه یعنی زرا ایان و دیوان صوبه

مساکر و اگر زعیمدار کلنلن رسمی بود عوضه تا صوبه دار بهمود و کلانشی جواله نوی سیله دار هر جا

مرسا بند و شرعی مبنو در صورت عهده مالکدار گور ابر وار در جواب

منصبی اسمانه اگر دکور باشند یا خلع و بر تقدیر امانت دو ساله مالم بر یک از حضور

صوبه دار اصدار مبایعت وارثی بیکار و دیوان صرف روانه تعویض و حاکم داری

و تعدد جراحه گرفتی اوزلیم مالم داری اگر از دکور کسی تابع معتمد است تحویل تحصیل اید لعل

ملک است بیکار و دیوان و متوسل ایلان آ ه ملک است صوبه دار حاصلات حسب امر ور

بعهایت یای حاکم داری [illegible] متهمار که بعد حدودی تحلیف اگر اوزار تحلیع سیله

اجازت رحمت مباعث و بیکار زعیمداری اربا اشتعال ای ور ربد والله

خلف تحت مذکور صوبه و برای امانت در سال همراه کس از کار حواله

و کلانتر منتظر و زمینداران اوسط را ضلع مانم بر سر صاحبه مود روانه دلال

و خلف در سال برگزاری انته و درستی لوک خرق روانه کار خالصه و هم جا به تان

اردستان ... کار فیصو و نیامی زمینداران بر یکی و راما انتظام ... رفیق

مهر دلاور
امار بر زمینکش بکار رساند و نبودن اسه صوبه دار متعمل قبول ع نمود و دل اهالی با حالی نمد

وبعط
حاصل بما حسید یام و مجلس اجرای معاملات و درز ... تمام ع امد بام

زمیندار مبهم جاری میماند و تنخیص از منکی وجه مذکور در سال آن ... اعتبار بر اکه

متصدی اوال ازینکس و غیر بکار داد و نمودن اسه و عرای نموده از حال و لقابا

اعمال
برادو ذمه بر سر لنبه جمیع سکنی وا مسجد زمیندار بر غرار محب و کلمه به

ممالک
ان انداز ع کوفه حسا نخه ذر قریه مرور موافق حالت و استطاعت اهالی تحقیق

بعد تحقیق سنگار حاله .

3

سرکار خالصه شریفه در حوزه نشست سند با وکلای زمیندار بدون دعوایی می‌کرد با حسین و

وقع نظمی شریفه در نامه موافق صادر نمار کفایت لکن زمیندار مطالبات ان ... ورود

شریفه صاف با فرد ... و زمیندار جد اجداد الصدور ... شد به خط مبلغ

زمیندار بملاحظه امری ... سرکار خالصه با اتفاق دیوان یا خود تنها رفته سند نویسند

یا مجدد این شریفه و ایراد مذکوره صاف صورت داده ... بدون ... نمی‌کرد

زد و ... دور و ... از قائمکاه‌ها حقیقت حسب ... حال به خط آنها واز وکلای زمیندار

مجلس به خط زمیندار و صاحب به خطها حاضر ... ضابطه حاضر ... است

گرفته سوال در کارهای جدید ... سوال از اختیار سرکار

صفحه نمودر ۳ سرکار ان ... شریفه مذکور ... در ... حاجات

راست ... در ... در ...

[illegible]

3

در نوشته شوهر آن جانب حسب بهمن ورق واضح گردید مبلغ ... کار

مطالبات ملاحظه نموده اگر آن ... در خواست ... آن هم منفذ سند ... و مرخص درگاه

و الد ... و الد صرف سند ... بجای ... آن منتظران ... طرف ... ثبت

و ورق واضح جانب حسب ... آن و ... صوبه دار ... بار ... مبلغ

مطالبات ... صوبه دار حقیقت ... سوال ... صوبه ... لکه

بعد گرفتن محکمه وصایا سند ... باطرف ... ثبت العود سوال

در محرف ... در تحت ... محرف ... سوال ... محکمه ... دوره

واضح ... الصدر ... شدن ... رسیدن سوال و حقیقت

و محکمه وصایا ... وجه ... و الد ... سند خواند

... بقدر احتیاج ... ازجمع ... کرده ... برابر

درجمعی

در عرض شکل از بالا تا پایین بگذارد ده مقدار یک و نیم وجب کاغذ ساده

خالی بگذارند و یک یک حصه چپ و راست حاشیه گذاشته در یک دو حصه اوسط از زبر جمع نویسند

آن بیگار خالصه از بالای سطور جمع نوع جمع بطرز چند از یک وجب تحت السطور جمع

نقد و تمام بالفصل در ولایت چند و قسمه نقد و جنس نوع توال و حسب و کلای و

حاصل و نقد و جنس از بیگار و الابعه عائد از تحت ابتدا کور در میان دو حصه از

مقدار سطور جمع و تمامی مجموعه جمع در بازار بجای خود و در ذیل بالفصل حاصل

نقد جمع تمام لوا لوا لحریر یافته مرتب حسب عهد اول از نسخه جلو بردار

به موجب نمود دفتر خالصه جلی مثل سند نویسنده تاریخ و ماه و سن سلطانی

قلمی از تحریر معمور بدرجه می آید و به بعض جلو بردار بجای آن نقد قلم

در خاتمه یک وجه دیوان از روی سند منقح مرسید آن وقت سند نقد گرفتی

سند از مهر قاضی باشد یا با سند حقوق زمیندار یا وکیل زمیندار بر مهر عمل معمول است

فلان و ماه پس فلان مطابق فلان نقل بدر دیوانی رسید و بر بردار حقوق خانهٔ

بابت دال تعلقه حویلی و در حسب دیوانی بمحال اول و جاگیر ملکی درکس

حکم باجگزاری زمیندار یا وکیل زمیندار از دست پیشکار حاکم زنده مخالفت

و این بر حوالی برلیست سند حاوی ضمن در حاشیه او است بنده اخراج شاید

بر شرح ولایت و جمع صورت از یک و سند بعد از مشخص بر چهار کاغذ

صوبه دار ملکی و محکمه و جاگیردار و جمعیت دیوان صوبه در عمل نواب

حقوق خانی و قسمت بند رسمی دیوان صوبه فرستاده گوید و از مختار خانی نواب

حقوق خانی دیوانی از کار گشته چون مختار خانی پس صغیر ... مطالبه حسرات حقوق

حقوق خان اخراجات دستخط دیوان هم حقوق کل گرفته از این حال این محال دستخط

عامل حال تا از عامل سابق حوالی نقل مستعمل نمود نقل

~~دانستن منصب و جاگیر این است که هرگاه در سرکار پادشاه نوکر شود اورا~~

منصب دار میگویند و اگر بکار لشکر نوکر شود نوکر نامیده میشود از فلان کس در فلان جا.

نوکر شد و اگر در سرکار پادشاه نوکر شود منصبدار میگویند مشتق است از نصب شدن

و معنی نصب قایم شدن جهت تفاخر و عزت پادشاه منصبدار نامیده شد و

نوکری پادشاه دو قسم است یکی نقدی و دویم جاگیر نقدی مثلا منصب

صدی برقرار است صدی بر ۳ قسم است اول و دویم و سیوم صدی اول یکصد و

سی و پنج روپیه در ماه و صدی دویم یکصد و بیست روپیه صدی سیوم یکصد و پنج روپیه از سرکار

پادشاه متفاوت از نوکری پادشاه از نوکری دیگران اعتبار دارد فقط

ابتدای نوکری پایی توسط بود از کسی موقوف بخشی اول از هر بخشی با همین منکود

و پاهی بخش دوم بخش است یا بخش سوم یا بخش چهارم سوال نوکری خود به پادشاه رسانند

از فلان کس بر فلان کس امیدوار بند که والا است و این سوال از طرف یکی از این چهار بخشی

در پایتخت کدام صوبه مهر این امر را این نمود تحریر میکنند از اظهار پادشاه گذشت و

بعد بخط پادشاه رسید او مقصد ارشت و این سوال در دفتر بخشی رسید مقصود پای دفتر

این بخش گری نت بموجب این تصدیق گویند و این تصدیق بار بعد بخط پادشاه

یا این بخش بموجب حکم پادشاه رسید از تصدیق منظور گشت بعد ابن سوال

در دفتر بخشی گری مانند و بر طبق این مذکور نوشته شد فلان تابع و فلان

برسانم فلان بخشی فلان کس پای مقدار منصب را ارشت و نقل تصدیق از مبیع بخط بود

وارث نهاد در این مذکور هم بخشی نقل پس از درگاه پادشاه است لیکن امیدوار حصول

در بابه نقدی و جاگیر آن وقت از دو دار عرض یکی سوال از فلان کس

ارسال

بر ساله فلان تحویل و تحویل فلان ابن منصب ابتدا برقرار گرفته تصدیق داخل دفتر مجموعه

باز یافت اولو در باب او این حکم انوقت بر تحویل مذکور صادر پادشاه

و داروغه شخص دیگر بیابد ابت دستخط که بعرض دیگر رسید پس اگر تعلیقه گشت جاری شد

و اگر جاری گشت تحویلدار تحویل بوزیر رفت بنام فلان کسی حکم اقدس که اجرا کرده بدهند

وزیر بنام دیوان دستخط که در دیوانی تحویل موافق ضابطه نوشته در لفافه های ایشان مهر بر رفت

مهر ساز و ارکان یاد داده گذرانید و بصاحب رسید بر همان تحویل شرح وزیر و مهر دیوان که نمی شد

و بعد از این از دفتر یکی از این چهار کار تابع دیوانی تعهد است سهامی منصب اول

تحویل دستخط در دفتر میماند و از این تحویل دیگر شرح و لب تحویل دستخط تحویلدار رفت

اگر با نود روزه مدار دایم بود بدون حکم نیست پادشاه وزیر دستخط مبلغ از تحویلها دهند و اگر

لکن دایم یوزه بعد بیا یا بیایند ازالک دایم بود وزیر این بعرض پادشاه رسانید صادر

پادشاه بر تحقیق نشد باید ال این دستخط مبلغ از تحویلها دهند بهنگام ای تحویل بر سر وقت رسید

نشان دیوانی و منصبداران و غیره دیوانی بر او می‌شدند تنخواه دار معلوم است از جمعبندیها و محال کلی

و مراد از عمال پرگنه فلان که در صوبه فلان مرا مقرر اند که ابتدا که دیوانی تمام فلان این

فلان تنخواه کنند و اکثر دستور تمامی بود تا هم پروانه نوشتند

جاگیر

بازیافت جاگیر قسم گشته از پاره زمین که ... بود و بخواهد از روی منصب

می‌بایست پس پروانه علیحده بود یا تنخواه منصبی کم بود پس جاگیر خواه گردید

بکجا که الآن و پروانه می‌شدند تا عهد همایون پادشاه بر بابر پادشاه از بابر پادشاه از اولاد

امیر تیمور پادشاه بود و رجوع باید از بعد تیمور پادشاه کرده از دار القرار کابل آمده

فتح دهلی کرد و بر سلطان ابراهیم غوری فتح یافت شدها سلطنت هندوستان موعود است

منصب و جاگیر دستور سلاطین هندوستان وغیره و والیان ایران و پادشاهان سابق حال که است

و از نشر صدور تنخواه مرسوم گشت در جلوس محمد اکبر جلال الدین پادشاه از امرا و امرای

دیوان و منصبداران سلطنت هندوستان قرار یافت و تا عهد شاه جهان پادشاه بیگم و کارها

بهمان نوع جاری بود

ایشان نوعی جاری بود نقدی نیز و جاگیر نیز بود و بر اخراجات و صدر الصدور و وقایع نگار

و باطلان صوبه انشاء جاگیر میشد و از جمیع امرا ایشان را مخصوص [illegible] تا اینکه [illegible] جاگیر می‌دادند

و الا تمام عمله‌های لشکر را نقدی بود چنانکه جمیع عمده لشکریان را [illegible] جهان‌نگار تا سی

داشتند قریب سی و سه لک در ماه نقدی می‌یافتند با وجود [illegible] منصب جمیع یکهزاری بود

با دو صد سوار یا چهار صد یا پانصد سوار و [illegible] سیصد [illegible] داران

نگار و الا میدادند و از [illegible] ایشان [illegible] را [illegible] میدادند و نوکر نگاه میداشتند

سواران ایشان [illegible] داغ [illegible] پادشاه [illegible] داغ

لشکر داغ [illegible] بیست [illegible] ایشان [illegible]

ایشان [illegible] داغ [illegible] همراه [illegible] سردار لشکر بود چنانچه

در وقت [illegible] پادشاه ۵ لک سوار لشکر داغ [illegible]

بیست و شش لک سوار الف داغ بود و در تمام ممالک محروسه [illegible]

[illegible]

جاگیر به دو صد و پنجاه از نصف نقد و نصف جاگیر میداشتند دو لک دام تنخواه میشد و

بر پانصدی تنخواه یک لک دام و به یک هزاری از نقدی موقوف یازده لک دام تنخواه میشد

بار در عهد عالمگیر بادشاه نصف جاگیر از نصف لک پنجاه هزار دام بابت مقرری و منصب

ارادت و پنجاه پانصدی و حطا میشد و اگر که حقوق خدمت که ظاهر میکرد از آن کسی

خانه زاد است امیدوار از اعتبار و حظ نمود بادشاه مهر محمد ازین قدر این چند دام لک نوکری

می خاصیت نگاری ۳ الف و الوف بوجه مبدم هر کدام قدر حوصله یابی اضافه

و بعضی دوست حق اگر لائق کار است اجر هزاری و بعضی هزاری و ناظم میشود

لک دام

حقیقت جاگیر است هر گاه لک دام صد دو هزار و پانصد روپیه سالیانه پیدا میشود

تنخواه میداشتند دام یک فلوس از روپیه چهل دام است سکه روپیه مرادی

بادشاهی مهر بود بابت لک دام دو هزار پانصد روپیه سالیانه مقرر شده هر کس نصف نقد

او ... از ... ماه جاگیر مقرر و ... نقدی ... نقد ... ماه تنخواه میداشتند

و ما الله حسبی بود

وضابطه حسنی بود که در هر صوبه دیوان پادشاهی بود و تحصیل مالک بود و منصد و

اخراجات از دست دیوان باطلاع و دستخط ناظم وقت میکرد و از نسبب تمام حاکم داران

صوبه بطاوعی آمد هر کس که از تحویل اضافه حاصل شده بود بازیافت میکرد و هر سال که

مدت انعقاد بود از اخراجات پادشاهی سند او از وضع میگرفت و همین طریقه تا عهد عالمگیر پادشاه ماند

منصب و در عهد شاه عالم بهادر شاه پسر عالمگیر محمد اورنگ زیب از تغلب مفسدان و کم در باره

از منصب ماند و ابتر و ملک و سند جاگیر و ازین انتظام از عهد پادشاهان سلف بود

لا در عهد ایشان بسیار شد و خالصه پادشاهی بسیار کم ماند از جهار گروه بکلی بر الغ

پسران محمد معظم شاه مرحوم هشت کس صاحب جمع و لشکر و جاگیرات عمده از حاکم

پادشاه زاده‌ها تحویل میکردند شد و بعد الغای پادشاهی از اجراء جوهره و بهره از

در عهد شاهجهان جسیم شده بود رو بخشش و مبالغ بسیار از ان بخرج آمد بحال پادشاهی

بهادر شاه ماند و بعد سال دیگر از پسران و محمد [illegible] از دیش حلقه بحال

محمد ع که در دو سال از افراط و تفریط و خنک و جدل یکدیگر و به ما سلطنت معز الدین

پادشاه در عهد بزرگوار حضرت خلد منزلی ابد ماندند و در پی سعی بسیار تمام قواعد

ابرو بر نشست و بار در عهد محمد شاه پادشاه در مجرای جان بدر نواب قمر الدین خان نظام الملک

حسب اختیار ماندند از بس و منصب و جاگیر و نوکری پادشاه و منصب داران

نامیده لک بیست لک دام جاگیر می‌یابد و او ده لک دام بحوالات امیر

و بیست و دو لک دام می‌یابد او ده لک دام بتنخواه باقی حصه

recd 26 Dec
1792

My dear Sir

I return the Pamphlet you lent me with many thanks for the perusal of it.

I also send you a Copy of the Persian Paper which you wished to have.

Yours faithfully

G. Moyer

ذکر حقایق زمینداری بردوان در سه جزو

حقیقت زمینداری رکنه بردوان وغیره در سنه ۹۰۰ هجری در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه جلال الدین

محمد اکبر بادشاه غازی زمینداری سنگی رای نام قوم کهتری متوطن لاهور مع ابو رای پسر خود باراده درس حکتهه

از لاهور بردوان بجکلاتهه رفته همونجا فوت کرد ابو رای مذکور وقت معاودت در بردوان رسیده

تجارت پارچه شروع نموده با دختر برده هست کتخدائی نمود بعد چندی با ابو رای بابو برار او متولد گردید

از همین قدم فرزند کار تجارتش رو بترقی نهاد چنانچه حاکم وقت چوهدری کاری بازار و دیگر چند

محال در پرگنه بردوان دیگر مقرر بود بعضی نارسائی مالگذاری بر ابو رای مذکور مقرر کرد وحدت داده از کاردانی خود

نزد حاکم وقت اعتبار تمام بهم رسانید و چوهدری دیگر معروف او مالگذاری میکرد بعد فوت ابو رای

پسرش

پسرش بابو رام مرقوم جانشین او شد بعد چندی که بهسام رای نام پسر بابو رام تولد شد سلسلهٔ توجه

کیخدائی کشن سالم بابو مرکور بهسام مرکور بهیدا کشت که بهسام رای بحضور پدر خود کشن سالم سالی

پدر مذکور سال گذرانیده فوت کرد بابو رام مذکور کشن سالم رای نیز خود را با وصف فی الجمله در

دیگر با بسم کهار سالم و بهو سالم زمیندار جانشینی خت و زور بر دولت و اقبال

دریابانی جاه و جلال در ترقی نهاد اولاد ایشان باکهار سالم بی زمین جاگیر نواب دو کلام فوجدار

برادران مقرر بود بعد انتقال صوبه صبط شد جهان آباد برادر شیخ ابو القاسم و

محمد صادق عباسی و کوپال سنگ فوجدار اکبر مقرر بود تا عهد قصور مالگذاری انهانور الله خان

فوجدار برهانپور از جانب بادشاه عالمگیر مقرر بود چوده پرگنه مذکور بر کشن سالم سنگه

مقرر کرد و چندی پرگنه مذکور از کشن سنگه مذکور انتزاع چوده پرگنه مظفر شاه و عصمت شاهی

مقرر گشت و چوده پرگنه سلطان شاه به سبب ضمانت و قرار چوده پرگنه سابق بدستور او

در آمد بعد از آن چوده پرگنه کهند کهوس و سنمر شاه و کوالام بهوم و سنی بهال و غیره مقرر شد

بعده چوده پرگنه بندوه و پرگنه برهانپور بر همین نهج در تقدم سرحد خبک در میان آمد

چوده پرگنه مذکور بیک کشن سالم را قرار گرفت و چوده پرگنه بلیا انضمام کشن سالم

مالگذاری ملک به سبب قصوری مالگذاری از چوده پرگنه استعفا کرده پرگنه مذکور بسر شاه بعد از آن سالم مذکور گردید

دالی مذکور

و راجه مذکور از نیک دیانت خود مقرر کرده با دستخط بر یکدو قطعه سند خیرات ملک عزت نمی خواست

و چیزی نمی خواهد چنانچه بسیار از هندوان و مسلمانان در عهد او از ایشان بلا اخراج یافتند و تا الحال

کنشی ساگر با تمام شرح فرور دیوان او به دست پنجاه هزار بیلدار انجام یافت و اطراف سماک جمع

و راجه مسمی تبارک او بعد از آن در قصبه سرهند با نوبهانه سنگهه جوهری یکسر روح خیمک در میان آنعهد

مع نور الله خان فوجدار شکست یافتی به دست مردم سنگهه مذکور مقتول شد سلطان سنگهه

مرقوم در هنگام ورتنه آباد که نعمت خان فوجدار مخصوص آنجا از دست او شهید شد

و شاهزاده عظیم الشان از حضور بادشاه عالم گیر از برای دفع غنیم تعین گشته بعد محاربات سکست غنیم انعام

و در همان جنگ خواجه محمد انور همراه شاهزاده بود نیز شهید شدند اکثر بعد بسبب صغر سن جمعیت زمینداری

بکالاله نام شاه زاده متعرض شد و حکومت آن سرکشی ایام مذکور بعد قتل پدر از افغانان

آواره شده بود بموجب حکم حضور زمینداری بردوان مسلم گردید بعد چند مدت زمینداری خود

در ایام صوبه داری عظیم الشان در تعلقه کشن رام که او بود از دست مخالف زخمهای کاری برداشته

گردید و متوفی شد و پسر اکبر او جگت رای چهل و در تعلقه افغانان بود از آن ایام

اب و مال تعلقه مذکور زمینداران بردوان متعلق او بعد فوت جگت رای زمینداری بردوان بنام

گردید پسر کلانی او که سن صغیر بود مقرر گشته بنابر امورات زمینداری بموجب حکم

عالی

بارتش انجام یافت بعد ازین چون کرتچند جوان شد مدتی در عمل نواب جعفر خان شامل
زمینداران دیگر مقید ماند کار زمینداری عمل او نکرد بعد فوت نواب مذکور و فیکم نواب
شجاع الدوله از جابت یک لک مقرر گشتند ساجه کرتچند بالخلعت سرفراز گشته زمینداری او
رخصت کردند بعده عرض و عشرت گذرانید چندر کور و بهورتت و سیر کده و غیره
چند پرگنه در عمل ساجه کرتچند افزود و نام تعلقه بردوان و کلاب باغ و کمهن باغ و
بانه باره و دزری کنجکل و کنجی نگر در عمل کرتچند مرقوم شامل است بعد فوت کرتچند
پسرش چترسین جانشین پدر گشته بترتیب زمینداری که لاولد فوت کرد بعد از آن

رابعه تیلوکچند پسر مترسین مرقوم بعد از او قائم مقام گشت در عهد تیلوکچند مرقوم که

ارسه بانتقال کومید دیو بعد از انجا در سنه ۱۱۴۳ که بلا اولاد فوت شده بود از عدم علاقه

اولاد او نواب مهابت جنگ مرحوم بخشش تعهد دیوان مانکچند در خطاب مرتبه بظهور رسیده بود

غنایی گویند مانکچند دیوان در ازروی نمک حلالی سندات بنام تیلوکچند در اقطاع او بود

حاصلات نوعی تحویل زوجه کومید دیو متوفی حساب میداشت بعد هیچ و شش ماه از جانب زوجه

کومید دیو متوفی بنگ پسر مسیح رنگه دیو میداشت و وکلای او بحضور نواب مهابت جنگ

ناظم صوبه نالش نمودند پیرال اشم و دیگر به رجوع و تیماکر دخیر تعلقه کومید دیو مرقوم

مذکور
متعلقه ثبت وجه داری که در شاه‌جهان‌آباد جاگیر مدارالمهام بعد از آن لشکر بهادر العلم بود و در سکه دیو

نجابت متعدد کردید حاجب نجابت نصف حاصل می‌ماند چنانچه متعدد کردید حاجب موصوف

الحسن
از راه خداوندی برکنات مرکوز برین در سکه دیوم مرکوز سال عنایت فرمودند بعد چند سال نوجه حسن

کریاله مومعه بعد از آن برای تابع مالگذاری کار در سنه ۱۱۹۶ بحکم صاحبان نیلام کرده گرفته اند

تیلوکچند مذکور بعیدار رکبه بروان در سنه ۱۱۷۰ بحکم فوت کرد پسر تشی ساج حمید بهادر

جعهر
برای قایم اندازه وقت کسی اسلام راتا تا وقت حکمت سال در پروانجات حکام بنگاله بهادر

در
نوشته می‌شد در وقت کرتحد اسم بعیدار در پروانجات نوشته شده بعد در وقت حسن

بخشی بعد دیوان مانکچند خطاب راجه از حضور والا عنایت شد و بهمان دستور تلوکچند

نیز در ابتدای زمینداری خود مخاطب بخطاب راجگی گشته سند از حضور والا یافته بالجمله

در عملداری حاکمان انگریز سالی که مستر لارد کلیو صاحب کلان کلکته در مقام اله آباد

بملازمت شاه عالم بادشاه غازی رسید و خدمت دیوانی بنگاله و صوبه بهار

داد و لیسه بنام کمپنی مقرر شد راجه تلوکچند مهاراجه دهیراج بهادر و منصب چهار هزاری

و نوازش نوبت و عنایت طبل و علم و پالکی جهالردار از حضور بادشاه اعتبار یافته و

بهمان دستور بعد فوت راجه تلوکچند زمینداری و خطاب منصب مذکور بنام تجیچند بهادر حاصل گشته است فقط

حقیقت زمینداری پرگنهٔ میرهوم و فیض که زمیندار پرگنه میرهوم و فیض در دامن کوه واقع است

سابق بتقبض و تصرف راجه بیر سنگه دیگر کوهیان بود شمس خان نامی افغان با جمعیت خود

بعلاقهٔ نوکری راجه مذکور متصل آن سکونت میداشت چنین بار راجه مذکور نفاق واقعه

راجه مذکور و دیگر کوهیان از دست او متفرق گشته و اکثر زمیندار به زمینداری افغان مذکور

افغان مذکور پرگنات مسطور را بقبض و تصرف خود آورده شمس خان حاکم بر بلاد کرداری

بطریقهٔ نوعات میمود از او دو پسر باسم حمید خان و علیخان پیدا شدند بعد فوت

شمس خان مسطور زمینداری پرگنات مذکور بنام حمید خان پسر کلان شمس مقرر گشت از حمید خان مذکور

یک پسر باسم خواجه کمال خان او هم بعد فوت پدر ارثی تعلقداری پرگنات مسطور قابض گشت

از دو پسر باسم محمد خان و آدم خان پیدا شده بود بعد فوت خواجه کمال خان مذکور تعلقداری

پرگنات مسطور بنام محمد خان پسر کلان او تعلق یافت از محمد خان مسطور یک پسر باسم اسد الله خان

چون محمد خان مذکور فوت کرد تعلقداری پرگنات به اسد الله خان پسرش مقرر و تفویض گشت

و اکثر محالات پرگنه تعلقداری تعلقداران نواح بعوض قبض و تصرف تحت او آمده مدت مدید

بکامرانی گذرانید حسب طومار ایشان او ۳ زوجه کتخدا میداشت از بطن اینها فرزند

پیدا نشد زوجه چهارم منکوحه او بود از بطن او دو پسر باسم بدیع الزمان خان و معظم خان

پیدا شده بود

پدر ایشم بود بعد از وفات اسدالله خان مظور زمیندار پرگنات مرقوم بنام محمد بدیع الزمان خان

پسر کلان شی متوفی گشت محمد بدیع الزمان خان مرحوم پنج زوجه میداشت از انجمله دو زوجه

کتخدائی ۳ زوجه نکاحی از بطن زوجه دویم کتخدائی یک پسر اسد الزمان خان و از بطن

هر سه زوجه نکاحی چهار پسر منجمله ان از زوجه کلانی دو پسر باسم احمد الزمان و غیاث نعیم خان

از بطن زوجه دویم یک پسر باسم فخر الزمان خان از بطن زوجه سیوم باسم بهار الزمان خان

همگی پنج پسر زوجه های کتخدائی و نکاحی میداشتم بود محمد بدیع الزمان خان مرحوم بحیات خود

باطلاع و حصول سند ناظم صوبه زمیندار پرگنات مظور بنام اسد الزمان و کربلا اموات

جزو کل متعلقه زمینداری بدست علی نقی خان مذکور سپرده خود از خیالات معاملات زمینداری

دست برداشته لباس فقیرانه بر بر نموده چند سال بعد بر کنبه مبارک نموده فیض بود باقیمانده او را اولاد

صرف اوقات میمونه بجهت حیات علی نقی خان و فخر الزمان لاولد و محمد الزمان خان همگی

سه پسر او بقضاء الهی فوت شدند بعد از آن بدیع الزمان خان مذکور نیز در سنه ۱۱۷۰ بنگله

او وفات یافت اسد الزمان خان مذکور لغایه سنه ۱۱۸۳ بنگله بر بالاء ملک گذاری نموده در ایام ۱۱۸۴ بنگله

لاولد فوت کرد زمینداری پرگنات به بهادر الزمان خان

برادر علاتی او مقرر گشته

تحقیقات چودهرای پرگنه انهیه و غیره آنکه سلیم خان ولد مظفر خان ابن سعید خان افغان

ملازم سرکار بادشاهان سابق بود چودهرای پرگنات مسطور از سلام چند و غیره چودهریان

سابق خرید نموده قابض گشته مدت مدید بر این ماه که فوت کرد او دو پسر منعم خان

و محمد خان بعد فوت پدر همراه برادر حصه بالمناصفه مقرر کرده و متفق شده بسر برده گذرانیدی

و امورات چودهرای می‌نمودند چون همراه برادر بعد بیست و شش سال فوت کرده اند

خداداد پسر منعم خان و حبیب نواز و شاه نواز پسران محمد خان هم بنابر خصومت

در نشست نموده بحضور متصدیان املاکداران سرکار بالشی کرده چودهرای پرگنات مسطور را

با تمامی ضبط متوارث موهای حصه میت الیه بجد انوار و حصه میت ارثی از ان بنیه نواز شاه نواز

با تمامی ضبط که بود انها مدت مدید بکلاهای مالکنداری منضم بود چنین خدا انوار و بنیه نواز پسران گذاشته

و شاه نواز مذکور لاولد فوت شدند اسد خان و الله بخش پسران خدا انوار خان متوفی

بحصه پدری و الله یار خان پسر بنیه نواز خان متوفی بحصه پدری و بتقسیم خود قابض شده باحال

سنه ۱۱۸۶ بحکم بحال و برقرار است

حقیقت چهار ایکیه بیست که کار سلیم آباد متعلقه حکم بر ان انکم

کاتک زنج و رنجیت زنج هر دو برادر حقیقی قوم اکهی بعد فوت جد و پدر چهار ایکیه بیست سکه

[illegible]

زنهار دیگر قابض نبودند چون از برادر بر او نفاق واقع شد کاناک رنج و رنجیت رنج مذکور

برادر خود او را از چچهٔ هزاره برکنار مطلوب الخراج که خود قابض بود رنجیت مذکور بغیرت مجروح

شده از چچهٔ هزاره پدر باز بلدهٔ جهانگیر رسیده بحضور ناظم صوبه عرض گذرانیده بقبول دین

اینی مسلمین درخواست بیلار کت چچهٔ هزاره که مذکور بنام خود عوض حاکم وقت حسب درخواست

او را بدین آئین مسلمین اوامر رنا غول خان نام نهاده که بیلار کت چچهٔ هزاره برکنات مسطور

باو مقرر و مفوض فرمودند درین صورت بر عکس او کاناک رنج از وطن و چچهٔ هزاره الخراج شده

بسمت میروان سکونت ورزید رنا غول خان نو مسلمین عرف رنجیت و فرزندان او

بیست سال مدت مدید بکارهای جوهراری عمده‌ای قابض بود بعد چندی جوهراری پرگنات مسطور

به اسمعیل خان اولاد او تعلق یافت زمینداری پرگنه بروان نجف قصبه انها قطعه الطرافی

تنخواه نیابت ملکان ست سنگه و پرگنه زمینه تبتی و قصبه اظهار نمود جوهراری پرگنه زمینه

از اسمعیل خان مزبور تولد شد بعده کرفت اسمعیل خان مذکور در پرگنه ست سنگه بحال ماند

بعد فوت او پسرش شریف خان مدت مدید قابض بود بعده بکارهای جوهراری همیشه نمود بقضای الهی

جان بحق تسلیم کرد از او پسر بود و زوجه بود از بطن پسر لطیف خان از زوجه کتخدائی

ولی صغیر خان از زوجه نکاحی بعد فوت پدر جوهراری پرگنه مرقوم به لطیف خان تعلق یافت اصغر خان

مذکور

مذکور از راه معاملت دست بردار شده بالای سر اطراف قصد نموده بود چون

در نیولد سرالا امورات ملک بسبب بیهوشی ابوالطاهرخان مذکور متواتر شد

به تهمت این خبر الصوخان مذکور بجای الصالح الدام امروز براه درمنقی شد بد ابوالطاهرخان

مذکور در پی سیع محمد مظهر و حسین علی جعفر ابن یکسه مذکور تا حال سنه ۱۱۸۸ حکم نمام

خان مذکور بحال و برقرار است

حقیقت بندار ابن یکسه حیلا بخرع و خیص بحرف و بها خور الکلم هر ارام و هرایل ینز

امروز او بوده چون سر سمیت جعفر ابن یکسه حیلا بخرع و خیص بر فوت کرد

اعدی از برادران و برادر زادگان او وارث دیگر منتجی زمینداری نبود لهذا

زمینداری پرگنات مذکور بهرام نواسه او مقرر شد از سال مطور پسر باسم سکهه دیو

ولیکن تا به هنگام زمیندار شدن تغیر بعد فوت هر سال سکهه دیو پسر کلان او از انتقال

پدر زمینداری پرگنات مطور مقرر که زمیندار سکهه دیو مذکور سه پسر باسم سالم دیو

و چند دیو و پیران تا به هنگام زمیندار شدن تغیر سالم دیو مذکور پسر کلان بود بعد وفات او

پدر زمینداری قابض گشته چند دیو برای مجموعه لاولد فوت که زمینداران چند دیو

برادر رحیم سالم دیو متوفی زمیندار نخاس شده چند سال برای مجموعه

او نیز

اونیز لاولد فوت شد آخرش تعیداری کرنات مطوره به بیران نایهه کلاور

خواهر او تعلق یافت حینی بیران نایهه مذکور پسر صلبی نداشت یکی از کوایکی اقارب خود را

ممولوم رام نایهه به پسری خود گرفته تا قریب چهار و پنج سال سرکار تعیداری کرده

در سنه ۱۱۳۲ بکلم فوت کرد بعد از و رام نایهه مذکور متمسک او بود از انتقال پدر

تعیداری قابض گشت از سلام نایهه مذکور چهار پسر بوجود آمدند باسم کسما نایهه و بیجا نایهه

وکسو نایهه و روف نایهه گشتند نایهه مذکور در حین حیات پدر خود لاولد فوت کرد

مابقی ۳ برادر حسب وقایع قنبر حین سلام نایهه مذکور در سنه ۱۱۶۷ بکلم فوت شد

بنجا تهه مذکور منجمله برادران علیای کلان بود از انتقال پدر زمینداری مقرر شد

بعد چندی روپ ناتهه مذکور نیز برادر خورد او بود لاولد فوت کرد بنجا تهه مذکور در ایام

نظامت نواب قاسم علیخان سالملات اکبر مصدهان و معهداران و زمینداران

عمده در قلعه مونگیر تقید شدند کنونا تهه برادر علیای او بوسیله رام ناتهه بهدری

از اوال پرگنات مسطور بعنوان نذرانه سرکار پروانه خاصه عمده بود چنین نواب جعفر الله

اگر قلعه مونگیر را که بر اهتمام بعد نواب میر محمد جعفر خان ناظم صوبه بطریق رسم

بسبب از اولاد بر اسلام مذکور و دیگر زمینداران عمده صوبه بنگاله دریافت بودن

بطور

بطور کلی بر این خواهد رسید اراضی شده بجا نهم مرکوز باید تصور سازی هر عیداری برکات

مطلوب بخطاب سلطنی که از قره غلو اران امداری سلطه بجا نهم قاضی بود بلاها

امورات خبر و کلا منظور ساله‌ها تا نهم تا می‌ایه بسر رسی خود گرفته در سال ۱۱۸۶ بعلم

فوت که و زعیداری برکات مطور به بلاها تا نهم ممنتماع او متعرکشته تا حال

بحال برقرار است

حقیقت زعیداری برکه از جنات دیگر که لیکن کامرنوبا می قوه بها ر دار که در موضع مانور

محل برکه جهت‌ها بار و متعلقه برکه لشکر بود و غیر سکونت میدارند ازو سیم ۳

مبلغ اجمون ورگهو نندان و زین سالم بیدار شده مفبعد از انجام رگهو نندان مذکور

بوکالت زمیندار پرگنه لسکرپور یعنی بدربار کچهری جهانگیر نگر قایم بیدارست چنین او

از سلیقه وکالت درست می بود مهاشی دارب ایالنی سایح قانونگو صوبه بنگاله

اورا بوکالت خود مقرر ساخته بدربار رجوع نموده بود بنا بجهه بجواب و سوال منشی حاکم

مستعد بود بعد چندی از تغیر سالم لالی مجموعه دار به نیابت قانونگوی قانونگو مذکور

مقرر شد در سنه ۱۱۱۳ بکفر خود از پرگنه تمرکاجهنج و غیر سبب عدم رسانیدن مال حق بکار

از تغیر بهکودی و کسی لالی خود بر هان نام اجمون لال از گلگلان خود گرفت او

از ابتدای سنه ۱۱۱۴ بنگله لغایت سنه ۱۱۱۵ بنگله بعلاقه بنگاله قانونگوی مذکور بود همچنین در سنه ۱۱۱۶ بنگله

نواب کارطلب خان بخطاب مرشد قلیخان بخدمت دیوانی صوبه بنگاله و صوبه اودیسه

از وزارت شده رگهونندن مذکور را به پیشکاری حضور مقرر ساخته معاملت خرج و کار صوبه بنگاله

باو سپرده نموده تا عین آن ایام بوده نواب مرحوم تا عین انقراض ایام بطرف شدن کواغذ محاسبه خود

تیار نموده بود دستور همین بوده موافق دستخط قانونگوی کواغذ محاسبه بدفتر حضور معلی منظور نمیشد

بنابر درین ایام قانونگوی را طلبیده فهمیده بر کواغذ محاسبه دستخط کنانیده بمدد نوشتی

قانونگوی مذکور دستخط نکرده رگهونندن وکیل سابق ایام اعلا نواب مرحوم دلاور در عظیم آباد رسانیده

مراجعت خواهند نمود نواب مرحوم معظم الیه بار رسید رکهونندن لال مفرور برکوا شد

محاسبه دستخط کرده بدیوانی اله آباد بعد رسیدن بنگاله نشتها بمراتب عالی خواهم رسانید

رکهونندن مذکور بے اطلاع آقای خود رکواند بعد محاسبه دستخط کرده داد رکهونندن مذکور در سنه ۱۱۱۷ بنگله

بعد فوت سامکشن تعیدار پرگنه بهتوریه وغیره تعیداری بنام سمهاه راء ... یا زوجه کس زمیندار کرده

تعهد خود گرفت و بعد ازان سال ثانی مرقوم فوت کرده در سنه ۱۱۱۸ بنگله بنابر عدم برآمد

کس از وارث او تعیداری بهتوریه وغیره بنام سالجیون مذکور تعلق یافت در سنه ۱۱۲۰ بنگله

القصه تعیداری که از جنت وغیره بنابر حکم بموجب حکم دیوان صوبه بنام (نوکر داشته)

[illegible]

مهم رسید خان فتح عمدهٔ نواب مجرای زرد لونی سپاهان از تعلقهٔ خود در جوار سبت عمدهٔ

نواب حبیب الله منظور نبود نشسته زرتاج تعلقه او طلب کرد در صورت لعوج بالان مذکور

جمعیت کثیر همراه گرفته با والستگان خود در کوه سلطان آباد اقامت ورزید

سیتا نتی عمدهٔ نواب حبیب سرطلبی حکم دیوان صوبه رکهونندن مذکور با جمعیت فوج برای دستگیر او

از تعلقه تعین شد متصل کوه مذبور رسید ایشان را دستگیر کرده داخل محبوس خانه ساخت

تعلقه پرگنه ساحب و غیره در ۱۱۲۱ هجری مکهن جام ساجیوان تعلقی یافت و تعلقه معزول

صحه والستگان از قید خلاص شد بعد از آن سینا رام جاگیر پرگنه بلده و غیره حکم بهونسه

را ابوتراب فوجدار آنجا را کشته بود بوقوع انجمع دستگیر شده تقید آمد فوت کرد

در سنه ۱۱۲۲ هجری چوهر راو پرکنه مذکور باسم نور سنگه چوهر راج رگهونات چوهر راجمون مقرر گردید

رگهونندن مذکور در سنه ۱۳۱۱ هجری وفات یافت بعد از ان بهوانی پرشاد پسرش نیز در ایام صغر سن

فوت کرد کالیکا پرشاد پسر راجمون و دبی پرشاد پسرش سالم مطور بر بالای چوهرانی منیمود

در عهد تیمور خان و شیمر خان و غازی خان نیز بعمل چوهر پرکنه جمع محمود آباد و شاه آباد ضلع

و تو کروب نور رضی و اسفند یار بیک چوهری تو کهور رضی تقدم فعل شجونی

قید شد و الحال محمود سنگه شدند چوهر اینها براجمون مقرر گردید و مرزا غلام الله چوهر

ذکر جلال پور

برکنه جلالپور متعلق چکلهٔ جهانگیرنگر بعده سرکار ماکندری برکنه جوانفتح آباد و عوض باقی

مدیت احجوبی فروخت حتی که ایکی مرزا مزبور نسل بیدا للاولاد فوت کلوب ارث محجوبی

مزبور در کچهری مرجع اعلی کیرالی میکلو دربار ۱۰ سن ۱۱۳۷ ایکن بخشی جات خوانسالم کنف تولیدی

ذخیره خوانسالم یسری خوا کفته منجو دیت دهٔ اکم رقم زمینداری برادمکت و نشتر این

بد سبیه مرزا مزبور قبول انمعی نکهم بهادر دولت زمینداری برادمکت مقرر نمودی

دیارلم خدمتک رخوانسالم مختار کار زمینداری خته فوت کلوب انکه مزبور در سنه ۱۱۴۶ ایکن

زمینداری برکنه اوتر بورو تیلاه وعو بعد فوتی ممماه بالای سنونی ارو حصه ابهتی رکهوبا زمیندار

متوقع تقصیرات تنکش و مغزی که رفته بود آنها منجمله از بی اعتنائی سبب عدم رسانیدن باقی

تعلقداری پرگنات مسطور بوسیلهٔ مصطفی خان از جناب بدیع الزمان مذکور گرفته اوچند ماه

قابض بود انفصالش بدستور سابق تعلقداری پرگنات مسطور باوفر داشت مذکور

در سنه ۱۱۵۳ یکطرفی بیرون رفت که تعلقداران تعلقداری مسماه زنانه بود او رفته در جهنم مقرر گردید

بعد چندی پسرانش مرحوم تعلقداری تمام رگهوناته داس آغا خود مقرر ساخته بود اوزبیر تعال الهی

او بعد حیات سپرده تعلقداری تمام پسرانش مرحوم تفویض گشت در سنه ۱۱۶۵ یکطرف

بوسیلهٔ مهاراجه هندوچکار پسرکی گوری تعلقداری بدیع الزمان مذکور تعلقداری از تغیر پسرانش مرحوم

وارانسی

قرار تشخیص چند ماه قابض بوده بعد در اواخر سنه مذکور بتهور سالی زمینداری بنام رای مرقوم

مقرر گشته تا غایت سنه ۱۱۹۳ بنگله مهاراج رای بهوانی زمینداری عمده در اواخر مذکور درخواست بحضور

گورنر جنرل بهادر و صاحبان کونسل گذرانیدند بنام راجه رامکشن متبنای او زمینداری مقرر شود

صاحبان ملاحظه فرموده بحالی سند زمینداری بنام راجه مذکور بنام تهدید حکم حسب دفتر حضور تحریر حکم

فرموده صاحب موصوف معه اکثماه بتهعیه مضمون اشتهار دادند که اگر کسی وارث دیگر زمینداری مذکور باشد

حاضر شود بعد از آن کنگا پرشاد پسر راجه کور پرشاد متوفی حاضر شده معروض گردید که در سنه ۱۱۹۵ بنگله

از کنگا پرشاد مذکور سوال و جواب بخصوص حسب عرضه رسیده بود آخر شش کنگا پرشاد مذکور ثبوت گردید

صاحبان تجویز فرموده در سنه ۱۱۹۶ بنگله بنام راجه سالم کشن مربور بعیداری مقرر فرموده بعهد وقت طلبیدن همراه او

گرفتند و نیز بحضور نواب حسام الملک بخلعت فخر و بخطاب مهاراجه دهیراج برتبه منصب سه هزاری

سرفراز شد بعد بقایای مال گذاری سنه ۱۱۹۳ بنگله مذکور در ایام سنه ۱۱۹۴ بنگله پرگنه آونر روپ پور

و پرگنه راجپور وغیره بکچهری دفتر حضور تجویز نیلام فروخت گردیده پرگنه آونر روپ پور

در بت راجه تهاکر نامی شیخ متوطن شهر کلکته بمبلغ نود و یکهزار و پانصد روپیه

خرید نموده و پرگنه راجپور وغیره هم بعد مدتی شش ماه نیلام گردیده گوکلناته مندی وغیره

خرید کسی بمبلغ یک لک و سی هزار و سی صد بیست روپیه خرید نموده بعد از آن

بتاریخ ۱۱۹۹ بنگله

الی بابت ۱۱۹۹ انکلم بر کیسه تیلادی و در کیسه امبالی و در کیسه کوتوالی و موضع کانجکلی و در کیسه

توکهرم وغیره متعلقه زمینداری راجپت وغیره و در کیسه حسینی پت و در کیسه حسینی پور

متعلقه پرگنه نورالله پور که این تعلقه علیحده است حکم جهانگیر نگر است بنگاله

فروخته شد بر کیسه تیلادی بمبلغ سه صد و شصت هزار روپیه در ایام تهاکر

مذکور بنام گوپی موهن پسر او خرید نموده و در کیسه امبالی بمبلغ دو الف هزار جهات

بنجو سه سالم کشته الی دیوان زمیندار در کیسه دیهاچور خرید نموده و در کیسه کوتوالی

بمبلغ یکهزار هشت صد و نود و سه روپیه راگهو سالم گوبند بنامی شیخ خرید نموده

ومنجمله کانجلدی بمبلغ ۳۰ صد و شصت روپیه بحساب ۱۲ سکه نامی شیخ خرید عوض ۴ ورکیسه

نوکاری بمبلغ سه لک و هزار و صد روپیه تو مدرانی بهاکر جواهر قیمت رکیسه

انگریز پور حصه هیچ هم آنچه خرید عوض ۴ ورکیسه حسین خان و حسین پور جواهر از الوال نامی شیخ

از مبیع متوسط شود جهانگیر بمبلغ چهار و ۳ هزار و سه صد و سه لک یک روپیه

خرید عوض بعد مرابحه بابت مرکوز تاریخ بیست و دوم ۲۲ ماه جمادی الاول ۱۲۹۳ الاکبر

مطابق بالای اسم ماه ۱۵ سنه ۱۲ انگلیسیه برکیسه نورالله پور متعلقه تحصیل

جوابگر بید پور اکالحر رستم رالدن صاحب سکر محمود رسول الله هدی شد مسلم

و السلام ادخر

به نیلام فروخت لالت آواه پرگنه نور الله پور جسم ۵۱

مبلغ دو هزار و شش صد و هفت و شصت و شش روپیه چهار آنه و نیم هفت گنده و قسمت

پرگنه دهار کاتول جسمی مبلغ سه صد و هشت روپیه چهار آنه پا الکه گنده و

قسمت پرگنه اسلحان آباد جمع مبلغ نود روپیه آنه و قسمت پرگنه بردی بارسی جسم ان

مبلغ پنجاه و هشت روپیه پا الکه آنه چهار گنده و قسمت پرگنه قاسم پور جسم ان

مبلغ پنجاه و هفت روپیه چهار آنه پا الکه گنده و قسمت پرگنه مندل پار

جسمی مبلغ نه روپیه ۵ الکه آنه یک گنده و قسمت پرگنه بار گهاتی جسم ان

مبلغ بیست و شش روپیه چهار الکه آنه گنده همگی جسم مبلغ ۳ هزار

یکصد و چهار و چهار روپیه چهار آنه سه کند ۳ کوری [illegible] بابت [illegible]

[illegible] تمسک

تمسک [illegible] هزار سیصد و بیست و پنج روپیه خرید [illegible] اللات [illegible]

خلیل آباد جمع [illegible] هزار چهار روپیه یک آنه سه کند ۳ کوری

قیمت یکه معظم پور جمع [illegible] شش روپیه چهار آنه و قیمت یکه

[illegible] بهلوپور جمع [illegible] صد و سی و شش روپیه [illegible] آنه [illegible]

جمع [illegible] هزار ۳ صد و [illegible] روپیه ده آنه سه کند ۳ کوری

[illegible] یکه [illegible] ۳ [illegible] سیصد و [illegible]

خرید [illegible] اللات سوم [illegible] جمع [illegible] شش صد

[illegible] دو آنه

سیصد و پنج روپیه روپیه شش آنه دو کمند ۳ کوی و قسمت ازکیه خضرپور

جمع الی سنه یکهزار سیصد و چهار روپیه نه آنه چهار کمند و

قسمت بکینه ... جمع الی سنه ... هزار پانصد و بیست و چهار روپیه چهار آنه

هشت کمند ۳ کوی و قسمت ازکیه قاسم پور کلیان جمع الی

سنه یکهزار هشت صد و شصت و هفت روپیه ۳ آنه ... کمند و

قسمت بکینه ... جمع الی سنه ... صد و ... روپیه ۳ آنه ... کمند و

قسمت بکینه ... جمع الی سنه ۳ صد و شصت و ... روپیه ... آنه

باقی کند، و قیمت یکمن زعفران پور جمع المال مبلغ سیصد و شصت هزار دینار

چهار هزار دینار کند، و قیمت یکمن مرزنگوش جمع المال مبلغ

یکصد و هفتاد و پنج دینار کند، و قیمت یکمن ترنج الذی یک

جمع المال مبلغ پنجاه و سه هزار و هفتصد و بیست کند، همگی جمع

مبلغ چهار هزار و پانصد و هفت هزار و هفت هزار و چهار کند

مسمی مهاکی ... متعلقه ... همه مبلغ ... و ... هزار

ششصد و ... خریده ... جمع ... کامل و جمع مبلغ

یکهزار و هفتصد و پنجاه و ... چهار ... و قیمت یکمن ... جمع ان

مبلغ یکصد و سی و پنج روپیه دوازده گنده و قیمت یکسه یکسه

عبدالله پور جسیم الان مبلغ سی روپیه و قیمت یکسه رساله احوال

جسیم الی مبلغ ۱۳ روپیه سیزده آنه ده گنده همگی جمع مبلغ یکهزار

نهصد و بیست و هفت روپیه سیم شنبا آنه ساکر مرکور مبلغ چهار هزار

بیست و چهار روپیه خرید ساخته الدست جسیم عرب یکسه جو نگدیه جسیم الی

مبلغ ۳۴ هزار یکصد و چهار روپیه سیم شنبا آنه ساکر مرکور مبلغ

ده هزار یکصد روپیه خرید کرده الدست شتم عرب یکسه گهر کب دور

جمع الان مبلغ هفتصد و سی و چهار روپیه سیم ساله آنه سطر

سوای عرضه
همه مبلغ چهار هزار هشتصد و هجده روپیه خرید ساخته الاٹ هفتم عرضی یکیه

ملای مو
دهت بور جمیع ال مبلغ هفتصد و هفتاد روپیه سیم

ماه
مهاراج مکهرچند مرقوم مبلغ سه هزار یکصد روپیه خرید الاٹ هشتم

دیه ملا سوندی
و کرکیه بلدی سال بابت جمیع مبلغ سه صد و چهل و چهار روپیه

مها علیه
مسیح بابهه مبلغ یکهزار ۳ صد و بیست روپیه خرید ساخته الاٹ سیم

مرکور
و کرکیه سلطان یکر جمع ال مبلغ یکصد و نود روپیه ۳ کوی مسیح مسلم

۱۰
همه مبلغ سه صد و سی روپیه خرید الاٹ دهم

و لکم

بتاریخ نهم جمادی الاول سنه یکصد و پنجاه در روپیه چهار آنه مسیحی

تسعا سهام کرم مرقوم سنه الف یکهزار رسید بجز روپیه حریر ساحه ماکسواری

تحصیلداری مهاراجه بهادر برقرار است

دگر پرستش باریتی ستنهان باطنی
از سید اشتیو
در یک جزو

سری بابا رتنی بهگوتی از پرمیسر سداسیو بسیاری از سخنان لطائف
و اسرار غرایب پرسیدند سداسیو فرموده در بهارته برس یعنی بهارته هوم
بجای خلوت رفته از همه رغبت توبگی خواهم نمود با بیان این سخن خود اللّه جای عاشق شد
در رسید به چهتر کام پربته ز بین از پشتانی خود جا که یعنی بسم ر الله کوتله تموه
یعنی غلوله بسته در جانب مشرق کوه انند ساجاپ و طرف شمال کوه
سند ساجاپ ما بین دریای برهم پوتر انداختند چنین ازلال بسم کوه یا بسم شماجاپ بیدار
گردید چنانچه در همان کوه خود سداسیو معه پاربتی به تشریح اقلیم کلام های رفرامیر طلب الله
و عذب اللسان نموده در حالت این تکلم پاربتی از سداسیو استفسار نموده در میان
کالجک در کدام کدام اقالیم کلام کدام ساجها بیدار خواهد گشت سداسیو چنین از شنوع یعنی زبان
قضا جریان مستغرق آن گشته فرموده در بهارته برس میان انبدرهوم یعنی دار السلطنت لاهور

بطرف

بطرف مشرق اندرین بوم مذکور ملکهای باسم ملهد و کردهیپ و مرو و باربندری
و گوکور و انگ و بنگ و بربر و نیجرات و کامروپ و تیرج و
سیوراج و کنکات و ملچهه گوکور و پوند و گورندک و کند و کوند و سیبات ادهبو
و کام و کومار ازین سوای اقالیم بسیار است و طرف جنوب اندرین بوم مسطور ممالک
باسم ماهندر و وندهیر و گور و کنکا و سنگلتا و الی بایی و جتنی و دمایلی و بجیکا و رکهها و
بهوپوری و پوری و مندراجیک و اچاک و سری پروت و کچکندا همقدر ملکهای ولایت
و جانب مغرب اندرین بوم ولایت‌های باسم مانب و الاسیک و کاربهه
گورات و دوت مانب و مندیرال و جهندر و درلیر و مرهته و بارات
و مروک و ساربی و سندهیپ ازین سوای ملکهای بسیار است و طرف شمال
اندرین بوم مسطور امصارهای باسم نیپال و کشمیر و رونک و کرو و سرسینی و سارنک و جالندهر
و ناتک و بابوک و دوبی و الکا لکت و تنش و کیدار خنلاب و کنکادوار و
سری گوند و کوبهه نتهه و مهتته ازین سوای ممالک بسیار است و درمیان اندرین بوم
مذکور ممالک باسم اجودهیا عرف اوده و کاشی عرف بنارس و کوسانبی و
گیا و متهورا و هستناپور عرف دهلی و کانکوبج عرف قنوج و پریاگه عرف الهاباد

متهلل نما و سیاهی ملک بسیار است و تعلقات ضیاع ممالک ها و اوصاف مترهها

و دیونه ها و ساجهاتها که در تحقیقات راجهای پوماریر سهته تشریح کرده خواهد آمد اجمالی ها ملک

کیفیت راجهای اندر زبکس ها جا طه نقیر و رانقه بیرون یعنی که نامه مهاراجه سریکانیان میکنم

که در شین زبان آن سنسکرت درشن ملک و بکهو جایی بحجه معبد و زیارت کده برهمیم ساخته و دلی

رود بی یعنی ندی بود با متش سنتهه گنگ نهاله نکبات ندی مطور آتش قصر یعنی لوجانی در ایکا داد

مورت سالکلام منجمله آن دو مورت یکیی نارایین و در چهار طرف سالکلام ها استخراج او

بوستانی یعنی پلی و درختهای خس یعنی کوش نصب که در اینجا عبادات و نیز سیحرال اغاز کرده

در غصه اندر یعنی حارثان فلک بجهه تخریب مکان مذکور تجلهای انواع بر با ساخته طغیانی بارش

باران مکان معبد مذکور غرق ته آب ساخته و مراجام ها بوجه بلطف تمام مسطور ازینه معاینه

اینجا لت بغلیان غضب اندر ساید عایند یعنی سرابی فحا طب ندروگه

تولد تو در خاندان ملعون یعنی ملیچه تو چرا که شما در کار دیوته کار ملعونی انجهو آنچه واجب کرده

سزای همین ست و ندی ساهم گفته در کنار تو مخذولان یعنی ملیچهان سکونت نماید و آب تو

همیشه زر بول و غایط یعنی مل و موتر جاری خواهد و هر که در کنار تو بمیرد خبیث یعنی

پریت شود و هرچه لکهن نارایین سالکلام سانیز گفته راجه ها ملچهه از لحم البقر یعنی گوشت گاو

بخجه

بخشیه پرستش خواهند نمود و نام شما را بزبان ملچهه چیون چوفن خواهند چون اینچنین سراب
از زبان مذکور صادر شد اینندر مذکور وندی بیش مسطور از سماحت و منت و
انک رود خاک از ستوت یعنی اوصاف ها کفتد لاخر الامر مسطور با تبعه معقول شد
کفتند ای اینندر تو با زن قوم ملچهه میباشی لاخ فرزند فی المصحف کلا او تا توت باید تولد
ساخته بد ستوری بی تو در بهشت یعنی در سرک خواهند و فرزند تو را نیز خواهند ساخت
و ندی را گفته بعد انقضای هزار سال ملچهان تو از کثافت سراب نجات یابی
با این سخنان اینندر و ندی را خشنود کردند و خود بسته شد مکان غروب در کنار ندی
بهر لیا در خلال و جبال ماوای خشند القصه اینندر را نام لنجرا را کفته
تو در ملک مشرق در کوه قماچان زوجه ساچه چیون نام شده خواب بیماندن
از بدن جابی بسته شده در شکم تو از نسل خود زیدی متولد کرده باز در سرک خواهم آمد
در ارتسک من فرزندی تولد خواهند شد و در ملک ملچهان ساکیا خواهد شد ستاما مطرب
بموجب حکم اینندر ازان زوجه ساچه چیون نام زدین نامش لدانک چلوک کهتیم چین
و نام مادرش جونک دیمان و نام پدرش سالخ مشتری جاول نام بعد در
یکهزار و چهل سال یعنی بعد از بعثت بعید خود اینندر بصورت خود ساکیا ساخته

بصورت نوهٔ یعنی هرکدو اچه که راجهٔ مذکور بخته بخیر زفته بود با رانی مجمعیت بخفته قطره
بو بود هوار در صدف مسیمه اش ریخته یعنی رانی بامید حامله شده و بوقت شب اندر
مذکور رانی بیت سادر خواب هدایت کرده که من اندر هستم بصورت نوهٔ تو با تو جماع نموده ام
در شکم تو از نسل من فرزند تولد خواهد شد همچو من بهجت و جلال و دانش و بهمه هنر موصوف و نامش
سرکف نارا یعنی موسوم خواهد شد تا که فرزند تولد شود تو جماع مکنی لذت بعیش هوشیار باش بایی توی تو
بهمه زینت تا امکان مرتفع خواهد داشت و وقتیکه فرزند تولد خواهد شد بلا توقف ترا در محفه
طلایی از ما الدفرد خواهد کرد تعالی بعضی گفته اند حوراندر از چشم خواب شد و محبت کرده سرانی
مذکوره حقیقت خواب و ماجرای مجمعیت مرتوگاه به راجه بعد اطلاع مفو ساخته قال الله
از استماع این رانی مطلوب سادر بالای کوه هیماچل که چاون کهند نام است التفات
تمام تا هنگام تولد فرزند کاه ماهی چون وقت تولد فرزند رسید همه دیوته های عشرت آمیز و
کند هرب های نغمه کنان وابچهرا های رقص کنان و زنان به سا سعادت لشان آب و
دریا های مصفا در جبین جبین فرزند تولد کرده آثار فرزند ارشد ارجمند موهای خمدار حبین سنبل دار
و گردن همچو عضنفر و هردو بازو و رسادر و موی بدن استاده و کف دست و پا و هردو حشم
جبین احمر یعنی رنگ سرخ و در کف دست راست لت نهایی سه حلقه و ناقوس

برعی

یعنی سنکهه و پدم و در کف دست چپ آثار کچک یعنی انکوس وکذا
یعنی نام سلاح و در شکم سه خال ساچه مرکور سائی برا معه فرزند بواری محافظه طلایی
از ارتقاع چاونی که قسم بعد قلعه کار دیوه که به رسم قدیم و آیین شکون بانجام
بزبان خود ها نام ان فرزند جگت فرنک نهاله از رات رفع حد بشارت اندر
نام رکت ناسائی داشته سرکت نارایین مرکور به تقاضای عمر نامیه درجه بلاجه از جمیع علوم
و هنر و بهمه شجاعت و مردی کار اللهی و فایق گشته بعد [illegible] انتقال پدر در سال الکلم
جلوس جوم سال گرفته در کوه تو برنا دریه بجنت راجگان جلوس نمود سرکت نارایین
مظهر سالها به بجن عورات و فرزندان یکصد کس و همه فرزندان بجمیع علم و
هنر موصوف و بستی عمل بهادری معروف و بهمه وجوه اللهی همه کار کعبه جا بجا گوه نکوه.
سلطان نمود جوین منجمله اینها فرزندی تمامی صفت سربلند و سزاوار منجمله نام لو پایی یوم
و دیگر نام موجب ستر منوگکهه و اولاد پایی یوم مذکور لختانا بعد بطن بعضی بشت
در پشت در بوما ر پرستهه ساچه شته بسیاری از پهلوانان و هنرمندان سالار زیر و وزیر
و ضبط ربط جسته راجگان خواهند نمود و بعضی از نعمت راجگانی نصیب خواهند و بعضی .
ناتوان و کم طاقت خواهند که به سک جلوس سرکت نارایین ۱۰۵۹ یکهزار پنجاه نه سال

و سنگ تولد فرزند سنگ نارایں باسم بابے یوم ۱۰۷۱ اکتهار منها یک سال
بعد وصال سنگ نارایں سنگ جلوس سلچکا بالے یوم ۱۰۹۸ اکتهار کونه باب
و مدت عمل و وفات رلیکا سنگ نارایں ۹۳ بیسے و نه سال ولید بابے یوم
مذکور دو پسر و کلان باسم جیون کهانف و کوچک باسم جیون کاقا بعد وصال بابے یوم
مجور سنگ جلوس رلکیا جیون کهانف ۱۱۴۴ اکتهار یکصد چهل و چهار سال بعد
یک سال رلیکا جیون کهانف جیون کاقا از طرف بلوارکلای خود مکدر خاطر گشته بدل
خود مصمم جنت و استقامت ایملک بهیجوعه خوسته دللو کیا بات یعنی بکیار یک خوم و یست سال و زراعرا
در طرف مغرب بود و دیگر بدو تا کهس للاکهه وتخب یک و ستکهر نک وعده یک و
سکدی و نحت یک همیں سه صد یک و دو زنجیر فیل و یک زنجیر مست کلال دوم
ما کهندی وفیلبان باسم جهیم و سه صد راس اسپ جهجانه بود تحصه خمل بوت
لعیبے صاحب مرزا بیگ بر فاهی خود گرفته لسیار رسالجهای کوچک سال اسیر و دستگیر نمود خود علیحده
بطرف شرق کومار ریستنه شهری کولعدات بنیاد خسته قایم گردید و سنگ فوت
جیون کاقا ۱۱۷۶ اکتهار یکصد هفتاد و شش سال قرب شش و چهار ماه بابه معه زباده راجه خود سالکه
نمود بعد ارتحال پدر پسر باسم جیتنے وهاں اودیهان سنگ ے تخت بلاد کے

جلوس

جلوس رحمت پسرش باسم جیون تیفا در سنه ۱۱۹۲ یکهزار یکصد نود و یک سال رقعه

پسرش باسم تاون جینگهنانک در سنه یکهزار و دو صد چهار سال سلطنت نموده فوت

شد ۳ سی و هشت سال تمام و وفات رحمت پسر او باسم تاون چونکتانک در سنه یکهزار

و دو صد و چهار و دو جلوس سلطنت کوما و رسانید تا مدت پنجاه سال سلطنت کرده فوت شد

بعد ازان از اولاد او باسم جینی وهانک در سنه یکهزار و دو صد و نهصد [illegible] بر سلطنت

منصوب شد پسر او باسم تاون کام تهیی در سنه یکهزار و دو صد نود و دو سال بر سلطنت

قایم شده تا مدت ده سال العزیز کار سلطنت نموده بعد ازان تا مدت ۳ سال سلطنت کرده

مانده بعد از اولاد او باسم جیون وانک در سنه یکهزار ۳ صد و پنج بر سلطنت قایم گردید

پسر او باسم جینی تزانک در سنه یکهزار ۳ صد پانزده سال جلوس بر سلطنت نموده از اولاد

نام جیون کوک در سنه یکهزار ۳ صد بیست بر سلطنت قایم شده پسر او باسم جیون جین

در سنه یکهزار ۳ صد و چهار و هشت سال بر سلطنت منصوب شده پسر او باسم

جیون هان در سنه یکهزار ۳ صد شصت و پنج سال [illegible] پسر او باسم جیون نیم در

سنه یکهزار ۳ صد هشتاد [illegible] بر سلطنت قایم شده او [illegible] پسر کلان باسم جو [illegible] و کوچک

باسم جوم تام جوم تام مذکور از برادر کلان [illegible] مذکور در سنه یکهزار ۳ صد

هشتاد و پنج جلوس راجگی کانه در سنه یکهزار چهارصد و پنجاه و پنج فوت کرد و چون او
پسر نداشت دختر کلان باتفاق وزیر تا مدت دو ماه بالعرض راجگی نمود بعد ازان خویش او نام
باسم چیون گنگ در سنه یکهزار چهارصد و هفده سال مصروف راجگی گردید
او سال و در مهنگا راجه میگویند پسر او باسم گرگیوان در سنه یکهزار چهارصد شصت سال راجگی
قایم شده فرزند او باسم کهورج در سنه یکهزار چهارصد هفتاد و سه راجگی مصروف شده

تا مدت پنجاه یک سال بیست ماه هفت روز عمل راجگی داشت بعد ازان پسر او باسم
لذاگنگ کوپامنی جوخیکی بجای پدر یعنی راجگی قایم شده او سال او چو دار راجه میگویند یعنی
سرتاج راجه‌ها یعنی نام دیگر مهندار او زنان سنگهه مدت پنجاه و هفت سال پنجاه کرد او
او سال و پسر کلان باسم چور میها بهگت که نجی ترلور خلد سال بسیار خراب و خسته نمود پهلا
نامش ... بهگا میگویند و کوچک باسم چو چنیها نبیره چور میها مذکور تا مدت چهار سال و ده ماه
راجگی نمود بعد ازان چو جیها و باسم مهندر سنگهه مدت سی سال راجگی نمود پسر او ساک خواهه
نیز او باسم گهن پوهابین راجه شده مدت پانزده سال عمل راجگی نمود تام مهندر او جمع دهگه
او ساجها پسر کلان مدت پنج سال نه ماه راجگی نمود بعد ازان او سط یک سال سنتناه راجگی نمود

بعد

در سنک بکهرماجیت یکهزار و پانصد و نود و شش بتاریخ بست هفتم ماه جیت دهی سیلیب تو بادو
از اول قوم بسم جامکوریه تجوی باز و مدت بست رفی ریاست نموده بعده در سنک یکهزار و پانصد و نود و هفت
به الفصل بتاریخ بیستم ماه بیساکهه از اول قوم مرکور ببورس عدد باسم تلکو کهوبکیا مدت نکاه ریاست کرده
و در سنک یکهزار و پانصد و نود و هفت بتاریخ نهم ماه جیته ساکن ملک بهاکریه باسم جوین کو سابین ریاسته مرو کیه
بطریق و ضبک یعنی از راه ربوستی جو بر ریاست قایم شده مدت یکسال و ده ماه ریاست نموده
بعد در سنک یکهزار و نود و هشت بتاریخ دوازدهم ماه ساون کوهستانی باسم جوین کو سابین
سرگروه دهبک از روی زبردستی مدت سه سال چهار ماه ریاست نمود بعده در سنک یکهزار و ششصد و یک
بتاریخ دوازدهم ماه بهادون کلکوکی او پهوکینی بوتا یعنی دیوان باسم جامکوریه نزد راجه شده مدت
و از بالکوت و اتفاق ... بود کیا
جو باتی و دیگر بسم ... سنکهه را که از جوق نزد راجه گریخته در حجقات ...
کرده در کوبا هتی رسید بهوکی بدوه یعنی صاحب سردار و دیگر همه کسان ایجا
متفق شده مصلحت نموده راجه از لبکه گمراه و بی انصاف کردن مت همه
باتفاق یکدیگر جام کوبا را راجه سال از جان گشته در سنک یکهزار و ششصد و سی و پنج بتاریخ هشتم
ماه ساون جو باتی یعنی کدلوهر سنکهه را بر ریاست قایم نموده جو باتی بر ریاست منصوب شده
بهوکن بدوا و دیگر مخالفان را ساخته بعنایت تسکین خاطر خود سلاح نموده کسی راجه بسیار
نهمتی و معامله بود مدت چهل و نه سال استناه لیلی نموده از دو فرزند کلان باسم جو بکهه جهاها
و دیگر باسم هنوت سنکهه راجه شده دین و ایمان یعنی دهرم هندوان در ملک جاری نموده
در همه وجوه نیک موصوف کرده در سنک یکهزار و ششصد و بیست و ... سانی بتاریخ دوم
ماه بهادون نوکلیهه باللعه نسخیر کهرجنیا و کنوکالی و بیکمونلعی کان کعه نمانده بحد شمس

ماه اگهن روز ۳ سه‌شنبه پرانس نراهر یکبور قبضه خود آورده از انجا کوچ کرده بچهری بچهن ساه

با جاطه بطرف آگره بعد الله در سنگ یکهزار و ششصد و نه و تاریخ بیست و هفتم ماه

اگهن روز جمعه مراجعت کرده باز در سنگ یکهزار و ششصد و ۳ سی و پنج تاریخ بیست و ششم

ماه جیت روز شنبه بکهر سنگه [illegible] گوپا [illegible] بانجم [illegible] در سنگ یکهزار و ششصد و ۳ سی

شش نوقت شش گهری [illegible] بمقام گوپا [illegible] فوت کرد مدت بیست و هفت سال ماه

لاله کهروز و چهار پسر کلان چون [illegible] و دوم [illegible] و سیوم [illegible] و چهارم [illegible] وفا

سنگ [illegible] و نام هندی [illegible] یکهزار و ششصد و ۳ سی و شش سال [illegible]

[illegible] مدت ۳ سی سال و دو ماه [illegible] در سنگ یکهزار

ششصد و شصت و شش سال تاریخ هشتم ماه اگهن روز جمعه [illegible] ۳ گهری [illegible] فوت

[illegible] و نام هندی [illegible] در سنگ یکهزار و ششصد و شصت و [illegible] سال

ماه اگهن جلوس [illegible] مدت هفت سال [illegible] در سنگ یکهزار و ششصد و هفتاد

۳ سال و تاریخ بیست و هفتم ماه اس روز [illegible] وفات یافت [illegible] سیوم [illegible]

و نام هندی [illegible] و همون روز [illegible] قایم شد راجه [illegible] از طرف راجه مغل

هر انس [illegible] صبیه خود [illegible] راجه مغل [illegible] پناه گرفت و مدت [illegible] سال هفت ماه

سال چهارم که در سنهٔ یکهزار و هشتصد و نود و یک ماه چیتهه رحلت نمود از اول چهارم
باسم چونی و فات نام هندی لیجی ستگهه و رهمونی سنگ باره اکهی ها تیه چوبکی نام شخصی
صاحب سردار عمده مردمان متوطنه ملک مرزان تمام رنگپور نا حضرت اقلعه و خان محمد لعل حمید بی
در سنهٔ یکهزار و پانصد پنجاه و دو ماه بیساکهه زور سکرات بسبب خوبی مرد بال ملک مرزان
از عالج اخراج حضرت الکهی سنگهه مذکور رابطه گردید یار دیگران مردمان ملک مرزان قابو یافته مقام سکونت
با حاطه اختیار نمود با در آکلهه کرو بعضی میرخود با راه مساکین ملک مهامار ربود اوراعلی انجی
قایم نمود بعضی لکهی سنگهه مطور میرمطور رسالهٔ لعل الله و مریدان متقبول و مجی و دات لقب ابتدا از مرید اللی او
راه فرار اختیار حضرت ملک مهامار رفته تخم عداوت و بغض در مزرعهٔ قلوب سکهان کشتند و وزیر بی
رخسه برخلاف بند لعنتی ستم نمود و باکهدر شهر لعبی عیال از تخم کمان سیاهی دینی و این
مردم نمودند با علیه همه مساکین متوطنان آن ملک از آنها سلوک مخالف و منافرت مسلوک
نمودند در سنهٔ یکهزار معصد و لکهی سنگهه مذکور للبهان فی لی ارتحال حضرت بهمولا سنگ تا
نبالج سلخ زور شده سببه بر او باسم جونی کف نام مهوکور بابهه سنگهه للعجله در سنه
یکهزار هفتصد و هشت در ملک محروسه اللث اطراف شمال دهلی و پنهان و
راه ملکیه با ملک ملوک
و مردمان ملک مهامار بالفان یکبهر بالیه جنگ شده در سنه یکهزار و هفتصد و نه
ها لج سنبر دهم ماه کهه زور جمعه بوهب سبب جریدن رکشته کو ازشته نیم کو یا مشی

کرنجه لکن

ذکر ده اوتار که چگونه شدند
در دو جزو

حقیقت ده اوتار مطابق شاستر بیدها و پران لکهه

اول مچه اوتار شد بیدها بحال و برقرار در نشانید تحقیقش لکهه

هیگریب نامی اسور یعنی جن بسیار زور آور و پهلوان قوی هیکل پیدا شد از دیوتاها در سلسلهٔ اولاد نخسته

خصومت و عداوت بی‌اندازه با برهما که از بینش و معرفت خدا متعذر شد بیدها را

ظالم شد همه دیوتاها از بیداد و عقوبت هیگریب عاجز شد نزد خدا فریاد کردند از هیگریب نامی

اسور پیدا شد بیدها را بر باد داده و برهمنان احکام کردن نمیدهد و تمامان از ظلم او

در بهشت سکونت کردن نمی‌توانیم تا این لسبار گذرانید حکم خدا این فکر نمیه او خبر مرا کرد شد

از منع همه دیوتاها رخصت شدند تا در رفتن پاتی از بهشت انجبرها منتر و دعا از هیگریب گفتند

نباداں عداوت او از دیوها در بالای تضا بعد چندی منور راجه در زندی ترس میکردند

بدیت او قطعه های خوان خورش اسلوب بدیسال گفتند ای بیشتر تو کریم میرادار ممکن

راجه مرکور برسیدند شما کدام است ما گفت ای شخص اسم موفق حلوه حرکه شد

متهمان ما در کوتوال خود داشتند بعد یک ساعت ها گفته در کوتوال جای نتوان

می روند در بالای تا در اراجه های در بالای انداختند بعد یک لمحه ها ابحاثی

کلکل شد در بالای بعد ازان راجه مسکم ها سمندر انداخته برسیدند

شما کدام است ما گفتی هکرین را هلاک بردار محمول بید ها اونار شدیم

حالا سمندر به باشم شما از هکرین خاک بکنید راجه مرکور مطابق حکم شد

او بر راجه مزبور از خاک اوستی انداختند ها کلکل شد بولی

هکرین را هلاک کرده بید ها از شکم او بر او انداختند یک گشتی

درانجا بید ها منور راجه فرمودند شما بید ها و تخم ها سوار شد

رسی گشتی بر جا رسیدند منور راجه مطابق حکم او ورود بعد ازان

ابهم کوه هوا و بار شد و بجا این گیتی کرده سمندر منتهی گردانید حقیقت الکل

نقص الهی ها پیدا شدند از رها کرده [illegible] که نقص پیدا شدند خوجه گرانفت چهار شدند ارابها

او دیس و دیس بهایما ت گندرو ازودیس دیوتا ها پیدا شدند

در ایشان ها پیدا شدند
و از و دیس انورها پیدا شدند و از بنیاتریش ها پیدا شدند و از گندرو

ایک مالک از حد ا
از اری و در پهلوها نامی برهمن بسیار بزرگ بعضی در ایشان خداوند گوه گیلاس رفتم

بر قیاس نوازش
انواع ها تحصیت شدند و در انبیا ها دیدند اندر بعضی ها بهشت

ال مالک در گلکی خود
مر خود و در پهلوها حوزانه ال مالک گان با یندر نخستین گفته اندر از مغروری

در پهلوها ن
بند او بر قیاس و از نشه قیاس ال مالک از حرظلم خود بر پا اندراخت از جمیع

خدا مالالی الهی
خشمناک شدند سراف دلقه ای از بنا ها بهشت بسیار مغرور شدند ال

بستند
زیر پا قیاس اند اخته اینجانی بد کار کسی نکرده للازم از پای ها شمع و ول

را علاج کنند
بعد خرابی ها خراب شوند در بین صورت گوهرها زور آور شده بهشت

شدند
پنجم پنها ابد در سمندر گریخته زهند خرابی ها همه ایجا شد از نهوردی و لی عاجز

نزد خدا التماس کردند و احوال خودها بیان نمودند حکم شد که از دیوها همت ...

حالا صلاح همین است که از اسوران که دشمن شما اند بنصف و بغیر از منتهی سمندر ...

بعد عرض کرده که سمندر منتهی بکدام صورت خواهد شد حکم شد که کوه مندار را ...

آن ما سنول خواهد شد و مار باسک را از پاتال بیارید که از این خواهد شد ...

حکم رخصت شد که از اسوران که دشمن شما اند التجا کردند که بغیر از ... ...

لازم است سمندر منتهی کرده ... باید بیارید ... هم ...

خواهند گذرانید چنانچه شما ... بهر خواهید رسید اتفاق شد ... و از دیوها هم

کوه مندار را در سمندر انداختند و مار باسک را از پاتال آوردند

کوه مندار برقرار شدن نتوانسته در سمندر فرو رفت همه دیوها نزد خدا ...

که کوه مندار در پاتال میرود اگر فکر به حال سمندر منتهی نمود حکم شد که کورم اوتار شد

در زیر ... سمندر منتهی بکنند در مجمع ... خدا کورم اوتار شد ... برقرار

دیوها و اسورها ... شد سمندر منتهی کرده بسیار چیزها و زرها ...

... و آسمان و ... از زرها و چیزها ... هم ... شدند

سیوم

~~بهم براهمو اوتار شد هران باکو را اژدهای فریب~~ اند حقیقت سخن لیکن

اوری شنک نشان طلتی تکبر برهمان کلی عشق خداوند بکتهه رفته بود چه بجنباو ... ودروان سخنان

خداوند بوقتی ترهمان کلاحمت پیش برهمان کاتاب و خورک بود سراف ولق ازان

کار نکردی بجای او پوربیدا شو الله از اسراف برهمن دل آزرده شد ... حذر رفته

و مشروحا عرض کرده حکم ... از سنجه برهمن هرگز قبول نخواهد ... در بمعه اینها بسیار گریه و زاری گفته

مگر حکم ... اگر بجای او پوربیدا شد از عداوت ... بجلدی بار در بیجا نخواهد آمد دیگر

چند مدت دراز در بیچ حیله آمد اما برمن سلطان لشکر بجای او پوربیدا شد از خدا

مرشوم هران باکو و هران کشیپ

عداوت میدالکه بزور بهشت عمل کرده بکارت و هران باکو را کشته ... دیوتاها

طالم دیوتاها نزد خدا نالش گفته ... هران باکو در بهشت بیکوند کردن ... توانم

اگر فکر شد از بهشت کدام خواهد کرد حکم خداوند ... سزای او خواهد و دیوتاها رخصت شدند

قضا چندی از الف برهماک براهمو خواه ... حجت ... اسلاد دراز گفته

مار عرض بسیار گفته و پرسید ... کدام ... براهمو گفتند ... ملاک

هرانکو براهمو اوتار شده ام و هم دیوتاها ... خدمت گذاری حاضر شدند

بار دیگر باقی بر همین خبر میدانش تا هیران با گو گفتند هیران با گو بسیار خوش شد

پس بایع جنگ زد و بر راه او رفتند ایلچی جواب کرد که از سر جنس لقدر ها مقدر

تا ماه و مولد شد هیران با گو سال از دو ملاق در بند جان او نخواهیم که این خبر

هیران کیشو شنیدند دل آزرده و خشمناک شده گفتند از بر نیشن بیما

امور خدا جنگ کرده فتح یاب خواهیم و چون هیران کیشو جا متوقف اورا

خبر بایع بر نیشن بیما در جنگاب رفته فقط

چهارم برسانکه او بار رسید هیران کیشو الا ما در عقب

هیران کیشو ایلچی ظاهر و در نیشن بیما متوجه از جا از بر نیشن اورا طلب شد که

فرمودند از دعای بخدا هیران کیشو عرض می نمود از دعای للدیموت در جوارت میکنیم

جواب داده از دعای للدیموت دلاور مرا اجازت دیگر انچه دعا

خواهم کرد و فتح خواهم نمود هیران کیشو راضی شد در جوارت

و در آسمان و زمین و دار الارب

دنیا هیبت از الهها نخواهیم بکار است خبر که رفتند

هیران کیشو

هر آن کس که خاطر بطلب شد یعنی خیال بهشت عمل کرد با خداوند و بخشش ظلم کند

از دیوها که بجهنم بجای دیگر رفتند هر آن کس که از جهنم بیرون شد و در دل آورده بشد خبر

فکر برای خدا نمود و همه ما را حکم داد که پرستش خدا بکند خدا مدعی است او را هلاک خواهیم کرد

همه دیوها تو خدا نشودی عرض کرده حکم و در تقریب برای او خواهد و همه دیوها رخصت شدند

قضا بعد چندی برای هر کس که حامله بود از و یک طفل پیدا شد اسم او بر الله

آن طفل عمر پنج سال شد او را سوای پرستش و چهار عبث خدا [illegible] او دیگر نمود ابلیس

هر آن کس که شنید پسر را طلب کرد و رسید او شما پرستش کدام میکنید پسر جواب داد او

و پرستش خدا میکنیم هر آن کس خشمناک شد به پسر را گفت بر خدا مدعی است

او بلعور ما را هلاک نموده است و او را خواهیم کشت شما پرستش او نکنید پرستش دیگر بکنید

پسر جواب داد که سوای خدا دیگر کدام است پرستش او خواهیم نمود پدر او دیگر مانع نمود

پسر او را هم گرفته و در صورت هر آن کس خشمناک شد و حکم کرد فرمود او را در آتش انداخت

در آتش باندار و در دریا میکنند و زهرها بخورانید و در دریا باندار در جلو

نمیرد و زود بکند هر آن کس حکم یارها عمل آوردند لیکن از لطف خدا هیچ آزاری نکند

جان او سلامت ماند چند او زنجیل شمشیر مدت کرده

بعد گفتی اگر چه ز خواسته گفت ای خداوند مرا هست اگر بنشینی او قبول نکنی

شما را پادشاه و وزیر و ... سلطنت ... هم بخشش می‌کنم

دیگر به سر تو خواهم گشت پسر گفت ای از بس جان بر نشین خداوند هرگز ترک نخواهم کرد

هر آن کس خشمناک شد گفت ای حالا شما را ملک کنم خداوند شما کجاست پسر گفت

ای خداوند در هر جانب یک سنگ ستون در اینجا بود هر آن کس گفت در میان این ستون هم

خداوند هست پسر گفت البته هست هر آن کس یک ضرب شمشیر بر ستون کرد ... آن ستون از میان

یک شگفت عجیب پدید آمد که نیمش ... و نیمش ...

صورت شیر ... هر آن کس را گرفته بر زانوی خود ... دو نیمه

بوقت شام از میان در پدید فقط

پنجم ماجون ... شد ... قریب ... دریا ... گردانید ... حقیقی

... در وقت ... اردو ... خاک ...

... ارواح ... آب ... از ... کشته ...

گفت ای ... شما را ... کشته ...

... ارواح ... آب ... خاک ... ارواح ...

برادر اعلم حواله نیابت الامر ... لاهوت گفته نیابت الامر از حوالی لاهوت ... جواب بهمان وزنی

و بابا آل فتح باب شده بامال ... تحاوت شروع کرده شوال الصدر بابان مقدور

لشکر ... دو نوبت طاهر ... هم دو نوبت ... ادامش گفته حکم ۱۹ اوراق حریر داله

در بابا آل خواهیم ... دلو ... رخصت شدند ... ادیب باون اوبار ... شدند

عمر ... کل ۹ ... درخواست ۳ قدم ... نیابت الامر رفته

نیابت الامر باون اوبار ... انتخاب ... الحکیم درخواست خواهد کرد

البته خواهم ... نیابت الامر ... تواضع کرده ... برسید

الحکیم مطلق ... درخواست ... خواهم ... ۳ قدم ... درخواست نمود

نیابت الامر قبول ... کرده گفت دیگر الحکیم مطلق ... درخواست ... گفت

الا درخواست دیگر ... نوکرهای ... در آن مجلس ... گفته خدا

باون اوبار شد نیابت الامر ... در بابا آل خواهند ... نیابت الامر را گفته

مانع گفته نیابت الامر جواب ... خدا دیگر ... درخواست خواهند کرد در آن

هرگز ... ۹ ... نوکرهای ... دل ... شده از آن جا ... رفتند

الابر ... قدم ... شد ومه ... آتش

سه الفور را ... کند

دو قدم با تال الفور و جای دیگر زنند اگر نخالتی [illegible] با دو یک قدم کف جا داران

سه الا بر قول تحقیق عالم زنند که درجه تحویز فیه را سند بود جا الا ملیع حسب او ده الفور کف

بهمانی
از نو پادوی در خواست بکنند اگر هر دو قدم السمان و رنیتی و با تال الفور شدند جای دیگر زنند اگر بدم

جا الا بر ها هشت قدم بسوم بر بر ها بدهند با دوی الارض شد سه الفور را الا که

بیش
دو قدم مقصد را حقه یکس قطعه در با تال بروند هر دو و بشما جا خواهیم ماند

سه را به سلطانی حکم در با تال رفتند [illegible] با دوی او بار جا الا بند بر دوان سه الفور جا خرابند لفظ

لیکن
~~ششم بر سوار او بار شد، لیست بکمر بر کهر ها ال اگر نشسته الحق بسیار~~

کهر های سو را یکس و خیدار یکس از را او رو بهلوان نی بشمار بیدا شده با لعض هلاک شدند

یعنی رستی
مکنی مغرور بدل آنها پیدا شده خصوصیت از بر بتال الفار بهاله متعدد جاک جدار

فرا حجت رسیز بکور حکومت هم دو پادها نزد خدار تا الکش کرده حکم او را عفو نمیرا وحواله

در پیکار
قضا هر چندی آن لکم ریتوکا [illegible] پیدا شد بدین او یک نفر هم ها را تعجب حکم بدر رستی

جا مد کتو من لعد لیریا دین جواتش شد، اسم او بر سوار ام تهاابد هیدا را ال او رس

جا مد کتو من کرا طواف یعنی ریتش جدا در حکاک رفته بود الف فا نشهیر در جوال با هو

بجای نگار دو زان حکاک رفته بود از منیم کو رها فته کرده او را کشتند انحر بر سوار ام

کشتند

شنیده خشمناک شده قول کردند که از این پس کهتریان را از بیخ کنده خواهد شد

بعد جنگ از شهرها همراه جمعی روانه شده جنگ نموده هزار دست او کشتند

و جان او هلاک کردند و از کهتریان عداوت شده بیست یکمرتبه کهتریان را از بیخ کنده اند

درین صورت کهتریان بسیار کم شدند و برهمنان از پرستش خدا مشغول شدند ماندند فقط

هفتم رام اوتار شده راون را کشته اند حقیقت قصه اینکه

راون راکسی یعنی قوم جن ده سر او ده بود هر روزه به پرستش مهادیو یعنی خدا میکرد باشد

هر روز به عبادت مهادیو به سر دیگر میدرید سال ده عبادت مهادیو بر آسمان و زمین ملک فتح کرد و تمام ظالم شد

ملک او هم دیوها همه تابع او حاضر شدند بعد مدت مغرور از دل میدید دیوها از صحبت شده شدند

هم دیوها نزد خدا نالش کردند به حکم خدا عنقریب سزای او واقع خواهد رسید

بعد چندی بخانه راجه دسرته حکم گوبیند قول شده بنام رام او را نهادند چون کلان شد

بر حسب حکم پدر بجنگل رفتند راون سیتا را عظیم کرده با بندر نقعر مهیمند و مهال و لکه و لشکر بسیار

سپاه لشکر کرده به سمندر پل بسته در لنکا رسیده راون را از بیخ کشته اند فقط

~~هشتم کش اودمارند کیکاس بلاصه یاکسته اند~~ خمسین تش اهکیه عداوت نمود

اردو نوبا ها

کیکاس ها می الاصه کلان متهور دحر بعد از شجاعت و ولایات جعفر بر هم فتح مدد شد

بسیار برهمان و کاوران را هلاک نمود متعدد جاک شدند و دنیا ارالکد کوی کیکاس دل

ارزده شد نزد صدا باش کرده حاکم و عجیب لیر را خواهد رسید اتفاقا ناندان غیب شد

ادر جامات هشتم همشیره بلاصه کیکاس یک طفل میداشت ابرار هلاک خواهد نمود از همه در دل

کیکاس بس و از مرجان بحوف مصلحت نموده این همشیره را باید گشت همشیره اودکه کیابیس

بسیار گریه و زاری نموده رحم آمد سخن برین مقرر او در شکم طفل ازمید خواهد شد

خوانده رکار خواهم انجه از دل الت خواهد نمود کیکاس ازین اخص شد همشیره خود را با زنجیر کرده

قید نموده یک جاک هفت پسر همشیره را تولد کرده بلاصه کیکاس از رحم بوده همه را از گشته

در جامات هشتم به نیم شب یک پسر تولد شد ماراو را از دل رحم شد تو هر کجا

گریه و زاری کرد که هفت پسر را بسیار از رحم تشت هفت پسر را هلاک کرده این پسر را هم هلاک خواهد

حالا چه باید کرد در انتها او از غیب شد او در صندوق نگاه دارد [illegible] و دختر هلاک خواهد

للازم این پسر نگاه اوکذاشته ان دختر را بیاورد باید تسبیحی باشد تو در آن پسر را

در صندوق بیمه خفیا پسر را گذاشته ان دختر را اوله نزد اهلیه خود دکاوند

دران [illegible]

دران وقت هم حکمداران صعلوکه پادشاه مزکور خبردار شد از هم شهر شما یک دختر تولد کرد

از منجم این ... دختر هم شهر خود بسیار ... گفتند اگر چه این دختر

... نزدیک ... دختر

کار ... بد ... دختر ... غیب شده ... شما

در هندوستان ... از این سخت ترس در دل ... و خند ... بارها

... در هندوستان فرستادند ... تا ... زود ... کشتی ...

در ... رسید ... سالار ... شمشیر کشتند فقط

~~... هوا ... رسید ... بسیار ...~~ ... دلاورانند ... شدند

هم ... بدون ... کار ... ملکه ... باشند دران

... هوا ... رسید ... بسیار ... گمراه ... فقط

~~... هم ... رسید ... بسیار ... از ... گمراه ...~~ ... دلاوران ...

دران ... بدون ... گمراه شدند ... کارهای

... راضی شدند ... شمشیر ... بیدار شد

... گمراه ... کشتند ... از ... شدند ...

انهاسی اکر داشته کلاه درهم اوله‌جق حدوث سنه سالیه بتون بو سکالر قرار نموده فقط

حیثیت ده اوبار موافق سنه طرف وطوبای است موجب حکم جناب سامی

الحکم واقف الشی منزوی کار عرض نموده بارگاه عدالت است

Nr. 5.

ذکر پیدایش شیشه کرده

در چهار ورق

حقیقت پیدا شدن هفته گروه موافق نشستر کتابکیر

نعه لعر

اول تفصیل الهی بر همه ازبان خدا پیدا شده بابت خدا اسلاند [illegible] پیدا الی دنیا

از بر همه دیر گراتی تفصیل پیدا شدند

فرح اشتراک انکیره بحساب

فر فر [illegible] کرکو [illegible] نشسته باره

دیکهو کردم هم هم فر هم فر فر [illegible]

بر همه پیران سلطنت کردند اشیا بان [illegible] هم هم هم هم هم

بر علم پیر راه شده [illegible] خدا مسعود کشتند ملاوید [illegible]

فقط

دفعه هفت کس برای اعدای هفت روز پیدا شدند تمام روزها نام

آنها بحکم خدا معزز گشته گرویدند خدای آنها را این هفت روی رنگ و خانه

و رنگ و سواری [illegible] آنها برای دهیان یعنی پرستش گروه که هیکه

همه لو

اول میلاتی [illegible] بعنی [illegible] که از [illegible] سفید بود ابرا [illegible] دوم میدالس یعنی [illegible] حیدر که

گرنف [illegible] پیدا شدند که گرنف [illegible] بود حیدر پیدا شدند بدست را [illegible] و دعوا میکند

بهر دو دست [illegible] برار نور از [illegible] بدست [illegible] گرز گرفته اند برار نور الهی [illegible]

رنگ او [illegible] رنگ خانه او [illegible] رنگ او سفید رنگ خانه او زرده حیدر [illegible]

سواری [illegible] هفت اسب سفید [illegible] سواری [illegible] اسب سفید [illegible]

تمام روز نام [illegible] داشتند تمام روز نام [illegible] داشتند

لو لو

سیم مدارانش مرکاب آنکه از رسی مرکاب مدار شدند چهارم مدارانش ... آنکه از حیدر ... مدار شدند

دشتش چهار شدند بدو درست راست دعوا میکند دشتش چهار و بدو درست راست و عوا دشمش

بدو درست چپ گرز گرفته و ران سلاح میکند رنگ او و بدو درست چپ سپر و گرز گرفته اند رنگ او زرد

کرتی نکات خانه او سه روبه سلاح بولادی نکات خانه او کمان سلاح بولادی [illegible]

زانه صورت ... متفرقه بام او کی نشسته شدند صورت ... متفرقه بام او

سلکه و تمام زور بام ... دارشند

تمام زور بام مرکاب دارشند

پنجم مدارانش ... آنکه از ... مدار شدند ششم مدارانش ... آنکه از ...

دشتش چهار و بدو درست راست ... گرفته دعوا میکند ... مدار شدند دشتش چهار و بدو ... درست

بدو درست چپ ... گرفته اند رنگ او زرد ... گرفته دعوا میکند بدو درست چپ

نکات خانه ... سلاح بولادی زانه صفحه ... متفرقه ... گرفته اند رنگ او سفید

روبه ... دو تا شدند تمام زور نکات خانه چهار ... سلاح بولادی ...

تمام ... دارشند متفرقه او ... شدند تمام زور

تمام ... دارشند

تقسیم میراث شخصی که از اوروپا ... شده بودند

دستش چهار و بیرون رفت را اسب تیر زکان

بیرون رفت ... گرفته و دعوا میکند ... ایشان

بکلی خانه او شکست ... ایشان

مقرر شده باید ... و تمام زر را ...

دفعه دیگر کس راهو و کیت میراث شدند حقیقت کس ...

راهوها می ... یعنی اهل اوروپا در ایام ... یعنی الحیات حاصلات شند گرفته

... از ... و اهل اوروپا ... عظیم میراث شد ... صورت ... باشد

در ... گرفته ... مکلف ... الحیات ...

و هم ها را تقسیم کرده ... سنجید ... اقرار

... صورتی که ... تقسیم خواهند کرد ... نخواهیم

برای ... زن موصوفه اول ... تقسیم کنند

انجاب خواهند
راهو چنین گشت از آن اشارت خفاش با ماه دلو با تشنه

زای
چندر و نوبل گفت از آهو چنین گشت از آن اشارت انجاب خوا لقمه

زنده باید
سه محق

محروم کنند
موصوف بر مخصص شده سر آهو کشتند او از انجاب خواهد بود

از اول انجاب شدند
از علم خدا سر او را آهو و وجود او کیست شد این گروه

ه لو

بد در ارت
در ارت
تکاک آهو علم او در نقش چهار بند و تکاک گشت با تیر و نقش

گرگر دیده اند
و سکنی گرفته اند
شمشیر و دعوا بد و درست خیت بمرده دعوا مکند بد ست خیت

مغرور مخفته
با ماه او کالج بوداری نهمه حصه هشت است
کالج بوداری نهمه حصه هشت است مغرور مخفته

با ماه او کیده و

سکله زن و

ه

ه ه

اسم صالالله ماه وراکسی — احکم

ی ع

ماہم سینی راسی جہم برلیفنی راسی راساہم میتہول الاسی ساوں کرکٹ الاسی

مہ مہ مہ مہ

ساوں سنکھہ راسی راسی کرتنا راسی کانک تولم الاسی الکی جہولا راسی

مہ مہ مہ مہ

بریں وہتولاسی ماہم مکرراسی سنابک کہولاسی حبت میں راسی

مہ مہ مہ مہ

این نسخه کر ولایت صالالله ماه برخ الله راسی فحال تموق کردنی میکند

تماک و بدو دنیا از حیث نسخه کردار علم نجومات صعلم حمننقبس لب ر می سود

درارست مرابی شستر معولاں طولست مطابق حسنلم حساد

فقط تحریر مختصر عرض نموده راقم

48

Nr. 6.

نقل فهرست رسته منزل نوشته اتمان رام

در بیکرد

بالصواب فهرست رسته منزل بندی در هر فن شود بهمین صورت فهرست [illegible] هرگاه خواهد کرد

فهرست کاغذ این موجب ذیل از یک فهرست رسته منزل بندی

و مفصل الحال نوشتن بنده را اسم و دیه و ملک و راه جائی که ناتی‌ها در هر فن اگر دیگر تیار نمیتوانند کرد ایلاف مولوی حکم

فهرست رسته منزل بندی کاغذ مفصل سببی لیست تیار میکنیم بعد به کاغذ ارسال خواهد کرد — تم والا

حقیقت رسته منزل بمنزل تمامی رسته‌ها مغرب و جنوب
و شمال و مشرق یکایک سمت متعدد رسته‌ها موافق زمین
نشیب و فراز و درخت و باغ و چاه و تالاب و دریا و کوه
و حصاری جنگلات سرحد سپولته عملداری هر یک [illegible] آلوالف
فرسنگ و جز [illegible] خواهد بود

احوال بر عمارات ابتدای قدیم به خبر دولت [illegible]
از خواهش خود به جا جلوه ظهور گرفت در بند
[illegible] بر دور جو جو یک حلقه تر با دو دو
و کار حکم به دفعات کشته [illegible] و سکه‌ها
احکام یکجو جو که بیان اول و لغات [illegible]
بر عمارات دو کلیب بهم کلیب سیم کلیب نوشته در نسبت
پادراه کلیب در اول روز یک بس پنج کهنه حساب [illegible]
سنه احمد گذشته حقیقت بیان [illegible]
نود و سه [illegible] پنجاه کرور و پنجاه [illegible]
هزار و نهصد [illegible] سال جلوس [illegible]

57

و بهجری یکهزار و دو صد و هفت و قطع یکهزار و دو صد و
انگریزی یکهزار و هفت صد نود و دو و سمت یکهزار و هشت صد سی و
سوم مفصل احوال از بودن سیاکوت ترجمان تحفه قریب
ده جزء خواهد بود

حقیقت بره مانده یعنی چهارده طبق زمین و آسمان
و پاتال سوم مفصل احوال از بودن بیاکورت ترجمه تحفه
قریب ده جزء خواهد بود

احوال مفصل بعمر لال از ابتدای حضرت
آدم تا حال ... سی جزء خواهد ... اسم با اسم موجود ...
اسم ولد بعمر لال

احوال بره مانده قالب ... ایشان بره مانده قالب
نسبت ... از بودن ... و ... جوک
و ... و ... رسیده و ... از ... راز
روی تحقیقات بیان تحفه لند قریب دو جزء خواهد بود
...

حقیقت پالتن ها از ابتدای ... تا حال
وزرا و امرا و اهل کاران کار ... حکیم
صحیح تا نیم ... پادشاه جهان و دیگر پالتن ها
اوقات ... موسم ... آنوقت رفته
پالتن ها
پالش ها ... ایران و توران و ... جمع
هندوستان
هند ... کاغذ ... صوبه هندوستان تنخواه
جمع ... صوبه ... دستور العمل
داعی ... منصب و جاگیر و ... جمعه ایران و توران
موافق ... میگویند ... سرکار
قریب بیست جزء خواهد بود

بالفعل فهرست کا عدد رسته ملک ممالک مغرب و جنوب و شمال و شرق هر یک یک سمت مع عدد رسته ها ثبت
معه مفصلات احوال هر یک رسته منزل بمنزل بندی زمینی نشیب و فراز هر عمارت و درخت دریانه و نالهای و چاه و نالہ دریا کوه
و جنگلات جهاری و رسته کادی جهنگره وغیره جمله لدی هر یک و کوهستان مع سرحد سواته در هر منزل بمنزل مع هر رسته
ارکا معه مفصلات مفصل العلامات ظاهر و مبرهن خواهد گردید لکھو

مغرب

یک رسته از کلکته مرشدآباد و راه محالات جنگلیو
مونگیر و عظیم آباد و بنارس و اله آباد و شهر لکهنؤ و
مونیر نگر و اتاوه و شکوه آباد و دیگر و آباد و جهان آباد شد
اکبرآباد ازینجا [illegible] و [illegible] لدّه شده جهان آباد
ازین جهان آباد تا لاهور

یک رسته از کلکته عبور گنگا جی شده [illegible] کیاره
و سهسرام و مونغیر که سرای کهیده تا جهان آباد گرده
رسته مشترک و در کوهستان

جنوب

یک رسته از چاندپور [illegible] آباد عبور [illegible] ملک
راجه کمهال سنگه و کمهال سنگه بوندیله باندیه و ملک مهیول
جهترپور ملک [illegible] راجه هندوپت و زیر [illegible] شد
بملک باتوه و بهلسه و بهوپال و رائسین و برهانپور کی [illegible]
شد شهر پونا

یک رسته از بهوکنی [illegible] آتا کونل [illegible] ملک [illegible]
عبور جمنا هر ان سمت قصبه کالپی بکنار
لب [illegible] عبور شده سمت [illegible] و بهانده
جهانسی و چندیری و بهلسه و هوشنگ آباد عبور نربدا
گرده برهانپور کا [illegible] اورنگ آباد
[illegible] شده شهر پونا

یک رسته از اتاوه تا ملک نواب وزیر عبور گمتا جمنو
کاهیت پانچه بحث سنگه سهه و دیره و جهات ندی عبور کرده
کوه و کمایون ملک راجه جت سنگه یک اندر بهادر ملک ملتم
نزد بر بات سنده ندی عبور شده ستو بوری و ملک در سل و امور
گردیده بروخ زیر کیا ... جملت جنوبانی در میان ملک اهیر دال

یک رسته از کاهنپور جلگ من لونی تلق لکهنو کهپاتی
از جمنا جنو عبور شده لهیار و بلهار کنج و کنهابیه
اروادا و بهیره و نیا ملک و هندیه و بندیله و ولو ...
عبور شده بقصبه رنوده آمده از انجا گرج اهیر دال
ملک جنوبهال

یک رسته از قلعه عظیم اباد و سرشتال و بنارس
اله اباد شده کاهنور از انجا عبور جمنا جمع کالپی شمله
جهتر پور و کسو جلی ... و نربدا و برهان پور
اندور ملک فتح سنگه کایکواد کهده تا پاره عمورت

یک رسته از ... تا پونا از راه ... لوکر و بهالپور شده
دیگر رسته از راه ناسک کهده تا پونا

یک رسته از عمورت او حسن و ... کنارها نربدا ... جنگل
از انجا حماردها کروه استدود

یک رسته از بلده عمورت راسته ... ملیح راه خنگ
دا از راه ... دریا بی تخود جهاز رو گشته

یک رسته از بلده عمورت راسته لعدا ابا دوی کجرات

یک رسته دیگر از ملیح تا کجرات

یک رسته از قلعه عظیم اباد بنارس اله اباد شده کاهنور
عبور جمنا از انجا کالپی براه جهانسی و تیتا و نروری
جندیری و کنج با سو اود بهلسه و رسین تا دریا نربدا
اطراف هوشنگ اباد

یک رسته از جهانسی تا کنارها نربدا ... کهات
رسته ... لوپور و شیر کده و سروج تا ... کهات

یک رسته از اله اباد جهتر پور براه ... کیچ ... شده
ساکر و دیگر رسته از راه ... کده کهیره کر

یک رسته از راه ... کده ... شده ساکر

یک رشته از رساکر موهاری موسکی ایاکنارها نربدر شنه — یک رشته از رساکر موسک شنه برهانی لبید
برهانی نبود

یک رشته از نبابه وارصینی واندوور — یک رشته از امید ود تا برهانی لبید

یک رشته از رساکر براها دهام هده شنه موسکی بار — یک رشته از موسکف یا رلیع لبیدشنه تا [illegible]
کنارها نربدر

یک رشته از برهانی لبید اوزهک ایاک کاماکی شنه — یک رشته از برهانی لبید [illegible] کودلادی نصیر ایاک
اوزهک ایاک تا [illegible] ایاک
بشند لبونا

یک رشته از برهانی لبید نصر ایاد شنه تا نک از ناتیک — یک رشته از برهانی لبید جا [illegible] سر بندی شنه
تا [illegible] — تا نا تیک

یک رشته از نا تیک کمات [illegible] اوراجام کانولی شنه — یک رشته از برهانی لبید جا [illegible] و نصر ایاد شنه
بشند لبونا — بشند لبونا

یک رشته از العدل [illegible] جام کانولی شنه لبونا — یک رشته کمات شند [illegible] از برهانی لبید [illegible]
از [illegible] اوزهک ایاک وصدت و [illegible]

یک رشته از [illegible] کده تا مرلو لبید ملک [illegible] — یک رشته از [illegible] کده تا لده [illegible] ملک [illegible]
[illegible] رسن

یک رشته از [illegible] کده فتح کور [illegible] — یک رشته از [illegible] کده تا [illegible] ملک [illegible]
ملک [illegible] و [illegible] — اهدو بت و [illegible]

یک رشته از کالبیت تا جنت لبید مندی [illegible] ملک — یک رشته از کالبیت تا جنت لبید [illegible]
[illegible] اهدو بت [illegible] — [illegible] ذنکه

یک رشته از قصور رسته فتح بیلک فتح بیلکی
کاربکولار و بهادر چیپی سنده و در ابصر حیا سیلک قبی
بعد [illegible] بهادر بیلک [illegible] سیلک و بیلک اهلیه باشی
ورلیه [illegible] سلک [illegible] یلکر بیلک اشک
قلعه [illegible] نکر [illegible] شنه حق نکر
بر بار سیلک بهادر

یک رشته از قلکیه با اتیر شند و قلمک شده سیلک در ولایع
کردوار [illegible] نکر بورد کنی و ولایع شندار و
[illegible] مجمع شنبد و [illegible] کنده شد حیدرآباد

شهالک

یک رشته از عظیم ایالت عشور کیمک حیوشلی
در بیلک و جمک بند و شید [illegible] قلعه [illegible] کیمک
کاشت بید عوف کاشه ماند و بعینه فی باب

یک رشته از عظیم ایالت عشور کیمک حیو تبالکی بیلکار
حیابانی و لوهیار و نجمع کلمه شاه بیلک کاشبر بیدر
عوف کاشه ماند و بعینه فی باب

یک رشته از عظیم ایالت عشور کیمک حیو حلال [illegible]
[illegible] ازای قلعه نخلیه و لوتول و بالیا
ازیکی فی عمل [illegible] و در بیلک [illegible] نفع
[illegible] فی باب کمده بنیه شهر عمل [illegible]
رلعه کرست ایم و از فی باب [illegible] معرست

یک رشته از کلکنی بلرام لور بالالی کمکی بیلک رلعه
کماکیه و در ابصر کمال کنند است و تا نباکهان در کات
از ای کمده بیلک [illegible] رلعه کرست ایم و از
فی باب [illegible] رست

یک رشته از کاسه لور عوف فی بال بیلک کور [illegible]
و حیابندی عشور شد از بیلک قلعه [illegible] و بیت [illegible]
رلعه کمده به بنیه شهر بیلک [illegible] رلعه کرسته ایم

یک رشته از کاشت لور عوف فی بال تا دهر [illegible]
و از طرف عمل رلعه فی باب و [illegible] رلعه
بهورست از دهر [illegible] [illegible] و بید
[illegible] زنجیر [illegible] رست لوح کا [illegible]
جیو [illegible] تا [illegible] شهر بیلک رلعه [illegible]

سکارسته از سنح شنه ملک سلیم مغرب الی ملک
راجه روکوم و ملک راجه جهان انشنه ملک راجه
جیلدار بر راجهای شمال عمده ترین بود تخت نشین
راجه جیلد جهنیا جیتی شنهره حاله تاج ملک بعد راجه
سنی بهادر شاه راجه نیپالی

مشرق

سکارسته از راج محمد شهود کیفا حید شده ماالده یک رسته از کلکته راج لیح شنده جهانگیر
و بند و ولد و نیاج بود کصره تا کیوع بهار رکنار ۴ برجمه عنف و ۴ که
بوتره الله طرف حد صاله عالمن الی الطرف
ملک آشام

نقشهٔ شهر جهان آباد جمیع محوطه کوچه بکوچه
و تمامی احوال شهر و کیفیات و بیرون مفصل
بطوریکه احوالی شهر است بر دو تخته

احوال خوب از ابتدای تا تاشاه و ولد
لوی جاجی سیوا بهادر و وزرا امیر عالم گیر
اورنگ زیب رفته اند تا تاشاه گرفتار شدن و راجه
ساهو همراه بود شیوا جی بیرون جنگید تاراج اند
حوالی جاده هر یک موسوم مفصل احوال تا لو شاه
عالم پادشاه قریب دو جز خواهد بود

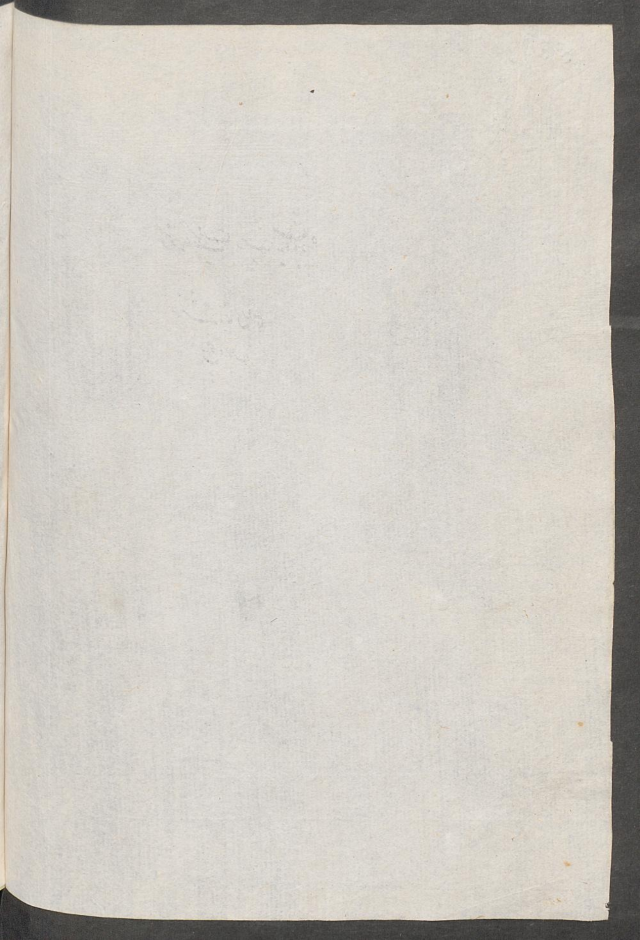
حقیقت سلسله از ابتدای راجه رنجیت سنگ و دلو با ملک بابت
لوی جای سنگ بهادر شاه لو لله کور کندا همه رسیده حصول
هندی ها سه جز خواهد بود

حقیقت نقاله ... ساها فی بر حسن نقاله باشد و رسید
کوره تعلق بود شهر دهلی تخت نشین لو وجه بعد اکبر بادشاه
نظم و نسق انکلک مخصوص و احوال ناظمان صوبه
دار الملک از وقت نواب جعفر خان سوده رسید قلی خان
و شجاع الدین محمد خان و سرفراز خان و مهابت جنگ
علی وردی خان تا لو جاجی موسوم مفصل احوال اکثر
ناظمان و نایب صوبه بهار عظیم آباد قریب
هیچ جز خواهد بود

Nr. 7

دکر مالکگیت زمینداری بادشاه

نوشته اتال رام
در پنج ورق



دیروز مذکور زمینداری بحضور رساند که مالک

زمین کیست بادشاه یا زمیندار و زمینداری چیست چنانچه در کتب های

معتبر بیان آورده اند مطابق آن از ابتدای حضرت آدم لغایت

محمد رسول الله علیه السلم مع مفصل احوال هر یک پیغمبران و آیین

سلطنت کتابی که قریب پانزده جز خواهد بود تیار شده بملاحظه

مبارک میگذرد احوال آدم که خلیفه بود اول از دست

خود کشتکاری نموده آبادی زمین ساخته مالک زمین گردید

من بعد از کثرت فرزندان که هر یک به تردد و کمر همت بسته و

در اکثر سر زمین رفته سکونت کرده بطور رعایا که تنها و بجا بو

یعنی هدیه اقربا نه قبول کنند و آنچه هست بخلیفه می رسانند بعد

حضرت آدم از همان برادران یکی که بس مقرر شده بهر ملکی حاکم

روائی خود ساخته خبر گیران احوال هر یک می ماندند بعد و شاهد

حضرت محمد رسول الله علیه السلام که یکهزار و سه صد نه سال بحساب هجری

و یکهزار دو صد دو سال بحساب فصلی گذشت احوال هجری و فصلی بدو نوشته

آنست اول مذکور است که حضرت رسول عمر طبیعی شصت و سه سال

داشتند بعد چهل سال نبوت گردید تا بیست و سه سال که ده

سال در مکه و سیزده سال در مدینه رونق افزای ماندند چنانچه

از مضمون تاریخ می برآید عمر نبی سج ٦٣ نبوت کج ٢٣ بالمکه یج ١٣

بالمدینه یعنی هنگامی که از مکه مدینه تشریف فرمودند سنه هجری مقرر

گردید بعد شش سال وز مدینه برای جزیه حکم جاری گردید که از

هندوان جزیه گرفتن و از مسلمانان نگرفتن فصله یافت اند ا سنه

فصلی مقرر فرموده و اخلاف سمر رشته کاغذ دفاتر نمودند چنانچه

تا حال سنه فصلی در دفاتر جاری ست دویم مذکور ست بعد

وفات حضرت رسول خلیفه ها با خودها سی تکرار خلافت داشتند

چنانچه پنج سال چند ماه در تکرار و مواجهه ماند بعد شش سال شخصی از

انها خلیفه اوّل بر خلافت مقرر گردید از ان سنه فصلی نصفی فصله واحکام جاری نمود

بابت مقرر ساختن حقیقت جزیه به تفضل تمامی اجناس از بر زمین

پیدا می شود و پنج جزو کتاب دیگر موسوم بمفصل کیفیت درست شده

است بملاحظه مبارک خواهد گذشت چنانچه بدو نوشته خمس عُشر

در تواریخ منهج الصادقین و طبری و قصص الانبیا مذکور است

اوّل پنجم حصه از آنجمله که در سال پیدا میکردند من بعد وضع

پنجم حصه را باقی ماند منجمله آن دهم حصه جهت خرج خدمتگذاران

مقرر شد و هر پادشاهان بطور آیین بابه ولایت خودها بمد نظر

رفاه و فلاح فرقه مختلف الآیین ها بدایع و ودایع ایزد اند فرمان

حاکم روی خود جاری کرده جبری و جبهه عشر اخذ نموده اند و در عهد

اکبر پادشاه موافق دستور راجه تودرمل اکثر زمینداران برای

آبادی ملک استاد

برای آبادی ملک سپاه و زمینداری یافتند وچودهری و قانونگوی لکار
دولت خواهی سرکار و رفاهیت رعایا بسر رشته خود متفق الله ماندند
عجایبگر دانای زمانه بود و در احوال پادشاهان از ابتدای سلطنت
مسلمانان در ایام اقلیم هندوستان که عملداری بیست و دو صوبه مقرر است لغایت
اکبر پادشاه مع احوال ناظمان هر صوبه بیان آورده اند و نیز از کتب ها
هندی ترجمان نموده کتابها بزبان فارسی حقیقت تمامی راجه های پیشین
از ابتدای رای جدشتر لغایت رای پتهورا که قریب چهار هزار
نهصد سال گذشت و تا سه هزار هفت صد سال سلطنت نمودند آمده
سلطنت از دست هندوان رفت و آیین سلطنت مسلمانان گردید و نیز
تمامی احوال بزرگان رانا اودی پور سیسودیا و مهاراجه سوای کچهواهه
جی نگر و مهاراجه راتهور جودهپور و راو راجه کوتا و بوندی هاڈا
چهار راجه عمده پایه تخت اند و تمامی راجه های عمده هندوستان که قریب

بسبب پنج جز خواهد بود و درست نموده اند بلکه بنا بر این تا آنوقت
هم مالک زمین حاکم بود و زمیندار خراج میداد و نیز از مضمون دستور العمل
راجه تودرمل و سپاهیان آنوقت زمینداری خارج است
مالک زمین پادشاه است هر کس را بخواهد سند جاگیر و التمغا
و غیره بدهد مقرر و زمیندار نیست هر یک بسوء زمین وهدوار ز
وا و ن زمیندار کسی بپایه آنجا حق زمینداری برای اینکه اباء و اجداد
اینها تا حین حیات خود ها بکار حضور مستعد بانزند و خیر خواهی بظهور
رسانیدند بهذا از تجویز حضور و عقلاان زمانه و مشیر تدبیر ریاست
بر درجه بسم ولایت نابت متحقق است تلف حقوق اینها باعث
تخلل و تخریب و تکدیه آئین ریاست خود و دانسته مراعات
حقوق با فرزندان اینها ملحوظ و مرعی داشتند و تا بودن اینها کسی دیگر
را بدان کار معلومه بر اجداد و اینها انبات حقوق کرده اند مقرر نساختند

بسی در انفورت

پس درین صورت سوای حقوق خدمت گذاری و فرمان برداری
کسے وجهه حق وراثت زمینداران بموجب آئین ثابت نمی شود و حقوق
خدمت زمیندار برای تعمیر و آبادی ملک است که بغیر زمیندار نمیتواند که بعد
مثل یکدیگر بهم است و ازان وجهه زمیندار مانند تمامی رعایا و مزارعان آن وجهه
نشد زمیندار همچون تو اتحاد و خویشان   که لاجرم و لاینفک یعنی مثل جزوان
را از بدن جدا نمی شود   از ابتدای شعور تا آخر عمر اوقات گذاری
دارند و زمیندار هم هرآئین درو شریک انها میباشد بنابران
بجز زمیندار مزارعان و تعمیر و کاران نمی توانند همراه و یکدیگر بعد
تعمیر و آبادی ملک بکشاده پیشانی نماید لهذا زمینداری خدمت
بطور موروثی مقرر کردند و نیز مشهور است که زمینداری بشرط مالگذاری
و مالگذاری بشرط خدمت گذاری چنانچه مالک یکدیگر را از زمین بطور مقدمی
و زمیندار کلان را وجهه و تعلقه مقرر مانده سند میافت حرف مالکانه
کاسه بنود و در عهد شاه جهان اکثر بنای زمینداری از بن گشته

یعنی حقکاب بر یدہ آبادی ساختہ زمینداری مقرر کردید و تا کفاف حیات

خود می یافت بعد فوت تجدید نظر خدمت بطور موروثی و بشرط استحقاق سند جدید

بفرزندانش حاصل می شد و مقدور زمیندار نبود که زمین مالکذاری فروخت نماید

اگر چه مالک زمین تا کفاف را تا قید حیات خود باذن سلطان وقت زمیندار

مختار مانده است و تا کفاف او را ایکو نیدا کار نماید و نان بخورد و هر که اخراب

می ورزید و بکار رسمه کار قصوری و تقصیری از و وارد میشد بسزای کردار خود

رسیده از زمینداری معزول میکردید چنانچه بادشاه اورنگ زیب فرمان بطور

دستور العمل بکروری صوبه بهار در باب بند و بست و نظم و نسق ملک ارقام

فرموده اند قریب یک جزو خواهد بود و درهمان کتاب مذکور درج است

احوال بادشاهان از ابتدای شاه تیمور تا بشاه عالم کتابیست

قریب دوازده جزو خواهد بود و دیروز بملاحظه حضور گذشت در عهد

فرخ سیر سید عبد الله خان حسن علی خان وزیر الممالک و امیر الامرا گردیده

معز الدین بادشاه را بجان کشته فرخ سیر را بر تخت نشانیده من بعد

٥

فرخ سیر را جان کشته محمد شاه را بر تخت نشانیدند از ان

وقت باعث اختلاف آئین روز بروز سلطنت ابتر گردید

اکثر مقدمات خلاف ضابطه بظهور آمد و کاربرداران بافزونی

مال سرکار و محاصل خود ها وجه نذرانه مقرر ساختند و زیاد

باعث ابتری سلطنت و نا واقف سر رشته حرف ناگذار

موقوف و زمیندار موافق مضمون اسناد بشنی لکابر تعهد آبادی

نمانده و بویرانی ملک نگاه نکرده خود را بسر رشته دفاتر

با کاران داخل ساخته و هم حصه از مالک گوهاند

خاتمه تمامی احوال حضور صاحبان عالیشان شکور روشن

شقهٔ عالی ورود نمود و بر سر شده اطلاع بخشید آنچه
مذکور بندوبست کاغذات گذرانیده فدوی بجناب عالیشان ماتیس لا صاحب
فرموده بودند و صاحب ممدوح ارشاد کردند که همه برخلاف و کار مردم آنجه و شنیده از آن
معزول خواهد بود و نیز کاغذ گذرانیده فدوی را دیدن نمیخواهند خداوند بعد چندی از
گذرانیدن کاغذ بفدوی ارشاد کرده بودند که بندوبست الصوبه معروف صاحبان
عالیقدر صاحبان ضلع شده است بالفعل خبری نمیتواند شد و فدوی نیز هیچ امید بهتری
کار کمپنی نداشت در صورتیکه بندوبست شده باشد لب نمودن کاغذچه فایده و آنچه
برخلاف فرموده اند اثبات قول خود فدوی از کاغذات سابق و حال و دیگر که بران
خداوند هم معلوم است دارد فدوی را بر نوشته و گفته خود کمال یقین است و میتوانم ثابت
کرد اگر کسی کار فرما باشد و صاحب ممدوح که برخلاف میفرمایند از روی کدام دفتر
و کدام جهت مگر همین که بالفعل تحصیل وصول میشود اثبات بنده اندک اعتبار عمل صاحبان
عالیشان است که در تحصیل مهاراجه شتاب رای نیز هفتاد لک روپیه وصول تحصیل شده است
بلکه در سنه ۱۱۸۹ فصلی که مهاراجه کلیان سنگه تعهد شصت و پنج لک روپیه نموده بود از ملک تحصیل شده
سر انجام یافت اگر کارپردازان ایشان تصرف کرده باشند قصور ملک نیست و بر رای
مهر انجلای و انامان پوشیده نیست که جمیع امور دنیا و ما فیها متعلق از عقل و ادراک است
از عهد شاه جهان تا محمد شاه و احمد شاه بصوبه داری مهابتجنگ و نیابت هیبت جنگ بصوبه مذکور
چند راجه با کار و کارخانه و فوج و حشم و خدم موجب تفصیل داشتند و نیز امرا و رفقای

صوبه

صوبه دار و نایب صوبه علیحده بودند که الالف و الوف خرج داشتند و لکوکها
خزاین و دفاین بخانه شان بود و مبالغ خطیر زر پیشکش دار السلطنه بود می‌رسانیدند
و قریب ده هزار سوار و چهل هزار پیاده نایب صوبه بهار همراه داشت و سوای این صدها
اشخاص امتیازی که ماهوار هزار هم داشتند و دو صد سه صد هم داشتند و جاگیرداران
و خیرات خورها که عبارت از صاحب التمغا و غیره است بودند و می‌یافتند تفصیل زمینداران
سندار سنگه زمیندار تکاری چهار هزار سوار و ده هزار پیاده داشت راجه کامگار خان
مگی پنج هزار سوار گاهی شش هزار پیاده داشت و راجه جهبر بتی سنگه و راجه پهلوان سنگه
و غیره زمینداران بهوجپور چهار پنجهزار سوار و بیست هزار پیاده داشتند راجه دهرب شاه
زمیندار سرکار چنپارن سه هزار سوار و پنج شش هزار پیاده داشت و راجه بهرب سنگه
زمیندار اروال سه چهار هزار سوار و سه هزار پیاده داشت و راجه انبن سنگه زمیندار کتهسین
هزار سوار و چهار هزار پیاده داشت و زمینداران یعنی بزرگان بابو سرب نرای زمیندار نگر
سارق دو هزار سوار و پیاده‌ها بهمین قدر داشتند و اکثر زمینداران صوبه مذکور همراه خود جمعیت
داشتند و در وقت کارزار رفیق صوبه و نایب صوبه می‌گردیدند و جهد و کوشش
می‌نمودند و نایب صوبه بنگاله لکوکها خزانه و جواهر میداشت و لکوک صرف نشاط و آب
نشاط میکرد با وجود این تحصیل مفصل مع اخراجات کرور روپیه بود در این صورت از کجا می‌آمد
که این همه بمصرف میرسید غور فرمایند و همچنین صوبه بنگاله بود و اگرچه که آگاهی اطلاع ندارم لیکن بحمد
قدر قلیل اطلاع دارم این است که مهابتجنگ ناظم آن خود پنجاه شصت هزار سوار و لک پیاده

مدام داشتند و جواهر و خزانه انچه داشت بر همگنان معلوم چرا که قصه طلبل بدی است و مهابت جنگ
مفلس آمده است زر از ملک هندوستان نیاورده انچه پیدا کرده ازینجا و هر سال بلکه همیشه
با مرهته جنگ داشت و مرهته تا بردوان تا پلاسی قریب مرشدآباد و غارت میکردند و
همیشه جنگ و نزاع بود و اخراجات جنگ میکردید و پامالی ملک زمینداران مجرا میگرفتند
و پیشکش سرکار بادشاهی که خرج باد و خجانه بادشاهی تعلق بامدنی زر بنگاله داشت و موقوف شده بود
و چند سرکار دیگر متعلق سرکار مهابت جنگ بود بلکه بعضی زیاده از آن چنانچه سرکار سراج الدوله که زیاده از آن
بود که یک خرج تعلیم خانه کاپن بوره در هر ماهی چهار دفعه ضد خلعت تیار شده بکاپن بوره میرفت
و پاره میشد و فی خلعت کمتر از پنجاه روپیه نبود و بیست چهار صد اکثر و بعضی از هزار روپیه تیار میشد
و خرج کل کاپن بوره که دستور هندست که در بار کل تار بادله و جمکی میدهند هر روز در تعلیم خانه
یعنی کاپن بوره بصرف میرسید روپن خاک که برای جاروب کشی هر روز صرف و هر واحد نه
همه هشت ده نفر خواهند بود یک سیر دو سیر بادله می بردند و همچنین سرکار شهامت جنگ که برادر
زاده مهابت جنگ و عموی سراج الدوله بود و ازین کم سرکار اکرام الدوله و صولت جنگ و عطاء الله خان
و حسن قلیخان و حیدر قلیخان و حسن الدین خان و سرداران دیگر مصطفی خان و مرتضی خان
و شمشیر خان و محمد تقی خان و نصر الله خان و غلام حسین خان خواجه هادی خان و میر ضیاء الله خان
و میر جعفر خان که الحال ناظم صوبه بنگاله و بهار بود و اکثر اعزه و اهل استحقاق بودند که از سرکار الکاف الوف
می یافتند و بصرف اوقات خود می نمودند و اگر همه جز و کل بنویسم دفتر بار می شود خبر دی از
کل بحر آورد این صوبه بهار و بنگاله همچون ملک و همچون رعیت است بنوزاید باید رسید که

این

زمین این دیار بدریا فرو رفته است و مردم اینجا تا آسمان خبر بدهند اگر کسی گوید که در محنه بسیاری
برده اند پس بسیاری هم از آن وقت تا حال پیدا شده اند و اگر فرار شده اند کجا رفتند رعایای
این شهر زمین جای دیگر هم سکنا نمی تواند نمود مگر از دهی بدهی یا از پرگنه به پرگنه یا از سرکار بسرکاری
رفتند باز هم در تشخیص و بخش خاصه قسمی که کجا کم می شود جای اضافه خواهد شد و رعیت
جبراً فرار شده اند مگر از بدعت پس چرا حکام تدارک و عدل نمی کنند و معمول رعیت مفصل این است
که هرگاه فرار شده از جایی بجایی بروند آنها را گرفته نسبت سوای آنکه شش ماه
تخفیف باز یا داد از این هر جا تازه وارد می شوند می شود و بنظر انصاف غور فرمایند که از ابتدای
بندوبست صاحبان تا حال آنچه کمی شده است کجا تشخیص نمودند و بچه تشخیص کمی و مجرا رسید از آن
یافتند و کدام رعیت را در تحصیل مفصل زمینداران تخفیف کردند اینهمه تخفیف زبانی و کاغذات
هم زبانی است یک کاغذ و عمل کمیتی وجوه این کمی از دفترخانه برآرند اگر چه جایی وجه سبب تخفیف و کمی بوده باشد
نیست سابق بر این سلاطین سلف که سرکار مقرر کرده بوده اند و تابع هر سرکار چند پرگنه و تابع هر
پرگنه چند موضع و خانه شماری رعیت بسبب این بود که نرخ سرکار و پرگنه و موضع بحضور در دفتر
دیوانی خالصه می بود هرگاه رعیتی از جای بدار السلطنت نالش می رفت کاغذ آن سرکار
برآورده تحقیق می کردند که رعیت کدام موضع و نرخ آنجا چه قدر است و از آن رعیت در مفصل
چه قدر گرفته اند تجویز نموده آنچه زیاد گرفته بودند برای آن از حضور گرزبردار تعیین می شد
و می آمد الالف الوف ارباب زمینداران و آن صوبه دار پرگنه آنها خرج می شد و رعیت بداد
خود می رسیدند و آینده عامل شده و صوبه دار و زمینداران آنها که در کارهای سرکار مشغول می شوند

منتبه می شدند الحال هرگز تا حال احدی از عمده های اهل کاران کمپنی اطلاع هم ندارند که
نرخ جنس چه چیز است و رفاهیت رعایا که اصل اصول ملک داری و پادشاهی است و
هرگز در هیچ آیین و دستور الحال که صاحبان عالیشان و مختار کاران سرکار کمپنی مقرر فرموده اند
نیست و این مراتب اقدم جمیع امورات است چنانچه گفته اند بیت رعیت چو بیخ است سلطان
درخت ؛ درخت ای پسر باشد از بیخ سخت ؛ پادشاهی عبارت از پاسبانی
خدا تعالی جلت عظمته حضرت انسان را که اشرف مخلوق اوست بمراتب عالی رسانیده
یکی را که بزیور صفات حمیده متصف دید بر جمیع کائنات علی الخصوص حیوان ناطق که عبارت
از بشر و نسل خود اوست مسلط گردانیده و نام او را سلطان یعنی چوپان خلق خود ساخت
پس ضرورست که چوپان گله خود را از دست مردمان گرگ صفت که دست ظلمشان
بر مظلومان و زیردستان جاری و ساری است باز دارد و عدل دوست باشد
و همیشه اعانت از خدا خواهد و در حین عدل میان متخاصمین که هر یکی در کار امور خود عالم اند
و بس شخصی جاهل که خود آن سلطان باشد رجوع ؛ گاه باشد که غلطی از و سر زند
و مشغول الذمه شود هر چند نظر بی غرضی نسبت میان متخاصمین بعمل بعرض البته ذهن بی غرض
راه صواب راه اختیار خواهد نمود لیکن بکمال تضرع استعانت از آن واهب بی همال خواهد
و حاکم را ضرورست که در هر بلاد و مدینه جاسوس و اخبار نویس مقرر دارد که خیر و شر مردم را
اطلاع دهد و از آباد و فرار رعایا و سکنا آن دیار و از عمل عامل آنجا چه از دست مردم ملکی
و چه از غیر آن و اگر مخبر باشد که هر چه هر وقت برای رفع فساد ... باشد بعمل آرد و هر گفته

بلا

یک جاسوس و یک کس اعتماد کلی هم نکند چرا که گاه باشد ان جاسوس که بر او اعتماد
کرده شده است غرضی داشته بعلت غرض خود سخن خلاف واقع را رسانیده باشد باید
چند کس با خفای یکدیگر برای ثبت اعمال مردم و عمال مقرر و معین باشند چنانچه در عهد رئیسی
حال احوال اکثر مردم بسبب مخالفت یک شخص بسبب رئیس مختل شده و احوال بعضی بسبب دوستی
و غرض همون شخص خوب شده بر اکثر اغزه این امر معلوم خواهد بود و حاکم را لازم است که اگر بدی
شخصی را شخصی نقل کند از او استفسار نماید که بر وجه قسم ظاهر شده است از دو حالت خالی نیست
یا خود تجربه نموده یا از شخصی دریافت کرده هرگاه تجربه خود ظاهر نماید از خوبی یا بخوبی و بدی او
بر دو و اگر از کسی شنیده گفته باز سراغ از ان طوری دریافته از ان شخص بد نشود و الا بسا جا
همچو اتفاق شده است که نیکان از بدی بدکاران بلا سبب و جهت از رتبه و پایه خود افتاده
خاک مذلت بر سر خود ریخته اند پس در هر امر تامل با فهم ضرور و تحقیقات الیه لازم است و خوب
غور خواهند فرمود که کمی ملک و خرابی ان از سه فرقه شده است و میشود کم توجهی سلطان
که رئیس انجا باشد هم دخیل است اول رعایا عمده که زمین بسیار زراعت میکنند و محصول را
واجبی انچه باید نمیدهند و بجای چهار روپیه دو روپیه بسربراه کار و حاکم موضع ساخت نموده مال واجب
سرکار را می بلعند و اکثری رعایا از مقدم و سربراه کار سازش نموده زمین خود کاشت را
بالکاشت نویسانیده جمع سرکار را کم میکنند چنانچه این عمل بسیار در پورنیه جاری است دوم
نسبت بمقدم و سربراه کاران که چرا از رعایا چنین عمل میکنند سوم عمال که چرا تحقیق و تجویز
از آن نمیکنند و بعضی جا از جمع سرکار زیاد تحصیل میشود در انجام بر رعیت غریب تعدی است مثلا

یک شخص رعیت از بدعت سربراه کاران یا از متوجه نبودن او که آفت سماوی باد
رسیده است فرار کرد مقدم و سربراه کار کمی جمع آن رعیت بر رعایا دیگر شهوت میکند
وان رعایا که از دست سربراه کاران بسبب بیرون از جمع خود همیشه در تشویش میباشند
جمع رعیت فراری که بر انها شهوت میگردد زیاد باعث تشویش انها میشود و همچنین
در مدت چند روز اکثری رعایا فرار اختیار کرده اند و جمع انها بدستور مهوب بر باقی ماندگان
شد تا اینکه آهسته آهسته همه فرار شدند وان مواضع خالی شد و بجای و موضع دیگر که نسبت
ازینجا عدل و امنیت رفته سکنا اختیار نمودند علیه زمیندار انده پس حاکم بالش کردند که بر علاقه
زمینداری شکست شده و رعایا فرار شده اند حاکم صدر بضلع دار مفصل نوشتند علیه زمیندار
بجواب مفصل یا از عمله او سازش کرده در صدد تصدیق قول خود نویسانیده مجرا گرفتند
احدی نپرسید اینها چه واقع شد چرا هیچ شد با اینکه دروغ زمینداران ظاهر نمودند که فلان
موضع من فرار است یا ویران و یا جای دیگر رفته است و فقط از عامل انجا خواه اکثر خواه مردم ملکی
تصدیق قول خود پیش حاکم صدر نموده مجرا گرفته خود متصرف اند بعد چهار سال اگر تفتیش و باز
پرسش انرا نمود و ظاهر کردند که استمراری منهائی اینجاست بهمین حرف ادعا مجرا یافته
میخورد واحدی صاحب فهم نیست که تحقیق نماید که اصل این چه بود و از کی آمد و بعضی جاها در صدی
یکی همچو خواهد بود که فی الحقیقت نا جائی باشند از اهم سبب ان این است که راجه تودرمل هرگاه تشخیص
نموده بود بهر طرف زمین ابادی را بسبب بحل تشخیص کرده بود پس زمینیکه خوب اباد
بود جمع ان زیاد شد و رقبه ابادی انده و ران زمینداری کم ماند و زمینیکه کم اباد بود

جمع

جمیع انجا کم شده و رقبه اباد آینده زیاد مانده و ان زمین که زیاد اباد بوده کمتر بوده است
و زمین کم آبادی بسیار بود و ضابطه احوال زمین این است که هر گاه زمین همیشه اباد مینمانند
و در امتداد ایام کم قوت میشود و زراعت در انجا کمتر بهم میرسد و مالگذاری حاکم که مقرر است
کم نمیشود اگر از صدر کم نشود و بمفصل رعایا نمی‌پاشند در رقبه زمین دیگر هیم انجا رعایا ندارند که عوض
ان اباد ان نموده مالواجب سرکار داده اوقات بسر برند همچو زمین البته قرار خراب شده
لیکن این قسم زمین بسیار قلیل خواهد بود غرض چه زمیندار و چه مقدم و چه سربراه کار و چه عامل
و چه حاکم صدر همه بیچاره رعیت را اندامبر(?) سازند و گاهی برای رفاه و بهتری آنها متوجه
نمیشوند اگر احوال رعیت را مفصل دریافت فرمایند با حوال آنها گریه خواهند کرد حال انکه
انهمه خرج و اخراجات و بزرگی و تشیع و چراغ از دست و بیه غربا و رعیت است از
برای خدا حق انها را باید شناخت میان صاحبان عالیشان انچه من شنیده ام از
التماس میکنم دیگران هم خواهند بود یکی تامس لا صاحب و برادر ایشان که بولایت
رفتند و سیتن(?) صاحب برای ابادی ملک خوب اند و فی الحقیقت احوال این چند صاحبان
مثل احوال سلاطین سلف است که بالتماس هر واحد رعایا فردا فردا وا رسیده اند
و قلیه(?) از سرکار خود داده اند و خود بعضی بعضی متوجه ابادی و عدل و غیره شده اند میماند
و در تحصیل بنگاله یک خلل عظیم در اصول و ترود(?) اباد این است که هند و بست سنه حال
را بعد سه چهار ماه میکنند و ایام تحصیل وصول و فصل از دست میدهند و قتیکه زر ایام
منقضی جمع میشود و ایام فصل و اندنی(?) مفصل تمام میگردد و به تشدد و تحصیل سخت میگیرند

زر سرکار هم باقی می افتد و در تردد آبادی هم خلل واقع میشود و چنانچه هند و بنگاله

در ماه اساد و ساون میشود و تحصیل از بهادون شروع میکردد و ماه اگهن که زیاده

از نصف کامل از سال میگذرد باید که اگر زیاده از نصف تحصیل ملک نشده باشد نصف که تحصیل

شده بخزانه جا باید انهم بعمل نمی آید و هیچ کدام از کاربرداران بزرگ و کوچک برای این

متوجه نیست که آیا چرا چنین میشود و باید که تا ماه ماگهه و پهاگن که زراعت مزارعان از زمین

بر نداشتند تحصیل را تمام کنند و دو سه ماه تحصیل را موقوف داشته مزارعان را

ترغیب و تاکید زراعت نمایند درینصورت دو سه فایده متصور است یکی اینکه

مال واجب سرکار بر وقت تحصیل شده بخزانه جمع خواهد بود و از کمی تحصیل و سوختن

فرار مصئون و محروس می ماند دوم اینکه رعایا تا در زمین زراعت باقیست بسبب زراعت

خود فرار نمیکنند و تا ماه پهاگن که زراعت هم بالمرّه از زمین برداشته می شود و تحصیل هم

موقوف میگردد و رعایا هم از کثرت مال واجب اندکی تاسایش می آیند و از عزم

فرار باز میمانند سیوم چون رعایا کار دیگر ندارند و تشویش خزانه سرکار هم موقوف

میشود بفراغ حال در تکثیر زراعت کوشش خواهند نمود و بالفعل اگر خبر بگیرند تا حال خزانه

ملک که نصف ماه اگهن است نصف تحصیل نشده است و از وجوهات چند بی اختیاری

حکم و حاکم صدر در مفصل میشود و آن این است که رعایا هرگاه در صدر پیش حاکم کلان می آیند بزبین

بداد خود نمی رسند اگر بسیار زور آورند نالش کردند بر عرضی دستخط حضور

میشود و باز محوّل بحاکم مفصل میشوند و بخاطر البته خطور میکند که اگر حاکم مفصل پاس انها را

میکنند

می‌نشیند چرا تعب و تردد بر خود هموار کرده بصدر می‌آیند در صورت نشستن ایشان مظلوم بمجرد
بخشش همون حاکم مفصل باعث کمال خرابی اوست بلکه از دست همون حاکم مفصل
مستغیث نالش داشته باشند پس چه قسم رافع بداد خود خواهد رسید و بوطن خود باز خواهد
گشت و هرگاه غربا و مظلومان دریافت نموده‌اند که در صورت استغاثه بصدر سر حواله
بحاکم مفصل خواهند شد چرا برای نالش بحضور خواهند آمد و باز چرا اعمال خلاف حکم حضور
عمّال را از ترس او ظاهر خواهند کرد پس ظلم ظالم جاری و معمول خواهد بود و از لاچاری
غربا گواره و قبول خواهند نمود چنانچه شیخ سعدی شیرازی میگوید **بیت** بد بود آن میر داد
فریاد او ۞ که شاید ز دیوان بود داد او ۞ و این چه دستور است که هیچ حاکم ذی شعور
صاحب تجربه همچو عمل و دستور نکرده است که یک شخص تحصیلدار و همون شخص عادل و محرر
حافظه و راتق و فاتق امور خلایق باشد چه در میان تحصیلدار و عادل مباینت و
تفاوت آسمان و زمین است باید عادل را همیشه مرکوز باشد که کدام درم از وجوه
ظلم به پادشاه نرسد و احدی از تحصیلدار بی‌واجبی بر احدی نتواند کرد و تحصیلدار
را همیشه باید مرکوز باشد که بهر قسم زر بند و بستی سرکار از ما سر راه کرده که آینده باعث
نیکنامی و مزید اعتبار و یافتن کار متصور است بایں جهت سر عدل و دی تحصیل نقیض
یکدیگر اند چه قسم جمع کردن این هر دو کار یکجا و یک کس عقل قبول نمود و تحسین تفویض
علاقه فوجداری زمینداران محل تعجب و خرابی غربا و تردد نیست منظر تامل
انصاف فرمایند که اول کار فوجداری باز داشتن و تنبیه و تادیب اهل جگه و کره

و راهزنی و شبخونها و قطاع الطریقان است و انهمه بالای زمین کشنا دارند از بالای
آسمان نزول و فرود نمی آیند و احوال زمینداران از دو سه حالت خالی نیست یا آنکه
کارکن لایق است یا طفل و زن ناکرده کار و عمله انها مسلط بکار زمینداری و آقفت ملک و
رعایای خود دارند و الا خود متوجه است و عمله او نیز بکار اند و بعضی زن بنگالی همچو دیده شده است که
کارکن به از مرد است یا این دو سه حالت زمیندار و عمله انها بواسطه یا بلا واسطه خبر
ملک و ساکنان ملک خود دارند چرا که همچو اشخاص که باعث فتنه و فساد اند انها را
جا میدهند و تنبیه نمی کنند و قطاع الطریقان و غیره جنس علیحده نیستند همین آدمی اند هرگاه
زمیندارها راضی باین نباشند بلکه شریک مال بردن و اعانت نمودن نشوند هرگز
ممکن نیست که قاطع الطریق در دنیا بهم رسد و تمامی عالم این کار را بنوم میدانند
چون سردار و رئیس قوم که عبارت از زمیندار و عمله انها معین و ممنوع باین امر شوند
نخواهد رعیت که آهسته آهسته بمزاولت امر قبیح بسبب کثرت عمل جرات و جلادت
بهم میرسانند و قباحت این از نظر آن قوم برخیزد و اصل کار زمیندار بموجب اسناد
پادشاهی و خالصه شریفه محافظت حدود و گرفتار و ارسال قطاع الطریقان
و غیره است بعد ازان ترغیب و تحریص مزارعان بتکثیر زراعت خواهد بود چرا که هرگاه
مزارع و اسباب خانه داری و آلات زراعت آنها از دست جماعه سفهه ان
و غصه کیشان باقی خواهد ماند آنوقت بتکثیر زراعت خواهند کوشید والحال برعکس
زمینداران معین متعینان خلاف حکم حضور اند چنانچه زمیندار بهلوه و همناباد و بعضی زمیندار
موکلی

همو گلی و ترهنه اباد و راج محل و بهاگلپور وصوبه بهار و بهوج پور و بجلی که مشهور
ومعروف اند وبخوبی حاکم اینوقت بسبب نیکذاتی وصفای خاطر ودل خود با این
مرتبت است که همون زمینداران را مالک امور فوجداری کرده اند انها از جانب
خود جوکیها قایم میکنند والاف الوف نذرانه وغیران مقرر کرده تحصیل میسازند
این همه چه ضرورت است اینهم خرابی رعایا وبدی انهاست مثل هندی جو جور او هی بهی هو
واکثر با زمنه گذشته وسلف صوبه دارها وسلطان زمینداران بعلت قطاع الطریقی
ازجان هلاک ساختند وخانهارا ضبط نموده اند درعمل نواب مهابت جنگ که در
زمینداری بنویه قطاع الطریقان رتجه مال را بغارت برده بودند مسمی بکمونندن
تیرهات راجه بنویه مذکور را بعلت مرقوم بدم توپ بربندند بحال کسی زمیندار را
مالک زمین میکنند وکسی زمیندار بجای سلطان خود را قرار میدهند در حقیقت
گاهی زمینداران را این رتبه نبود فقط که درعمل صاحبان عالیشان رتبه دارند
بلکه اکثری بتغلبه واشخاص نجیب زمینداری را عار و باعث خفت خود میدانستند
اگر زمینداران مالک زمین اند پس چرا سند خالصه زمینداری از خدمت میستانند
وچرا زمینداران سلطان ودر زمن عالمگیر والتمغا وانعام در زمینداری خودها میگرفتند
وبسبب باقی داشتن زرطلبی سرکار از خدمت زمینداری معزول میکردیدند و
سلطان یا نایب سلطان از شخص اجنبی میگرفتند و باقی را گرفته سند زمینداری
میدادند وانهارا هیچ مجال اعتراض نبود واکثر زمیندار بالفعل چنین موجود اند چنانچه

برگنه راج نگر و مرگ اسد پور را آقا باقر تیغول و بال زمیندار سابق بسبب باقیداری
منشکست و باقی داخل نموده زمینداری مذکور یافته و بسبب فتنه کشتی آقا باقر مذکور راج
بلیه زمیندار برگنات مزبوره همچنین بسیار خواهد بود و اگر مالک می بود چه قسم حاکم
با انصاف ملک کسی بکسی میداد و مثلی است مشهور زمینداری بشرط مالگذاری و گاهی
حکام سلف زمینداری را نیلام نکردند چرا که بسبب نارسائی اهل خدامت کسی مال خود را
نیلام میکنید خلاف عقل است مثلا اگر یک حویلی از ما باشد و در وکرایه دار نشانم
و او چند روز کرایه ندهد من حویلی خود را فروخته کرایه وصول خواهم کرد ملک باید
فنا خواهم داد چه معنی دارد و لهذا حکام سلف این عمل را کردند و صاحبان عالیشان که این
بنا را گذاشتند گویا اثبات حقیت ملکیت زمینداران به نیلام زمینداری میکنند
حال آنکه حاکم سلف هم باقی خود را می گرفتند و خدمت را بطور خدمت و ملک را بطور
ملک می داشتند و تصریح ملک و غیر ملک در شرح نامه اورنگ زیب عالمگیر بادشاه
قدس سره بسیار کرده شده است از آن غور فرمایند آمدیم باز بر سر احوال رعایا
که حالت رعایا هم از دو سه طور خالی نیست یا آنکه خود بدنفس اند خواه مخواه
نالش می آیند یا آنکه مغوی دارند که او باغوای خود اینها را باین صرافت می آرد
یا فی الحقیقت ظلم و ستم رسیده اند اگر خود بدنفس اند در صدد قرار واقعی دو سه
سفله را تحقیق نموده سزای بسیار صعب دهند که آینده کسی یارای نالش ناحق بر آدم
جانب حاکم نکند و حاکم را بدنام نسازد و خود هم مسافت بعید طی نموده زیر بار

او نیابد

اخراجات بکند و اگر منعوی دارد او را لایق نمایند که باز احدی را اغوا ننموده باعث
مضرت او نگردد و اگر فی الحقیقت سزاوار است باید بداد خود برسد و سزای واقعی بحاکم مفصل
بعمل آید که اینده احدی از حکام مفصل چنین نکنند و در صورت اختیار حاکم صدر دو سه
دفعه باین معنی هرگز مالش هم زیاده نخواهد شد و حکام مفصل فهمیده راه خواهد رفت در
زمان این معفو و سبب طریقه دستور عهد حال این است که از هندوستانیان مردم
این ملک کار میگیرند حال انکه بخاطر جمیع اشخاص ذوی فهم خواهد گذشت که در کار ملک قسمیکه
مردم این ملک خواهند رسید مردم ملک دیگر نخواهند رسید مشهور است که آهن را
آهن می برد و دزد را از دزد که عبارت از هرکاره دزد باشند پیدا میکنند و میگیرند
بهر کیف از دو سه حالت خالی نیست یا تمامی مردم انجا خائن اند یا بعضی حال انکه
در هیچ فرقه و هیچ ملک تمامی مردم نیک و تیره نمی باشند بکر مکنز و تعلیل که در بعضی فرق قلیلی خوب
میشوند و در بعضی فرق کثیری خوب میشوند قلیلی بد میشوند دیگر هم که تمامی دزد و خائن باشند
پس راندن انها هم باعث ویرانی و خرابی و خالی شدن ملک است و در حقیقت
چنین نیست نظر تعمق غور فرمایند که اعزه این ملک که از مدت مدید از ملک نشست دو
و سه نسبت سکنا دارند و کار آنها روزگار است زمین و زراعت ندارند و صاحب
جاگیر هم نیستند و بهیچ نوع معاشش نیست صرف روزگار بسته اند اگر کاری و روزگاری
برای آنها درین ملک نشود چه بکنند حالت انها بدو سه نوع خواهد بود یا انکه فرار
اختیار نمایند یا گدائی پیشه باشند در بجا کسی چیزی نمیدهد یا خود را هلاک سازند

یا خود بخود از گرسنگی هلاک شوند بعضی از ینها همچو هستند که هر کاری که بدست
اینها تفویض شود بعقیده است که بخوبی انجام ان را نمایند و کسانیکه بسبب سفاهت
بکار نمی رسند پرورش اینها هم بواسطه ان شخص که کارکن است البته بسبب
موقوفیت خبرگیران او شود و مردمیکه در ملک می باشند جدا جدا همه اینها را درین
ملک قسمت داده است و نفعیه دارند و تجارت هم باقی نماند درست انها هم قرق
گردند و اگر قرق هم نباشند مر از کجا بهم رسانند که تجارت نمایند پس در هر صورت
لازم آمد که این ملک را از خود خالی سازند و فی الحقیقت اگر غور فرمایند اینهم نقصان
کمپنی و خفت سلطنت است چرا که مردم کارکن از سلطنت که بیرون روند پس این سلطنت
از اشخاص ذی فهم و شعور خالی شد مثلا اشخاص که درین ملک روزگار داشته اند
یا روزگار بکنند نه بر روزگار خود را در همین ملک برای خوراک و پوشاک خود صرف
میسازند و این فایده هم برای رعایا و کمپنی و کسبی است ازین جهت که باید مزارع زراعت
خود را بفروشند مالگذاری سرکار بدهند و بافنده قماش خود را بفروشند و مالگذاری
سرکار و قوت صرف مایحتاج خود نمایند پس بیشتر این خرید و فروخت بیشتر روزگار
بسته خواهند شد چرا که وجه دیگر برای آمدنی این اسباب ضروری ندارند و در حسب
خدمتگار نسبت و کهار وغیره فوقه خدمتگار ضرورست نوکری بکنند و اشخاص اعزه را هم ضرورست
و اینها همه رعیت و باج گذار کمپنی است این هم فایده است و درین صورت هر قدر روزگار
خواهد بود آبادی بیشتر خواهد بود و ضرور نیست که خرات از کمپنی مقرر نمایند و نقصان
بکنی

کنجایش نکنند حساب سابق هم که مردم روزگار داشتند از سرکار پادشاهی و خزانه عامره
تعلق مشاهره آنها داشت همچنین متهوط و نذرانه و ابواب بر ملک افزوده بودند
که تا حال هم از همون جمعبندی وصول تحصیل میشود هرگاه کیفیت و حقیقت
جمعبندی یک ملک را طلبیده ملاحظه فرمایند همه منکشف خواهد شد و از همین
جا دریافت فرمایند که سابق برین در کلکته وقتیکه صاحبان عالیشان در ملکها
زیاد می یافتند نوکر زیاد داشتند و حویلی کرایه میدادند چه قدر از همین حویلی
کرایه پرورش میشدند الحال از روزیکه مشاهره صاحبان کم شد در آبادی
ملک هم تفاوت و در محصول سرکار هم نقصان و حویلی ها هم بی کرایه آنقدر
قدر و منزلت نمانده است اول در تکس دادن مردم هیچ عذر نداشتند الحال
نالش دارند ملک جا و زمین بعضی غربا برای ادای تکس نیلام شد و انچه
بنجوتره را بر داشتند هیچ فایده در رعایا نشده است اگر چیزی دیگر برای اصلاح
کار کلاه پوشان این حکم شده باشد امر دیگر است علیحده و الا دیگر هیچ فایده متصور
نیست چه مال دارها که تجارت میکنند همیشه محصول داده اند چیزی نو نموده
که بر آنها گران باشد و ظلم تصور نمایند و نیز نقصان آنها میشود چرا که مال را هرگاه
میفروختند دو و نیم روپیه محصول فی صد را بر خریدند و تار چلابی و گندی کری اضافه
نموده میفروختند و مردم هم بکمال خوشی و خوبی میخریدند دو و نیم روپیه در صدی
چه قدر نقصان خریدار دارد و این محصول بر هزارها خریداران تقسیم میشد نجهد

دانست مثل مشهور که دس کا لاٹهی اکیک کا بوجه برای سوداگران نقصان
نبود بلکه بهتر بود بایں جهت که مال خود ها بحمل کشتی از بالای دریا می آوردند چوکیدارها
که برای تحصیل محصول ازینجا مقرر بودند دزدها بسبب آبادی چوکیداران
جا بجا کمین سوداگران می آمدند مال انها بیشتر محفوظ میماند الحال بیشتر از بیشتر
قطاع الطریقی در راه میشود و مترددین حیران ولاچار انها را ضرور افتاد که دوداز
انداز و سپاهی بدرقه خود داشته باشند در ینصورت نقصان سوداگر و نیز
نقصان سرکار کمپنی بست و همچنین اگر تمامی جزویات را بنویسم دفتری خواهد
انکس چرا و برای چه چون استفسار کرده بودند لهذا اندکی از بسیار و خردی
از کل بتحریر آورده بجز ذات ناکامی و حرارت بی خبری از آب زلال زبان
یعنی سخن اطفا و تسکین وادم خدا حاکم ذی فهم را مسلط سازد

Recd 13 Feby 1791
From Meer Bund Ali Khan
The paper is written by Atmaram

68 rec^d 24 Nov 1792.

Nr 9.

81

بند اول

نقب ملازمان حضور راق تعالی حاکم و داد رس سنه قوم بند

یکی صاحبان انگریز دویم قوم مسلمان سیوم قوم هنود دانیملک نموده

ومثل ملازمان در مرتبه واقتدار کسی از سرداران درانیملک نیامده اند

چنانچه وقتیکه آمده اوازه تشریف آوردن ملازمان درینملک

گردیده نجدای وحده لاشریک یک قسم مردمان مظلوم و کسیکه در دل خود

بیقین میدانستند که بهیچ نوع کارهای خیانت و بی دیانتی نکرده ایم

خوش وخورم وشادمان می بودند وتشریف آوردن ملازمان را

بعقد انگشت میشمردند و مردمان ظالم وبد دیانت وخیانت کار

علی هذا القیاس ناخوش ومغموم ومهموم اوقات بسر می بردند

ومردمان دیانت دار وخیانت کار وظالم ومظلوم رابیقین تصور شده

که الحال عدالت وغورسی هریکی مطابق اعمال آنها خواهد شد چنانچه

هرگاه بفضل الهی ملازمان زینت افزای مقام کلکته گردیدند و هر یکی

باریاب ملازمت شدند وحسن اخلاق وبی طمعی وعالی همتی ملازمان

بوینه

بقرینه وقیاس دریافت نموده‌اند زیاده تر یقین خاطر همه‌ها گردیده
که امهای بند وبست ایملک وداد رسی غربا بتعجیل و عجیل بخوبی
خواهد گردیده و نفس الواقع یقین خاطر مردمانست که بفضل الهی همین قسم
خواهد شد لیکن چون ملازمان حضور بسبب ضرورت وقت درین امورات
قدری توقف فرموده‌اند مردمان ایملک بستوه آمده‌اند و گاهی خیال
مینمایند که ملازمان حضور را اینقسم معلوم گردیده است که مردمان
ایملک بامنیت وارام تمام استند و گاهی تصور مینمایند که همه مراتب
معلوم حضور گردیده لیکن تدارک آن بجز تدریج نمیتواند شد و گاهی
خیال مینمایند که لاد صاحب از انتفاع ایملک اصلاً و مطلقاً کار نمیدارند
درینصورت احوال ملک خراب شده مدت ممتد را دیده بخاطر مبارک
آورده‌اند که در تدارک این امورات اکثر مردمان سابق وحال بد
خواهند بر دچه قدر که دماغ سوزی نموده بسوال وجواب هر یکی
خود را آلوده کرده شود هرگاه اتفاق رفتن ولایت خواهد گردید

بمالکان وقت انجا گفته خواهد شد بعد ازین صاحبان مالک انچه
خواسته باشند نمایند بهر صورت خیال های متنوعه در خاطر مردمان
درآمده و بسیار متزلزل اند درینصورت عقیدتمند بی سبب و بی جهت
و بدون پیهٔ اغراض خود و بلا شکایت احدی برای نیکنامی حضور
و رفاهیت خلایق بعضی مراتب عرض مینماید امید که در دفعات
ذیل غور فرمایند انچه بخاطر مبارک آید بعمل آرند لیکن فدوی از فضل خدای
کریم و تفضلات حضور امیدوار است که درباب بهتری انملک مطابق
منشور وقت ملازمان حضور بدل متوجه شوند و بندوبست انملک و غوررسی
مردمان بطوری فرمایند که نیکنامی حضور تا مدت مدید باند

دفعهٔ اول ملازمان حاکم سه فریق که بمانع الصدر نوشته شده هستند
درینصورت لازم است که عدالت و انصاف و غوررسی و برداخت
فرقهٔ صاحبان انگریز مطابق فراخور و حسب جاه هریکی بفرمایند و در فرقهٔ مسلم

واهنود

وهنود داد گستری و پرورش بر طبق حوصله و مراتب مردمان
این دو قوم جاری دارند اگر یکطریقه داد و انصاف و غور و پرداخت
و هر دفعات بهر سه فریق خواهد کردید هر اینه انتظام نمیتواند ماند و انضباط
احکام اینقسم بظهور اید که کسی از سه فرقه از حکم حضور سرپیچی نماید
در صورتیکه کسی انحراف نماید تدارک آن فی الفور بعمل آید

ایملک بسبب های چند که در تحریر آن شکایت و بدگوئی هر سه فریق ایملک
میشود خراب و ابتر گردیده ضرورست که ملازمان حضور باز پرسش آن بفرمایند
لیکن شایان عمدگی و بلند حوصلگی ملازمان آنست که در حال همه سررشته هایی
بارینه که از مدت در ینملک جاریست علی الخصوص اخذ زر کارسازی هایی
بیجا مطابق مناسب موقوف شود حقیقت اینکه ملازمان برای ذات خود
نظر بر رفاهیت ایملک مقرر فرموده اند که از احدی من الناس انتفاع خود
نباید کرد و هیچ جز از نقد و جنس و تحایف سهل از کسی نخواهند گرفت واحدی

از تابعان حضور هم نگیرند لیکن مردمان سه ۳ فریق ایمانک بد امور مدت

استند نمیتوانند که خوارق مدت مدید را همه کس یکبارگی بگذارند مگر بعضی

مردمان بسبب قرب حضور و بنظر خدا ترسی و پاس قسم حفاظت اینمعنی

نموده اند لیکن درحقیقت این است که بدون زرکارسازی بطور مناسب

انجام کار هم نمیشود ملازمان حضور بمقتضای دوراندیشی اینقسم تدبیری فرمایند

که در مفصلات فیمابین هر سه فریق زرکارسازی مطابق کار بعنوانی پایدار

بگیرند که سازش کار هر یکی شود و موجب ابتری کارها نگردد و اینمعامله مثل

دستور سابق که در انوقت هر سه ۳ فریق صدر و مفصل را این امر گلوگیر شده بود

احداث نباشد اینمعنی موجب انتظام کلی هر سه فریق میتواند شد لیکن این امر بی تهدید

حکم سخت ظاهر و باطن نمیتواند گردید و دریافت این سررشته بد که زیاده از حد است

معقل ناقص می آید که باین قسم میتواند شد آن اینکه در بورد چهار کس سردار هستند

یکیک سردار سه ۳ ماه یکوقت در کچهری خالصه بلاناغه نشینند و حکم حضور

شرف نفاذ یابد که بر هر کس که در مفصل بیجایی شده باشد در خالصه شریفه

ظاهر نماید

ظاهر نماید تدارک آن قرار واقعه خواهد کردید بعد ازین صاحبان بورد
مطابق دوره پروانه اظهاری وجهتی های اظهاری بهر سه فریق جاری نمایند
در نمیعی ملازمان حضور بیقین تصور فرمایند که در اندک ایام این سررشته بد
کرداس رئیس همه سررشته بدست اسیار کم خواهد ماند و هر قدر که باقی
خواهد ماند با نقد رخالی از کارسازی طرفین خواهد کردید و هر اینه که الحال
بنام کارسازی ابتری کارها میشود رفع خواهد کردید

بند دوم

درین شهر کلکته تا هم معامله اراضیات و تجارت وغیره
بسیار است لیکن سررشته عدالت که سپرین کورته و عدالت دیوانیه که مورث است
بی خرج زرها هر دو جا نالش نمیتواند شد درینصورت غربا بحق خود نمیتوانند رسید
مثلا یک کس دعوی ده هزار روپیه بر یک کس بطور امانت یا قرض بسیار
واجب میدارد و شخص مدیون با وصف وسعت در ادای آن تامل مینمود
و صاحب زر سرمایه خود دیگر هیچ نمیدارد که پیش حاکم خرجه عدالت داده

نالش نماید درینصورت با وصف بودن ده هزار روپیه بسبب عدم دادرسی
مفلوک شد و درصورتیکه آنصاحب زر ده هزار روپیه مدیون یکجزی قرض مهاجن
دیگر بوده باشد و مهاجن مذکور نالش کرده این مدیون را در جیل خانه قید
ساخت بیچاره بسبب بی مقدوری از جان هلاک گردید اینقسم معامله
بسیار روبکار میشود درینصورت لازمه شفقت وتفضلات اینست که فوجه
عدالت که بمجرد نالش از فریادی میگیرند موقوف شود بلکه عوض این ضابطه
اطلاق از مدعاعلیه جاری شود و بعد انفصال مقدمه کسیکه تقصیروار شود
ازو جریمانه و رسوم سرکار که بمجرد نالش میگیرند بعد ازین بگیرند درینمعنی نقصان
سرکار اصلا نیست لیکن رفاهیت خلق بسیار میتواند شد و رسوم سرکار
اگر وقت نالش و بعد از رفع نالش در سرکار بگیرند تاهم نقصان سرکار نیست
زیرا که آنقدر زر درسرکار داخل نمیشود که ازان کفایت معتبر سرکار میتواند بود

درشهر کلکته و مفصلات قطاع الطریقی و شبخونی و دزدی بسیار میگردد

انتهی

انبخ موجب خرابیهای ملک است تدارک اینمعنی آنچه مناسب باشد
بمشورت مشاوران امورات ملکی بقسمی فرمایند که در شهر و مفصلات
امنیت کلی حاصل آید بیشتر در کلکته شورش دزدی بسیار شده بود
آنوقت کورنر هشتین صاحب بفدوی ارشاد فرموده بودند فدوی
نقشه چوکیداری و حفاظت تحریر نموده گذرانید چنانچه کورنر هستینس صاحب
آن نقشه را از راه تفضلات جاری فرمودند از انوقت تا مدت آثار
دزدی و شبخونی نمانده الحال ملازمان حضور مالک اند باید که متوجه شدن رفع و دفع این مکروهات میتوانند

درین شهر کلکته تکس بیشتر نمود بعرصه قریب گردیده لیکن اگر از مکانهای
کرایه که بسیار است گرفته شود و از مکانات سکونت مالک مکان تکس موقوف
گردد چندان موجب نقصان سرکار نیست زیراکه در مقرر شدن تکس
دولتمندان این شهر اکثران احداث مکانات با وصف ضرورت
موقوف نموده اند و غربا اکثران ترک سکونت شهر نمودند در هر دو صورت

موجب کم آبادی شهر میتواند شد اول بسبب عدم احداث مکانات

درکارهای درو دگران و مزدوران و غیره فرقه این شبه کمی رو داده

دوم مردمان غربا که گویا لوازمه شهر هستند کم شده در نیصورت ضرورات

که در مقدمه تکس اندکی غور فرموده یک نقشه این قسم ورزیدنی که هم نقصان

سرکار چندان نگردد و هم رفع شکایت ساکنان شهر گردد

هرچند درین سال بسبب صدمه طوفان وطغیانی آب در بعض جا کم و در بعض جا

زاید موجب نقصان فصل گردیده لیکن باین سبب موجب اینقدر گرانی

غله وغیره در صدر و مفصلات نمیتواند شد عادل حقیقی برای همین

حاکم عادل ظاهر پیدا ساخته که ساکنان ملک هریکی باختیار خود کارهای

تجارت وانتفاع وخرید و فروخت حسب دلخواه مطابق غرض ومطلب

خودها بی مناسب کردن نتوانند و تاجر پیشه ها و مهاجنان انتفاع خودها

زیاده از حد ننمایند و غربا پامال نشوند حاکمان وقت تدارک اینمعنی

بامید نموده

همیشه نموده اند و اینمعنی را موجب آبادی ملک و کفایت سرکار
تصور نموده اند درین روزها گرانی نرخ غله وغیره و گران قیمتی نمک
غربای ملک را که اکثر همین فرقه غربا هستند غارت ساخته و سیوای
این بته اشرفی که کاهی نموده موجب نقصانی اکثران گردیده هرچند نمک از
سرکار بقیمت سنگین فروخته شده است تاهم اگر مهاجن بموجب حساب
از خریدکنندگان نمک فی روپیه هشت آنه تجارت گرفته بفروشند نسبت
اینوقت البته ارزان میتواند شد و فی الجمله رفاهیت غربا میتواند گردید
و در بته اشرفی انتفاع سرکار اصلا نیست صرف تساهل حضور این بدعت
تازه خرابکن ملک میگردد و در مفصلات مستاجران و تعلقه داران
زر سکه در سرکار داخل میسازند تاهم معامله بته و صرف سکه بیجا تقسیم
جاریست که موجب نقصان کلی مستاجران و تعلقه داران میشود و آخر
این نقصان بر رعایای غربا بار میشود و موجب کم آبادی ملک
میگردد اگر ملازمان حضور متوجه شوند این بدعت هرگز نمیتواند ماند

ملازمان حضور مالک اند تدارک این مراتب‌ها بسیار ضرور میشود

ملازمان حضور بخبر رسید نرخ در معامله تجارت کفایت لکوک کمپنی نمودند اکر بختینی نمک و افیون ملاحظه فرموده خبر رسد اصل صرف تیاری مال و دادنی ملنکیان و کشت کاران افیون بفرمایند بعد کفایت کاربرداران و مالکان اینکار کفایت کمپنی زیاده از کفایت نرخ تجارت میتوانند شد حقیقت این دو دفعه بسیار است باندک متوجه شدن ملازمان حضور از خود ظاهر میتواند شد

رای و تدبیر ملازمان حضور از تمامی باشندگان سه فرقه ایملک عالیست در اجرای امورات و آبادی ملک آنچه مقرر خواهند فرمود بهتر و مستحسن خواهد گردید لیکن مطابق راه و رسم ایملک ما جرای بند وبست و آبادی ملک در مزاج مبارک استقرار یابد غالب که بهمین اقبال عالی آبادی ملک و تحصیل خزانه و کفایت کمپنی و رفاهیت رعایا بخوبی میتواند گردید حقیقت اینکه

بمقدمه بند وبست ملک که تعلق از اراضیات دارد وسیوای این سایر اثبت

یکطور بند وبست مثلا سراسری وصول سه ساله وچهار ساله وپنج ساله ویا

ده ساله یا بست ساله برای تمام ملک بهتر نمیتوانند شد جاهی هست که مطابق

جمع وصول سراسری احال است وبود زاید دارد

بند سیوم ~~درینجا در بند وبست سراسری نقصان سرکار میتوانند~~ گردید

ودر جاهی مطابق بند وبست سراسری هر قسم در ملک جابجا دنیت درینجاهم

بسبب سربراه زر بند وبست موجب ویرانی ملک میتوانند شد علی هذا القیاس

در بند وبست زمیدار که تمامی ملک خود بند وبست زمیدار شود ویا بالکلیه

مستاجری وسزاولی وعهده داری کردانیمغ هم برای ملک وسرکار

خوب نمیتوانند شد مناسب است که ملازمان حضور از همنشینان واقف کار

وکارکرده های صدر ومفصل اینملک که بارها کرده باشند وحسب ظاهر

مردم آدمی وابروطلب وباغیرت وکارکذار که خوف اثبات دروغ گوئی

بخود ها داشته باشند احوال یکیک محال واقف شوند و بعد دریافت
بندوبست حسب حال محالات بندوبست یکساله و دو ساله و سه ساله
و چهار ساله و پنج ساله و شش ساله و ده ساله بفرمایند و نیز مطابق مشورت در بعض جا
بندوبست زمیداری و در بعضے جا مستاجری و سزاولی و عهده داری بفرمایند
و در همه بندوبست کارها بدست مردمان کارگذار مطابق تجویز صاحبان بورد
و متصدی خالصه مقرر فرمایند که کارها بدست سفارشیان و نوکران واجب
الرعایت کسے به انتظام نشود و تمامی محالات بنگاله و عظیم آباد را چهار حصه
نموده بدست چهار صاحب بورد بدهند که هر یکی نقشه بندوبست خودها
از واقفیت خود و واقف کاران خود تحریر نموده بحضور ظاهر سازند
اگر پسند شود بهتر و الا حکم ثانی گردد که نقشه دیگر کرده بیارند و نیز بصاحبان
ضلع حکم رود که این صاحبان هم مطابق واقفیت خودها و مردمان واقف کار
نقشه بندوبست ضلع خودها بحضور بفرستند اگر بپاس حکم ولایت که بندوبست
نمودن با زمیدار مقدم ست مضایقه نیست نام بندوبست زمیداری

در همه جا باشند لیکن جاهائیکه عمله زمیداری کارگذار اند انها باختیار
خود وصول و تحصیل نموده باشند و در جاهائیکه زمیداران مع عمله کار
گذار استند انها معرفت مستاجر و سزاول و عهده دار خود بندوبست
نموده مالگذاری کرده باشند زیراکه اجرای وصول و تحصیل ملک
در همه زمیداریهاب رشته اجاره داری وغیره مطابق ضابطه وصول
و تحصیل جاریست اگر مطابق ان از صدر خواهد شد متکفل مالگذاری سرکار
اینمردمان عهده دار و سزاول وغیره زمیداران باهم میتوانند ماند

در بندوبست ملک صاحبان ضلع بهت وگس و دیوان کمپنی ضلعی
بهت وگس بسیار مردم کارگذار و ابرو طلب و در صدر صاحبان
بود دانا و عاقل باهم متفق و متصدی مردم ادمی و آبرو طلب
مع عمله کار کرده ضرورست بعقل ناقص می آید که رواج دیوان کمپنی
تا عمل کمپنی کمپنی مروج ست لیکن اگر بجای دیوان بنام تحصیلدار

یا امین مقرر شوند و تعهد مالگذاری و مچلکا مطابق ضابطه (ازانها) نویسانیده گرفته شود

در انصورت به سبب دیوانی یک نوع خوف عدم وصول زر سرکار میتواند ماند

و زر سرکار بخوبی وصول میتواند شد و هر کس و ناکس درخواست (استکار)

مثل دیوانی کمپنی بسبب باز پرس آینده نمیتواند کرد و فی الواقع هرگاه

انکس تحصیلدار یا امین مچلکا و تعهد بحضور نوشته خواهد داد باین سبب

سر رشته مفصل را بسبب باز پرس مطابق سر رشته بخلاف سر رشته

دیوانی البته (درست) خواهد داشت و الحال که دیوان های کموتی مقرر اند اینهارا

هیچ خوف امورات سرکاری نیست درینصورت کاغذات سر رشته هم

(الحاکم) بخوبی نمیتواند (داد) سوای این وجوهای دیگر بسیار است که تحریر آن موجب

طوالت کلام میشود اگر مرضی حضور خواهد شد مشروحاً تحریر میتواند نمود

درینجا لاچند لک روپیه بنام مشاهره بعضی زمیندارها مقرر بود الحال موقوف است

درین امر لازم میشود که احوال کمپنی انگلیش و جابجا در ایام حال و احوال آبرو و

هر یکی دریافت

هر یکی دریافت فرموده مطابق سد رمق هر یکی بحال و باز یافت
کرده شود اگر یک حکم بر همه کس جاری باشد برین فرقه بسیار سختی
میگردد و اگر ارشاد شود که در سالها که مشاهره مقرر نبود آنها مطابق
آن سال جا مالگذاری نمی نمایند انحرف خلاف قاعده و بموجب نیست
لیکن آبادی ملک در یک سال بیک انداز گاهی نمانده و نمیتوانند ماند
اگر به نسبت آن سال که مالگذاری سیوای مشاهره مقرر بود الحال ویران
ملک شده باشند سر براه چگونه میتوانند کرد دیده درینمقام زیاده تحریر نمودن ترک ادب است
خود مالک اند

مردمان اصل بنگالا و کنگه از بلاد دیگر صدها سال درانملک بود و باش
خودها نموده اند بسیار مفلس و مطیع و رعایا فرمان بردار حاکم وقت اند
مصداق اینمعنی اینکه حاکم وقت اینملک از ابتدا غیر اقوام انملک همیشه
مقرر مانده اند لیکن گاهی کسی از مردمان اینملک خلاف مرضی
حاکم وقت و سر پیچی ننموده و در حقیقت طاقت و توانائی اینمعنی

نمیدارند و تمامی مردمان انیملک با وصف تصدیعات شاقه در ملک

دیگر رفتن نمیتوانند و نمیروند و گذران اوقات بسری خودها به بنوکری

و کسی بکار تجارت و کسی بکار و خدمت حاکمان وقت و کسی بکار

زراعت و کسی از اراضیات انعامات حاکم وقت مثل خیرات و برهمو تر

و مهتران و ایمه وغیره و کسی با مورات زمیداری و تعلقه داری وغیره

بقدر مراتب و حوصله میکنند و بهمین عنوان ها گذران اوقات خودها

نموده باشند عای ازدیاد دولت و جاه و حشمت حکام سلف و حال

مشتغل بودند و هستند چندی میگذرد که درهمه وجوهات وجه گذران

هر یکی که سبب آن بسیارست و درین مختصر گنجایش پذیرنیست تخلل گردیده

چنانچه بعضی ساکنان انیملک که با یام قریب بود باش انیملک اختیار

نموده بودند باطراف وجوانب سفر اختیار کردند و اکثران که بودباش

خودها از مدت میدارند نمیتوانند که جائی بروند هستند درینصورت

لازمه حکومت و ریاست که ساکنان انیملک را محض دو تنخواه دمطبع

و واجب الرحم تصور فرموده از راه کمال لطف و تفضلات شفقت
فرموده حسب حال هر یکی مطابق اوقات بسری و بقای حیات
اینها پرورش فرمایند و مثل ضابطه بادشاه الکل تیز و کمپنی برداخت
منظور باشد

بند چهارم
هر فرقه اهالی ملک آنچه مد نظر دارند هر آینه انیمعنی موجب آبادی ملک
و نیکنامی بادشاه الکل تیز و کفایت میتواند بود هر چند حسب ظاهر انتظام
انیقسم امورات بسبب قلت ایام تمام و کمال نمیتواند شد لیکن
با جرای چند دفعه که در ذیل تحریر میشود موجب یکنوع رفاهیت میتواند
گردید امید که در نیمعنی غور و تعقل شود

احکام عدالت انچه از حضور در کتاب تحریر شده است بروی کار بعمل آید
درین معنی انیقسم حکم مستحکم باشد که در زیادی مر رعایت احدی منظور نباشد
و خبرگیری هر نوع این امر همیشه و هر وقت میشده باشد و گرفتن زر جریمه
از فریادی که بمانع الصدر نوشته شده باشد

بمقابله برداخت صاحبان انگریز که الحال از فریق حاکموقت ویه نسبت
مردمان ایملک عمده و معتمد و معتبر هستند بجای ده حصه یک حصه برای
مردمان ایملک علی قدر مراتبهم منظور باشد

بندوبست زمیداران و تعلقه داران مطابق گنجایش ملک کرده
وحسب حال زمیداران و تعلقه داران وغیره یکجری اینقدر مقرر شود
که زندگانی میتوانند کرد و بلا خلش می یافته باشند

درحال نوکر پیشه ها و تجارت پیشه ها وغیره باندازه هر یکی بے اخذ نیک کار و بدکار
اینقسم تفضلات منظور شود که هر یک پیشه داران اندک اندک بکار باشند
وگذران خود مطابق وقت نمایند زیراکه حاکموقت را حق تعالی مثل
پدر دردمند درحق هر یک پیشه داران پیدا ساخته درینصورت خبرگیری
و پرورش فرمودن هر نیک و بد بقدر امتیاز که نیکان از نیک باز نمانند
و بدان اختیار بدکردن نیابند ضرورست

دربات

درباب اراضیات انعامات حکام سلف وحال باین تعقل
غور شود که کسانیکه از وجه ما حصل اراضیات انعامات صرف
خبرگیری وارد وصادر و مدارس و مقابر وتها کر بادی وخبرگیری
مسافرین ومترددین مینمایند وگذران خود ها از اکتساب دیگر میکنند
اراضیات سابق وحال این فریق نظر باجرای امورات خیرات
بدستور سابق رعایت فرمایند وکسانیکه از وجه ما حصل اراضیات
انعامات صرف اوقات بسرای وشکم پروری مثل مردمان ناکاردان
وضعفا وبیوه ها وبیکسان مینمایند براحوال بیدست رسی اینها ترحم
بسیار ضرور وکسانیکه از وجه انعامات با وصف اوقات بسری
خود بفنون وشیوه واقسام دیگر جمعیت از دیاد دولت وجمعیت میدارند
درباب اراضیات اینها یکنوع عدالت اینقسم ضرور که آنها از موروث
خود ها بیجا هم نشوند ویکنوع شکایت سرکار هم نباشد و در اراضیات
سابق که حکام پیشین انعام فرموده اند با وصف بودن وارثان

قوی تنقیح و تجویز بموجب ائین عدالت موقوف فرمودن خالی

از ثواب نمیتواند بود الحال در مقدمه اراضیات حکم حضور جابجا

بنام صاحبان ضلع و جابجا بنام زمینداران شرف نفاذ یافته

درینصورت در مفصلات بر غربا بسبب کاغذ طلبی های اسامی وار

تصدیعات شاقه میگذرد اگر ملازمان حضور اندک متوجه شوند و رحم بر احوال

غربا فرمایند تا اذیت غربا رفع میتواند شد طریقه ان این است که در صدر

تنقیح این کاغذات شود و از کسیکه کاغذ طلبی ست بعضی ها که صاحب

استعداد هستند وکلای آنها و بعضی مردمان در صدر کچهری

حاضر شده مطابق فرمایش حضور سر براه نمایند هر چند کلکته از اکثر جا

مسافت بعید دارد ولیکن تاهم به نسبت مفصلات رفاهیت غربا

خواهد گردید و در زیادتی اخراجات بسیار کم خواهد گردید و اصل

حقیقت اینست که زمینداران و عمله زمینداران ازین فرقه واجب

الاستحقاق بسبب رعایت حکام وقت که شکر دعا دا انسته همیشه

مراعات

مراعات فرموده اند چندان خوش نیستند درینصورت
یک کس را طلبیده موجب اذیت ها میشوند الا کدام کاغذات
که در دفترخانه زمیدار نیست همون کاغذات کهنه را یکجا کرده بدهند
هیچ هنگامه و قضیه بر غربا نمیتواند شد از احکام حضور که احوال
در مفصلات است کفایت سرکار بعد ازین انچه شود لیکن احوال
خسارت کلی غربا و کفایت نمایان اهلکاران زمیداران
وغیره میشود ملازمان حضور مالک اند باندک توجه همه مشکلات
آسان میتواند شد بتغافل قلیل اسان مشکل میتواند گردید

امسال بسبب گرانی غله و صدمه طوفان و کثرت باران احوال ملک
در اکثر جا بسیار تباه است درینصورت بے اینکه ملازمان حضور
خبرگیری مفصلات بنظر ترحم فرمایند موجب خرابیهای حال
و آینده بسیار خواهد گردید و اینمعنی موجب نقصان کمپنی البته خواهد شد

این چند دفعات بسبب دریافت حضور مختصر از مختصر مجملا تحریر نمود

اگر مرضی حضور دریافت خواهد کرد دید بشرح و مفصلا بسیار

راست و درست بقید قلم آورده بحضور ظاهر خواهد ساخت

زیاده حد ادب نه دید آفتاب دولت و اقبال تابان و درخشان باد

Nr. 10.

در شهر مرشدآباد که دار الامارة ناظمان بنگاله بود برای عدالت مستغیثان و گرفتن دزدان
و شبخونیان و گرفتن قطاع الطریقان وغیره چند کچهری بود تفصیل هر یک کچهری و مقدمات
هر یک کچهری برای دریافت نوشته میشود

اول کچهری عدالت العالیه بود که جمیع مقدمات مستغیثان و جمیع مقدمات قصاص و
تعزیر دران کچهری انفصال میشد و منشأ مقدمات این کچهری در روز یکشنبه که روز دیوانی
بود بحضور ناظم وقت میشد و وقت منشأ قاضی بلده و مفتی و ارباب دخل که واقع نگار و
سوانح نگار و فوجدار و کوتوال باشند حاضر میبودند و درین کچهری یک داروغه بدرماه
دو صد روپیه و یک نایب داروغه بدرماه پنجاه و نصف روپیه و یک پیشکار بدرماه
سی روپیه و یک منشی بدرماه سی روپیه و دو محرر بدرماه پانزده پانزده روپیه و دیگر
دراس و مشعلچی و چارده ب کشتی از حضور نوکر میبودند و هر دو به از طرف ناظم معین
و پیادهای عبادا در جهت طلب اسامیان میرفتند از اشهاد طلاق در سرکار داخل میشد
و در اطلاق مبالغ هر ماهه سرکار میرسید

دیگر کچهری عدالت دیوانی بود که هر عرضی که در مقدمه مالکیت برای امان
میداد برای ... از ... جاری کرده مدعی علیه را میطلبید بعد ازان طرفین را

برای عدالت بداروغه عدالت دیوانی می سپرد و داروغه عدالت دیوانی
بعد تجویز مقدمه مثال آنرا بحضور رسل ایشان می برد لیکن داروغه عدالت دیوانی
را مقدور اجرای عرض مستغیثان نبود و در ماه این داروغه سه چهار روپیه و دو
پیشکار سه روپیه و یک محرر دو روپیه مییابند و مردم در کچهری اسم از طرف
ناظر بود و در کچهری اطلاق نبود

سیوم در دار القضاء عرض مستغیثان جاری میشد و از حضور ناظم مقدمه برای
تجویز بقاضی سپرد میشد در ماه قاضی و مفتی قاضی از سرکار هیچ نبود مگر میران قضا بقاضی ازان
قاضی از هر کتابت مییافت و آن از طرف ما یحتاج خود که یک چیز بسرکار میرسانید و از میران قضا
و احتساب پنجاه هزار روپیه در خزانه پادشاهی داخل میشد

چهارم کچهری فوجداری شهر بود در این کچهری دستک باستغاثه مستغیثان
اسامیان میرفت سوای آن دستک اظهاری میرفت و آن برین نوع که اگر بحضور
فوجدار اظهار میشد که فلان جا تجویز یا قطاع الطریق یا خون شده است برای گرفتن و
پیدا کردن آنها دستک اظهاری میرفت و در کچهری یک فوجدار و یک پیشکار و
دو سه محرر و منشی می ماندند در ماه آنها پیش قرار میشد و مردمها در کچهری
از طرف ناظم می بودند و مهرهای سابق در دستک میرفتند و اطلاق داخل میشد

و نیز جرمانه و شکرانه داخل میکنند ازین وجوهات مبالغ خطیر بسرکار میرسید

بحکم کچهری کوتوالی شهر مرشدآباد درین کچهری اسم عرض مستغیثان در مقدمه نزاع و کشاکش
مقدمه فعل شنیعه زنا وغیره جاری میشد درین کچهری اسم یککس کوتوال و یک پیشکار
و چند محرر میبودند درین کچهری اسم نالشها مسایل در جهت میرفتند و محصلها از طرف ناظر
میبودند و اطلاق و اخراج میشد و جرمانه و شکرانه و چوتهای مبلغ میگرفتند ازین بابتها مبالغ
داخل و عاید میگردید

در وقت ناظمان اینهمه کچهری در شهر بود سوای این متعهد و فوجدار هر یک ضلع یکدار و
بدرماهه سی چهل پنجاه روپیه و یک پیشکار بدرماهه بیست روپیه یا سی روپیه میبود و
مستغیثان که نزد متعهد و فوجدار استغاثه میکردند آن را بدارو غه میسپردند و او تجویز
میکرد و فیصله مینمود و هرچه در مفصلات درین کچهری از اطلاق و جرمانه میشد در سرکار
میرسید تا وقت میر محمد جعفر خان بهمین نوع کار جاری میشد و همه کس تا آن زمان بداد میرسیدند
هرکس در مفصلات بداد نمیرسید بحضور ناظم نالش میرفت مقدمه او در عدالت العالیه
انفصال مییافت هرگاه در سنه [illegible] میر محمد جعفر خان فوت کردند و نواب مظفر جنگ نایب
شدند و علاقه دیوانی صوبجات بکمپنی انگریز تقرر یافت و مستر سایکس صاحب در
مرشدآباد مختار کار ماندند نواب مظفر جنگ و سایکس صاحب باتفاق در کچهری عدالت
دیوانی هشت کس عالم را منصوب و درماهه جمیع عمله عدالت دیوانی هشتصد روپیه

مقرر کنند و بنا نهادند که همه مقدمات [مستغیثان] دیوانی در کچهری فیصل شده باشد و فوجداران و کوتوالان شهر که از میان

دزدی و خون و شبخون را گرفتار سازند آنرا هم در کچهری رجوع سازند و در این کچهری تجویز

این همه میشده باشد چنانچه از کچهری عدالت دیوانی دستک بطلب از سامیان همه قلمرو سرکاری

سکنه بردوان و مدنیپور و چاتگام و بیست و چهار پرگنه از آنوقت در کلکتری کلکته خارج

از خالصه بود میرفت و اطلاق و رسوم و چوتهه و جرمانه و غیره ممنوع بود و بتقیید در هر ماه

هزارها مقدمه فیصل میشد و پنج هشتصد روپیه در ماه در تمام سال ... هزار روپیه هم میشد

کار بخوبی انصرام می یافت در آخر سنه ۱۱۷۵ الساکن صاحب و مظفر جنگ بنا نهادند از سامیان

در آمدنی از بهاگلپور و پورنیه و دیناجپور و رنگپور و سلهت و جهانگیرنگر و لشن پور و بیرپهوم و

جسر و محمود شاهی و بهوسنه و بهتوریه هیچ و زیر باری اخراجات سکهه و تحقیقات بردوان

امینی نمیشود بهتر است که در هر ضلع یک کچهری عدالت مقرر شود و در صورت در هر جا

یک کچهری مقرر کنند و کسی فاضل و مقدم کارگذار برای تجویز بدرماه پنجاه و چهار روپیه

و یک پیشکار و یک منشی و محرر بدرماه بیست روپیه نوکر شده بهر ضلع متعین شدند و مجلکای انها

داخل شده از هر قدر مقدمات هر ماه رجوع شود فیصله آن تا ماه دیگر شود و اگر مستغیثان و

دادطلبان را از ناله زیر باری نشود و کاغذ جاری التماس فیصله آن در هر ماه در عدالت دیوانی

میرسیده باشند چنانچه عمله مفصل بهمین دستور بر فدوی در یکماه مقدمات را فیصل نمیه

کاغذات میفرستادند و بهمه جهت در ماه جمیع عمله عدالت تمام بنگاله لوای محالات کلکتری

دو هزار و پانصد روپیه بود و سالانه سی هزار باشد و بجمیع همین سی هزار روپیه کار مفصل و
بجمیع نه هزار و شش صد روپیه سالانه کار عدالت دیوانی صدر الانصرام می‌یافت بارگاه
گورنر جنرال صاحب در قاسم بازار رفتند مقدمات عدالت دیوانی و عدالت فوجداری
جدا نموده در هر ضلع نموده هر یک ضلعدار دو کچهری یکی عدالت دیوانی و دوم عدالت فوجداری
مقرر کرده و رسوم قاضی و محتسب و دیگر ارباب دخل که مبالغ از آن بر کار عاید میشد
معاف کرده در ماه قاضی و مفتی مقرر که آنها را داخل کچهری فوجداری نمودند و ماهیان
قاضی در هر جا متعین نموده در ماه آنها کردند بعد از آن به هر ضلع فوجدار کوتوالی مقرر ساختند
و در ماه هر یک پنشن قرار کردند و سوای این در ماه عمله مقرر کردند و حکم نام کار آنها
از کوتوال عنایت کردند و برای اپیل هر کچهری عدالت دیوانی صدر و عدالت
نظامت بنا نهادند و مبالغ در ماه آنها کردند و در سی سالم از ۳۰ لک روپیه تخمینا خرچ میشد
و رسوم قضا و احتساب و رسوم فوجداری و اطلاق و غیره ۴۰ چهار لک روپیه معاف شد و
چون مقرر شده بود که عمله عدالت بدون حضور صاحب ضلع هیچ مقدمه نمی‌توانند کرد و صاحبان
در هر کار متوجه نمی‌شدند و عمله عدالت هر روز کچهری بدون روبروی صاحب ضلع مقدور
انفصال مقدمات نداشتند یکیک مقدمه تا دو سه سال رفع نشدند و عمله خراب می‌شدند

رفته رفته در سنه ۱۱۸۲ کار فوجداری و عدالت بنواب مظفر جنگ متعلق گردید و لوازمه
در ماه عدالت دیوانی و عدالت فوجداری که آوردن زیاده از تقرر سابق که چهار لک دیده
کمتری کم و بیش باشد در ماه عمله میگرفتند و سوای آن خوراک محبوسان و مرمت کچهری
و دیگر اخراجات قریب ده لک روپیه سالانه میگرفتند اگرچه در فوجداری این خرج اوردند
لیکن بسبب تقید نواب صاحب موصوف زود انفصال می یافت لیکن مقدمات عدالت دیوانی
بدستور سالها میکشید لهذا گورنر جنیل صاحب در سنه ۱۱۹۶ کچهری عدالت دیوانی از اختیار
صاحب ضلع بر آورده در عدالت صاحب علحده مقرر که عمله بسیار در ماه بیش قرار تجویز
هر یک صاحب عدالت مقرر شوند و در ماه هر یک ضلع زیاده از هزار روپیه معین شد
و در ماه اپیلها هم مبالغ تقرر یافت و قریب بده لک روپیه مع اپیل خرج عدالت دیوانی
و نیز لک کمتر کم و بیش در ماه معین گردید اگر حساب کرده شود خرج در ماه
این هر دو عمله مع مصارف رسوم سابقاً ذکر شد مبالغ خطیر نقصان کمپنی شد و خرابی
مردمان باین صورت رو داد مقدمه در طول سوال جواب و در ته نشستن صاحب عدالت
غیر از دو روز بکچهری یا فیصل نمی یابد دیگر بسبب اینکه اول باید مستغیثان
موافق حکمنامه فی صدی ده روپیه و بیست و پنج روپیه رسوم داخل نمایند و رانوف
التماس داخل عدالت کرده و غربا مقدور ادای رسوم ندارند هزار اهل مراد
خوار و حیران اند و التماس جاری نمیسازد باین قسم شرایط کار جاری نمیشود

و مستغنیان بداو نمی رسند اگرچه نفع ایشان بسبب موقوف شدن درماهه لالاه صاحب و رجسترار

عدالت دیوانی صدر و منشیان و غیره عمله ایشان و از کم شدن درماهه عدالت فوجداری

در اخراجات حضوری تخفیف شده لیکن تا هنوز مبالغ زیاده از اندازه خرج است در اینجا

کفایت سرکار نشود و معلوم باشد بداو رسند و دلالت و رشوت سرکار نباشد در ذیل

موضع داشت پسند و ناپسند کردن امر اختیار صاحبان

اول اینکه معامله فهمیدن و نکته مقدمه رسیدن و اجرای کار ملکی لازم است که همه سکنه انگلستان را

که در ملک پیدا شده اند و عمر خود در معاملات انگلستان بسر کرده اند در کل الوجوه مشهور و محصل شدند

مگر در صد کسی از چیدن و انتخاب ده کسی معامله فهم و دقیقه شناسی خواهند بر آمد هرگاه معلوم

انگلستان را کما ینبغی معامله فهمی و دقیقه یابی میسر نیست پس همه صاحبان انگریز که تازه

از ولایت آمده اند چگونه دقایق معامله فهمی حاصل خواهند نمود پس سالک معامله فهمانیدن

شخص معلوم انگلستان که هر یک صاحب می باید بهر صورت کار از مردم انگلستان متعلق میشود

ماندن صاحب عدالت و رجسترار درماهه هر دو زیاده از ده هزار روپیه است و علاوه

درماهه کرانی و درماهه کرایه حویلی و درماهه ایل دل و سونته بردار و جمعداران خوف میگیرند

صرف زیاد است اگر صاحبان کونسل برای سرکوب ناظم صاحب عدالت را

مقرر کرده اند چنانچه این قدر سرکوبا صاحب ضلع کفایت میکنند چه ضرور است که دو ۳ هزار روپیه

در ماه برای این قدر سرکوبا بهر یک ضلع خرچ شود اگر صاحبان کونسل را رفاه خلایق

و کفایت سرکار منظور است یک کس معتبر معامله فهم را در هر جا در صدر مقرر سازند و

با او لوازم کار و تجویز او عمله عدالت دیوانی معتبر در هر ضلع تعین فرمایند و قسمی که آنها

کار نمایند و غبن و تغافل واقع شود یک دستور العمل عنایت سازند و برای

سرکوبی و اعانت آنها صاحب ضلع را ماذون سازند که کار با آسانی

انجام خواهد یافت و تخفیف اخراجات خواهد شد

حکم

ناظر و نایب ناظر و پیاده ها که نوکر اند بدار اند در ایام ناظمان نادر سوار مختلف

که مردم را ناظر در ماه می یافتند تعین رسوم کار میسازند و پیاده های بالای الطلب

رسامیان در رسک و جهت میرفتند در صدر نگاشته شد الحال باسم مردم

و نایب مردم تعین رسوم از فی جهت یک و به ناشته آنچه باشد مقرر شوند و

پیاده های بالای مثل ایام سابق بفر چهار آنه روز بد سنگات و جهت میرفتند باشند

[illegible] و از انجمله آنکه پیاده بکبر دو آنه در اطلاق داخل نماید و چون

بنابرآن طلب اسامیان میروند برای زیاد کردن ایام روزینه خود توقف میکنند
لهذا نظر بر رفاه خلایق بداروغه حکم باشد که در وقت اجرای دستک و جهت
در پشت دستکات وجهی نظر بر مسافت راه نوشته دهد که بنابر در رسید
اسامی را حاضر خواهد کرد اگر زیاده از میعاد دیر خواهد کرد روزینه نخواهد یافت
و نیز از مردم مچلکا داخل نموده که خود زیاده از روز معهودی از اسامیان نگیرد
و بر پیاده‌ها تقید داده که از اسامیان زیاده از روزینه مقرری چیزی نگیرد

انجمن حاکمان سررشته بسته اندر کچهری عدالت دیوانی کوچک جداگانه و در
عدالت دیوانی کوچک یک داروغه و یک پیشکار و چند منصف و محرران
و منشی و ناظر و نایب ناظر و پیاده‌ها نوکر باشند این سررشته در ایام سابق کار
نفع
بنحو است در یک کچهری جمیع مقدمات خورد و کلان انفصال میبافت فی الحال هم تمام
در یک کچهری جمیع معامله فیصل خواهد شد عمله عدالت کوچک خرچ زاید است

در سنه ۱۸۱۱ فوجداری و کچهری از علاقه نواب مظفر جنگ موقوف شد

بعلاقه صاحبان عدالت دیوانی هر یک ضلع مقرر گردید و صاحبان عدالت در ماه عمل
فوجداری کرواوری از سرکار کمپنی میگیرند درین صورت از براوردن علاقه فوجداری
از دست نواب مظفر جنگ کفایت کمپنی چه شد در سنه ۱۱۷۹ و سنه ۱۱۸۰ گورنر هستینگس صاحب اول
بندوبست کچهری عدالت دیوانی و عدالت فوجداری هر ضلع کردند فوجداری کرواوری
بشود عمل عدالت فوجداری کار فوجداری صرف برای گرفتن اسامیان موضوع شده میکردند
وکار عدالت اسم میکردند الحال بدستور سنه ۱۱۷۹ و سنه ۱۱۸۰ مقرر کرده که قسمیکه عمل عدالت دیوانی
اسامی را مطلبند و انصاف میکنند همان قسم عمل عدالت فوجداری باسم اسامیان
معامله کچهری فوجداری بکنند و عدالت بکنند برای گرفتن اسامیان هر کار ... وغیره
چه ضرور است مبالغ زر کمپنی برباد شود و عمل فوجداری کرواوری جدا باشد

در کروس رسوم فی صد ... که ... جهت خلایق مبتلا اند در صدر ارقام گردید ضرور
است نقید کرواوری این دفعه هم بر عمل عدالت باشد و کاغذ آمدنی هر ماه بحضور ... باشند
وارا ابتدای سنه ۱۱۸۶ و لغایت سنه ۱۱۹۳ موافق حکمنامه هر یک ضلع آنچه از رسوم جمع شده
حکم است که آن زر در سرکار داخل خواهد شد یعنی موجب حکم بعمل آمده باشد تحلیل جمع
شود

اینهمه دفعات که نوشته شد دستور و احوال ایام پیشین و تدبیر تخفیف اخراجات حال
دستور کار کرده آینده از ازاله هر کسی باسابند او رسند و زود مقدمه فیصل شود

ور ارسامیان و فریادیان هیچ واقع نشود اگر حکم خواهم نوشته خواهم داد حالا چیزی برای کفایت
اخراجات کچهری عدالت فوجداری مرقوم میسازد

اول از چند سال شنیدم که ماهی درماه قاضی عهده قضات برگاله و بهار کند صدور در هر پرگنه یک کس
مقرر ساختند و او هر چه می یافت از آن مبلغ بقاضی صدر میرسانید و ماهی مبلغی نبود در سنه ۱۱۷۹
از رقاسم بازار گورنمنت هستینگس صاحب این رسوم معاف که درماه قاضی مقرر کرده اند هیچ
فایده از آن حرام بدستور سابق در هر پرگنه قضات هستند و گرفتن رسوم بدستور معمول است
بلی در معافی سنه ۳ چیزی شد یک بمعافی رسوم نقصان دوم تقرر درماه نقصان سرکار سوم زر
وصول رسومات حالا هم بدستور است هیچ رعایا بر طرف نشد و چون بدون داد از
قاضی مسلمانان منفصل کار خود نمیکنند این رسم بر طرف نخواهد شد تا حقی بمعافی رسوم و داد از
درماه زر سرکار برپا میشود در حضور صلاح دولت است بدستور زنان بعینه رسوم قاضی و
محتسب مقرر کرده که از آن مبلغی بسرکار خواهد رسید و قاضی در کچهری عدالت هم حاضر میتواند ماند و
با چنین سررشته باید رسومات از مهرانه و رسومات نکاح وغیره بقاضی ما حصل میشود همان ما حصل را
قاضی صرف ما یحتاج خود نمود در کچهری فوجداری حاضر باشند

دوم مردها و بیلدارها که در عدالت فوجداری نوکر اند نوکر بودن مردها و بیلدارها گاهی
معمول نه ضرور است مثل ایام سابق مقرر رسوم مردها و بتعیین روزوار الطلاق بیلدارها
مقرر شود روزوار الطلاق در سرکار جمع شود تا از موقوفی درماه وجه درماه کفایت شود در آمدنی

و اطلاق آن مبلغ بسرکار رسد

سیوم مال معروضه و مصروف حرم در عدالت و جداری می‌آید و هر سال بقدر که میرسد دریافت سازد چه قدر مال معروضه و مصروف و چه قدر مال قطاع الطریقان و خونیان در سرکار رسید و آن مال چه شد و بچه باعث فرو خفتن و زر قیمت آن کجا است تفتیش آن ضرور است در آن کلها روپیه از بیخبری برباد شده میشود

در خوراک محبوسان مبالغ زر از سرکار بعلم عدالت و جداری میگیرند و در معامله آن کم و بیش است و غبن و غایله واقع میشود و زر سرکار برباد میشود که آوردن خبرگیری این دفعات ضرور است

Nr. 11.

[illegible]

حکمنامه ——————————— آگه

بااسم عالم ملازم و سررشته داران حال و استقبال قلعه اول سکونت تعلقه کچهری سیوم منگلور

عامل تعلقه رفته اول حکمنامه مهر والانه تحریر و تصدیق نقل آنکه در کچهری نشسته رعایا و پتیل و دکان

ساکن قصبه و غیره ... و استمالت نموده ملک مشغول جمع بدهد — سطر ۲

از شروع سال تمامی رعایا و حیثیت پاشی و غیره تعلقه مذکور فوق داده مامور کشتکاری ساله و در جای رعایا که

... زراعت و قلبه کم باشد بعد ... و سعی و ... نمایند که افزایش قلبه ... داده باید نمود و ... بعد کردن ...

... قلبه بجای ... تقاوی ... قلبه کشتکار باید نمود و زر تقاوی ... وصول نموده بگیرد — سطر ۳

زمین ... باغ اجاره و حصه ... تمام قلبه قدیم و جدید تقسیم نموده بدهد و ...

... باید ... حصه ... رعیت ... باید کنانیده ... نموده

قول عوض ... نقدی باید گرفت بدستور نصف محصول بحصه سرکار و نصف بحصه رعایا داده خلاف قرار

بعهات نیاورده‌اند در زمین حصه خرج بسیر کنی انداخته گشتکار ماهو گردانیده آنجا که زمین حصه از نوشته

صدر افزوده منتوده باشند بحال داشته اگر که زمین حصه زراعت کم گردد ار دبموجب حکم صلاید بعمل آورند

ر ۶ ر

۴ در دیهات زمین بهتر دیه رعایا و سپاهی تاکید نموده زراعت نیشکر و غیره بیشتر باید کنانیدن در موضعیکه زمین قابل

زراعت نیشکر بوده سال شش دهگان اوراه نراورت زراعت نیشکر نمایند موافق محصول نیشکر در سال

دیگر شش ماهه شخص محصول محصول باید گرفت ر ۶ ۳

۵ سکنه و ما حقها اول و غیره در قدیم کرده این زمین باشد از شخص خود کم نستند در وقت موافق همان شش از دیه

حساب کنانیده‌اند کنند انه محبوب رعایا دیگر بگیرند زمین سکنه و غیره رعایا کشتکار نکنند اگر کسی سکنه و غیره

زمین محض از رعایا کشته از نجله کنانیده از زراعت مذکور در وصت داخل کار باید ساخت

ر ۳ ر

۶ ها نمی‌کاید زمین از قدیم زراعت متعلق باد اول انضباط نموده کل زراعت رعایای دیگر باید داد اگر سال

در طلب خود زمین در خواست زمین مبلغ دلهم منجمله وضع باید کرد اگر زمینی در خواست زند جفت طلب موافق

تصدیق نقد میداده باشد ر ۳ ر

۷ بر عایا و غیره منجمله اجاره و توجیت بالاتفاق شش ماهه گفته و غیره از محصول کم میدهند محصول دریافته ترک نفع

کنند در خزانه موافق ضابطه قدیم میرسیده باشد ر ۲ ر

٩ هر محل ملکی اجاره مزروعی یک مرتبه یک کس آن را نگاه [illegible] تفصیل های قدیم و جدید [illegible]

در حساب [illegible] در باب مخالفی آن اجاره مامور که محال نگیرند اجاره [illegible] اگر زمین کشتکار [illegible]

محصول ویران [illegible] و بیچاره و [illegible] اجاره نماید عوض [illegible] رعایای [illegible]

محال اجاره [illegible] نمایند و امنیه چنان بند و بست سازند که کسی ظلم و تعدی [illegible]

از رعایا نکند [illegible] خواهد کرد [illegible] خواهد شد

~~٩ عامل [illegible] محال [illegible] رعایا [illegible] محال [illegible]~~

[illegible] نقصان [illegible] اجاره [illegible] نقصان [illegible] عوض نقصان عامل [illegible]

اگر [illegible] مخالفی [illegible] موافق حکم [illegible] باز [illegible] زر باید گرفت

~~١٠ در صورتی که زر محال عامل رعایای [illegible] قلعه [illegible]~~

[illegible] زر محال [illegible] نماید [illegible] موجب [illegible]

[illegible] محال [illegible] عوض [illegible] عامل [illegible] خواهد [illegible]

~~١١ [illegible] اگر [illegible] رعایای [illegible]~~

قدیم [illegible] رعایا مامور کشتکار باید داشت

~~١٢ [illegible] ازرانی [illegible]~~

دیگر شاملی ملکی خوانند سنت حسب ان رقم نمایند ۱

۱۳ رعایای هر ملک سابق بلقصد متفرقه تمام در روی منحیه حالا موقوف کلی شد و نصف محلا سالدر رعایای

مصلح بجا حبه لیل قوم انفصال سازند مردم محلا صحاری دیگر نشوند اگر بمکان ایشان برده دارو و اهم بکیرند

۱۴ در تعلق خرص مالدها نفقه حصه محلات عامل خصد رعیتی با مرز داد شده او ایشان محلی کنانید و قسمت سازی

محصول محصول حاصر بحصه مالش کنانند حصه نصف برعایاکه حصه سرکار باید گرفت

۱۵ سابق نامی روی دیوان سال رعایا قوالهم زراعت کرده اند کنداری اول مخالف بل انجام نصف ارباب سیم کندانم موافق

معمول مکرر باشد رعیتی صحرا و کوهستان و دستگیر از رعایا کشتکار کنانید کندار ابواب محال و بساتین جهارم حصه ارباب سیم نصف

در باب جهارم موافق معمول مکرر باشد در زمینی حصه هم موافق بهای طور بجا آرند م ۳

۱۶ اگر کسی از رعایا اجاره محصول ما قام و سالی دیوان سابق حصه و مالک ایشان تا الی آمد دیگر

قول سابق بایی افروند زراعت کشتکار باید کنانید ار باب جهارم محال ایشان اجاره مقرر که ما زیر نسبت نمی باشد در

۱۷ برعایا قوال زراعت کلی و محصول نصف بوفور باید کنانید ۱

۱۸ در تعلق زراعت گندم و جو بسیار کم ملی اند احکام شد در موضع که در سابق زراعت مذکور نشده انجا نهی

کنند آیه بنجمل سال تا سال برای زراعت گندم و جو جهار بعد کنند ایه مقرر محصول باید که آینده از ارباب جهارم کنند آیه

موافق معمول بکیرند در مواضعی که زراعت گندم و جو میشود از قرار دیگر زراعت گندم و جو بوفور کردانند م ۴

۱۹ کاشت درختان تماک در تعلقات ارکان کار موقوف که بشرط رعایا باتاکید سازند که دراغی تماک کنند اگر کنند
جریمانه بگیرند اگر باتوت سالگذشته باشد و بامیوه یا بهای از ملک غیر آورده فروخت سازند محصل آن از میوه
ستانی حصه خشد بگیرند اگر کسی درخت تماک از دروی عقب خانه خود بکارد از وجریمانه باید گرفت

۲۰ در زمینی بهتر هر یک موضع دو صد درخت انبه و نخل خرما که تخم کاشت کرده آنجا خبرگیری نمایند و کیفیت
آن بحضور معروض دارند سطر ۲

۲۱ در تعلق باغات میوه‌دار و نارجیل و غیره میوه‌دار اگر کسی متوطن شده باشد و کند ابه بسرکار نرسد دریافت ضبط نمایند
و ادمان از سرکار داشته بجهة آنکه شنکار کنانیدن درختان و سرکار و غیره افزونی نموده تفصیل درختان بجهت
نویسانیده کسی داخل سرکار سازند و بدفتر موجب سانند بعضی باتفاق شاهی کان و متصدیان کنند
باغ در توقف خود داشته اند دریافت ضبط نمایند و موجب رعایای دیگر کنند ابه بگیرند حصه باداد
دستکاری و غیره و سود درختان نیز بگیرند سطر ۵

۲۲ کهنگی سال در ... و عوض ولایت و معمول قدر ... دران تعلق ملاحظه مدد دوران داشته ... کم شدن
نداند تمام و کمی کرده موقوف کچهری خود بودن او کران باشد زند انیکه در تعلق جای بهتر دیده هر موضع ... مورد
درخت سال در ... و عوض ولایت باید کاشت و خبرگیری باید نمود در خانه رعایا اگر درختان مذکور باشند
کهنگی ... دو است بقیمت گرفتن وجه قیمت منجمله کنند ابه یا عوض نقد مجرا دهد که اجناس مذکور فراهم اگر
درخت ... بگیرد که ... بیرون خرچ شدن ندهند سطر ۵

٢٣
در تعلقه و درجات صحت نحنه دین الامین منعه شاخ و بیخ درخت از زمین که اولاد نقد و قلل موقوف گردید خود
رعایا لکلاف بی تن نمایند در هر مکانی زمین بهتر و سیراب و بندی و ناله و دیگر درجات صندل نو بفور باید شد و نقد باید
قللت هر کس بحکم حضور و بطل تبع اف برنهم کس در حق مذکور قطع نفع بالصدر و به جرمانه باید کرد سلام ٣

٢٤
درجات سا کلکلی و منکت چوب آلی رای باهای الوان جنگلی مثمر و قطع نمود در کار نیست لکه حکم حضور برای قطع
نزدند و هر جا که جگم ساکوان بانسهم زمینیار در هوس بارشی گر کبار بندی و ناله و دامن کوه افتد در جا مذکور نو بفور کاشته بزنند

٢٥
در تعلقه هر قلاع و درجات ثمر بندی و حیاتی که نسبی عرف سکانی باید در جاهای اهالی خانه رعایا کلاله شده محصول هسم باغات
و صحرا و دیگر واهی مقصم موقوف گردید نمود رعایا لکلاف بی تن سازند

٢٦
رعایا که درنو باغ نکت مشغول نمایند الاباریکه کنند نصف و الای چهارم کنند موافق معمول سرکار دیده باشند

٢٧
لکن رعایا باغ سپاهی که درنو نمایند الالکنند بیخ بیان ف و الاپالسیم با آمل با رنصف کنند که ابتدا
هعشم کنند یا حصه موافق معمول سرکار دیده شده

٢٨
هر کس که درنو باغ باغات نماید کنند چهار سال معاف در باب بیخ نصف در باب ... کنند با حصه موافق
معمول سرکار دیده باشد ... هر قلاع و راغ باغ بر رعایا و الکلاف

٢٩
خانه سپاهی رعایا و غیره تمامی قوم تعلقه موضع ... [illegible]

شمایان بعمل خواهد آمد

۳۰ در ماه رمضان المبارک حساب وصول باقی تعلقه بعرض حضور میرسد جمعبست وصول باقی ماه گذشته در ماه شوال المعظم روانه کچهری حضور میشده باشد

۳۱ بعد انجام یافتن عامل و سررشته دار دیهات تعلقه رفته تمامی مواضعات تخمینی حدود [illegible] حاصل ارزش زمین از روی حساب سالهای ماضیه [illegible] موضع [illegible] بعمل آید [illegible] گردیده [illegible] در هر موضع [illegible] و غیره آن موضع [illegible] و غیره در [illegible] و نام [illegible] اول و دوم و سوم و چهارم تقید کنند که [illegible] زمین اول [illegible] حاصل غله [illegible] حسب [illegible] دوم و سوم و چهارم تمامی مواضعات [illegible] در [illegible] رجوع و مقابله رعایا نموده [illegible] رعایا [illegible] گرفته موافق آن حسب [illegible] تمامی [illegible] موجب [illegible] کرده کوولان [illegible] تعلقه بعد [illegible] و تیار شدن [illegible] حضور و کچهری [illegible] و [illegible] در دفتر تعلقه تسلیم نمایند

۳۲ بوجب [illegible] حسب [illegible] و [illegible] اظهار [illegible] اگر رعایا [illegible] در غله [illegible] کرده [illegible] حصه [illegible] بگیرند

وتخریب ب

۳۳
زمین سوای انعام دیوستان و غیره از بابت انعام کهنه که واگذار مانده و تیر کشته و چوب و بهنه وارد
دیوتی و تجارت و غیره علاقه دهات تمام بهمه معاف دلخواه جمع خسته انعام موافق سند بر داشته
در جمع خرج می نوشته باشند و بعد از آن که بهر کس مقرر است نیز از آن باید گرفت

۳۴
تالار ها و کوشه بعضی اشخاص و بنیاد مشاهیر جمع بسته اند و غیره انعام که بطور جاگیرات است باید مرمت تالاب
و غیره کشته که تا آنها که غیر انعام جاری دارند از کار مرمت معاف دارند و تمام استفاده تالاب ها
بر آورده برکناره تالاب ها باید ساخت تالاب کشته اگر انعام دار امکان مرمت ندارد از کار مرمت
گردانیده وجه خرج مرمت از آن ها قطع و عمل کنند بگیرند و آن انعام تمعان قلعه و غیره دهات موافق
دهات موافق معمول جاری دارند

۳۵
برای مرمت تالاب و غیره وغیر علاقه کار عامل و سررشته داران و ساهوکار و هرکار که در کار رعیت
بجنس خود دیده در صورت کفایت سرکار و اراضی ... انعام مرمت کنانیده حساب آن در رقم موافق عادت
تعین آورده فرد ساهوکار و ساهوکار قبول نمایند اجرا مردم تالاب ها رسیده باشد که در این اسلاف اینجا
برکنار تالاب ها جاری شده تعمیر شده زیر تالاب زمین ها مزارع انعام مقرر نمود ملاحظه کل برکنار تالاب
سال بسال باید نمود و هر روز حقدار کل برکنار تالاب تحت انشاء الله جاری ساهوکاران قبول نمایند باید داشت

۳۶
اگر که تالاب و تالاب و غیره قصبه و شهر ها خرج زیاد از تو سیاهه کلان قصبات و موازعات در آن موافق

قاعده انجاز زمین افتادم کم کرده باید داد اگر انجا قاعده بهای از مواصلی سررشته تعلقات موضع زر انعام مقرر نماید

۳۷
در تعلقه چهار ماه یک قسط مقرر کرده از شروع تا آخر آن ماه زر قسط وصول کرده بعد وضع اخراجات انجاز از
بنگهی خفیف رسید بگیرند از شروع ماه ثانی سعی بلیغ باید بس تعویق کنند به رعایا اعلام حسب تا آخر ماه مذکور زر کنند
بیباق وصول نموده داخل سرکار باید ساخت سطر ۳

۳۸
در تعلقه ده هزاری که باالفعل فراهم شود همان قسط روز کچهری حضور شاه عالم الکیس تعلقه تماجملا جمع بست
موافق آن زر فراهم کچهری موعود سالیانه سطر ۲

۳۹
همه جا جدال دیهات تاکید نموده زر موجب اقساط نیز همراه آن افعال تهک کالکتر هاطلبیده که در همه جا که نوبت
بازار قصبه نموده هر مستاجر دیگر مقرر شود سطر ۲

۴۰
هر کار ها کلکتر کار آنچه کوتاهی برعایا نقد نموده رسوم مکلف دیون مطلق آنها نقد نمایند که از کلکتر
بیکار ضرر رعایا تعدی زور شد موافق سرانجام کار آن قائم میکند تا نباشد اگر بر نهیم تعدی خواهد کرد در بوجه خواهد رفت
روا نگیرد از رعیت نقد دلانند سطر ۳

۴۱
عامل و سررشته دار و شاهدان و غیره کارکنان روز در کچهری آمده حاضر بوده و تا دم کچهری روز با قیمانده دفت
کاغذ کتاب لعل حسنه بجا آورده باید رفت در کچهری کذاشته بار کچهری آمده تا دم هم باشد یکشنبه روز جمعه کیفیت

نوین نمونه برای مهر و سجل نمونه بخط نوعی صلابت و یکبری خط توسته رو بلند کرده تا نقوه های دید سیلان

و شاهکوهان دیهات و غیب کجا آنکه اسامی املاکان ولا و سر رشته ملالی کار را معلوم نماید که و املاکان ولا کجا انه حقوق ملت

نکوده در کهری سوال و جواب نماو جمع و خرج ما حللی تا نمونه کهری نمونه سالیانه کیفیت متعلقه روز یکدفعه

مرتوبه نوشته باشند سطر ۶

۴۲ لا دیوان کهری حضور و کهری بکری مرکاه ولی فرق اش و کار کار حکم که بایستی نموه را انجام نمایند لا کردن خواند

که اعتراض حضور حواله نشد سطر ۲

۴۳ رعایای دیهات جمع جار و الاه و دیوده هم در متعلقه همی هنا جراکات مذکور املاک موقوف که ان در صورت فسخ

کوری رعایا ماضی حقوق خفی بلعید آنها که یکعقد تحری زیر سطر ۲

۴۴ رعایا و تبیات و بخششات هر وقت جمعبندی متعلقه حقوق معاف بسیب دیون هنه بدینه در حساب تحالات سطر ۱

۴۵ موافق تصدیق ظهر قرهائی متعینه اتفوی کجا صر حواله ای مو جبات دیده کسب برات تقسیم نمونه ها شند

مولکند الله وغیر میدب نماید داده سطر ۲

۴۶ کرای توشش حساب متعلقه ریویم بلدیه گاعید کنند و بلدیه نظام روش کار مور مخصوص آنکه انشت دالکد و شاهکوها ان

بجای توشش حساب خونداد و محول اداره جات ما کسب نماهر حساب دیگر نخواند الکه خواهد توشت ما نظارت سطر ۲

تا

۴۷ تا نگویان کدام کار از این سیاق و غیره زبون گشته در سرکار رضا هیچ وجه آنها موقوف نموده صاحب
تشخیصات معتبر و بیست هزار جریب زمین باید گرفت سطر ۲

۴۸ عامل و سررشته داران و بیست هزار جریب و غیره وقت آمدورفت دهات علوفه و غیره از رعایا مطالبه نمایند حالا موقوف
کردند اگر کسی خلاف کند به عرض حضور رسد از آن کسان که رعایا علی التحقیق طلب و تحقیق متعلقه و دهات
آمدورفت دلالان بهتیه و غیره دلال درکار نیست به سیاق دهات تا کسی به بهتیه و بیست جنگی به حواله از عامل کرده باشد سطر ۳

۴۹ بعد از رسید عامل متعلقه محکمه رعایا حاضر از کسی متعلق فرا حواله کردند و قلبه رعایا معتبر و بیست هزار رعایا
تا دلالان از عامل محکمه حواله کشتی و بهیه رعایا باید گرفت سطر ۲

۵۰ تا روشنایی متعلقه هر کدام کدام کس برآید تحقیق نموده آن و سود دلالان دیگر و حاصل رعایا و لایکه ذمه
تا دلالان اقساط مبلغ نموده بعوض و حاصل آنها بعوض رعایا فوت و فرار دریافته در حاصل آن زمین گذاشته باید
و دلالان از سیاق و رعایا محکمه کرده در جمع نوشته باید داشت سطر ۳

۵۱ پیشت حساب برآمد اگر کسی بر عامل و سررشته دار و بیست هزاران و غیره موقوف و حال به سبب جرأت و میلان
خواهد آمد مدعی و مدعا علیه حاضر شده رجوع و متعلقه کنند زر و حاصل برآمد از حضور تحقیق نموده و تحصیل
نموده و بیست هواری حکم در خزانه عامره باید نمود اگر حساب نوشته دلالان سیاق باید تحویل که دور حضور
ظاهر و تا هر کدام که بعوض مذکور نموده جرمانه از عامل کرده سطر ۵

٥٢
در تعلقه اگر از حبوبات و غلات و سایر اجناس برسبیل مساعده قبول نمایند اراضی که غیر

معمول و بجهت دیر و دستگیر شد و غلات هر قدر اطفال باشند حصه بکار رعیت که در یک سال و دو

عنایت شد یک ساله یک تخته هیچ و یکطوری تحویل بخراج و آنکه وجه حواله و کلاه که سپرده و دستمال قلم

دختر دهنده مواقف تعلقدار باحتیاط رعیت حضور شد و تاده که از دیگر رسیده برای تقاوی کن [illegible]

قلعه مامور حسب نوبه یک یک تخته للهاولا و تکالیف نقد حوالات که هر دو باشد سطر ٥

٥٣
اگر کسی معاملات در اثنای امداد و تعلقه تعیین شد و اموال او در خزانه شد اگر مبلغ تصرف باقی معاملات حصه

المقاطعه کفته دلالت تکرار شد در تعیین معاملات بلا تصرف شرعی و وراثت مال او و اولاد رسید نمایند سطر ٢

٥٤
اسباب و کارخانه سرکار والا در تعلقه باشد جزئی و کلی آن اگر غائب رسیده از قبل وجوه

نسبت کارخانه سرکار و تحویل و کارخانه حواله کرده شد از اسباب تفرقه شده یک کارخانه محتاج کفته از جمله اوقات ملک

اخراج نموده از سبب کارخانه سرکار فرو شده اگر کفته حواله کرده تحقیق نموده اولاد انزا بدل نموده سطر ٣

٥٥
اگر کسی از عمال اهل حضور والا که مقید کرده بحضور عرض نماید تا حکم معرفات [illegible]

معروض و تعیین نموده کار و خدمت ار اهالی دیگر نشسته تو کرده بدون اهالی ماند کنند تقید اجتماعی

دیهه بدیهه تعیین آثار سطر ٣

در تعلقه کما وصیت و موضع و مواضع حقلات و لاحق تعلقه دستور جاه ایلات و حساب دگو

وجوها و مالها و نقدی شده و میدان و چشمه و تالاب و کدام کدام مکان و ده و گاه کسر جهات مفصلا
آن نوشته در دفتر دیهها مالگذاری بعد تحصیل و تحقیق بتحقیق رساله   سطر ۳

۵۷
هرگاه گماشتگان نوکر سرکار برای کلیه متعلقه آیند اگر کلیه در قصبه باشد همان وقت توپها
برگرده دلکه روانه باید ساخت اگر در دیهها باشد در عرصه پنجشش روز طلبیده بدست کهه دلکه
روانه باید ساخت اگر در دیهها باشد در عرصه پنجشش روز طلبیده بدست کهه دلکه رسید گرفته
روانه حضور باید نمود در صورت توقف وجه طلب گماشتگان زمه خود دانند نه مسافت شده و تعلق
خود نوشته همراه گماشتگان مینمودستالم باشند   سطر ۵

۵۸
منجمله جمعبندی تعلقه بعد وضع سایر آن و انعام و کوتوال و اکدار وغیره بعوض وضع سایر میشود
باید قسم کنند تحریر در وجه طلب عامل و منکاران ذل هویلی و پیکار و اسامی گشته
باید میکاران وغیره بموجب تصدیق داشته وجه طلب رسانیده باشند و طلب خود گرفته مقدم کار سرکار
حاضر و سرگرم باید شد اگر موافق تصدیق میکاران وغیره نوشته جز کم و زیاد خواهند گرفت
از ایشان باز یافت خواهد شد عامل وغیره مردم زراعت پیشه و بیوپاریان خود نمایند اگر خواهند نمود
عوض آن مرتفع در سرکار گرفته خواهد شد   سطر ۶

۵۹
قاعده خرید اجناس مطلوبه سرکار اینکه نرخ بازار ماه بماه تعلقه مقابل کرده و کوتوال

وغیره دریافته رضانامه بمهر و دستخط تیار کنانیده مسلّد کلیئی اگر نرخ فی قلم تا ثلثه دکه باشد دم دک

افزوده مقدّه دکه بگیرند و برنج و التور و مونگ و نخود و غیره اگر نرخ فی قلم تا یازده دکه باشد

بیک دک افزوده تا اله دکه باید گرفت و در قیمت بالکان باید رسانید جنس در نرخ روغن زند

و تنباکو و غیره نه رطل اگر ... باشد فی یکقلم کم نمایند و بالعموم و کلیم و برنج نات ... و نمد

هیچ و غیره رساید ... یکقلم کم ... زر قیمت باید داد و رضانامه بمهر و دستخط مولای

نوشته صدر گرفته بموجب ... زر قیمت بالکان داده رسید و نقد و جنس بگیرند بموجب داده

رسیدات مجرا داده خواهد شد

۶۰ در تعلق شهنا کاوان نوکر بجمعیت تعلق ... من طرف ... تقرر کم شد بند بموجب کاوان

نوکر فراهم ... رسن ... در ماه ... بموجب برآورد طلب داده رسید ... باشند

جنس ... بر کاوان نوکر ... طلب جنس ... بار کم ... باید ... ستاد

بوقت آوردن اجناس ... چهار کروه سلطانی و وقت بازگشت کاوان ... شش کروه سلطانی

ساخت باید که ... کاو ... کاوان ... از طرف مالک ... کاوان ... برانجام

فرمائش بهم ... وقت که کاوان طلب ... حاضری ... روانه

حضور ... برابر ... بار کم نمایند مالک ... کاوان بموجب ... کاو ... بار کاو دیگر

۶۱ قلمی و غیره اجناس فرمایش سرکار و کنن نوکر با دکران بنی باشکر و معلوم نمی نم روانه نمایند از نهیه

فرمایش نحو و کاروان کرایه مطلوب که عوض رسیدگی و یکقلم کهی کرایه چهار گروه سلطانی متوسط که

یکصد و بیست گز که جنس غله و هشت رطل جنس وزن فی راس کلی و بار که روانه بنمایند باشد

و کرایه مطلق صد ... ریسمان باید گرفت در باب دادن کرایه بار بخش بعد عرض صد ... نمایند بجهت ۱۲

۶۲ ساتی ساز علیحده تعلقه جالندر ... اجاره منظور کم شد باید که هر یک موضع

داخل جمعبندی همان موضع ساخته شده ملات جمعبندی سازند علیحده ندارند سطر ۲

۶۳ دیهات و ریته نوع زمین اقسام دو بستان و غیره ضبط نموده آنکه تعلقه نموده شد دیهات مذکور باقی

سطر ۲ در کدام کدام سمت یعنی هوبیلا داخل بوده حالا داخل همان هوبیلا نموده شامل جمعبندی نمایند

۶۴ در تعلقه تمام اضلاع تمام اضلاع برج و مورچال و قلعچه ... که اطراف آن جا سبکاکلهی

و بجگه باشد عقب آن خار درختان ببابغ منج ناز و گرد و منج ناز باید کاشت و جا بجا جالی

درختان سبکاکاسی و غیره نیایش خار درختان بها کاشته احتیاط نمایند و اطراف باغات

و مزروعات نیز خار درختان کاشت گردانیده بجمعبندی تعلقه فی هزار موی پنج رطل ۱۱۱

سطر برعایت تفریق انداخته سال بسال گرفته بر کاروان نوکر روانه کچهری خود ... سازند

۶۵ قلعه و قلعچه متعلقه عملداری عامل ... شکست و ریخت بعمل آمده و قلاع ... با خبار قلعه‌دار

۱۰۸

وکنند اجارت قلعه‌دار بموجب حکمنامه مرمت انجا خواهند نمود و اخلاجی خرج مرمت در دفتر تعلقه هم نگاه دارند

٦٦ ~~عامل تعلقه اول خود بندوق بسته بر رعایای مسلمان و مرهته و راجپوت و غیره که سکنه قصبه~~
و تعلقه باشند تاکید سازد که در فی خانه یک کس رعایا و غیره بندوق بسته بروز جمعه برای قواعد همراه عامل حاضر
میشده باشند و نیز ماه مید کاران دیهات تاکید نمایند که موافق مرقومه صدر فی خانه یک کس رعایا
وغیره را همراه گرفته بروز جمعه قواعد منعقد نمایند شوند اگر کسی غیر حاضر شود ازو به تعلقه جرمانه بگیرند
و داخل حساب جمع سازند حساب حاضری و غیر حاضری و جرمانه از دیهات طلبیده گوشواره نموده
روانه حضور میفرموده باشند ۸۵

٦٧ ~~در تعلقه حویلی سرکار برای کچهری مقرر است سوای آن اگر مکانات سرکار بالائی کوت قلعه‌دار~~
و عامل باشند اولی دانند که یک مکان بقدر بیست چشمه بفاصله پنجاه درعه از کچهری قلعه‌دار
و عامل تیار کردانیده سکونت دارند و مرمت سکشند ورنجیت ان از سرکار میفرموده باشند
اگر در قلعه حویلی سرکار زیادی کچهری نباشد کچهری یعنی چشمه تیار نمود عامل و قلعه‌دار کچهری باتفاق نمایند شوند ٦٨

٦٩ ~~رعایا و غیره تعلقه سرکار در عوض زر سرکار اگر طلا و نقره و ظروف مس و برنج و غیره اشیای~~
از همه جنس ... در سرکار موافق نرخ بازار خرید نموده داخل حساب دفتر ساخته وقت روانه
کردن رسید اجناس مذکور مهر آن کچهری خود نویسند اگر اجناس مذکور بهوال و غیره فروخته
در عوض زر سرکار حواله انها خواهند گرفت اغراض خصوص خواهد ۸

سه ۷

~~در تعلقه هر قدر قاضی و مشایخ و پیرزادگی و مسلمان سپاه پیشه باشند مهمی خانه و خرچ خوراک~~ آنها از سر و نخات می آیند معاف نموده شد نباید گرفت ۲ ضرب

~~در تعلقه هر قدر باد دریائی و گرستانی باشند انهمه را مقید ساخته روانه حضور سازند زمینکه و غله~~ و مواشی و زمین و باغات و عوض داده شوند آنها هرچه باشد تحقیق کرده داخل سرکار سازند و زمین و باغات آنها برای کوله بر عایای داده زراعت باید کنانید در صورت عدم گنهکار عوض محصول از آنها گرفته خواهد شد آینده اگر کسی داخل قوم گرستانی نحو خانه او ضبط و زن و کاند و غیره آنها داخل سرکار نموده آنها را محو عیالی و اطفال مقید کرده روانه حضور خدمت باید ۵ ضرب

~~قاعده سر نمودن اتواب منفصل دیل بروز عیدها و فتحها و غیر یکبار و دیگری برآمد اتواب سر نمودن~~ و لباس تازه پوشیده مراسم خوشی بعمل آیند ۲ ضرب

~~عید رمضان المبارک~~ غره شوال	~~عید الضحی~~ دهم ذی حجه	~~عید المولود~~ ۱۲ ربیع	~~عید تولد خاص~~ ۱۴ طلوعی
[illegible] ضرب	[illegible] ضرب	[illegible] ضرب	[illegible] ضرب
~~عید جلوس خاص~~ ۱۳ ربیع الاول	~~برای فتح خاص~~	~~و در رزق افزائی نوازی خاص~~ بمکان حاکم لشکر	~~برای فتح سپهسالار و فوجدار و سردار~~ بموجب حکم حضور عمل نمایند
[illegible] ضرب	[illegible] ضرب	[illegible] ضرب	[illegible] ضرب

~~در تعلقه هائیکه مسجد و قاضی و ملا و محصل است کیفیت در ماهیه و زمین و انعام آنها بمهر و دستخط قلعدار~~

بکجری خجه ونساله وبموجب سند جاریکرده اطفال مسلمین ساکن قصبه وغیره اول درس بهاره حساب تعلیم نمایند

من بعد کتبهای باید خوانند وحساب اطفال درس خوان نویسانند هر کسی که مسلمان شیخ قاضی رفته

اورا شرف اسلام بخشد ونامش داخل قوم احمدی سازد وتاکید دارند که شیخی کسی را مسلمان کرده

غلام وکنیز خود نسازد هر جاکه مسجد بنا بند یک مسجد بقدر پنج چشمه تیار کردانیده ملان بدرماهه ده قلم

وروغن چراغ بقدر یک فلوس وزن یومیه مقرر که زمین انعام بقدر محاصل درماهه خرج تیلچراغ

معینی نموده باید داد وتاکید باید کرد که اطفال مسلمین درس داده مسلمان سکنه قصبه نماز وروزه تلقین سازد

~~هر کسی از سر نو مسلمان شود نامش در حساب قوم احمدی داخل سازند اگر آنکس رعایای بیغه باشد~~

کنند اینه نصف موقوف کرده بگیرند اگر تجار باشد محصول خانه یعنی زکاة ومحصول اجناس نباید گرفت

سوای این چندین مراتب در حکمنامه قضات بسمت تحریر یافته نقلش رقم موافق حکم کاربند شوند

~~بیمانه کهندی سابق یعنی ... موقوف ... شد ووزن ... قلم کنند~~

یکروپیه ماشه جور وبیست وچهار روپیه یکدگ خام وشش وهشت دک خام رایکدک پخته ووزن هشتاد وچهار روپیه

وشانزده دک پخته رایک بیه یعنی کر دو بیست گرد رایک اصابع یعنی کهندی مقرر کرده شد بتمامی تعلقه

بیمانه ها موافق نوشته صدر تیار کنند سرکار بران کنانیده خرید وفروخت اجناس

بعمل آرند بیمانه های خوب قدیم شکنند وآهنی وغیره داخل کار نمایند مده

۳

۷۵ اسم آثار و دیرها و من مفصله ذیل مقرر گشت که لاحقی آن در نامهء متعلقه اوزان تیار و بران شد که

کنانیده مروج دارند و در حساب هم هیئ نامهای نوشته باشند ـه ۲

اسم آثار	دک	اسم دیرها	حد	من	رطل
معه	وزان	معه	وزان	معه	وزان

لله دک ... عـ دک ... لله رطل

۷۶ ذراعه شرعی بموجب قاعده سرکار مفصله ذیل برای پیمایش زمین و کاملکارن قلاع و غیره که فالحال مقرر گشت

مرسول ست پیمایش زمین و غیره از ذرعه مذکور بعمل آورده باشند ـه و دو ذرع رایک لب مقرر گشته شد

بقید لب حساب زمین جهازه و غیره باید نوبسانید قاعده نیمه ذرعه بحساب جو وف کلیه طلبیه که برابر فرد

بست و چهار بر انگشت خوان چنانچه بست و چهار نیز انگشت رانیمه ذرعه سلطانی حساب گشته

نزام بیگانگشت را یکدر شه مقدار سه نیز انگشت یک گروه و هشت گروه را نیمه ذرعه و شانزده گروه را

یکدر ذرعه سلطانی است ـه ۶

برنج باریک	برنج کنده	گندم
عـ دانه وزن شش طاها	معه دانه وزن شش طاها	معه دانه چهار طاها وزن
معه یک نیز انگشت خوان	معه یک نیز انگشت خوان	معه یک نیز انگشت خوان

۷۷ قاعده تقرر کروه سلطانی و هشت ذراعه که دو لکدر رایک کروه که لکدر شد مقرر قدم قواعد قدم قواعد

برابر درعه سلطانی جمله شش هزار درعه سلاح را یک گروه بحساب مسافت چرکدی راه مقرر کرده شند

برعایای هر یک موضع تاکید نموده در رسته های خورد و کلان هر یک موضع از درعه سلاح پیمایش کهه

جائیکه گروه میشود انجا برای نشان یک گروه یکدرخت بر اطراف دست راست و یکدرخت کوسر

و یکدرخت نیم بطرف دست چپ کاشت گردانیده احتیاط باید کرد وجه کرایه از حساب اهالی گروه

بکرایه داران میدان ها باشند

۷۸ در قلعه ها کانهای آهن یعنی قلعه های فولاد اگر سابق ده باشند کانهای قوی داده آمده عرضداشت حسب

فرمایش و نمونه دیه آهن و کهنه فولاد تیار گردانیده روانه کچهری نموده باشند برای دیه آهن دکوارهای

اگر نوشته برسد زود و شتاب سرانجام نموده روانه کچهری میکرده باشند و تاکید دارند هر علوفه ساخت

سلاح های تیار گردانیده خرید و فروخت نموده باشند کانهای آهن و فولاد جائیکه در تعلقه باشند

دریافته آهن و فولاد تیار گردانیده باحتیاط نگاهدارند ۶ ع

۷۹ قاعده خریدی شوره مفصله ذیل است بموجب فرمایش کچهری خرید کرده روانه حضور ساخته باشند معا

قلمهای شسه یک	قسم دوم پاره ها	قسم سوم غلوله ها	قسم چهارم ریزه ها
فی رطل	فی رطل	۲ رطل	فی رطل
۰۴ فلم	۴ فلم	۱۳ فلم	۳ فلم

۸۰ نام آنه و غیره در دار الضرب حضور مقرر گشته مفصله ذیل است موافق آن در حساب منسوب نمایند باشند مطلع

فی قلم ۱۶ ظاهر فی ظاهر ۱۶ آیه فی آیه محه بر فی جمله
معه فی قلم معه فی قلم معه فی قلم
مالک ۱ آیه الماس ۶ معه ۲ لو

فی لو محه ط
معه فی قلم
ل ۲ لو ط

ورن خشی خش

فی محه فی قلم
ال ۲ ما دانه ال ۲ ما دانه

فی ظاهر فی ایه
ما دام ۶ دام

۸۱ محصول دکاکین سبزی فروشان اگر چهار باشد دو از آن موقوف نموده دکان باید داشت و در محصول
قید دکان یکجا باشد حالا دو هون مقرر نموده میگرفته باشند سطر ۲

۸۲ در شکم دکاکین شیرازی فروشان اگر چهار باشد دو از آن موقوف نموده دکان نگه دارند و محصول فی دکان
دو هون فی دکان میگرفته باشند سطر ۲

۸۳ سابق باغات و قصبه و خانه‌های آبادی در اقتیان قلعه‌دار بود حالا موقوف کرده شد باغات و قصبه
و کوتوال باذن خود داشته اگر کسی خانه مطلوب باشد و کسی برضا و رغبت میفروشد خانه او بقیمت بدهاند در
علاقه قلعه‌دار ملازم سرکار خبر کرده چوکی و پهره نمایند در معاملت باغات و غیره دخل نمایند داد که بموجب
در حکمنامه اینها نوشته ۸
سطر ۸

۸۴ ~~منجمله طلب مردم الوپه واحشام در مواضعات تنخواه کردن در کار هنت طلب آنها بقدر دست بدست~~

تقسیم سهم‌ها شنید از تنخواه خواهند کرد اعراض حضور حواله شد   سطر ۲

۸۵ ~~مردم کوروکتک و هر قدر دران تعلقه بهم رسند برای کامکاری الانه کشتی وغیره فراهم ساخته جزئی~~

برای خرج راه داده روانه کچهری خود نمایند و رسید حاصل سازند اطفال مرد و زن سواری تلاش

فراهم کرده سر اسامی یکدیگ پخته برنج ویکفلوس نقد فی یوم خوراکی داده موفت قلعدار روانه

حضور سازند   سطر ۳

۸۶ ~~در تعلقه ارساتی ملازمان سرکار دیتا جاکیرداران وغیره دیهات زمین باجاره میگرفتند زمین وداده ضبط~~

انها برعایا برای کونی بدهند و آینده انها را موضع و زمین برای زراعت واجاره بباید داد بر سهیم اگر کسی

خواهد داد وظاهر خواهد شد سخت اعراض حضور حاصل خواهد گردید   سطر ۳

۸۷ ~~در تعلقات مردمان و مزارعان برای کشت بیکار وغیره مردم تعلقه سرکار وغیره جبری الرایتی نبه ورشوت~~

قبض کرده از هر جانب انها برای تخفیف بیکار وغیره عاملان و مستاجران تاکید نموده گرفته بطریق رشوت

پنجاه هجر پاصد هون سالیانه میدهند باید که این موضع خوب فهمیده و تحقیق کرده موقوف نمایند و عوض انهم

وغیره کدام کدام کس گرفته باشند دریافته از اسامیان حاضر تعلقه درانجا بموض وصول آورده داخل سرکار

نمایند و اسامیان حاضر حضور و دیگر مکانات سرا بینه نخسته بکچهری نویسند از ذمه آن گرفته

نخواهد گرفت   سطر ۶

۸۸
در تعلقه سیکان و ساهوکاران و برادران و غیره که تو تعلقات شاه تصدیق موروثی است موافق آن ساهوکاران
و غیره تعلقات باید که از ساهوکاران و سررشته داران قدیم و جدید اکثر باشند در هر یک حضور موجود باشد
حسب الحکم بهر الله آباد سطر ۳

۸۹
کاوان سرکار تعلقه امر مجلس اعلی الله کهری تمام تقسیم نماید که در هر رعیت ملا نموده هر جا که سرکار تنخواه
تقلبه آن کاوان مذکور داده از آسامیه باید که و جایی که سرکار تنخواه تقلبه نکند سوای آسامی باید که ساهوکار و
رعایا باکند تمام ... تقلبه خود ما باید بر نهم اگر خواهد که آسامی معین جریانه اده حواله
و تنخواه نقد داده در هر روز کاوان مذکور ایشان جریمه باید که وقت سام اوقات در تعلقه کجا به تیره گاه و غیره نموده
اداشده و تنخواه باید داد و قرار الکهری تمام کاوان طلبیده الله بلا عذر روانه حضور سازند نی بولایند سطر ۵

۹۰
تعلقه علاقه محال الله قلعه شم از دست و غیره کاری سرکار آمد و روی ملاحظه بود داده و الا مدقلعه
تنخواه قلعه داران و جمعیت قلعه داران بامر در ولایه رسید تمام آنکه مسالا و طلبیده بعد انفراع کار وقت
و اسکی رقم بدستور جهتی بوده قلعه روانه می نموده باشد و مهر این ادریسامه نوشته سطر ۳

۹۱
بلای واهیم نمود کاه در تعلقه جمعیت شد بود و ساله اول محصول خانه و القاب قومیت و غیره علاسلات الا
فی هر یک کتابه متعلق کشی در هر رسیمای شد و ... لیکن تنخواه دستار و دو سه ایک کتاب تخفیف شود کاه
بموافقتی تعلقه اداشده مصالح و کلام عاید و مساجد باید نمود و وقت محصول کاه از تواصل خواهیم کشید با احتیاط

بتحصیلداران و اسامیان طویله و کارداران و کارکنان سرکار بابت جاری از حضور روانه می‌شوند موافق حکم کارهای محال

بمقتضای صلاح دولت رسید دلالوغچه بهم‌رسانیده بگیرند و مهم علاقه طویله و غیره برات رقمه کاه خاطر خواه اوراق

درکار نیست و تحصیلداران مجلس حربی از رعایا بگیرند در باب زر بستی بر رعایا تاکید در حکم‌نامه آنها نوشته

لکن هیچ زر بستی بمقتضای کاه بگیرند و اولا معین حشم روانه حضور سازد لکن مقید گردند شما هند نام اوور اللت

و جمع‌لاشی در باب بحضور عرض دارد تا بدکه تا اعلان رسانیده شود منجمله کاه کار رکن معروف قاعده علیهم

کشته حق موافق رسید تا نوبت محاولات بسم تروحصه عوض آن علیحده دلالی گلکار زند تاکید نمایند جهت کاه ایشان اوده

۹۲

قاعده داشتن اینان اسامیه بجهت کسی بمایل همدا است بجهت بنوع حاکم که در ملک تکلیف بر حاصل ازالسی مالکیه

بجهت کسی رعایا انجا باید کشت بهیمودن در تعلقه و دیهه بر رعایا معتبر و مکرر کنند ایشان و بجهت کاه اوقات اعلان

و رعایا بالا خرید کرده اوقات آن ایشان است اسامیه اگر علاقه در خلاف نمایند نوز لاشی صد و پنجاه و یا یک صد بیست ملک است

به هلکی کار بنستر بی بسیار می آیند رعایا لالکار خرید کرده اوقات در خزانه خود را در باشی باید که و دیهه تعلقه از دیو

یعنی بجهت کسی لازکار ر داده باشی تاکید نمایند تمام ایشان مالیه لاز اسامیه دیوکار بر کسانی باشد و بمالیه ایشان

دیگر معصوم بند هند هر کاه از بجهت لاشی مالک اولا اطلس بجهت صدر رقعه ساعلی خلاف دلالت تاکید نمایند در او دیگر

سیر مالیه کاه و تا یک ماه شود بعد تا تمام سیماه در سیر مذکور یک کاه خام مکرر و بنده یک آلکه آنجه تا بد خواند

تحویلداره

بود شماره سیر موقوف که آنچه و سکه و پول آنها در دفتر نوشته کلیجی پرانی باید داده بود نگاه
آنچه و سکه موقوف که چهار دفتر نوشته کلیجی مالیات دیگر باید خواهند و مالیات زراعتی بسته همراه مالک زمین
بالای حصه ها باید گرفت نوشته های لالجه های للمالکین جدا کرد و در کلور بسته برای حصه ها کلانه
لالجه مالیه باشد همراه مالک زمین زراعتی بسته برای حصه ها باید کرد انشا الله مالیه بجه کشور هر روز دفتر نوشته
کلیجی پرانی باید خواهند بجه زر و مالیه سالانه بدون کم و بیش در سوال لکلیته باید کنند هر ماه و یک شوف
همراه مالک او در حضور نویسند بعد نظر کرد شمس همیشه لازم صد تا باید صدر رو همیشه دیده حصه منتخبه
حصه قیمت عوض عدد و غیره سالی بکه فقط نمونه تمه دهاتی خواهند شد اگر عاید اختیار حصه ولی و وحاصل
خواهند با اطلاع عالی لازم صدر رو همیشه کم نو نوشته بلکه ازینه لازم صدر رو بعد عوض عدد داخل کار
سالها عامل للاوقات صدر بر اسناد مالیه از آنها خواهیم که در کار مجرای اوقات لالجه های دو ساله هر قرار
تحقیق باشد همراه مالک بحضور نویسند بعد ملاحظه قیمت آن حساب متقرر که دهاتی حاله که بموجب نوبت صدر
الکسانی مالیه فراهم نمودی لک و غیره بر بجه ها خواهند بعضی ولایت که هند جات بجه ها و ولایت و غیره می نوشته
۱۹
باشد انها ولو غیره کاره للاکت و غیره دهاتی تا ای زر و عوض باید داد که او للاکت شوف ۲

۹۳

سابق تنها کو لاری و غیره اسباب مالکان ابلاحیه تلخ تیار می کردند حالا موقوف که شه فقط آب قند
ابلاحیه تشنه کو تلخ تیار می نموده باشد سطر ۲

۹۴

سابق از اوجوب الکسر کاین تحت می کردند حالا اجلی حاکم کرده زر او جور در کل کرفع باید تحت بیرون حساب تعلیم کنند و زر ثبت ۴۵

قاعده خرید طلا و نقره و پاتنه سال موجب مفصله ذیل است در تعلقه بهوپال و صرافان ولایت کلکته پاکیزه است فی
مرقومه ذیل خرید و فروخت یافته بهت آلند و در کار را اینهم بکفایت بکلاوطاها خرید میشود یا بشد نو طلا که ذیل
مرقوم است لکن در عیار کم زیاده باشد بیشی هم موافق آن کم زیاده کرده خرید و فروخت یابد حسب سطر ۳

بهادری ۲ ہہ ۱۳ ام	جمشیری ۲ ہہ ۱۲ ام	فرنیابت ۲ ہہ ۱۰ ام	ساونوری ۲ ہہ ۹ ام	دہار وللک ۲ ہہ ۱۰ ام	
بادشاهی ۲ ہہ ۱۰ ام	سیرائی ۲ ہہ ۱۰ ام	هندی ۲ ہہ ۱۰ ام	ولندسیتے ۲ ہہ ۱۱ ام	بہورا ۲ ہہ ۱۱ ام	اورنگ مهرشاهی ۲ ہہ ۱۱ ام
ستاره گوپاله ۲ ۲۲۶ معشه ۱۲ ام	گرک ۲ ہہ ۱۲ ام	پرله کاوری ۲ ہہ ۱۲ ام	شاه‌ارکاسی ۲ عدد عصہ ہہ ۳۵	کاسی اسمعیل وصرت گوپال رکهی ۲ عدد عصہ ہہ ۲۴ ام	
ہالی طلا ۲ عدد جمہ ہہ ۲۴ ام	دریکی ۲ ہہ ۱۱ ۱۰ ام	افرنجی ۲ ۱۷ ۱۰ ام مصه ۱۳ ام	مہرمهیال ۲ ہہ ۱۱ ام	ویرلات ۲ ۱۳ ۱۰ ام مصه ۱۲ ام	ناگوری ۲ ۱۰۶ ام مصه ۱۲ ام
گوتکال ۲ ہہ ۱۰ ۰ ام	معمورخانی ۲ ہہ ۱۰ ام	گستنی ۲ ۱۵ ام مصه ۱۲ ام	طلا پایه ونیم عیار بوزن ملکوتی مصه ۱۳ ام	نقره سلطانی ۲ چهار حوز مصه ۱۳ ام	روپیه هیلر ۲ نخود مصه ۱۳ ام
نقره حیدری ۲ عدد ۶ ام	روپیه نقره تی وی نوری وصلور وعلاوه غیره ۲ چوک ۱۳ ام		مس ۲ دک ام	سطر	

۹۶
هر جا که کوشیده‌اند که کارگزاران کلانتری متعلقه می‌باشد سال ثابت شود آنها را اداره بقید و ثبت
موقعی ولایت و محله اداری محل رفته تحقیق کرده رسیده دلیل نموده بهتر اطلاع با جواب از کدام موقع نگهداری
تحت رولله محضور نشده لکن بهتر تا رسیدگی موقع مذکور رولله نگهداری نمایند سطر ۳

۹۷
مواشی دکو کشیده‌اند کار جهت کلانتری در متعلقه می‌باشد منجمله اراضی جاهای بوری سطح کرده اند بجا آن دلیل از او
آن اجرت و نمی رسیدگی بنا بر یکصد هزار معرفی نگهداری تحت رولله حضور نمایند کوشش جانوران قطع بجا آن و اگر اللہ
اجحاف تا این علیحده بجا آن اداره در کار نیست سطر ۳

۹۸
مواشی اراضی متعلقه که کار تحقیقات رولله نمک و غیره اجناس خرید که کوه و اولیف جا اللہ آمد و رفت ان ضلع
موقوف که اثنا ماند باید که نمک و غیره اجناس از کوه‌های شغل عمومی ان و انگونه خوشحالی نوع دیگر
متعلقه این کار بیرون و متعلقه کلکتور نیستند موقوف الامکان تحت جاییکه نمونه‌ها از انجا نمک و غیره خرید کرده
آورده باشند اگر خصوصاً از خریدن نمک و غیره تحقیقات نموده تحقیق کرده‌اند و اموال و کالا و داد و دلال کار شده
وجه ما به‌التسلیم بگیرند اگر مواشی اراضی متعلقه تحقیقات از خرید و وجه نمک و غیره اجناس متعلقه کار رسانیده مقید حصه
اموال آنها موجه نمک و غیره و دخل کار موقوف محضور عرصه دار نمایند نموده جواب الحق بهتر اللہ سطر ۶

۹۹
در متعلقه هر کار اسکول موافق تصدیق و حکمنامه مقرر کرده موافق تصدیق بهتر آن اوقات داخله و جمع و طلب کاغذ

و در وقت حراج با اتفاق قنسولان و مصنف‌ها هر دو علاقه در بیت زینت‌ها رسید آن بکیرند و یک نیم کیسه‌ها

هر قسمت یکروزه سلامتی با استکلال مقرر یافته باید اعراض و خطوط دیوانخانه کمرکی در انجام کار برابر آن

میکرده باشند خطوط دیگر هم ذکر کند اگر مرقومه شان تدبیر از زینت‌ها آید سطر ۲

۱۰۰ در تعلقه تکیه‌های قهوه لنگر و مقیم و مرقوم علائی هک و کالجه گشی و از آن ... اعراب

میشوند بتقصیر تکالیف باکتب نمایند حکام حکام‌ها ... اگر با زینایدا و اولاک ... را اتفاق و اتفاق

در تعلقه تکیه‌های قهوه لتی در کار زینت سطر ۳

۱۰۱ در تعلقه زنکته مأموران کار و سولدان و طفلان و غیر عاملی و دیگر گروه‌ها علاقه خرید و وجه ... و بعضی ...

حوالجات داخل دیوان میشوند اینها مثل فروش و داخل تجارت مثل تلافی همه داخل کار زینت‌ها نوشته شده

یکدیگر بخشی بیخ و یکصلح نقدها از رسید مخصوص داخل موجب تذکره حق روانه خصوصی شد سطر ۳

۱۰۲ بو دست‌ها ... اطلاع و تدبیر قلعجات و عادت و السرکار حقوق در صحت حاکم لیکن داخله خود در

مسعود و مستحکم باید بود سطر ۲

۱۰۳ در تعلقه دکان‌های صرافی علاقه کوتاهی ملک التجار مقرر از کی باید صراف و نویسنده مهر تصدیق دارند

داشته کلیه موارد طریق کرایه ... دلالی خرید و فروش طلا و نقره و تاریخ و داد و ستد باید کتابت شده

بوالله

مولی آنانا دیگر کسی سہتے ورنک بموجب باقی ہوا رکنند اگر خاطر کو مجرم کار در علاقہ
در کاہی کار اگر ہوا مرضا یقہ بنلاد سطر ۴

صراف	مقدور	رعیہ	۳
و یکینف	یکینف		
مقسہ			
سےلے ہوئے			
مقسہ	سے ہوئے	ای ہوئے	
ہے	۳		

۱۰۴
در نقلہ تصدیق مقوم احساس دساہیہ ای وکمانہا و غیر منعنہ قلوہ لا حضور نورد اقرای بدو ما
یلک نفر قسلوعلاقہ عامل متصل کی ہیر دی علاقہ موجوات مقوم مذکور کو ضعیف ونا کار اتفاق
براداہ حوالہ ستم نفر ہر حصہ طبق درباری شش دفعہ دارالت تقسیم یا ہند و حوالہ نو اللان عامل
و تعلقہ و متصل کیا ہیر دی علاقہ نجشم ہو ددیں قایم نوکری اگر اللہ و طبق بدستور صدر دادا
حاضری ولادت بہن بمہر دستخط خود بحضور و کہاری تقوی در رسالہ ثابتہ اگر ضعیف و ناکارہ اگر تحلیل دادہ
حصہ طبق آنانا بعد جانہ لا کما اعدہ تحلیہ سطر ۱۶

۱۰۵
حالہ کنندہ کار سوار زمین موالکنلیہ در حصہ طبق داخل منضمہ آنے زمین احاکمہ تغیر الکنلیہ دراج شدہ
زمین گرکار تحال الا کشتہ عوض زمین کنلیہ زمین یا مرزوعہ منحصر سال الیق للاعث موافق تصدیق موجودت

قلعه‌داران و منصبداران که مسلم ولایت به جاگیرها تقسیم کرده بدستور زمین جاگیر قرار داده محصول به کلانتر و اقربای او و لاحق نوکری

جاگیر بکار آمده و کسی ولایت تعلق زمین او و اولاد آن کار نمایند عوض آن حوالی دیگر جاگیرها نشسته زمین با وجود آن مرگاه محصول

تیار شود کار رعایا و منشور و منصبداران هر دو علاقه رقبه ملاحظه کرده بجای آن ماشکی نمایند و الکلانتر و کسیکه

زمین او جاگیرها داشته باشد و تقسیم کرده و جوابانه که رقبه زمین که شرکار نمایند تشنه بدوام بلا فوت حاجت تقسیم طلب نمود عرض

زمین بوالکلانتر قطع نموده بمقتضای قلعه‌دار شرح بدست زمین که رسید قلعه‌دار یکی قلعه ولایت و سرکار دلالان

و ناتوانی اگر زمین جاگیرها منصوب شده زمین نهند بار قبله که عوض مرافعه نمجوابانه که رقبه داخل سرکار نمایند

106 جاگیر ... وقت فرسائی کارکنان سرکار سوای نوشته نویسند در دعوی قوم اگر بلاد و ظلم و رها

نکرده مرافعه بدلالت اگر از ... لازم ... غیر حاضری قطع کرده داخل سرکار نمایند سطر ۲

107 بجای جاگیرها بعد تمام بموجب تصدیق حسب حکم کرده شده در تعلقه لازم هر دو واقع جاگیرها قدیم که رعایا

نشسته اند و نیز از جاگیرها بی‌روزگار جاهای نشسته دیده بموافق تصدیق بجای کرده بدستور در بیتاب تعلقداران هم

حکمنامه نوشته داده شده که لا بکنند اگر بموجب چنین جاگیرها لا قطع بلا مخفی باشند در رعایا هیچ کس کار آباد نمایند

کرده بلاد و کسی لازمی در محصول مخصوص شده بجای که جاگیر داده شده اگر کیفیت عمل بجای در حضور ظاهر حواله

اعتراض حضور خواه اکید سطر ۵

۱۰۸ قلعه‌دار و منشور در حویلیات سرکار رسکوی نکوهیده از روی قلعه که امکانات تحویل مکان حسب جسیمه نقل قلعه‌دار و مکان
هیچ حکم جهت منشور الی کار مرمت کنانیده بدهند اگر امکان تحویلات نباشد در فاصله هیچ‌گاه در دفعه از کچهری مکانات بموجب صدور الی قلعه‌دار
و منشور تیار کرده بدهند بموجب در حکم‌نامه آنها نوشته جو ببینیه و بعضی سر انجام تیاری مکانات در ماه نرسیده الا قلعه‌دار باید که وقت
عامل سهم مکانات حسب جسیمه برای سکونت تحف اسلام و قلعه تیار کرده بگیرد و حویلیات سرکار و تحویلات بهر قلاع در قلعه باشد مرمت کار
نماید اگر کسی سهمی و رنگ در عوالت مکانات ثانی بعضی تعمیر دلها وجه قیمت دلاقی سرکار رساند حجت سطر ۵

۱۰۹ در کار معاملت اگر قلعه‌دار حرکت نماید به دیوان کچهری عهده نوشته باشد که بجنسه کچهری نام قلعه‌دار طلب دلها نوعی در سرکار کار
حرکت تقسیم مهر علاقه بموجب حکم‌نامه عملیات لا حرکت نیچ خواهند کرد بهر در کسی تصحیح بموقوف خواهند سطر ۲

۱۱۰ برای کام مکانات قلعه جنسی رسی ورنگ وبعضی جهت تاریخ مرطوب و مشغول اسباب صحرای قلعه‌دار اکثرها طلب هیچ گیرد و دکان
بر جنسی ورنق وسماری تقسیم مع آنها بموجب در حکم قلعه‌دار دهاید رسید نقد قیمت بگیرند سطر ۲

۱۱۱ مردم اتهور و اسکلدار اشتر توتی دلالی بهر کرده داد کار روای سرکار رساند که در صورت توقف کرده آنکه خطوط نصف و اعراض
سرکار رجوع کرده بشارت دلفلای مردم اتهوفی و اسکلدار در دفتر قلعه‌دار اسم باشد سطر ۲

۱۱۲ به بهانه‌ها که متعلقه رعایا هیچ‌گاه ملکیانه دلها که نصف حوالی او دلها در سرکار نامود دسته نقل منشور و بهمت روز یک دفعه کرده از رعیت
رضامندی‌ها باشد و جهت حاضری و غیر حاضری آنها نوشته در دفتر باید که اگر وجه غیر حاضری قطع کرده داد سرکار

نمایند همین حکم در حکمنامه قشلاقات مندرج گشته قشلاقات مطابق آن عمل کنند اگر کسی کند داروغه مؤاخذه الله

حاجت غیر حاضری باشد ها بجلو و کاری درست باشد ها باشد سطر ۴

١١٣ اگر

قاعده دادن جیره قشلاق اسب الاغ به طویله در اول واول دوم وسوم در حکمنامه قشلاقات مرقوم است نقل

قلعه تعلقه تماما کلان قسم موافق آن اجناس دخایر موقوف قشلاقات وسر رشته داران هر ده داده رسد یکبر بشد دو خواج ورده

اجناس قلعه میرزا است بدل موجب نوبت میدهند موافق جنس غله غیره بدهند قلعه موافق است بتین الام در باقه حاجت رفع نمود

سه حصه بعضی میدارند و یکحصه بعضی گنجد بدهند لاکن جنس در قلعه باشد لازم است کهنه باقی چقاق باشد روز یکدفعه نمود حب

جمعیت جنس روغن گنجد داده رسد قشلاقات یکبر بشد سبحه جنس قدیم لاکن قشلاقات جنس باکار نمی بدهد بعد از آن کاملا بدلی بدهد

باید داد جنس گرانه سال بسال و باقی جنس ها رسیده یکدفعه موقوف گشته قشلاقات تبدیل کرده و دانه ها باشد بقدر دار اجناس دخایر

گنج قدیم مرمت کرده بدهند لاکن آنها قدیم نباشد از نو موافق جنس غله گنجها تیار کرده باید سطر ۷

جنس لامات و دخایر						جنس در الله قسم تقریبا مصرف تفصیل زیر موافق جمعیت و ایام مرقومه حکمنامه قلعه هر ده کرده بدهند			
لامحه	بر اول	اول	دوم	سیوم		برنج هر قسم	غله سایر		
گندم	هشتماه	ششماه	چهارماه	دو ماه		یکدک بخته	نیمدک بخته		
	الدک بخته	ماه	ماه	ماه					
قند سیاه	ماه الله	ماه	ماه	ماه نیم		نمر هیمه	مصالح		
ابریشم	دک بخته	۳	دو نیم	۱		اجوز	نیم جوز		
اجوان	دک بخته	اوت	دو	نیم		نمک	الا چوب	قومل	بیاز
						دو جو	نیم جو	نیم جو	اجوز
						سیر خشک	تماکو	روغن الا	دال نخود و عدس مرجمکه
						نیم جوز	اجوز	اجوز	نیم دو دک

کهاری در شرع تیموری که بالقه اد	عـ تہاں	اہ نم	مہ	دنم	،،	ی ی
بهم	عـ دک تجنہ	اہ نم	مہ	دنم	،،	ی ی
رنج	مـ دک تجنہ	د	عـ	مہ	،،	ی ی
رکن کوہ	عـ دک تجنہ	اہ نم	مہ	دنم	،،	ی ی
رفیعات	عـ دک تجنہ	اہ نم	مہ	دنم	،،	ی ی
سکات زیریه	مہ دک تجنہ	۳	دنم	ا	،،	ی ی
سکک ملله	مہ دک تجنہ	۳	دنم	ا	،،	ی ی
ابولک تہاں کہاری کریجا	للہ تہاں	سـ	عـ	عـ	،،	ی ی
صحک تہاں	ای حاک	الحاک	ا	ما	سـ	

طرف کاسبود سوجه ورنجت ولوتہ وماتهه حقه لاریں بیر ولا که سکہ کوہ بہار داده بدهند

سی سی للمہ ای

سوب کبری تعز شعل

للمہ سی ای ال

۱۱۴

هاهها تعلقه باطراف تعلقات کهری خود اندرون سب اوہ بہار انجیں با نوجلایا سبهاللہ

وقت جنگ دار تہانه با کیک اونیسوایا کدام درکار زنیت اکرایه لارسب کوہ روند بهجلی ری نوباید دار

ازتعلقه کهری دیکر از صدخوشت اوهی دونزی نفس بعقد وقسلم خودرا بموجب نوشته دیولی کهرخود

باید داد سط ۴

۱۱۵ کنیزکی شاهی وطوائف سلطان را تعظیم داده والا بی ادب وهم طعام حتی درنکاریت بعلم ولف

هم باید آموخت بمعلمان تاکید باید کرد در علم ماهر بودند اگر کسی خواهد آموخت ازالی بریق

خواهد شد آنقدم در بخانهای نکوهد در بهم سر انجمن شاهی نمایند سط ۳

۱۱۶ هرکسی که سالی نزده باید بسالی گیرد تا طلاق نکاح حقیق کند اولاد دلهان سرکار بماند الکی

عذر نماید مجرم سرکار است جرمانه باید کرد سط ۲

۱۱۷ ریزه کاغذ مهر زیر ها نقد تقید بمعنی باید داد هرجا که ریزه کاغذ مهر باد دیدن زیر زمین مدفون کنند سط ۱

۱۱۸ سابق حکم بود جواب طعام درس اللفحنه فرش نشستند دو وقت غسل بدن میکرد الیقین اله موقوف

کرده شد تاکید نمائید در نجات الفحنه آلو سعد کورذ نیفته تا که موتته بکار برند سط ۲

۱۱۹ سرانجام امینی را از تعلقه ور یعنی تیر وتیر وتیر دیگر صفا وکوله وغیره نام تعلقه کنند کتابها مینویسند معرفت حکومتی

مفرق ساخته شوند سط ۲

۱۲۰ نام های روماه سرکار مرخصت که فرهنگ لالی نوشته درحساب نشست سط ۱

۱		۲		۳	
احد	بهوا	احمد	ویهوا	رب	شکلا

٤ جا	پرمھونی	٥ باب	پرچوت بیر	٦ سجا		اکرن
٧ ابد	ری نکھا	٨ الاء	بہاوا	٩ جاہ		ایوا
١٠ ربع	دماتو	١١ حج	الیسرا	١٢ جهد		لوودمابا
١٣ جہار	پربالی	١٤ وجہ	داما	١٥ یار		دسوا
١٦ زماد	چھترباہو	١٧ جوزا	سجانو	١٨ حی		نالی
١٩ ولعد	پاریوا	٢٠ بدع	دبیا	٢١ طیب		سروجت
٢٢ طایب	سردوماری	٢٣ یوز	دیدوھیر	٢٤ کد		وارد
٢٥ حاوی	کہرا	٢٦ کبد	نندگ	٢٧ کاہ		وجیا
٢٨ وحیه	جیا	٢٩ یاحی	سہمتھہ	٣٠ رکی		درملی
٣١ کیا	ہرولیھی	٣٢ کبی	درہیی	٣٣ ابلب		وکاری
٣٤ دل	ساروالی	٣٥ دال	پلوا	٣٦ جباب		سوبہاری
٣٧ زرک	سوبہاریو	٣٨ ازل	کوھیر	٣٩ جلو		وسوالو
٤٠ دلو	پراہوا	٤١ ط	پلوکا	٤٢ کبک		کیلکا
٤٣ جسم	سومیا	٤٤ جام	ساداملی	٤٥ لوم		دہیرڈھی رکو

٤٦ ورلا	پرده‌ماوری	٤٧ وارا	پرماوی‌چه	٤٨ کوکب	انجدا
٤٩ کوالک	رالهنت	٥٠ نیم	ملک	٥١ دولم	پیکلا
٥٢ حمد	کال‌نولیه	٥٣ حامد	سادماوند	٥٤ جاں	رهوں
٥٥ ادیم	دامنی	٥٦ همار	دیدهی	٥٧ فجیه	دهورکاں
٥٨ لحاک	ابتاکهی	٥٩ جهاں	کرهمها	٦٠ فجیز	رکهیت

شاهی ماهها سلطانید

١ احمدی	جنیر	٢ بهاری	ولیاکهه	٣ جعفری	جهت
٤ دالاں	اسادی	٥ هاشیمی	سرادلال	٦ واسعی	بهادربرهاسی
٧ زبرجدی	دسوع	٨ حیدری	کارتک	٩ طوعی	مارکیسر
١٠ یوسفی	یوسی	١١ لیلی	ماکهه	١٢ بیاض	بهاکنی

رباعی قاعده سلطانی

تمام ماه روز نخست سلاکی نگار رونقی از ماه کلید یابد ز رسد جدی سنه تعداد نام جولیماد لال احمال

١٢١

قاعده در سال اکر سال در سال عوض جمعکلی تعلقه وصی کل و باقی اکنه باید وجمع صولیماد ...

لال و باقی باجنسی و باقیه و اللاکی وقف نکار موافق دولال کهیر تقسیم دلال کو نسبه ...

و نیز وجوهات باقی بعد جمع و خرج و باقی وجوهات مصرف سالیانه و حال سابق منجمله آن هر چه آخر باشد
برآورد در ارسال مخارج نیز نوشته شود سالیانه سطر ۴

۱۲۲
در تعلق هر قدر از دوستان زیور و ما یلزم و ظروف و دیگر وجوه اشیای هر یک بنجابه ... نموده
بجا باشد از دلال و شاهوکاران نو دهند که کنند برآن بر بهر علاوه نموده حواله شاهوکاران و پار بینان
انجا نمایند و تاکید رسد در وقت پیشکش لکار آورده باز با احتیاط تمام نگهدارند در صورت عمل باید
و سامانکونت باقی آنهایی بطور تعویض باید و شاهوکاران ... لکن در آن جزئی کاری و خواهر جواب
آن ذمه شما و شاهوکاران و پار بینان بنجابه است سطر ۵

۱۲۳
همه مراتب عالیه که در این حکمنامه مندرج است موافق آن کاربند باشید در صورت ضرورت بعضی
امورات که قابل عرض باشد بحضور معروض دارد حسب الحکم نهر الله سطر ۲

۱۲۴
شما و متصدیان شما در باب اللیل و نهار متوجه کارها باشید در کارهای حق و کل صلاح
معروض نمایند که در دفع بدترین امور دینی و دنیوی است موافق حکم شرع وقایه و تاریخ ولایت
... و غیره نمک حرامی حرام و ظلم ... موافق حکم کتاب مفصل فی ... کلام الله
... لعنت الله علی الکاذبین در دفع جنگ امر محال است در آن ... دنیا و دین ...
... سبحانه و تعالی ... معلم الملکوت ... است و هر ... موافق حکم خدا و رسول خدا از دروغ ...

کنار کنند تقصیر است از تکلمی چهار قسم بهم خواهد آمد قسم اول تکلمی که درشت به خود خداوند نعمت

شمشیر بزند و باهم مواخذه نماید و از در ضعف رسیم چرا که ازینکه بالا درست و نفی نماید باید

چنین تکلم را سیاست وجه او لازم است که حکم باید نمود با انواع عقوبات بجهت آنکه قسم دوم تکلمی که حرف

در حق خداوند نعمت بانکار گوید و بسفارش شخصی با کار واقفی را از خداوند نعمت ستاند و آنچه تعلق

برخزانه دارد باید که او را حد وقت یعنی هنگام آن رخنه با شرف قسم سیوم تکلمی که حشم بغیر جو ... حشم

است ره نماید چرا که در کار شها آن از دین اغماض نماید و نیز آنچه تعلق بحشم دارد باید چنین تکلم را سیاست کند

و بدین تقید ساند اگر با مبرد از ممانعت باز آید اولی والا از ضمن او کنار گیرد اگر منع نماید و کمان

بگیرد خود هم از امر ممنوع باز نماید اکنون از تکلمات با شنه باید از ملک اخراج نماید قصه حضرت علی

قسم چهارم تکلمی که کسی را که کسی در حق خداوند نعمت بیادبی نماید و با احوال تکلمی و فتور شنید

خاموشی نماید ... لازم شنیده نفس است و لایق است اگر از راه ... کمر در ...

و غیر از راه تعزیر باید که و تعزیر موقوف بر سلطان از هر چهار تکلمی ... مقابله

بسیار ... موافق ... صدر ... خواهد سطر ۱۷

۱۲۵
اگر در هنگامه مخالف و محاصره مکانها ذخیره نقد با جنس در قلعه کم شود و ابواب فرسایش ... آن

و دیوان و جیش ... ضرور باشد چرا که کم است آنقدر که باید نوشت تا اشاره کم ... فته

الطرز

آنچه فرستاده خواهند شد دهیانا اگر بمجرد سخت خلاف صورت گذاشت مکافات ملحوظ که حکمنامه شد

در آن ابلاغ نیابت تبتی بودند تا بدست مخالفین ترسد سطر ۲

این حکمنامه صحیح و شامل مطالعه مینمودهاند موافق آن بعمل آند در صورت خلاف قبرای بد پیرنه

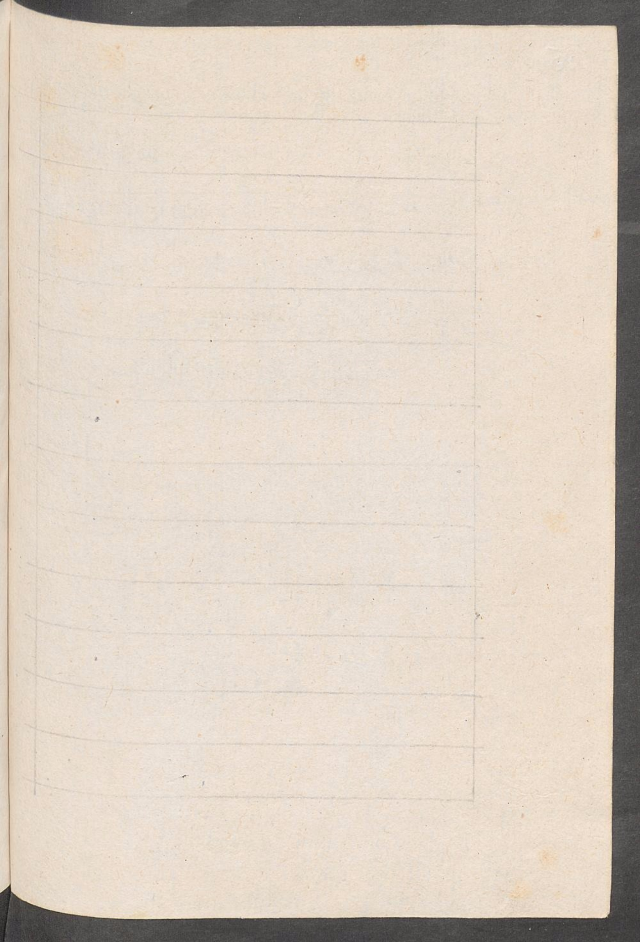
رسیده خواهند شد تحریر غره شهر دلو برابر سنه ۱۲۰۰ هجری قمری عدد ورق

یکصد و ... دفتر چهار صد شصت و ... احکام ... کوهدامن علاقه

دیوان ... خلوت ... در نقل ... سطر ... ۵۰۸

میر محمد صادق

دلو سنه ۱۲۰۰



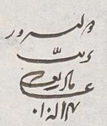
106

Nr. 12

[2]

بالعموم حقیقت مشاهره زمینداران وغیره بموجب برآورد ابتدای ۱۱۷۸ فصلیه لغایته ۱۱۹۲ فصلیه

اول سال زر نیافته فیوضیات نوشته داده اند از سال دویم هم تمام نیافته



باقی
حقیقت مشاهره زنبیداران بموجب برآورد ابتدای ۱۱۷۸ الی غایت سنه ۱۱۹۳ بکلیه

۱۱۷۸

۱۱۷۹

[illegible]
۱۵ ۱۱

سالی
[illegible]
۱۰

اضافه
[illegible]
۵ ۱۱

[illegible]
۱۰

۱۱۸۰

[illegible]
۸ ۱۳

سالی
[illegible]
۵ ۱۱

اضافه
[illegible]
۹ ۲

۱۱۸۱

[illegible]
۱۱

سالی
[illegible]
۸ ۱۳

اضافه
[illegible]
۱۸ ۱۱

۱۱۸۲

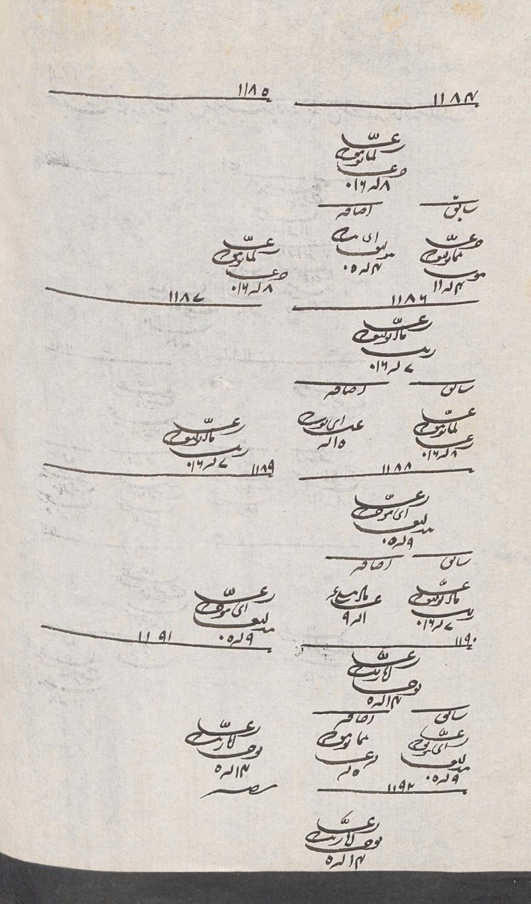
[illegible]
۱۱

سالی
[illegible]
۱۱

اضافه
[illegible]

۱۱۸۳

[illegible]
۱۱



۱۱۸۴
۱۱۸۵
سابق
اضافه
۱۱۸۶
۱۱۸۷
سابق
اضافه
۱۱۸۸
۱۱۸۹
سابق
اضافه
۱۱۹۰
۱۱۹۱
سابق
اضافه
۱۱۹۲

الف

حقیقت مشاهره رتبه داران موجب براورد ابتدای ۱۱۷۹ لغایت ۱۱۹۲ بنگله

پرگنه بردوان

[illegible] ۸ اله

سال	مبلغ	سال	مبلغ
۱۱۷۹	[illegible] ۱۴ اله	۱۱۸۰	[illegible] ۱۲ اله
۱۱۸۱	[illegible] ۱۴ اله	۱۱۸۲	[illegible] ۱۲ اله
۱۱۸۳	[illegible] ۱۴ اله	۱۱۸۴	[illegible] ۱۲ اله
۱۱۸۵	[illegible] ۱۴ اله	۱۱۸۶	[illegible] ۱۲ اله
۱۱۸۷	[illegible] ۱۲ اله	۱۱۸۸	[illegible] ۱۲ اله
۱۱۸۹	[illegible] ۱۲ اله	۱۱۹۰	[illegible] ۱۲ اله
۱۱۹۱	[illegible] ۱۲ اله	۱۱۹۲	[illegible] ۱۲ اله

پرگنه راجشاهی وغیره

[illegible]

سال	مبلغ	سال	مبلغ
۱۱۷۹	[illegible]	۱۱۷۹	[illegible]
۱۱۸۰	[illegible]	۱۱۸۱	[illegible]
۱۱۸۲	[illegible]	۱۱۸۳	[illegible]
۱۱۸۴	[illegible]	۱۱۸۵	[illegible]
۱۱۸۶	[illegible]	۱۱۸۷	[illegible]
۱۱۸۸	[illegible]	۱۱۸۹	[illegible]
۱۱۹۰	[illegible]	۱۱۹۱	[illegible]
۱۱۹۲	[illegible]		مصسه

پرگنه حویلی سحره یعنی ونیا جنور

۱۱۷۸ — [illegible]

۱۱۷۹ — [illegible]

سالی — [illegible]

اضافه مذکور — [illegible]

۱۱۸۰ — [illegible]

۱۱۸۱ — [illegible]

۱۱۸۲ — [illegible]

۱۱۸۳ — [illegible]

۱۱۸۴ — [illegible]

۱۱۸۵ — [illegible]

۱۱۸۶ — [illegible]

۱۱۸۷ — [illegible]

۱۱۸۸ — [illegible]

۱۱۸۹ — [illegible]

۱۱۹۰ — [illegible]

۱۱۹۱ — [illegible]

۱۱۹۲ — [illegible]

[illegible]

پرگنه رکن پور

۱۱۷۹ — [illegible]

۱۱۸۰ — [illegible]

۱۱۸۱ — [illegible]

۱۱۸۲ — [illegible]

۱۱۸۳ — [illegible]

۱۱۸۴ — [illegible]

۱۱۸۵ — [illegible]

۱۱۸۶ — [illegible]

۱۱۸۷ — [illegible]

۱۱۸۸ — [illegible]

۱۱۸۹ — [illegible]

۱۱۹۰ — [illegible]

۱۱۹۱ — [illegible]

۱۱۹۲ — [illegible]

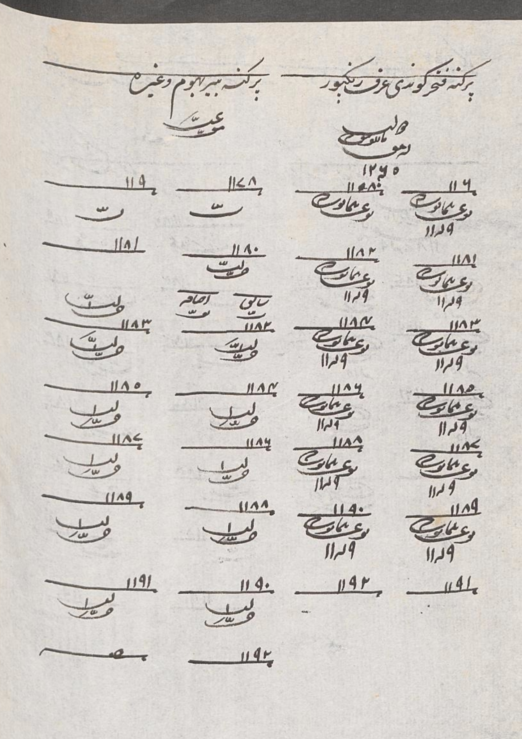
الیف

حقیقت مشاهره زمینداران بموجب برآورد ابتدای ۱۱۷۸ لغایه سنه ۱۱۹۲ بنگله

پرگنه لشکرپور		پرگنه جهانگیرپور	
۱۱۷۹ مدعت	۱۱۸۰ عت	مال لغایه ۱۱۸۷ مدعت	
۱۱۸۱ مدعت	۱۱۸۲ مدعت	۱۱۸۶ عدای ۱۰ الـ	۱۱۸۷ عدای ۱۰ الـ
۱۱۸۳ مدعت	۱۱۸۴ مدعت	۱۱۸۸ عدای ۱۰ الـ	۱۱۸۹ عدای ۱۰ الـ
۱۱۸۵ مدعت	۱۱۸۶ مدعت	۱۱۹۰ عدای ۱۰ الـ	۱۱۹۱ عدای ۱۰ الـ
۱۱۸۷ مدعت	۱۱۸۸ مدعت	۱۱۹۲ عدای ۱۰ الـ	مصر
۱۱۸۹ مدعت	۱۱۹۰ مدعت		
۱۱۹۱	۱۱۹۱		

مدعت　　مدعت

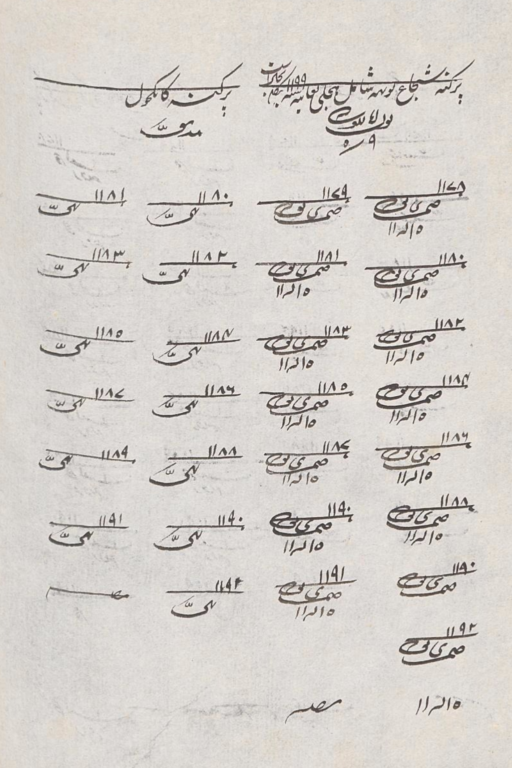
124


پرگنه فتح گوندی عرف ریکپور
پرگنه بیرابهوم وغیره

حقیقت مشاهرهٔ زمینداران بموجب برآورد ابتدای ۱۱۷۸ فصلی لغایه ۱۱۹۲ بنگاله

پرگنه اوکره وغیره متعلقه ندیه		پرگنه یوسف پور ضلع جسر	
۱۱۷۸ [illegible]	۱۱۷۹ [illegible]	۱۱۷۸ [illegible]	۱۱۷۹ [illegible]
۱۱۸۰ [illegible]	۱۱۸۱ [illegible]	۱۱۸۰ [illegible]	۱۱۸۱ [illegible]
۱۱۸۲ [illegible]	۱۱۸۳ [illegible]	۱۱۸۲ [illegible]	۱۱۸۳ [illegible]
۱۱۸۴ [illegible]	۱۱۸۵ [illegible]	۱۱۸۴ [illegible]	۱۱۸۵ [illegible]
۱۱۸۶ [illegible]	۱۱۸۷ [illegible]	۱۱۸۶ [illegible]	۱۱۸۷ [illegible]
۱۱۸۸ [illegible]	۱۱۸۹ [illegible]	۱۱۸۸ [illegible]	۱۱۸۹ [illegible]
۱۱۹۰ [illegible]	۱۱۹۱ [illegible]	۱۱۹۰ [illegible]	۱۱۹۱ [illegible]
۱۱۹۲ [illegible]	۱۱۹	۱۱۹۲	

[illegible] مصر [illegible] مصر



پرگنه شجاع لوهه شامل حویلی

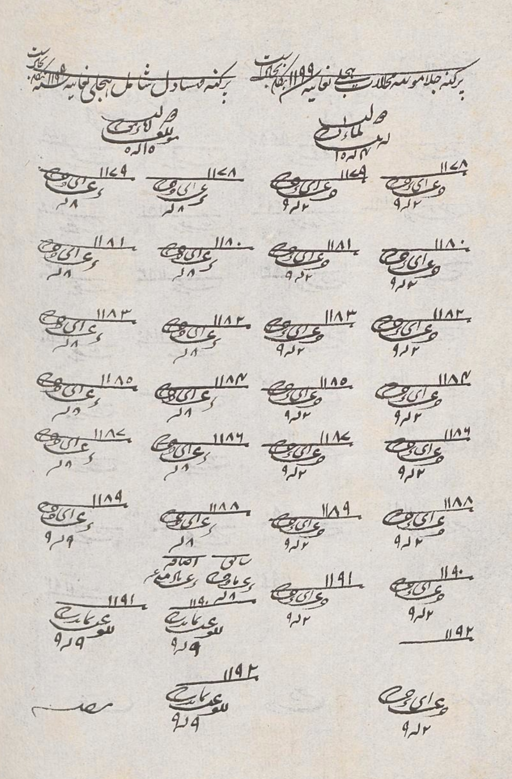
پرگنه کالکهول

مدهو

۱۱۷۶	۱۱۷۹	۱۱۸۰	۱۱۸۱
۱۱۸۰	۱۱۸۱	۱۱۸۲	۱۱۸۳
۱۱۸۲	۱۱۸۳	۱۱۸۴	۱۱۸۵
۱۱۸۴	۱۱۸۵	۱۱۸۶	۱۱۸۷
۱۱۸۶	۱۱۸۷	۱۱۸۸	۱۱۸۹
۱۱۸۸	۱۱۹۰	۱۱۹۰	۱۱۹۱
۱۱۹۰	۱۱۹۱	۱۱۹۲	
۱۱۹۲			

حقیقت مساحه زمینداران بموجب برآورد ابتدای ۱۱۷۸ لغایت ۱۱۹۲ سنه [illegible]

پرگنه محمود شاهی ضلع جسر		پرگنه محمد امین پور مل ضلع ندیه لغایت سنه ۱۱۹۹ [illegible]	
[illegible]		[illegible]	
۱۱۷۸ [illegible]	۱۱۷۹ [illegible]	۱۱۷۸ [illegible]	۱۱۷۹ [illegible]
۱۱۸۰ [illegible]	۱۱۸۱ [illegible]	۱۱۸۰ [illegible]	۱۱۸۱ [illegible]
۱۱۸۲ [illegible]	۱۱۸۳ [illegible]	۱۱۸۲ [illegible]	۱۱۸۳ [illegible]
۱۱۸۴ [illegible]	۱۱۸۵ [illegible]	۱۱۸۴ [illegible]	۱۱۸۵ [illegible]
۱۱۸۶ [illegible]	۱۱۸۷ [illegible]	۱۱۸۶ [illegible]	۱۱۸۷ [illegible]
۱۱۸۸ [illegible]	۱۱۸۹ [illegible]	۱۱۸۸ [illegible]	۱۱۸۹ [illegible]
۱۱۹۰ [illegible]	۱۱۹۱ [illegible]	۱۱۹۰ [illegible]	۱۱۹۱ [illegible]
۱۱۹۲		۱۱۹۲	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

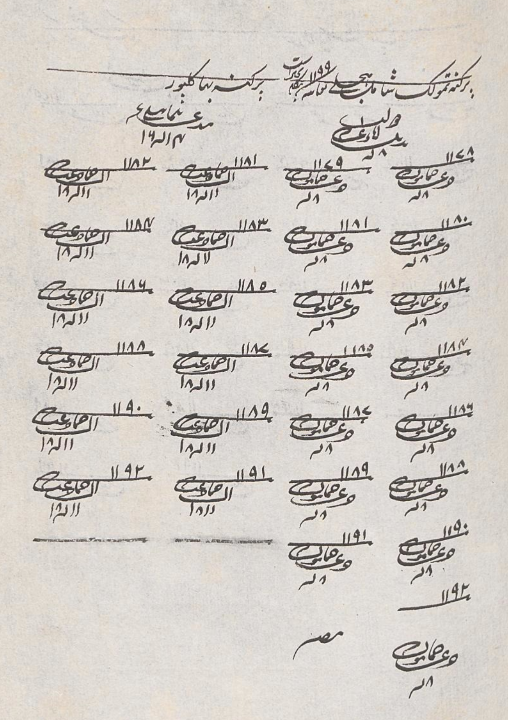


پرگنه جلالموتمنه محالات ... نعایه ۱۱۹۹ ...

پرگنه ... شامل هجایی نعایه ...

۱۱۷۹	۱۱۷۸	۱۱۷۹	۱۱۷۸
۱۱۸۱	۱۱۸۰	۱۱۸۱	۱۱۸۰
۱۱۸۳	۱۱۸۲	۱۱۸۳	۱۱۸۲
۱۱۸۵	۱۱۸۴	۱۱۸۵	۱۱۸۴
۱۱۸۷	۱۱۸۶	۱۱۸۷	۱۱۸۶
۱۱۸۹	۱۱۸۸	۱۱۸۹	۱۱۸۸
۱۱۹۱	۱۱۹۰	۱۱۹۱	۱۱۹۰
	۱۱۹۲		۱۱۹۲

حقیقت مشاهره زمینداران بموجب برآورد ابتدای ۱۱۷۸ لغایه سنه ۱۱۹۲ بنگاله



پرگنه فتح سنگه ——— حد لای سرا حیب

سال

۱۱۷۹ عمل سال	۱۱۸۰ عمل سال	۱۱۸۲ تمه ساعه	۱۱۸۳ تمه ساعه
۱۱۸۱ عمل سال	۱۱۸۲ عمل سال	۱۱۸۴ تمه ساعه	۱۱۸۵ تمه ساعه
۱۱۸۳ عمل سال	۱۱۸۴ عمل سال	۱۱۸۶ تمه ساعه	۱۱۸۷ تمه ساعه
۱۱۸۵ عمل سال	۱۱۸۶ عمل سال	۱۱۸۸ تمه ساعه	۱۱۸۹ تمه ساعه
۱۱۸۷ عمل سال	۱۱۸۸ عمل سال	۱۱۹ تمه ساعه	۱۱۹۱ تمه ساعه
۱۱۸۹ عمل سال	۱۱۸۹۰ عمل سال	۱۱۹۲ تمه ساعه	مصـــــر
۱۱۹۱ عمل سال	۱۱۹۲ عمل سال		

حقیقت مشاهره زمینداران بموجب برآورد ابتدای ۱۱۷۸ لغایته ۱۱۹۲ سنه بنگله

جمع‌های تعلقه بهولاناتهه — سرکار کوچ بهار لغایته ۱۱۹۹ سنه بنگله بحال

۱۱۸۰ [illegible]	۱۱۸۱ [illegible]	۱۱۸۰ [illegible]	۱۱۸۱ [illegible]
۱۱۸۲ [illegible]	۱۱۸۳ [illegible]	۱۱۸۲ [illegible]	۱۱۸۳ [illegible]
۱۱۸۴ [illegible]	۱۱۸۵ [illegible]	۱۱۸۴ [illegible]	۱۱۸۵ [illegible]
۱۱۸۶ [illegible]	۱۱۸۷ [illegible]	۱۱۸۶ [illegible]	۱۱۸۷ [illegible]
۱۱۸۸ [illegible]	۱۱۸۹ [illegible]	۱۱۸۸ [illegible]	۱۱۸۹ [illegible]
۱۱۹۰ [illegible]	۱۱۹۱ [illegible]	۱۱۹۰ [illegible]	۱۱۹۱ [illegible]
۱۱۹۲	مصه	۱۱۹۲	مصه

[illegible] [illegible]

محصل ~~پرکنه روشن آباد نفایه ۱۱۹۹ سنه بقلم محاسبات~~

سنویه مامور
۵ الف

۱۱۹۱	۱۱۹۰
رعیت ماهی ۵ لر	رعیت ماهی ۵ لر
محصل	۱۱۹۲

رعیت ماهی
۵ لر

Nr. 13.

متصدیان مهمات حال و استقبال وجودهریان و قانونگویان
ومقدمان و رعایان و مزارعان موضع کواهنا وغیره عملهٔ
پرگنه سلطان پور کهر یه متعلقه چکله جبر مضاف
صوبه جنت البلاد بنگاله بدانند بموجب فرد سوال که
بدستخط امارت و ایالت مرتبت شجاع الملک حسام الدوله
سید نجم الدین علیخان بهادر مهابت جنگ ناظم صوبه رسیده
و مطابق آن بر فرد حقیقت و محکهٔ دستخط شده و شرحش در

ظهر تحریر یافت خدمت تعلقداری مواضعات مذکور بقبول
مبلغ سه صد یکروپیه پیشکش وغیره سرکار والا من ابتدای ۱۱۷۲ سنه
یکهزار و یکصد و هفتاد و دو بنگله بشهور امام مقرر گشته که بلوازم
و مراسم خدمت مسطور کماینبغی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری
و مهل وغیر مرعی نگذارد و با کافه رعایا و عامه برآیا سلوک پسندیده
و بکار برده مواضعات مذکور را معمور و آباد نگاهدارند و در ازدیاد
آبادی وافزونی محصول سعی اتم بظهور رساند و مالواجب
سرکار بروقت و هنگام عاید مینموده باشد و احتیاط بکار برد
که در حدود متعلقه او دزدی و رهزنی بوقوع نیاید و از شاه راه
بواقعی خبردار باشد که مسافرین و مترددین بجمعیت خاطر
و طمانیت باطن آمد و شد مینموده باشد خدانخواسته اگر مال کسی

بمرد و نسیم

بزدی یا بغارت رود دزدان و رهزنان را بجنس یا مال
پیدا ساخته مال بمالک و انجاعه بدمال را ببشر رسانند در صورت
پیدا نساختن از عهده جواب مال مرقوم برآید و تقید نماید که احدی
مرتکب منهیات و منکرات نگردد و از اخذ ابواب ممنوعه کاره
محترز بوده سررشته کاغذ موافق ضابطه بدفترخانه سرکار
برساند باید که مشارالیه را تعلقدار مستقل مواضعات مرقوم
دانسته لوازم و لواحق باو متعلق شناسد درینباب تاکید
دانند بتاریخ دوم شهر ذی قعده
سنه جلوس والا قلمی شد

مصـ

وین ۹

ضمن نوشته

ممهور اضمن بموجب فرد سوال که بدستخط امارت وایالت مرتبت

شجاع الملک حسام الدوله سید نجم الدین علیخان بهادر مهابت جنگ

ناظم صوبه رسیده و مطابق آن بر فرد حقیقت و محاسبات دستخط شده

و سرحش محرف تحریر یافته خدمت تعلقداری موضع کوادهنا

غیره عمله پرگنه سلطان پور کهدریه سرکار فتح اباد متعلقه چکله جد

مضاف صوبه جنت البلاد بنگاله بقبول مبلغ سه صد و یکروپیه

پیشکش و غیره سرکار من ابتدای ۱۱۷۲ الله تکذار و یکصد هفتاد و دو بنگاله

بشیورام مقرر گشته

رقبه موضع و محال

مفصل جمع بموجب فرد دستخط قانونگویان صوبه

شیخ دیکه الله

شرح و دستخط آنکه

سند بدهند

شرح فرد سوال آنکه عرضی گذرانیده شیورام بدستخط خاص بدین مضمون

بدفتر رسیده که موازی نود و شش موضع و محال و محال کوادهنا و غیره

عمله پرگنه سلطان پور کهریه سرکار فتح آباد متعلقه چکله حسب مضاف صوبه

جنت البلاد بنگاله الجمع رقمی مبلغ یکهزار و هفصد و نوده روپیه غیر آباد بود

ازینجهت در تقسیم و شامل بندوبست مالگذاری بعمل نمی آمد چون دیهر مان

پرگنه مذکور اکر دیهات آن آباد نموده متصرف اند امیدوار است

به تعلقداری مواضعات مرقوم من ابتدای ۱۱۷۲ بنگله سرفراز شود چنانچه شرح عرضی محرف

تحریر یافته نامبرده با سید عطای سید تعلقداری مواضعات مرقوم مبلغ سه صد یکروپیه پیشکش و غیره

سرکار والا قبول نماید در باب دادن سند مرحمت ارشاد

رجوع مصرع و محال
مفصل جمع موجب فرد
بدستخط قانونگویان صوبه

شرح دستخط آنکه
بشرط نذرانه سند بدهند

شرح عرضی گذرانیدهٔ شیورام

موازی نود و شش موضع و محال عمله پرگنه سلطان پور بکهریه آنکه سرکار فتح آباد

متعلقه چکله حصار که جمع رقمی آن مبلغ یکهزار و هفصد و نوزده روپیه بوده میشود

مواضعات مرقوم ویران و غیر آبادی بود گاهی جمع مذکور حاصل نشده تقسیم در یم

و شامل بندوبست مالگذاری بعمل نیامده درین ولا جود هریان پرگنات مرقوم اکثر

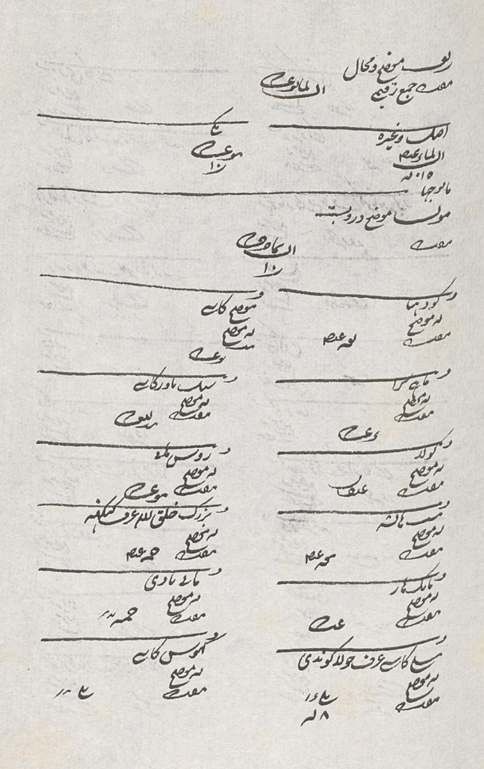
دیهها از جمله مواضعات مسطور آباد نموده بدون ادای مالواجب سرکاری بتقسیم خودها

متصرف میشوند بنا بر علم جمع آن بموجب ذیل قبول نموده امیدوار است که

سند تعلقداری مواضعات پرگنات مرقوم بموجب اقرار علیحده بنام بنده

عنایت شود که دخیل شده تردد و آباد نموده سربراه مالگذاری نماید در باب

هرچه ارشاد



و بارمی کاه
در موضع
مقاطعه [illegible]

و کمل کاله عرف کنجه
در موضع
مقاطعه [illegible]

اکر حلکی عرف ماهه [illegible]
در موضع
مقاطعه [illegible]

و روموودی عرف بهوانی بور
در موضع
مقاطعه [illegible]

و والله
در موضع
مقاطعه [illegible]

و کهدالله
در موضع
مقاطعه [illegible]

و حلو الله عرف کاقور حورها
در موضع
مقاطعه [illegible]

و کوسلد
در موضع
مقاطعه [illegible]

و مرلکا
در موضع
مقاطعه [illegible]

و مارا عرف بهولدکاله
در موضع
مقاطعه [illegible]

و کمارکوندی
در موضع
مقاطعه [illegible]

و مدیه ودکا
در موضع
مقاطعه [illegible]

و هوهارکاله عرف راهوماهه بور
در موضع
مقاطعه [illegible]

و سحل
در موضع
مقاطعه [illegible]

و حالکم
در موضع
مقاطعه [illegible]

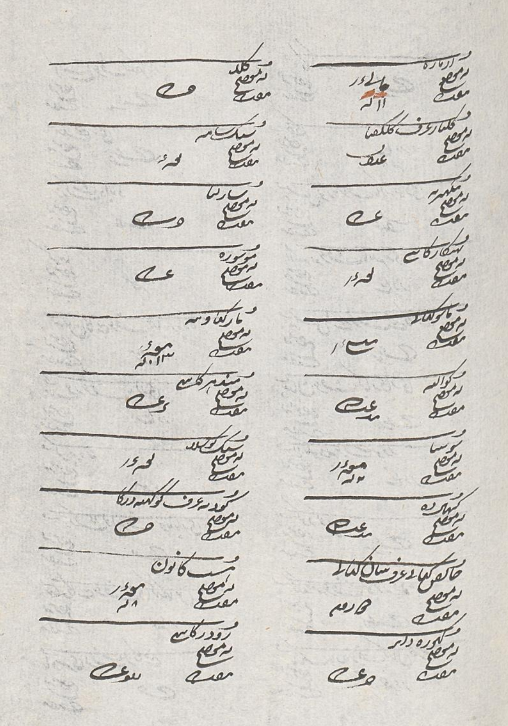
و کاوها
در موضع
مقاطعه [illegible]

و کهدا عرف کدارکاله
در موضع
مقاطعه [illegible]

و دومرسه
در موضع
مقاطعه [illegible]

و جهکدی
در موضع
مقاطعه [illegible]

و کواکهلد
در موضع
مقاطعه [illegible]



و ارماره
نام موضع
مقاطعه حالیا در
الـه

و کلمار عرف کلکها
نام موضع
مقاطعه عدد

و مکهره
نام موضع
مقاطعه ع

و سکار کاسی
نام موضع
مقاطعه لـه در

و ماکوکلا
نام موضع
مقاطعه سـ ا

و کوالیه
نام موضع
مقاطعه عدد

و کوسا
نام موضع
مقاطعه ـه در
الـه

و کهاره
نام موضع
مقاطعه عدد

و حاکلهن کلمار عرف ستان کلار
نام موضع
مقاطعه رمه

و کوره دار
نام موضع
مقاطعه ع

و کلد
نام موضع
مقاطعه

و سیک سامه
نام موضع
مقاطعه لـه در

و سارلیا
نام موضع
مقاطعه وسـ

و سوره
نام موضع
مقاطعه ع

و مارکلاوه
نام موضع
مقاطعه ـه در
الـه

و مندبر کلسه
نام موضع
مقاطعه ع

و سک کوکلد
نام موضع
مقاطعه لـه در

و کوده عرف کوکلهه دررکا
نام موضع
مقاطعه

و ست کانون
نام موضع
مقاطعه ـه در
الـه

و رودر کاسی
نام موضع
مقاطعه ع

ق آمسل عرف جنگا تاره
ده موضع
مقطع بدعت

ق تمل جهی تای
ده موضع
مقطع دعت

ق بزرگ شاه اباد
ده موضع
مقطع عت

ق گریما
ده موضع
مقطع معه در

ق ملن کا ی عرف جها یار پاره
ده موضع
مقطع میه در

ق ملک پور عرف مداری
ده موضع
مقطع سا در

ق گر برده
ده موضع
مقطع معه در

ق بزرگ لا لوا عرف سونا باری
ده موضع
مقطع س

ق بهار گا سے عرف بادی گا کهگال
ده موضع
مقطع لله در

ق تادسری عرف رکا سے
ده موضع
مقطع

ق کاکدہ
ده موضع
مقطع دلیو

ق جنگا
ده موضع
مقطع سا در
۸ له

ق تامس پوره عرف ما که جودی
ده موضع
مقطع علق

ق آمده عرف ما هه بدی
ده موضع
مقطع سا در

ق تامس ها سے عرف ما جهی کا سے
ده موضع
مقطع مو عت

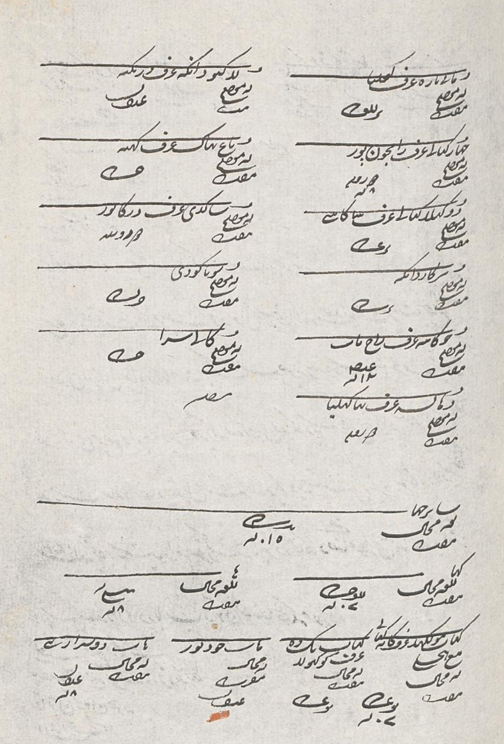
ق بنتان عرف کیاری باری
ده موضع
مقطع بدعت

ق لا لکوده عرف سوپور
ده موضع
مقطع سا در

ق گود گوده
ده موضع
مقطع مو عت

ق گلده عرف سوپور و دم
ده موضع
مقطع دعت

ق تانک تاره عرف گنال کا سے
ده موضع
مقطع حمه در



کفایت کوباک پور | کفایت کهاته بهوک | جاند کهاتیه عرف کهوکهالی | ماب سکهرست
ده محال
مقت
عصم

محال
مقتضا
ده محال
مقت عصم

شرح دستخط آنکه

مچلکا و ضامنی موافق ضابطه گرفته سند بدهند

شرح فرد حقیقت آنکه بموجب فرد سوال که بدستخط امارت و ایالت مرتبت شجاع الملک حسام الدوله

نجم الدین علیخان بهادر مهابت جنگ ناظم صوبه رسیده و سرخط محرف تحریریافته

تعلقداری موضع کوادها وغیره عمله پرگنه سلطان پور کهرریه سرکار فتح آباد متعلقه چکله حسن ...

صوبه جنت البلاد بنگاله بقبول ... صد و بکرو به پیشکش وغیره سرکار والا ...

... الله بمقام به شیورام مقرر گشته نامبرده مچلکا و ضامنی موافق ضابطه بدفتر ...

التماس سند دارد در باب دادن سند بنجیکه مقرر شود

ربع موضع و محال
مقت جمع بموجب فرد بدستخط
قانون گویان صوبه
المال واجب

... دستخط ...

شرح دستخط انکه
بنظر در آمد
شرح مچلکا از قرار تاریخ غره شهر ذی قعده ۷ سنه انکه

منکه شیورام ولد لکهی کشورام چون خدمت تعلقداری موضع گوادهنا وغیره عمله
پرگنه سلطانپور رکهرریه سرکار فتح آباد متعلقه چکله جبرمضاف صوبه جنت البلاد بنگالا
بقبول مبلغ سه صد و یکروپیه پیشکش وغیره سرکار والا من ابتدای سنه ۱۱۷۲ املکیه
به بنده برضا و رغبت خود قبول نموده اقرار مینمایم و نوشته میدهم که بلوازم و مراسم
خدمت مرقوم کما سعی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری مهمل وغیر مرعی
نگذارم و باکافه رعایا و عامه برایا سلوک پسندیده بکار برده مواضعات مذکور را
معمور و آباد نگاهدارم و در ازدیاد آبادی و افزونی محصول سعی اتم بظهور رسانم
و مال واجب سرکار بر وقت و هنگام عاید مینموده باشم و احتیاط بکار برم که در حدود
متعلقه بنده دزدی و ره زنی بوقوع نیاید و از شاه راه بواقعی خبردار باشم که مسافرین

و متردد بین بجمعیت خاطر و ظانبت باطن آمد و شد مینموده باشند خدانخواسته

اگر مال کسی بدزدی یا بغارت رود و دزدان و رهزنان را بجنس یا مال

پیدا ساخته مال بمالک و آن جماعه بد مال را بسزا رسانم در صورت پیدا نساختن

از عهدهٔ جواب مال مرقوم برایم و تقید نمایم که احدی مرتکب منهیات و مسکرات

نگردد و از اخذ ابواب ممنوعه درگاه جهان پناه محرر بوده سررشته کاغذ

موافق ضابطه بدفترخانه سرکار برسانم بنابران اینچند کلمه بطریق مچلکا قبولیت

نوشته و داده شد که عند الحاجت بکار آید

رقم موضع و محال
مهر
المرقوم

شرح دستخط آنکه
منظور دارند

شرح تمسک ضامنی از قرار بتاریخ ۲ شهر شوال سنه ۱۲ آنکه

منکه لیچهمی نراین قانونگو صوبه جنت البلاد بنگاله ام چون خدمت تعلقداری موضع گوادهنا

آفی

وغیره عمله پرگنه سلطان پور کهرریه سرکار فتح اباد متعلقه چکله جبر مضاف جنت البلاد

بنگالا من ابتدای ۱۱۷۲ بنگله به شیورام مقرر گشته بنده حاضر ضامن مشار الیه در سرکار

گردیده اقرار مینمایم و نوشته میدهم که نامبرده حاضر بوده سربراه خدمت مرقوم

خواهد کرد احیاناً غیر حاضر شود حاضر سازم حاضر کردن نتوانم از عهدهٔ او جواب گویم

بنابر آن اینچند کلمه بطریق تمسک حاضر ضامنی نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید

شرح دستخط آنکه

شرح فرد قبولیت از پیشکش وغیره سرکار والا آنکه

یادداشت قبولیت زر پیشکش وغیره سرکار والا بامید عطای سند تعلقداری

موضع گوادهنا وغیره عمله پرگنه سلطان پور کهرریه سرکار فتح اباد

متعلقه چکله جبر مضاف صوبه بنگالا بنام بنده شیورام ۱۱۷۲ بنگله

بما وعصه

پیشکش سرکار والا — نذرانه صوبه داری

ماه ... — ...

حق التوار اره — ...

ماليو جهار
مولیت موضع ورونسبت
مقاطعه

ال سماد [illegible]

ق كواوهنا
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق ماهى سرا
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق كولد
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق اسب مانده
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق مانك هار
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق مسلح كاسه عرف يولا كوندى
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق مارى كاسه
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق مقند لكاسه
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق كمول كاسه عرف كحه
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق موجاى كاسه
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق سنك مادر كاسه
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق زوكس مانه
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق برزك حلو الله عرف كحه
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق مانه مادى
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق كموس كاسه
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق كار كوندى
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق لا لوا
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق مدر ودكا
له موضع
مقاطعه [illegible]

ق اگرجا عرف ماسه بهکا
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق اومودی بهوانه پور
نه موضع
مقاطعه — [illegible] ١٠ الله

ق دامه
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق کعبد الله
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق حلبی الله عرف کافور حوره
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق کوسلد
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق مرکا
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق باسرا عرف بهولد کاسی
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق لد باره
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق دهو کلد کالی
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق دمو بار کا عرف رکهو ناتهه پور
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق حل
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق جاکده
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق کاد هیا
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق کعبد عرف کدرکاسی
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق مربه
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق حکدی
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق کوا کهلد
نه موضع
مقاطعه — [illegible] ٦ الله

ق کلد
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق دسه کدکا
نه موضع
مقاطعه — [illegible]

ق گلبار عرف گلگلیا
برموضع
مقسم [illegible]

ق بکهریه
برموضع
مقسم [illegible]

ق بهرکارکاس
برموضع
مقسم [illegible]

ق ماسوکهاله
برموضع
مقسم [illegible]

ق کوالله
برموضع
مقسم [illegible]

ق لوبها
برموضع
مقسم [illegible]

ق گهال ده
برموضع
مقسم [illegible]

ق خالص گهاله عرف سال گهاله
برموضع
مقسم [illegible]

ق گهوره واره
برموضع
مقسم [illegible]

ق مسلع عرف حکاماره
برموضع
مقسم [illegible]

ق سنک بهه
برموضع
مقسم [illegible]

ق سارلما
برموضع
مقسم [illegible]

ق موکوره
برموضع
مقسم [illegible]

ق مارکهادمه
برموضع
مقسم [illegible]

ق مندهرکاس
برموضع
مقسم [illegible]

ق سنک کوسلد
برموضع
مقسم [illegible]

ق گودره عرف گوکهه دکا
برموضع
مقسم [illegible]

ق هست کانون
برموضع
مقسم [illegible]

ق رودرکاس
برموضع
مقسم [illegible]

ق کاکدنه
برموضع
مقسم [illegible]

در

موضع بنکچی ہاتی
به موضع [illegible]
مقطع

موضع بزرگ شاه آباد
به موضع [illegible]
مقطع

موضع گرسا
به موضع [illegible] در
مقطع

موضع من گاسی عرف حاتار باره
به موضع
مقطع [illegible] در

موضع ملک پور عرف مداری
به موضع [illegible] در
مقطع

موضع گرمودہ
به موضع [illegible] در
مقطع

موضع بزرگ لالو اعرف سونا باری
به موضع [illegible]
مقطع

موضع بہار گاسی عرف نادی گنگاکل
به موضع
مقطع [illegible] در

موضع بالامری عرف بار گاچی
به موضع [illegible]
مقطع

موضع بالم باره عرف کنجلنا
به موضع [illegible]
مقطع

موضع جھکا
به موضع [illegible] در
مقطع

موضع ماسن پوره عرف ماگلہ تودی
به موضع
مقطع [illegible]

موضع آندیہ عرف مانہ باری
به موضع
مقطع [illegible] در

موضع ماسن ہسی عرف ماجی گاسی
به موضع [illegible]
مقطع

موضع ستان عرف کباری بارسی
به موضع [illegible]
مقطع

موضع لانکودہ عرف سوپور
به موضع [illegible] در
مقطع

موضع گودگودر
به موضع [illegible]
مقطع

موضع کلاہ عرف سوپور دوم
به موضع [illegible]
مقطع

موضع مانک باره عرف کہلک گاسی
به موضع [illegible] در
مقطع

موضع لاکھودانگہ عرف کاک دانگہ
به موضع [illegible]
مقطع

چهار گهاه عرف راجپون پور
به موضع
معه عیله
ه ٨

کمله لهار عرف ساکاسه
به موضع
معه

نکاردا لکه
به موضع
معه

کاله عرف راج مات
به موضع
معه

باغ ساک کده
به موضع
معه

ساکدی عرف درکاور
به موضع
معه

سوناکودی
به موضع
معه

کالاسرا
به موضع
معه

دهگه عرف ساکها
به موضع
معه

سایر
به محال
معه
٠١٥

تعلقه محال
معه
٠٠٧

تعلقه محال
معه

كمان موكليد عزوف كاسه كماني مع الحقه له محال معصه	كمان مالك ده عرف كوكمولا له محال معصه	تات خودور له محال معصه عدف	تات دوسراري له محال معصه عدف ۹ له

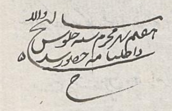
نوع

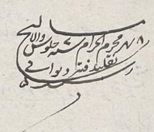
نوع
۷۰ له

كمان كوبال كور له محال معصه	كمان كمان سركت له محال معصه عدد	تات خاند كاسه عروف كاسه كماني له محال معصه عدف	تات سكوى له محال معصه عدد

نوع

محا ـــــــــــــــ مص
وصا
له محال
معصه عدد





Nr. 14.

[illegible]

مهر خادم شرع قاضی
محمد جمعات ۱۱۷

منکه گورهری بوس ولد بیجرام بوس ابن کشنرام بوس چودهری قیمت پرگنه جهوتی پور

چون مبلغ یکهزار و سه صد و دوازده روپیه سکه رایج الوقت تام الوزن کامل العیار بابت

بهای موضع رانکهوپور و قسمت موضع ملاکوبه عمله پرگنه جهوتی پور سرکار سلیم اباد

متعلقه چکله هوگلی محال خالصه شریفه تعلقه خود که برضا و رغبت بلاجبر و لا اجبار

بدست شام سندر سین ولد رامرام سین ابن انندرام سین بیع کردم و فروختم نقد ثمن بتمامه

از مشتری مذکور تمام و کمال فهمیده یافته بتحت و تصرف خود آوردم بنابر آن این چند کلمه بطریق قبض الوصول

نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید تحریر تاریخ بیست و هفتم شهر جمادی الثانی سنه ۷ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۷۲ و نهم ماه اگهن

125

দা গোবিন্দরাম

ইয়াদিকীর্দ্দ সকল মঙ্গলালয় শ্রীশ্যামসুন্দর চৌধরি ওলদে
শ্রীরামরাম সেন চৌধরি ইবনে ভা আনারি রামসেন চৌধরি
সুচরিতেষু লিখনং শ্রীগঙ্গাহরি বসু ওলদে শ্রী বিশ্বেশ্বর রাম
বসু ইবনে সর রাম বসু কস্য কর্জ্জ পত্রমিদং সন ১১৭২
এগার সও বাহাত্তর বিসাল আনদে লিখন কার্য্যঞ্চ আগে
আমার তালুক মৌজে বাখরগঞ্জ ওগাইর সমস্ত মৌজে
অন্য কোন আমলের বরাবর হইতে পুর্ব্ব তোমার স্থানে
বিক্রি করিলাম তত্পন বহাল সরবসহা ১৩২ তের সও
বার ঘর বাবজন হক্ক পুরো ওজন [illegible] দস্তখত
তোমার স্থানে [illegible] আমার [illegible]
[illegible] এতদর্থে কর্জ্জপত্র দিলাম [illegible]
তারিখ ২৯ অগ্রহায়ণ ২৭ [illegible]
[illegible]

২০ [illegible] সহি [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

بازار [illegible]
گواه شد سید نور الله

140

مهر خادم شرع قاضی محمد جمعه

منکه گوبری کوبس ولد بیحرام کوبس ابن کشنرام کوبس جودری قسمت پرگنه جهوتی پور ام

چون موضع راکهوپور قسمت ده آنه موضع تیلاکوته عمله پرگنه مذکور سرکار سلیم آباد متعلقه چکله هوگلی محال

خالصه شریفه بجمع طوماری مبلغ دو صد و بیست و پنج روپیه مع بهرایی اکنه بده وغیره تعلقه بنده است

بعدم تردد و آباد مواضعات مرقوم روز بروز شکست و ویران میشود بنابرآن برضا و رغبت

خود بلا اکراه و الاجبار مواضعات مزبور بموجب تفصیل ذیل محدود بحدود اربع مال و سائر رعایا

و اراضی حاصل و جنگل و جلکر و بنکر و باغات و اشجار مثمره و تالاب بثمن مبلغ یکهزار سه صد و دوازده

روپیه سکه رایج الوقت تام الوزن کامل العیار که ثمن مثل و قیمت عدل یوم البیع بود بدست شام سندر سین

ولد رام رام سین ابن اندیرام سین بیع کردم و فروختم و جمیع ثمن مبلغ مرقوم نقد دست بدست از

مشتری مذکور گرفته بتحت و تصرف خود آوردم و مشتری مسطور را در مبیع مزبوره دخل و قابض گردانیدم

لهذا اقرار مینمایم و نوشته میدهیم که مشتری مرقوم در مواضعات مزبور عمل و دخل و تردد و آباد نموده تعلقه

بنام

بنام خود نویسانیده از شامل بنده خارج شرع مال گذاری سرکار نموده دیوتر و برهموتر

و بهوتران و فقیران بحال داشته با فرزندان و نبا بر خود قابض و متصرف باشند تا فی الحال

بهیچوجه من الوجوه از منتقر و وارثان منتقر هیچ دعوی و علاقه نیست و نمانده بنابر آن

اینچند کلمه بطریق قباله خرید کے نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید

له موضع
۱۰ ا
معه راجع طوماری معه بهرای — مال ...

اصل طومار — بهرائی الکهدیه وغیره
مال ... ۶ ره — ... ۹ ره ۱

موضع رکلمو پور
یک موضع
مقدس — مال ... ۸ ر — ... ۱۰ ر — قسمت موضع تهلاکوه — مال ... ۸ ر

اصل — ... ۶ ره — بهرائی وغیره — ... ا ره ۱ — اصل — ... — بهرائی وغیره — ... ۱

تحریر فی التاریخ بیست و هفتم شهر جمادی الثانی سنه جلوس والا مطابق بیست و نهم ماه اگهن ۱۲۰۲ سنه یکهزار یکصد و هشتاد و ...

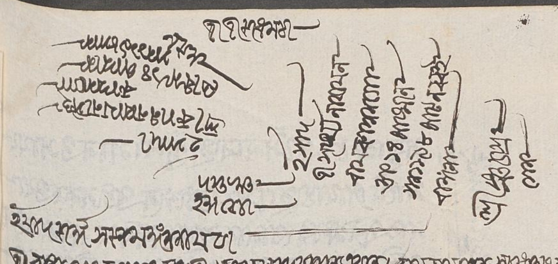
ইসাদ সার্দ্দি সমন মওঁন নাম ও সামচন্দ্র
সেনাচৌধারি ওনাদে ও রামরাম সেনাচৌধারি
ইহবদে ও জোমদ্দারী রামসেন চৌধারি সুখেতে
নীলিৎ ও গৌরহরি বসু ওনাদে ও রঘুরাম
রামবসু ইহবদে ও পেশকর রাম বসু হস্য জমাদির
গিবসৈ মিথ সন ১১৭২ এগার সত্তর বাহাত্তরি সাল
জৈষ্ঠ নীলিন কাজ স্বত্ত গাতে আমার তানুক
শাতে বাম্মর খর ও সা সমস্ত বন্দেস আনা মোতে
জমা হোনা আমলে খগলে কুরাষ্টি খর সরকার সেনা
মাবাদ চাকলে হাস্যনি মহাল খালি সা সারিফ ও তাহার
জমা ও মারি মাম ফিরানে আমল বাড়ে মাও গয়
রও মরনগ খই সত্ত পাচিস ২২৩ জমা মাফী স্বত্ত
সেনতে যেন সমস্ত বাদ সরকার গ্রাম মণ্ডলের বোঝ
বারোজি সিমন্ত ও মরান হইতে আহার সাবাদ
অবেদ আমা হইতে সরবরাহ হয়না এ খাবল সহ সা
পুর স্বগ্রাম মহায় সজান পাদ সজন স্থান সংক্রান্ত

সব্যাক্ষ ৮ঃ ওরসৈমাবজুহান্দি মামান ও সায়র
মাথে পায়াঘহাসেন ওজীবনে ওজীনকর ওয়া
গাত ওরফাত তোমার স্থানে খুবিধ খরিমাণ ওয়া
ওয়িতপৌল মবলগ ১০১২ এজহারের রীবিং গাও
বার খুমারবামউীন ওগু তোমার স্থানে নগদ দস্ত
বদস্ত পাইয়া আমানত ওয়াবধে আনিয়া খামান
ওয়ামী মানেহায় মবলগে আমল ওদদেন ও আবাদ
ওয়াবধ রক্ষিয়া আমার সাহামন হইয়া তোমারে উড়ইয়া
আপনা লেতও য়াবক্ষ্য নঁ পাইয়া বাধাবায় মানস্তু খুরিয়া
খুরিয়া হিস্যা নানসার সাবহে পরতামা মথলীবনহই
সেং ওরফে ওরফতর ওমাহমং এশন ওথথ মবোন বাঁহলন
বাআযদেবিরু পৌশাদি এশম পরবনছেলে জোগমন
দাওয়াবাই এওয়জ তেপাদিদ পরবী টিকাম হাঁঃ আসপদ
তারিখ — ২৯ অগ্রাহায়ণ

ওয়াসীল বাকী

মোকাম	আদায়	বাকী	আসামী
আসল	১৮৩॥৶	৯৭৷৶	৯৮
ফেরবার্দী			
খারজ বেওয়া	৫॥৶৩	২৯॥৫	৯৷৷
	২২৩)	১২০৷৷	১০৪৷৷

২৹ — শ্রীমদন সিংহ — মহিমাপুর — বন্দ — তারিখ — সন —



ইয়াদ ফর্দ্দ সম্পন্ন [illegible] পত্র

শ্রী বাবা মোহন দাস স্ব নামে শ্রীমত্সুন্দর [illegible] এখানে রামরাম ঘোষ সুচরিতেষু
লিখিতং শ্রী মুকুন্দ চন্দ্র ঘোষ সাকিন [illegible] বাদি [illegible] ইস্তফা পত্র মিদং কার্য্যঞ্চাগে আমার
আমার সাকিন [illegible] [illegible] আমার [illegible] সমস্ত [illegible]
[illegible] সাং [illegible] মহাশয়ের [illegible] সরকার [illegible]
[illegible] সাকিন [illegible] ৬০ [illegible] সত্ত [illegible]
[illegible] সনে মাকসুদ সাং ১২৪৮ সাল এক সত্ত [illegible] এক্ষণে আমার
[illegible] আমার হইতে মাকসুদ [illegible] সরকারেই [illegible] আমি দখল
[illegible] হইয়াছি ইহা আপনে [illegible] এক্ষণে
আপন [illegible] বাড়ির [illegible] মধ্যে মায় মাল [illegible]
[illegible] আমার [illegible] [illegible]
[illegible] বাগান [illegible] চতুঃ সীমার
ভিন্ন ইহার [illegible] সরকার [illegible] এক [illegible] সত্ত [illegible]
[illegible] তোমার [illegible] [illegible]
তোমার [illegible] পাইয়া [illegible] আপনে [illegible]
[illegible] চতুঃ সীমার ভিন্ন আমি
[illegible] সরকারের [illegible] সরকারেই [illegible]
[illegible] আমার [illegible]
[illegible] সুখে ভোগ করিহ [illegible] আমার
[illegible] [illegible]
আমার [illegible]
[illegible] এক [illegible] তোমার
[illegible] ইতি সন ১২৪৮ সাল
[illegible] সাল আশ্বিন —— ১১ [illegible] ——

ইয়াদ [illegible] মকাম [illegible]
শ্রীরাধা মোহন সেন ও নন্দে শ্রী শ্যামসুন্দর সেন
ইয়ানে রামরাম সেন [illegible] শ্রী [illegible]
সেন ও নন্দে দয়ারাম সেন ইয়ানে [illegible] রাম সেন
করত [illegible] আমার [illegible]
[illegible] আমাকে কি [illegible]
মহাল [illegible] তোমার
[illegible]
[illegible] ইতি
সন ১১৮৮ [illegible] ১১ [illegible]

منکه زبرآیین چودری تپه سانکهی حصه هفت انگ عمله پرگنه سلطانپور باب

سرکار بازوهای محال خالصه شریفه ام چون نیج تعلق بندهٔ موضع کوهردهین پور

عرف می لاکی و قسمت رحیم پور معه مضافات تعلقه شیورام دت و قسمت سری لاوڈره

و قسمت خلف لاوڈره و قسمت باراکاون و قسمت جنیدی پرشاد درآمد از ویرانی و قسمت

ملکو حصه بندهٔ موضع مذکور و قسمهای مزبور مع رعایا و آراضی حاصل افتاده و جنگل و جلکر

و نکر و بهلکر و باغات و تالاب و اشجار مثمره و غیر مثمره محدود بحدود اربعه معموله و مقبوضه

سوای دیوتر و برهموتر لاخراجی بلا اکراه و لا اجبار عوض مبلغ یکصد و پنجاه و سه روپیه سکه رایج الوقت

که ثمن مثل وقیمت عدل است بدست زر زاین رای فروختم وبیع کردم که ثمن مرقوم

در قبض وتصرف خود آورده حصه مصدور را بمشتری مسطور تسلیم نمودم جمیع موضع

مذکور وقیمتها مذکور سوای لوازمه مبلغ یکصد وسی وچهار روپیه چهار ده انه سه کنده

سه کودی مشتری مذبور بنام خود تعلقه نویسانیده ادای مال گذاری نموده

با فرزندان تو اخود برحصه مرقوم قابض بوده در بیع وهبا مختار باشند منمقر از موضع مذکور

وقسمها مذکور بهیچ وجه من الوجوه دعوی وعلاقه نیست ونماند بنابران اینچند کلمه بطریق قباله بیعنامه

نوشته داده شد که عند الحاجت حجت باشد تحریر فی التاریخ بیست ویکم ماه بهادون ۱۱۶۱ مطابق ۱۱۶۱ فصلی

ইয়াদ দীর্ঘ সকল মপ নায় তা প্রেত আপনা বায়ন বায়

শ্রীচরিতেষু লিমত° শ্রীনরনারে সেন চৌধরে তাপে

সাম্মানি হি ৫২ সত্ত আলী তরফে ৫৬° সাতে

সাত আনে মহম্মন পরগণে ছন তান থাতাপ সরকার

বাঙ্গেহ মহন আলি সাস রেকা তেম রেক্রী প ৭ মেদ° সন ১১৬১

এগার সও এক সপ্তী সান আক্তে নিমন সম্ভবা আছে

তপাম ৪ জবের আমার হিস্যার নিত আবেকের মৌতে গোথ

ঘন পুরকর ফেমাল যাগী ও কিসমত রাহিমপুর মযামদ

ফত শাল্বর সেবরামদও ও শ্রীধর মণ্ডপ সাও নাডা ও শ্রী

সম্পন্নাত ওবাদ ওশ্রীসমত পাজগাত ওশ্রীসমত
চন্ডীপ্রসাদ আপত অমরবাটী ওশ্রীসমত নন্দ সোনা
মৌজেমজকুর ওশ্রীসমত হাপাজগাত মজকুর সজপাইন
সপেপদ হাসীনত বকুর চওসীমের জেলমহাক্রমাসে
বাসুর বাকনগাদ পোনমরমণ ১৬৩ একশত তেশন্টায়া
শীফা পাইয়া জেমারখ্যানেবে কী দিনমে মৌজেমজকুর
ওশ্রীসমত হামজকুর তপ শীমিজমা মহসেও আযনওযাজমা
মরনগে ১৩৪ দশ ৩দ একশত চোতিসাযা চৌকতানমপোনব
তপসীল এযেন

হরীকৃত দেহ অভ্রমা
দেহ — মিসদাগ
৩।২১১ — ১৩৪।৩
আসন — সেওয়াযসরীমা

মৌজেগোবরধনপুর — শ্রীসমত রামরবা — শ্রীসমত রামগোবিন্দ — শ্রীসমত মাধবচন্দ্র
ওয়াকেয়ান মোগৌ — মহাদেব প্রসাদ — দেহ মিসদাগ — দেহ মিসদাগ
দেহ মিসদাগ — শ্রীরামপদ
১ — ৭৬।৫ — দেহ মিসদাগ — ২১০ — ৮।১৬দ — ১২০ — ৪।৫
বিং — ৩০ — ৪১।০।। — বিং — বিং
আসন সেওয়াম — বিং — আসন সেওয়াসরীমা — আসন সেওয়াসরী
৬৩।৩ — আসন — সেওয়াযসরীমা
২২।৮৭ — ৩৩।১১ — ৭।৩১১ — ৪।।২১ — ২।১৭ — ৪।৩ ।।২

শ্রীসমত পাজগাত — শ্রীসমত চন্ডীপ্রসাদ — শ্রীসমত নন্দ সোনা
দেহ মিসদাগ — ৩০ অমরবাটী
২৫০ — ৬।২১৩।। — দেহ মিসদাগ — দেহ মিসদাগ
বিং — ২১০ — ।।১৯ — ৩।। — ২২৪।
আসন — বিং — বিং
৪।১৩ সেওয়াযসরীমা — আসন — সেওয়াযসরীমা — আসন — সেওয়াযসমে
।২।৩।। — ২০১৯ — ১।২। — ।২

দেহমাত মোমেরন হেমজকুর তসমীর আমানত যে জাব কনিয়াইয়া পুত্র পৌত্রাদিক্রমে
সরমসুখে ভোগ করহ দেব ওজর বাহানা ওব নাহে বাপ পীর পরিশেওয়ারিসী দেনদার
দখলিকার সকলেতে আমার থাকে আমার ওয়ারিসী আমলের বাজ নাই এতদার্থে ছেলেম
বিক্রী পত্র দিলাম ইতি সন সদর অবিং ৩১ ভদ্র রোজ শুক্রবার

لحه جلالت سپه سالار ریل کرن والیس گورنر جنرل وغیره

عرضداشت رعایای ساکنان کلکته تاکه بدفع بدسلوکی تیپو شاه فرض جنگ نموده بودند

خدای کارساز معاضدت خواهد نمود نهایت امید نموده حتی الامکان مایان ارادت

نموده ایم از فیض زلال واقعه انصرام مرام لاف شکنی شاه که خود با فوج عبور ملک شاه نموده

جابجا زهره جمعیت مفسد چون کاه با آتش دلاوری منعدم ساخته اند خوش سیرآب شده ایم

از رعیت پروری و مامون نمائیهای جان و مال بهر عنوان مایان خاطرجمع میمانید

خود وارد از آسمان بلکه پرورنده پناه گیر و منابع و پناهنده اند آرزوی کارنیک نامی

در جهان خوب نمایان گشته از باز آمدن صاحب نهایت بدل مسرت شمول شدیم از بودن

کار فرحت رای سایر انام بر صاحب عین رضای پرورد گار متصور میگردد بهر صورت به تقریر

وصف خود ناتوان دانسته در میان متابعان بکس شمار نموده از روی شفقت عرض

مایان پذیرا خواهند فرمود

145

মহিমান্বিত বিক্রমশ্ব কর্ণ
ওয়ালিস গবর্নর জেনেরল বাহাদুর

কলিকাতাবাসি প্রজালোকের নিবেদন
টিপু সাহেব বিরুদ্ধ ব্যবহার দ্বারা রাজার্থে যদবধি
যুদ্ধ বিবাদ করিয়া ছিলেন সেই সময় দেবতা কুশল
করিলেন নিতান্ত ভরসা করিয়া আমার দেশের যথা
যোগ্যতা কামনা করিয়াছি এবং সাম্প্রত সাহেব লোক
প্রবেশ করিয়া স্থানে স্থানে বিক্রমরূপ অগ্নিতে দুষ্ট
দমন হওয়াতে বিপক্ষরা সাহেবদের ভক্তি ভাবিয়া স্তুতি
করেন সম্বাদ শুনিবামাত্র আমরা সুস্থ হইয়াছি প্রজাপ্রতি
পালন করতাপ বিশেষ করণের দ্বারা রূপে আমরা দিগকে সন্তুষ্ট
করিয়াছেন আপনি প্রজা লোকের প্রমাণ অনুগত আপ্ত
পালক বিপক্ষরা যুদ্ধে অর্পিত হইয়া দোষ সমস্ত হইয়াছে
আপনকার পুনরাগমনে নিতান্ত আনন্দ করিলেন আপনকার প্রীতি
নিতান্ত সহিত আনন্দ যুক্ত হইয়া সমূহ লোক জয়ধ্বনি জনক
শব্দ করিলে আপনকার প্রতি দেবতার প্রেম পরিচিত অনুভব হইতেছে
সর্বতোভাবে আপনকার গুণ কথনে অক্ষম তথাপি আমরা আপন অনুগতিক
অনুগত গণের মধ্যে গণনা করিয়া আমরা বাদের নিবেদন অনুগ্রহ
পূর্বক গ্রহণ করিতে আজ্ঞা হইবেক ইতি

رجمه شرح پته رعیت خودکاشت

الکه

باسم رام هری کهوس پته خودکاشت باین قرار داده میشود که تعلقه اینجانب موضع گوری پور پرگنه جهوتی پور در موضع مذکور معه محلول رام موهن پال زمین شالی موازی دو بیگهه وخانه بادی چهار بسوه شمار الجمع اصل موافق ذیل مبلغ چهار روپیه پته خودکاشت داده شد شما موازی مذکوره آباد و تردد نموده وخانه بادی احداث کرده مالگذاری سال بسال نموده متصرف باشند و ابواب ضابطه موضع مزبور علیحده خواهند نمود بنابر اینچند کلمه بطریق پته خودکاشت نوشته داده شد تحریراً فی التاریخ پانزدهم ماه بیساکهه ۱۱۶۷ بنگله

للعه ر

زمین شالی
۲ بیگهه
۳ روپیه
عنف

زمین خانه بادی
۴ بسوه
۱ روپیه
عنف

رجمه شرح پته رعیت پایکاشت

لکه

باسم رام نراین کهوس پته پایکاشت باین اقرار داده میشود که تعلقه اینجانب موضع رجب پور پرگنه حیات پور در موضع مذکور معه محلول هری کهوس زمین شالی موازی ۲ بیگهه شمار ا پته پایکاشت دادم مالگذاری ان مقرره مبلغ سه روپیه ماالگذاری سال بسال نموده موازی مذکور اباد و تردد کرده متصرف باشند از ابواب دیگر علاقه نیست بنابر اینچند کلمه پته پایکاشت نوشته داده شد تحریراً فی التاریخ ششم ماه چیت ۱۱۶۹ بنگله

৭ ইশাহার ৪॥—

শ্রীরামহরি ঘোষ করার পাট্টা কবুলিয়ত পত্রমিদং কার্য্যঞ্চাগে
আমার তালুক মৌজে গোবিন্দপুর পরগনে ছুটীপুর মৌজে
মজকুরের মধ্যে শ্রী রামমহন পালের মহলের সালি জমী
২ দুই বিঘা ও বাস্তু জমী ৪ চারি বিশ্বা কাটা জেমাকে
আসল জমা ৪ চারি টাকা জায়মাফিক খোদ কস্তা
পাট্টা দিলাম এই জমী হাসিল তৈয়ার প্রজা আইয়া ও কুটিতে
বসত বাটী বানাইয়া পরম সুখে ভোগ করহ আবু ওয়াব
খাজনা সহরে আছে তাহা আদায় দিবা সন্ন সন্ন দিবা
এই করারে খোদ কস্ত পাট্টা দিলাম ইতি সন ১১৬৭ সাল
তারিখ —
১৫ বৈশাখ

	জমী	দর	জমা
সালি	২/	১	২
বাস্তু	।৪	॥	২
	২।৪	০	২/৪

চারি টাকা চারি আনা মাত্র

শ্রী রামনারায়ন ঘোষ চিরাবলী পাট্টা কবুলিয়ত পত্র মিদং কার্যঞ্চাগে
আমার তালুক মৌজে রাধাবল্লভপুর পরগনে হাসানপুর মৌজে
মজকুরের মধ্যে মহলের হরি ঘোষের সালি জমী ১০ দস বিঘা
জেমাকে পাট্টা দিলাম মহরের বাবস্ত মকরা ২০ কুড়ি
টাকা সন সন আদায় করিবা জমী আবাদ করিয়া
পরম সুখে ভোগ করহ আর কোন বাব সাহিত দায় নাই
এতদর্থে পাট্টা কবুলিয়ত দিলাম ইতি সন ১১৬২ সাল
তারিখ —
১৫ বৈশাখ

Nr. 15.

بند اول

~~ملازمان حضور را حق تعالی حاکم و دادرس سه فریق یکی صاحبان انگریز~~

دویم قوم مسلمان سیوم قوم هنود اینملک نموده و مثل ملازمان در مرتبه
و اقتدار کسی از سرداران در اینملک نیامده اند چنانچه وقتیکه آوازه تشریف
آوردن ملازمان در ینملک گردیده بخدای وحده لاشریک که قسم مردمان مظلوم
و کسانیکه در دل خود با یقین میدانستند که بهیچ نوع کارهای خیانت و بی دیانتی
نکرده ایم خوش و خورم و شادمان می بودند و تشریف آوردن ملازمان را
بعقد انگشت میشمردند و مرد ظالم و بد دیانت و خیانت کار علی هذا القیاس
ناخوش و مغموم و مهموم اوقات بسر میبرند و مردمان دیانت دار و خیانت کار
و ظالم و مظلوم را بیقین تصور شده که احوال عدالت و غور رسی هر یکی مطابق
اعمال آنها خواهد شد چنانچه هرگاه بفضل الهی ملازمان زینت افزای مقام کلکته گردیدند

و هریکی با رباب ملازمت شدند وحسن اخلاق و بی طمعی و عالی همتی ملازمان

بقرینه و قیاس دریافت نموده نوزیاده تریقین خاطر همه ها گردید که الحال

بندوبست اینملک و داد رسی غربا بتعجیل و عجیل بخوبی خواهد گردید و فی الواقع

یقین خاطر مردمانست که بفضل الهی همین قسم خواهد شد لیکن چون ملازمان

حضور بسبب مشورت وقت درین امورات قدری توقف ونموده اند مردمان

اینملک بستوه آمدند و کاهی خیال مینمایند که ملازمان حضور را انقسم معلوم گردید اما

که مردمان اینملک بامنیت و ارام تمام هستند و کاهی قصور مینمایند که همه مراتب

معلوم حضور گردید لیکن تدارک آن بجز تدبیر نمیتواند شد و کاهی خیال مینمایند

که لاڈ صاحب از انتفاع اینملک اصلاً و مطلقاً کار رسیده اند درینصورت احوال

ملک خراب شده مدت ممتد را دیده بخاطر مبارک آورده اند که در تدارک این امورات

اکثر مردمان سابق و حال بد خواهند برد چه ضرور که دماغ سوزی نموده بسوال وجواب

برکا

هر یکی خود را آلوده شود هرگاه اتفاق رفتن ولایت خواهد گردید باکفان وقت انجا کفته خواهد شد

بعد ازین صاحبان مالک انچه خواسته باشند بنمایند بهر صورت خیالهای متنوعه در خاطر مردمان

در امده و بسیار متزلزل اند درینصورت عقیدتمندی بی سبب و بی جهت و بی شنایبه اغراض

خود و بلا شکایت احدی برای نیکنامی حضور و رفاهیت خلایق بعضی مراتب عرض

مینماید امید که در دفعات ذیل غور فرمایند و انچه بخاطر مبارک آید بعمل آرند لیکن فدوی

از فضل خدای کریم و تفضلات حضور امیدوارست که درباب بهتری اینملک مطابق مشورت وقت

ملازمان حضور بدل متوجه شوند و بندوبست اینملک و غورسی مردمان بطوری فرمایند

که نیکنامی حضور تا مدت مدید باشد

دفعه اول ملازمان حاکم سه فریق که با فی الصدر نوشته شده هستند

درینصورت لازم است که عدالت و انصاف و غورسی و برداخت فرقه صاحبان انگریز مطابق

فراخور و حسب حال هر یکی لائق باشد و در فرقه مسلم و هنود و دادگستری و پرورش طبق

حوله و مراتب مردمان این دو قوم جاری دارند اگر بیکطریقه داد و انصاف و غور پرداخت و هر دفعات بهر سه فریق خواهد گردید هرآینه انتظام نمیتواند ماند و انضباط احکام اینقدر بظهور اید که کسی از سه فرقه از حکم حضور سرپیچی نماید و در صورتیکه کسی انحراف نماید تدارک آن سزا فی الفور بعمل آید

اینملک بسبب ها ی چند که در تحریر آن شکایت و بدگوئی هر سه فریق اینملک میشود خراب و ابتر گردیده ضرور نیست که ملازمان حضور باز پرس آن بفرمایند لیکن شایان عهد و بلند حوصلگی ملازمان آنست که در حال همه سررشته های پارینه که از مدت در اینملک جاریست علی الخصوص اخذ زر کارسازیهای بیجا مطابق مناسب موقوف شود حقیقت اینکه ملازمان برای ذات خود نظر بر رفاهیت اینملک مقرر فرموده اند که از احدی من الناس انتفاع خود باید کرد و هیچ چیز از نقد و جنس و تحایف سهل از کسی نخواهند گرفت و احدی از تابعان حضور هم نگیرند لیکن مردمان سه فریق اینملک بد اموز مدت هستند نمیتوانند که خوارق مدت بدید را همه کس یکبارگی بگذارند مگر بعضی مردمان بسبب قرب حضور و بدنظر

واخذا

وخدا ترسی و باین قسم حفاظت اینمعنی نموده اند لیکن درحقیقت اینست که بدون زرکارسازی

بطور مناسب انجام کار هم نمیشود ملازمان حضور بمقتضای دور اندیشی اینقسم تدبیری فرمایند

که در مفصلات فیمابین هر سه فریق زر کارسازی مطابق کار بعنوانی بابدار بگیرند

که سازش کار هر یکی شود و موجب ابتری کارها نگردد و اینمعامله مثل دستور سابق که

در انوقت هر سه فریق صدر و مفصل را این امر گلوگیر شده بود الحال نباشد اینمعنی موجب

انتظام کلی هر سه فریق میتواند شد لیکن این امر بی تهدید حکم سخت ظاهر و باطن نمیتواند گردید

و دریافت این سررشته بدکه زیاده از حد است بعقل ناقص می اید که باین قسم میتواند شد

آن اینکه در بورد و چهار کس سردار هستند یکیک سردار سه سه ماه یکوقت در کچهری

خالصه بلاناغه بنشینند و حکم حضور شرف نفاذ یابد که هر کس که در مفصل هیچ پاسی شده باشد در

خالصه شریفه ظاهر نماید تدارک آن قرار واقعه خواهد گردید بعد ازین صاحبان بورد مطابق

دوره پروانه اظهاری و جهتی های اظهاری بهر سه فریق جاری نمایند درینمعنی ملازمان حضور

بتعین تصور فرمایند که در ایام این سررشته بدکه راهش رئیس همه سررشته بدست بسیار کم

خواهد ماند و هر قدر که باقی خواهد ماند بانقدر خالی از کارسازی طرفین خواهد گردید و هم آینه که

که الحال بنام کارسازی ابتری کارها میشود رفع خواهد گردید

بند دوم ~~درین شهر کلکته تاهم معامله اراضیات وتجارت وغیره بسیار~~ است

لیکن سررشته عدالت سپرن کورت وعدالت دیوانی که مقرر است بی خرچ زرها

بهردو جا نالش نمیتواند شد درینصورت غربا بحق خود نمیتوانند رسید مثلا یک شخص

دعوی ده هزار روپیه بر یکی بطور امانت یا قرض بسیار واجبی میدارد و شخصی

مدیون با وصف وسعت درادای آن تساهل نمود وصاحب زر سرمایهٔ خود دیگر

هیچ نمیدارد که پیش حاکم خرچه عدالت داده نالش نماید درینصورت با وصف بودن

ده هزار روپیه بسبب عدم دادرسی مفلوک شد ودرصورتیکه اتفاقا زر ده هزار روپیه مدیون

یکچیزی قرض مهاجن دیگر بوده باشد و مهاجن مذکور نالش کرده این مدیون را در جیلخانه

قید ساخت بیچاره بسبب بی مقدوری از جان هلاک گردید انیقسم معامله بسیار روبکار میشود

درینصورت لازمه شفقت وتفضلات اینست که خرچه عدالت که بمجرد نالش از فریادی میگیرند

بعد ازین بگیرند درینمعنی نقصان سرکار اصلا نیست لیکن رفاهیت خلق بسیار میتواند شد

و رسوم سرکار اگر وقت نالش و بعد از رفع نالش در سرکار بگیرند تاهم نقصان سرکار نیست
زیرا که اخراج این زر در سرکار داخل نمیشود که ازان کفایت معتبر سرکار میتواند بود

در شهر کلکته و مفصلات قطاع الطریقی و شبخونی و دزدی بسیار میکردند و اینمعنی موجب خرابیهای
ملک است تدارک اینمعنی آنچه مناسب باشد بمشورت مشاوران امور ملکی بقسمی فرمایند
که در شهر و مفصلات امنیت کلی حاصل آید پیشتر در کلکته شورش دزدی بسیار شده بود
آنوقت گورنر هستینگز صاحب بفدوی ارشاد فرموده بودند فدوی نقشه چوکیداری
و حفاظت تحریر نموده گذرانید چنانچه گورنر مستر هستینگز صاحب این نقشه را از راه
تفضلات جاری فرمودند از آنوقت تا مدت آثار دزدی و شبخونی نمانده الحال ملازمان
حضور مالک اند باندک متوجه شدن رفع و دفع این مکروهات میتواند شد

درین شهر کلکته تکس پیشتر نبود بعرصه قریب گردیده لیکن اگر از مکانهای کرایه که
بسیار است گرفته و از مکانات سکونت مالک مکان تکس موقوف گردد چندان موجب

نقصان سرکار نیست زیرا که در مقرر شدن تکس دولتمندان این شهر اکثران احداث مکانات
سکونت مالک مکان تکس موقوف نمودند در هر دو صورت موجب کم ابادی شهر میتوانند شد
اول بسبب عدم احداث مکانات در کارهای درودگران و مزدوران و غیره فرقه این پیشه
کمی رو داده دوم مردمان غربا که گویا لوازمه شهر هستند کم شدند درینصورت ضرورت
که در مقدمه تکس اندکی غور فرموده یک نقشه این قسم درست فرمایند که هم نقصان سرکار چندان
نگردد و هم رفع شکایت ساکنان شهر گردد

هرچند درین سال بسبب صدمه طوفان و طغیانی اب در بعضی جا کم و در بعضی جا زاید موجب نقصانی
فصل گردیده لیکن باین سبب موجب اینقدر گرانی غله وغیره در صدر و مفصلات نمیتوانند شد
عادل حقیقی برای همین حاکم عادل ظاهر پیدا ساخته که ساکنان ملک هر یکی باختیار خود کارهای
تجارت و انتفاع و خرید و فروخت حسب دلخواه مطابق غرض و مطالب خود بی مناسبت کردن
نتوانند و تاجر پیشه ها و مهاجنان انتفاع خودها زیاده از حد ننمایند و غربا پایمال نشوند
حاکمان وقت تدارک اینمعنی همیشه نموده اند و اینمعنی را موجب ابادی ملک و کفایت

سرکار

سرکار تصور نموده اند درین روزها گرانی نرخ غله وغیره وگرانی قیمتی نمک غربای ملک را که
اکثر همین فرقه غربا هستند غارت ساخته وسوای این بته گه اشرفی که گاهی نبوده موجب
نقصان اکثر آن گردیده هرچند نمک از سرکار بقیمت سنگین فروخته شده ست تاهم
اگر مهاجن بموجب حساب از خرید کنندگان نمک فی روپیه هشت آنه تجارت گرفته بفروشند به نسبت
اینوقت البته ارزان میتواند شد وفی الجمله رفاهیت غربا میتواند گردید و در بته اشرفی انتفاع سرکار
اصلا نیست صرف به تساهل حضور این بدعت تازه خراب کن ملک میگردد و در مفصلات تاجران
وتعلقه داران زر سکه در سرکار داخل میسازند تاهم معامله بته وصرف سکه بجای نقد جاریست
که موجب نقصان کلی تاجران وتعلقه داران میشود وآخر این نقصان بر رعایای غربا بار میشود
وموجب کم آبادی ملک میگردد واگر ملازمان حضور متوجه شوند این بدعت هرگز نمیتواند ماند
ملازمان حضور مالک اند تدارک این مراتب بسیار ضرور میشود

ملازمان حضور بخبر رسی نرخ در معامله تجارت کفایت لگوک کمپنی فرمودند اگر بخشی نمک
وافیون ملاحظه فرموده خبر رسی اصل صرف تیاری مال و وآدنی ملنکیان وکشتکاران آن

افیون بفرمایند بعد کفایت کارپردازان و مالکان اینکار کفایت کمپنی زیاده

از کفایت نرخ تجارت میتواند شد حقیقت این دو دفعه بسیار است باندک

متوجه شدن بلازمان حضور از خود ظاهر میتواند شد

رای و تدبیر ملازمان حضور از تمامی باشندگان سه فرقه اینملک عالیست و در اجرای

امور آت و آبادی ملک انچه مقرر خواهند فرمود بهتر و مستحسن خواهد گردید لیکن مطابق

راه و رسم اینملک ماجرای بندوبست و آبادی ملک در مزاج مبارک استقرار یابد

که همین اقبال عالی آبادی ملک و تحصیل خزانه و کفایت کمپنی و رفاهیت رعایای جویبی

میتواند گردید حقیقت اینکه بمقدمه بندوبست ملک که تعلق از اراضیات دارد و

سیوای این سایر آت ست یکطور بندوبست ساله برای تمام ملک بهتر نمیتواند شد

جای هست که مطابق جمع وصول سراسری الحال هست و بود زاید دارد

بند سیوم در انجا در بندوبست سراسری نقصان سرکار میتواند گردید و در جای

مطابق

مطابق بندوبست موجب ویرانی ملک میتواند شد علی هذا القیاس در بندوبست زمینداری
که تمامی ملک خود بندوبست زمیندار شود یا بالکلیه مستاجری و سزاولی و عهده داری کرده
اینمعنی هم برای ملک و سرکار خوب نمیتواند شد مناسبت که ملازمان حضور از همنشینان
واقف کار و کارکرده های صدر و مفصل اینملک که بار دیگر کرده باشد و حسب ظاهر مردم
ادمی ابرو طلب و با خیرت و کارگذار که خوف اثبات دروغ گوئی بخود ها داشته باشند
احوال یکیک محال واقف شوند و بعد دریافت بندوبست حسب حال محالات بندوبست
یکساله و دوساله و سه ساله و چهار ساله و پنج ساله و شش ساله و ده ساله بفرمایند و نیز مطابق
مشورت در بعضی جا بندوبست زمینداری و در بعضی جا مستاجری و سزاولی و عهده داری
بفرمایند و در همه بندوبست کارها بدست مردمان کارگذار مطابق تجویز صاحبان بورد
و متصدی خالصه مقرر فرمایند که کارها بدست سفارشیان و نوکران واجب الرعایت
کسی بانتظام نشود و تمامی محالات بنگاله و عظیم اباد را چهار حصه نموده بدست چهار صاحبان بورد
بدهند که هر یکی نقشه بندوبست خودها از واقفیت خود و واقف کاران خود تحریر نموده
بحضور ظاهر سازند اگر پسند شود بهتر و الا حکم ثانی گردد که نقشه دیگر کرده بیارند و نیز صاحبان

ضلع بحکم رود که این صاحبان هم مطابق واقفیت خودها و مردمان واقف کار نقشه بندوبست ضلع خودها بحضور بفرستند اگر بپاس حکم ولایت که بندوبست نمودن با زمیندار مقدم است مضایقه نیست نام بندوبست زمینداری در همه جا باشد لیکن جاهائیکه عمله زمینداری کارگذار اند انها باختیار خود وصول و تحصیل نموده باشند و در جاهائیکه زمینداران مع عمله ناکارگذار استند انها معرفت مستاجر و سزاول و عهده دار خود بندوبست نموده مالگذاری کرده باشند زیرا که اجرای وصول و تحصیل ملک در همه زمینداریها بسررشته اجاره داری وغیره مطابق ضابطه وصول و تحصیل جاریست اگر مطابق ان از صدر خواهد شد متکفل مالگذاری سرکار را نیز همان عهده دار و سزاول وغیره زمینداران باهم میتوانند ماند

در بندوبست ملک صاحبان ضلع بیست و سه کس و دیوان مکتوب ضلعجات بیست و سه کس های مردم کارگذار و ابرو طلب در صدر صاحبان بورد دانا و عاقل باهم متفق و متصدی مردم آدمی وابرو طلب مع عمله کار کرده ضرورست بعقل ناقص می آید که رواج دیوان کموتی ها عمل کمپنی مروجست لیکن اگر بجای دیوان بنام تحصیلدار یا امین مقرر شوند و تعهد مالگذاری

وحکا

و مچلکا مطابق ضابطه از اینجا نویسانیده گرفته درانیمعنی به سبب دیوانی یک نوع
خوف عدم وصول زر سرکار میتواند ماند و زر سرکار بخوبی وصول میتواند شد و هر کس
و ناکس در خواست اینکار مثل دیوانی کمپنی بسبب بازپرس اینده نمیتواند کرد و فی الواقع
هرگاه آنکس تحصیلدار با این مچلکا و تعهد بحضور نوشته خواهد داد باین سبب سررشته
مفصل السبب بازپرس مطابق سررشته بخلاف سررشته دیوانی البته درست خواهد داشت
و الحال که دیوان های کمپنی مقرر اند اینها را هیچ خوف امورات سرکاری نیست و در خصوص
کاغذات سررشته هم بخوبی انجام نمیتواند داد و سوای این حرفهای دیگر بسیار است که تحریر آن موجب
طوالت کلام میشود اگر مرضی حضور خواهد شد مشروحاً تحریر میتواند نمود

در بنگاله چند لک روپیه بنام مشاهره بعضی زمینداران مقرر بود الحال موقوف است درین امر لازم
میشود که احوال گنجایش و جاییداد ایام حال و احوال آبرو و حرمت هر یکی دریافت فرموده
مطابق قدر رمق هر یکی بحال و بازیافت کرده شود اگر یک حکم بر همه کس جاری باشد برین فرقه
بسیار سختی میگردد و اگر ارشاد شود که در سالهائیکه مشاهره مقرر نبود آنها مطابق آن سال چرا مالگذاری

نمی نمایند انحراف خلاف قاعده و بموجب نیت لیکن آبادی ملک دیکسیال بهیک اندازه کاهی
نمانده و نمیتوانند ماند اکر به سبب آن سال که مالگذاری سیوائی مشاهره مقرر بود الحال ویرانی
ملک شده باشد سر براه چگونه میتواند کردید درمقام زیاده تحریر نمودن ترک ادب است خود مالک اند

مردمان اصل بنگالا و کسانیکه از بلاد دیگر صدها سال در اینملک بوده و باش خود فیلا نموده اند بسیار مفلس
ومطیع رعایا فرمان بردار حاکم وقت اند مصداق اینمعنی اینکه حاکم وقت اینملک از ابتدای
غیر اقوام اینملک همیشه مقرر مانده اند لیکن کاهی کسی از مردمان اینملک خلاف مرضی حاکم وقت
و سر پیچی ننموده و در حقیقت طاقت و توانائی اینمعنی نمیدارند و تمامی مردمان اینملک با وصف
تصدیعات شاقه در ملک دیگر رفتن نمیتوانند و نمیروند و گذران اوقات بسری خودها به پیشه نوکری
و کسی بکار تجارت و کسی بکار خدمات حاکمان وقت و کسی بکار زراعت و کسی از اراضیات
انعامات حاکم وقت مثل خیرات و برهموتر و مهتران و ایمه و غیره و کسی بامورات میداری و تعلقه داری
و غیره بقدر مراتب و حوصله میکنند و بهمین عنوانها گذران اوقات خودها نموده با استدعای
ازدیاد دولت و جاه و حشمت حکام سلف و حال مشتغل بودند و هستند چندی میگذرد که در همه وجوهات

وجه گذران هر یکی که سبب آن بسیار است و درین مختصر گنجایش بیان نیست تخلل گردیده چنانچه
بعضی ساکنان انملک که بایام قریب بود باش انملک اختیار نموده بودند باطراف و جوانب
سفر اختیار کردند و اکثر ان که بود باش خود ها از مدت میدارند نمیتوانند که جائی بروند هستند
درینصورت لازمهٔ حکومت و ریاست که ساکنان انملک را محض دولتخواه و مطیع و واجب الرحم تصور
فرموده از راه کمال لطف و تفضلات و عنایت شفقت فرموده حسب حال هر یکی مطابق اوقات بسری و بقائی حیات
اینها و پرورش فرمایند و پیش ضابطه بادشاه الکل تمیز و کمینی پرداخت منظور باشد

بند چهارم ~~هر فرقه انملک انچه مد نظر دارند هر آئینه انمعنی موجب آبادی ملک و نیکنامی بادشاه الکل نیز~~
کفایت میتواند بود هر چند حسب ظاهر انتظام انتقام امورات بسبب قلت ایام تمام و کمال نمیتواند شد لیکن
باجرای چند دفعه که در ذیل تحریر میشود موجب یکنوع رفاهیت میتواند گردید امید که درین معنی غور و تعقل شود

احکام عدالت انچه از حضور در کتاب تحریر شده است بروی کار بعمل آید درین معنی انتقام حکم مستحکم باشد که درین امر
رعایت احدی منظور نباشد و خبر گیری هر نوع این امر همیشه و هر وقت میشده باشند و گرفتن زر خرچه از فریادی

که بافی الصدر نوشته شد مطابق آن شرع باشد

بمقابله پرداخت صاحبان انگریز که اهل از فریق حاکم وقت و به نسبت مردمان اینملک عمدۀ و معتمد و معتبر هستند

بجای دو حصه یکحصه برای مردمان اینملک علی قدر مراتبهم منظور باشد

بندوبست زمینداران و تعلقه داران مطابق گنجایش ملک کرده و حسب حال زمینداران و تعلقه داران

وغیره یکچیزی اینقدر مقرر شود که زندگانی میتوانند کرد و بلا خلش می یافته باشند

در حال نوکرپیشه ها و تجارت پیشه ها وغیره باندازه هریکی بی اخذ نیک کار و بد کار از قسم تفضلات

منظور شود که هر یک پیشه داران اندک اندک بکار باشند و گذران خود مطابق وقت نمایند زیرا که حاکم وقت

حق تعالی مثل پدر دردمند در حق هر یک پیشه داران پیدا ساخته درینصورت خبرگیری و پرورش فرمودن

هر نیک و بد بقدر امتیاز که نیکان از نیک باز نمانند و بدان از اختیار بد کردن بیایند ضرورست

درباب اراضیات انعامات حکام سلف و حال باین تعقل غور شود که کسانیکه از وجه ماحصل اراضیات

انعامات صرف خبرگیری وارد و صادر و مدارس و مقابر و تهاکرباڑی و خبرگیری مسافرین و متردّدین

مینمایند و گذران خود ها از اکتساب دیگر میکنند اراضیات سابق و حال این فریق نظر باجرای امورات خیرات

بدستور سابق رعایت فرمایند و کسانیکه از وجه محصل اراضیات انعامات صرف اوقات بیدردی
وشکم پروری مثل مردمان ناکاردان و ضعفا و بیوه ها و بیکسان مینمایند بر احوال بیدست رسی انها
ترحم بسیار ضرور و کسانیکه از وجه انعامات باوصف اوقات بسری خود مفتون شده بیوه و اقسام
دیگر نیت از دیاد دولت و جمعیت میدارند درباب اراضیات انها یکنوع عدالت انتقام ضرور که
انها از موروث خود ها بیجا بیم نشوند و یکنوع شکایت سرکار بهم نباشند و در اراضیات آبکه حکام
بیشین انعام فرموده اند باوصف بودن ورثگان قوی تنقیح و تجویز بموجب ائین عدالت
موقوف فرمودن خالی از ثواب نمیتواند بود الحال در مقدمه اراضیات حکم حضور جابجا بنام
صاحبان ضلع و جابجا بنام رسیداران شرف نفاذ یافته درینصورت در مفصلات برغربا بسبب کاغذ طلبیهای
اسامی وار تصدیعات سابقه میکشند و اگر ملازمان حضور اندک متوجه شوند و رحم بر احوال غربا فرمایند تا اذیت
غربا رفع میتواند شد طریقه آن این است که در صدد تنقیح این کاغذات نشوند و از کسانیکه کاغذ
طلبیست ها که صاحب استعداد هستند و کلای انها پیش مردمان صدر کچهری حاضر شده مطابق فرمایش
حضور سربراه نمایند هرچند کلکته از اکثر جا مسافت بعید دارد لیکن تا هم به نسبت مفصلات رفاهیت
غربا خواهد گردید و در زیادتی اخراجات بسیار کم خواهد گردید و اصل حقیقت این است که زمینداران

و عمده زمیداران ازین فرقه واجب الاستحقاق بسبب رعایت حکام وقت که لشکر دعا

دانسته همیشه مراعات فرموده اند چندان خوش نیستند درینصورت یکگس را طلبیدن موجب

اذیت ها میشوند الا کدام کاغذات نیست که در دفترخانه زمیدار نیست همون کاغذات کهنه ها را

یکجا کرده بدهند هیچ هنگامه و قضیه بر غربا نمیتوانند شد از احکام حضور که الحال در مفصلات

کفایت سرکار بعد ازین انچه که شود ولیکن الحال خسارت کلی غربا و کفایت نمایان اهلکاران زمیداران

وغیره میشود ملازمان حضور مالک اند باندک توجه همه مشکلات اسان میتوانند شد بتغافل قلیل اسان مشکل میتوانند گردید

امسال بسبب گرانی غله و صدمه طوفان و کثرت باران احوال ملک در اکثر جا بسیار تباه است درینصورت

بی انکه ملازمان حضور خبرگیری مفصلات بنظر ترحم فرمایند موجب خرابیهای حال وانیده بسیار خواهد گردید

وانمعنی موجب نقصان بیکمپنی البته خواهد شد

این چند دفعات بسبب دریافت حضور مختصر از مختصر مجملاً تحریر نمود اگر مرضی حضور دریافت خواهد گردید اشاره و حکم

و مفصلاً بسیار راست و درست بقید قلم آورده بحضور ظاهر خواهد ساخت زیاده حد ادب

باد افتاب دولت و اقبال تابان درخشان باد

141

Nr. 16.

~~حقیقت بنگالا این است بیشتر در ملک بنگالا از ولایت معرفت کلاه پوشان صاحبان~~

انگریز و لندیز و فرانسیس و دنیامار آمدنی زر سرخ و نقره میشد من بعد در دار الضرب

زر سرخ و نقره مذکور مسکوک گشته روپیه ارکات و انگریزی و فرانسیسی نیز ضرب بنام پادشاه هند

میگردید روپیه های مزبور در سودای ابریشم و پارچه سفید و آدنی مینمودند و سوای آن

هندویات سوداگران لاهور و کابل و ملتان برای خرید ابریشم آمدنی میشد و زر خزانه

پادشاهی که ازینملک روانه شاهجهان آباد میگشت باز خزانه مذکور بعنوان هندویات معرفت

مهاجنان به سبب خرید فروخت اجناس دیگر درینملک می آمد غرض بهر صورت درهای ملک

بنگالا بجای دیگر نمیرفت ازینجهت سرسبز و معمور بوده است

قبل ازین حاکم وقت را دایم الاوقات خیال و تلاش می ماند که سایر رعایا و مزارعان سکنه اینملک را

بهیچوجه من الوجوه زحمتی و مضرتی نرسد معهذا در باب ارزانی نرخ غله و فراوانی آن همواره متفکر

و متصرف می بودند چنانچه سوداگران بابت غله سوای ملک بنگالا برنج وغیره غلات

در بیرونجات برده فروختن نمیتوانستند بلکه برای تقید و قدغن اینمعنی هلکت داروغه محال

156

ذخیره بمقام باقرکنج مقرر و معین بود که کشتی های غله باطراف و جوانب کلکته در کلکته
می انداز ازین سبب ملک ارزان و غربا با خوشی و خرمی گذران می نمودند درینصورت
بادشاه هندوستان نام صوبه بنگالا را جنت البلاد موسوم ساخته یعنی ملک بنگالا را
نسبت بملکهای دیگر بهشت قرار داده اند

درینملک قبل از عمل کمپنی انگریز بها در غله وغیره همه چیزها ارزانی و فراوانی کمال
بوده است چنانچه برنج فی روپیه چهار من و نمک فی من یک روپیه و گندم فی روپیه پنج من
و شش من و روغن زرد فی روپیه دوازده اثار و روغن تلخ فی روپیه شانزده و
هفده اثار همین قسم هر یک جنس در جهانگیرنگر و مرشداباد و فروخت میشد بلکه
در ملک چکله پورنیه برنج فی روپیه شش من و در ماه سواران خود سما پانزده روپیه دوازده
روپیه تا عمل نواب سیف خان بهادر فوجدار چکله مذکور بود تا عمل نواب سرفراز خان
مرحوم در بلده جهانگیرنگر و مرشداباد و اطراف آن غله وغیره چیزها بجدی ارزان بوده است
چنانچه دروازه غربی قلعه بلده مذکور مسدود بود در آن یک کتابه بود در آن بطریق طلاق
نوشته شده بود که هر صوبه داریکه دمری اثار برنج یعنی یک کودی اثار برنج را بده ده

روغن نیز

فروشانیدن توانند نصوبه دار این دروازه را وا کشد آخرش نواب
غالب علیخان مرحوم اول به نرخ ده ده کودی اثار برنج فروشانیده ان دروا
وا کرده بودند و در آن ایام مبعی روپیه سکه فی روپیه دو کهاون هشت پن
وار کات فی روپیه دو کهاون چهار پن کودی مقرر بود حالا مبعی سکه
فی روپیه چهار کهاون هشت پن وار کات چهار کهاون دو پن کودی مقرر است
وقیمت غله برنج در کلکته فی روپیه ۳ سی اثار و گندم فی روپیه یکمن همین قدر قسم تے
کم و زیاد فروخت میشود چون ملک بنگاله بقبضه نواب مهابتجنگ مرحوم
در آمد ارسال خزانه پادشاهی کمی شده ملک هم از لوت مرهته پایمال و تلف
گشته ازان هنگام زراعت هم کم کم پیدا شدن گرفت علاوه متهوت زر
چوته مرهته و فیلخانه هردو یک سرکار جنابعالی و یک سرکار بندگان عالی نواب
شهامت جنگ نواب اله وردیخان مهابتجنگ بهادر هردو سرکار زر متهوت
بازیافت سه بندی جمع مقرر نموده در عمل نواب سراج الدوله نذرانه منصورگنج و
قیمت اهک و خشت کوده به شامل متهوت گشته ازین قسم متهوتهای یک

بابت مقرر گشته بعد ازان در عمل نواب قاسم علیخان صرف فی روپیه یک و نیم آنه

جمع مقرر نموده در عمل مدار المهام کمپنی انگریز بهادر منهوت بهای خلعت و پشته بندی

در سوم ده آنه معین گشته همگی سنه و فع سنه لک پنجاه هزار روپیه بموجب تفصیل ذیل

حالا بالکل منهوت ها جمع یکجای شده جمع مقرر گردیده مال گذاری میگیرند

در قحط های سال السابل مردمان بسیار ضایع گشته هم ویران محض باین درجه گردیده

و دیهات که از کثرت رعایا و برایا یک وجب زمین افتاده نبود دران بیشترها گردیده

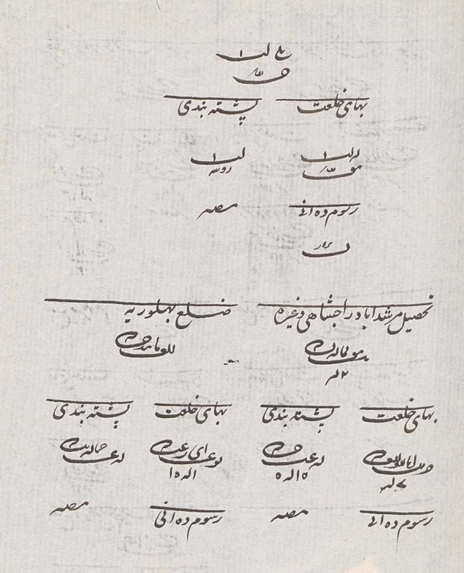
به سبب کم شدن زراعت و زیاده گردیدن خراج اراضیات و از نقشه نو

صاحبان عدالت فوجداری و دایر سایر و وزدوان و شحنو نیان زیاده

از حد گذشته و حاکم وقت را رحم از دل یک قلم برخاست شده است

بلکه روز بروز مد نظر به زیاده طلبی است مقرره تفصیل بالا بموجب

ضلع بندی سنه ۱۱۷۷ بنگاله



[illegible]

پشته بندی	بهای خلعت
[illegible]	[illegible]
مصه	رسوم ده انی
	[illegible]

ضلع بهلوریه	تحصیل مرشدآباد در اجناس هی وغیره
[illegible]	[illegible]

پشته بندی	بهای خلعت	پشته بندی	بهای خلعت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مصه	رسوم ده انی	مصه	رسوم ده انی

[illegible] [illegible]

ضلع اوکهره عرف ندیه

[illegible]

بهای خلعت

[illegible]

۱۲ له

رسوم ده ا٪

[illegible]

۱۲ له

پشته بندی

[illegible]

۹ له

مصـه

ضلع حویلی نحره عرف دیناجپور

[illegible]

بهای خلعت

[illegible]

۱۴ له

رسوم ده ا٪

[illegible]

۱۴ له

پشته بندی

[illegible]

۴ له

مصـه

ضلع بیربهوم

[illegible]

بهای خلعت

[illegible]

۵ له

رسوم ده ا٪

[illegible]

۱ له

پشته بندی

[illegible]

مصـه

ضلع جلال پور

[illegible]

بهای خلعت

[illegible]

۱۴۰ له

رسوم ده ا٪

پشته بندی

[illegible]

۲ له

مصـه

ضلع کروای جنگله سلهت

[illegible]

بهای خلعت

[illegible]

۱۵ له

رسوم ده ا٪

[illegible]

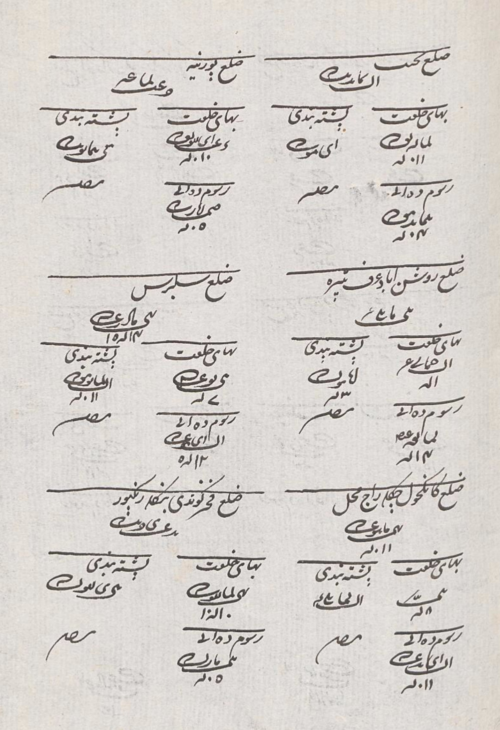
۹ له

پشته بندی

[illegible]

۷ له

مصـه



ضلع کحب
[illegible]

بهای خلعت — [illegible]
بسته بندی — ای [illegible]
مصر
رسوم دواله — [illegible]

ضلع پورنیه
[illegible]

بهای خلعت — [illegible]
بسته بندی — [illegible]
رسوم دواله — [illegible]
مصر

ضلع روشن آباد عرف تیره
[illegible]

بهای خلعت — [illegible]
بسته بندی — [illegible]
مصر
رسوم دواله — [illegible]

ضلع سلبرس
[illegible]

بهای خلعت — [illegible]
بسته بندی — [illegible]
رسوم دواله — [illegible]
مصر

ضلع کانکجول جکهار راج محل
[illegible]

بهای خلعت — [illegible]
بسته بندی — [illegible]
مصر
رسوم دواله — [illegible]

ضلع کهرکوندی بنگار رکنپور
[illegible]

بهای خلعت — [illegible]
بسته بندی — [illegible]
رسوم دواله — [illegible]
مصر

ضلع ادراک پور پرگنه گهوره گهاث

للعی بماعت

بهای خلعت	بشته بندی
ای ربع	ال یار
۹ له	۵ له
رسوم ده انه	مصر
ی ...	
۲ له	

ضلع سلطان پور گهوره گهاث

مدللو

بهای خلعت	بشته بندی
عت	بدی
۱۰ له	۱۳ له
رسوم ده انه	مصر
دی	
۲۰ له	

ضلع یوسف پور چکله جبر

مدعی ای ...

اله

بهای خلعت	بشته بندی
می ی عی	صی ما ربع
۸ له	۱۲۰ له
رسوم ده انه	مصر

ضلع محمد امین پور چکله هوگلی

عت حاللو عشر

۲۰ له

بهای خلعت	بشته بندی
لعی ی ربع	صی لا ربع
۸ له	۱۵ اله ۱
رسوم ده انه	مصر

للعی مار نوعت

۱۵

للعی کماللو

۱۴ اله ۱

Nr. 17

حقیقت راجگی سلف کیفیت زمینداران وچودهریان وتعلقه داران ورعایایان وغیره پیشتر از عملداری کمپنی انگریز بهادر

مالک هفت اقلیم در عمل هنود در مهابهارت ته اسم سمرت بود راج گره یعنی خزانه از اضیات
سیوای خانه بادی انچیکه فصل موجود میشد بالکل شش حصه ساخته یکحصه زر عینت راجه ها میگرفتند راجه ها
وبهومیه ها که تابع داریش تعداد موافق سرحد خودها راج بهبت یعنی پیشکش میدادند اگر راجه ها
موافق تقسیم یکچیزی زیاده میگرفتند از مردم گرفتار شرع زلت میرفتند زاده تا حالا زمیندار وبهومیه تعلقدار مسکونه

در عمل مسلمین نام بادشاه ظل الله است حاصلش اینکه بادشاه سایه پروردگار است بنابرین بادشاه را
ظل الله می نامند برای پرورش وسرپرستی خلایق مقرر است درینصورت بادشاه سلف خلق الله را
از دست عقوبت ظالمان به دولت وحمایت خورسند میداشتند انهمان بامن وآمان تمام بوده مرفه الحال

فارغ البال شده یک کمال بطاعت و بندگی حق سبحانه تعالی مشغول می بودند فقط

بیشتر در عمل راجه های هنود انچه که مالگذاری مقرر بود در صدر مندرج است چون بادشاه
اهل اسلام در سلطنت مسلط شده بسبب اخراجات زیاد وقتی بطریق مال بندی یعنی پیشکش
میگرفتند بعد ازان راجه تودرمل اکثر ملکات تشخیص کرده جمع مقرری ساخته ما بواجب
سرکار سالانه تعداد کرده داده اند زمینداران وچودهریان وتعلقداران مطابق
آن مالگذاری مینمودند چنانچه تا حال کاغذ راجه جمع طوماری نزد قانونگویان موجود است فقط

چون بادشاه هندوستان ملکهای بسیار بجنگ وجدل بدخل خود آورده بیست و دو صوبه
مقرر کرده اند در هر یک صوبه یک یک صوبه دار تعین نمودند صوبه داران هم ازین حسن سلوک
خودها مالگذاری مقرر سرکار از زمینداران وغیره میگرفتند زمینداران وچودهریان وتعلقداران
ورعایان اوقات خودها بخوشی گذرانیده بدعای دولت حاکم وقت مشغول می بودند فقط

از قدیم الایام زمینداران وچودهریان خیرات و دیوتر و برهموتر مالگذاری سرکار
بحال داشته در هیچ تعلقه خودها داده می ایند تعلقداران که شامل زمینداری وچودهرائی است

امرار

زمیندار مالکذاری سرکار میکویند لیکن زمیندار و چودهری بر زمین تعلقدار

اختیار بیع و هبه ندارد اگر چودهری چودهرائی خود معزول شد در قباله جمع متعلقه

و تعلقداران علیحده علیحده مندرج میشود فقط

~~زمیندار ازان میگویند که در سند او پیشکش بادشاهی و نانکار وغیره مندرج باشد چودهری~~

ازان میگویند که در سند چودهرای او فقط نانکار وغیره مندرج باشد و تعلقدار

ازان میگویند که نانکار وغیره نباشد

عکس زمیندار

محال داخلی بنگاله بموجب طومار راجه تودرمل سوای طوماری راجه تودرمل الوقت داخل نمود

موم زمیندار م زمیندار

زمیندار پرگنه بردوان زمیندار پرگنه راج شاهی پرگنه بحیت پرگنه تیپره عرف روشن آباد

زمیندار پرگنه اوگره وغیره یعنی بیربهوم زمیندار پرگنه حویلی بیجره وغیرها یعنی دیناجپور

زمیدار پرگنه بیربهوم وغیره   زمیدار پرگنه لشکرپور وغیره

زمیدار پرگنه ادراک پور وغیره   مصل

سرکار کوچ بهار در سنه ۱۸۰ بنگاله در عمل کمپنی انگریز بهادر   مصل

اگرچه از روی اسناد زمیداری وچودهرای فی الواقع خدمت است تاهم حاکم وقت

بدون تفصیه عمله مثل قطاع الطریق وشبخونی ودزدی ویاسرکشی انهارا برطرف

نمیکردید چونکه زمیدار وچودهری در آدای مال گذاری سرکار دست بسته باشند

اگر در ملک او جایداد مال گذاری نباشد دران ایام حاکم وقت تحقیق میکردند

در صورت عدم جایداد از جمع سابق هرقدر جمع مقرر شود یک چیزی کمی داده

ذمه زمیدار یا چودهری نموده سربراه میگرفتند هرگاه بهیچ وجه من الوجوه از زمیدار

یا چودهری ویا تعلقدار سربراه مالگذاری نمیتوانند شد ملک انها ضبط سرکار

نموده وجه معیشت انها یکچیزی مقرر کرده می دادند فقط

بادشاهان سلف تصدق فرق مبارک اراضیات که از حضور بطریق خیرات بر دعان

ممی

مستحق در پرگنات صوبه جات عنایت میفرمودند زمیندار آن وچودهریان اکثا جمع مقرری اخراجات را از اصل مالگذاری زمیندار با چودهری مجرا میدادند فقط زمینداران وچودهریان در تحت تعلقه خودها وباتعلقه داران هر قدر اراضیات که بطریق خیرات وغیره میدهند جمع مقرری از ابرسرخودها داشته آدای مالواجب سرکار بموجب بند وبست مینمایند اینمعنی حاکم وقت کاهی متعرض نیست ونبود فقط

اینکه خدمت محض موقوف بر ذات دارندهٔ سند ومرضی سرکارست مثل صوبهداران ومنصبداران وجاگیرداران وکروریان وزمینداران وچودهریان وقانونگویان وسرا اولان ونقداران وطوعداران خدمت یک قسم ست هما موقوف بر ذات دارنده سند ومرضی سرکار بشرطیکه بطن بعد بطن در سند مندرج نیست اما خدمت زمینداری وچودهرای این تفاوت ست که بعد فوتیدن اولاد آنها بدون حصول سند دیوانی دخیل میشود چراکه سند نبودی حاصل نمیشود اگر موقوف بران باشد درین ضمن خلل در وصول مالگذاری سرکار وحفاظت ملک میشد ازین عبث

برای اجرای کار سرکار نزد حاکم وقت آندیار و از حضور پروانه عملداری حاصل نموده

وچنین میتوانند شد و سربراه مال گذاری میمنمایند و نیز درمیان قانونگویان بدون

سند دیوانی اسم نوجاری نمیتوانند شد اما برای اجرای کار بنام سابق

دستخط جاری مینماید و ازان صوبه دار غیره بدون سند دخیل نمیاید این

رایج الملک ست و اکثر زمینداران وچودهریان که سند حاصل نکرده اند باعث

این بود که کفایت اخراجات باو نشان ماند لیکن برای اثبات حقیقت خودها

سند حاصل نمودن لازم و بهترست و نیز حاکم وقت دعوی حق اخراجات

سند دار و طلب کردن میتوانند فقط

کسی از فرقه زمیندار بقطاع الطریقی گرفتار آمده حاکم وقت تجویز مینمود که

این شخص مال مردم خورد و نقصان مال بادشاهی سکرده لهذا ملک او بدیگری تفویض

مینمودند مگر یک چیزی برای خورد و پوشش با ولاد او مقرر میفرمودند مثل زمیندار

ننکی سروپ پور و بوکهره و بهوسنه و غیره ست فقط

چودهریان بمتعلقه خود و یا تعلقداران برای باقی مال گذاری سرکار دیهات بمتعلقه

خود بدست دیگر قباله بیع کرده وآده وجه بن بهای ان در مالگذاری سرکار وادای
قرضه مهاجنان داخل مینمودند موقوف بر اطلاع حاکم وقت بنود مشتری مذکور
داخلاً زبن بها از خزانه سرکار میکرفتند بموجب بیع مذکور دخیل می شدند
اما خارج و داخل بدون حکم حاکم نمیتوانند سد اگر شرکای ان زمین وجه بن
بها قبول نماید بدست دیگر فروختن نمیتواند و اگر شرکای او در زمینی متعرض
نشود وارنده حق الشفعی دعوی حق الشفعی خود نموده ان بن بها داده میتواند
کرفت اما هم اگر مزاحم نشوند بدست دیگر فروختن میتواند و در ان قباله
بیع مذکور مندرج اینکه موضع واراضیات اربع بجد محدود سوای دیوتر
و برهموتر وغیره بدست مشتری مذکور بیع نموده شد علی التخصیص کسی بی اطلاع
شرکای و وارنده حق الشفعی بدست دیگر بفروشد بحضور حاکم وقت
نالش کرده وجه بن بهای مشتری مذکور واپس داده در ان زمین دخل
شدن میتواند بدون گواهی شرکای و وارنده حق الشفعی قباله بیع حاکم وقت
منظور نمیداشتند فقط

حقوق رعایا دو طریق دارد اول رعایای خودکاشت یعنی خانه بادی و زمین زرعتی

دارد دوم رعایای پایکاشت که انها فقط زمین زرعتی مینمایند میندار یا چودهری

و تعلقدار بدون کریز رعایای خودکاشت مذکور خانه بادی و زمین زرعتی او

بدیگران دادن نمیتواند مگر رعایای پایکاشت مذکور پته با قرار داد از میندار

و چودهری و تعلقدار قراری گرفته باشد غیر از گذشتن معاد میندار و غیره

زمین مذکور را بدیگر دادن نمیتواند اگر رعایای نوخانه بادی در تعلقه انها ماید

و جا داد زمین از جای افتاده نشود از رعایای پایکاشت زمین مسطوره کشیده

برعیت نوخانه بادی مرقومه میتواند داد این رایج الملک لیکن تا هم ظلم است بشرطیکه

معاد بکذرد فقط

اباد زمین جنگل بری ضابطه همین است اول سال مال گذاری زمین معاف سال دوم

مالگذاری نیم بیکه دو آنه سال سیوم فی بیکه مال گذاری چهار آنه سال چهارم فی بیکه

هشت آنه سال پنجم دستور فی بیکه شرح قرب جوار و شرح پرگنه مال گذاری خواهد

فقط

149

Nr. 18

در ۱۱۷۱ بنگله بوقت برخاست کچهری خالصه شریفه از مرشداباد حکم شد که

دفترهای خالصه شریفه ابتدای ۱۱۷۲ بنگله بکلکته خواهد رفت موجب ان دفترهای

ابتدای سنه مزکور بکلکته امده وباباقی دفترهای سین سین که بدفترخانه مرشداباد

معه دوکس دفتربند مسمی پنچکودی و اسکو مانده چنانچه دفتربندان مزبور چند ماه نزد

مدلین صاحب که صلحدار مرشداباد درماهیانه خبرگیری دفترهای مذکور می نمود بعد

درماهی انها موقوف شد بنابر نامبرده ها لاچار شده ازانجا رفته بعدم کچهری فوجداری

بکچهری خالصه شریفه مقرر شد دزدان و قطع الطریقان وغیره محبوسان متعلقه فوجداری

بدفترخانه مذکور استقامت نمود انها قدر کاغذچه میداند و پروای هم کسی نمیدارد

اگر کاغذ یا غیر انها خراب شده ماباقی والان دفترخانه شکسته نقصان شد

دم
دفو
سا
مقر — درماهه
معه ر

حسب فرمان حلیه تخمیناً بغایت ۱۱۶۳ بنگله

از ابتدای [illegible] ملک [illegible]
نقل جعفر خان

165

ناظمان که پیش از عمل نواب جعفرخان از شاهزاده های عالی تبار و امرایان عظام

درقلعه جهانگیرنگر می بوده درانوقت مالگداری از زمینداران بجمیع طومار راجه تودر مل

متصدی اکبر بادشاه مضبع و محال اقسام ساخته بود میگرفتند

~~نواب جعفرخان قبل بودن جهانگیرنگر مرشد قلیخان نام بود خدمت دیوانی~~

صوبه بنگالا میداشت جهت طلب باقی سپاهان نقدی شاهزاده اعتراض فرمودند

ازین باعث از جهانگیرنگر بمرشداباد امده عرضی بحضور بادشاه نموده خدمت صوبداری

بنگالا و اودیسا مقرر شد و دیوانی هردو صوبه بنام سید اکرام خان و بعدم سید رضی خان

بعد وفات او بنام سرفراز خان بمختاری خود آورده برطبق حکم بادشاه قلعه و کچهری خالصه شریفه

وغیره دارالصدر مرشداباد احداث نموده و خدمت نیابت صوبه داری صوبه اودیسا

به شجاع الدین محمد خان تفویض کرده سررشته دار و کچهری برای نگهداشت سررشته آن

بمقام مرشداباد مقرر نموده متعلقه متصدی سررشته نظامت کرده

بندوبست ملک بنگالا بدینضبط نموده که محالات صوبه را بعد تنخواه جاگیر نظامت خود و مدار المهام
دیوان صوبه و بخشی الممالک و دیگر منصبداران و اهلکاران وغیره و عمله توپخانه
و نواره و اخراجات کهده افیال وستیلپای برای ارسال حضور بادشاه در خالصه
مقرر کرد و محالات تنخواه جاگیر اکثر منصبداران که در عمل ناظمان سلف بصوبه بنگالا
بودند تنخواه ان بصوبه اودیسا مقرر نموده محالات مذکور را شامل خالصه مقرر ساخت

برای حفظ مراتب و طرق و شوارع و تنبیه مفسدان و استیصال قطاع الطریقان و دزدان
و رهزنان فوجداران تهانه داران از حضور معلی مقرر می بودند فوجداری چکلیه
مرشداباد و هوگلی و بردوان و میدنی پور ضمیمه نظامت تعلق یافت

حقیقت سررشته روبکار دیوانی بموجب تفصیل الذیل تحریر یافته

فرمان والاشان از دار الخلافت شاهجهان آباد بنام ناظم
صوبه ورود می شد انرا در فهرست داخل ساخته
بمحافظت تمام بدفترخانه سرکار نگاه میداشتند

جواب فرمانیکه ضرور باشد عرضی آن درست ساخته
نقلش در فهرست داخل ساخته بدفترخانه سرکار
نگاه میداشتند

تنخواه نقدی امرای مناصب ورساله سلطانی ورساله

والاتهای ورساله کامل وغیره بمهر وزیر الممالک بنام

ناظم صوبه که بر سد ازا در فهرست داخل ساخته بدفتر خانه

سرکار نگاه میداشت و بر طبق آن وروجه داد تنخواه

تنخواه داران بسبیل هندویات ارسال ور جهان اباد

می نمایند وکسی که زرنقد در مرشداباد میخواهند

سوال درست ساخته بدستخط ناظم صوبه رسانیده زرنقد میگرفتند

ناظم صوبه برای گذرانیدن جمع واصل باقی سالتمام نقد

جمع طوماری یعنی بندوبست راجه تودرمل محالات صوبه بنگالا

سیوای جاگیرات که از حضور مقرر شده سنیرده کس سررشته دار

مع محرر سنیرده چکله مقرر ساخته کاغذ عرایض از زمینداران

وجود هریان و تعلقداران تاریخ وار بموجب امینی روزنامچه

خزانه عامره بدستخط انها درست کردانیده تحصیلات اینکه زر روزنامچه

داخل خزانه عامره میشود مرکورات محرری یعنی بانکا زمیندار

باوسکی وبیم سکی قانونکویان وائمه ومدد معاش مقدمی وحراغی

وبانکان وغیره هر دو ضیغه تفصیل کرده درجمع واصل باقی

سالتمام درست کردانیده تیار مینمودند سررشته دار روبکاران کاغذ

مزکوره رایکجای کرده بدستخط قانونکویان وبمهر ناظم صوبه مزین ساخته بنگاه

معلی حسابهای مید اشتند بدع جکله

چکله بردوان	چکله بهوسنه	چکله هجلی	چکله هوگلی
له	له	له	له
چکله اکبرنگر	چکله جسر	چکله سلهت	چکله کهوره گهات
له	له	له	له
چکله مرشداباد	چکله جهانگیرنگر	چکله اسلام اباد	چکله بندر بالیسر
له	له	له	له
چکله کدی ادبی	صه	صه	صه
له			

له

سررشته سند دیوانی اینکه زمیندار و چودهری و تعلقدار

بدون حاصل سند بمهر دیوان ناظم صوبه بنام خودها کاغذ
صدر و مفصل جاری کردن نمیتوانند لهذا درخواست سند نزد متصدی
خالصه شریفه داخل مینمودند چنانچه متصدی مغز الیه مطابق سوال
و ضامنی و مچلکا و افراد زرپیشکش سرکار والا و نذرانه حق الادراک
درست گردانیده بحضور ناظم صوبه میرسیدند ناظم صوبه بر آن کاغذ
همان دستخط مینمودند شرح آنکه بر فرد سوال سند بدهند و بر افراد
ضامنی و زرپیشکش سرکار والا و حق الورار منصور دارند و بسررشته
دیوانی سپرد نمایند سررشته دار دیوانی مطابق آن کاغذ حقیقت جمع از
قانونگویان دستخط کرده گرفته سند تو نزد متصدی موصی الیه داخل میساختند
متصدی مغز الیه همین دستخط بر آن کاغذ میکردند که ضمن تو بعده آن سند بسند کوره
بمهر دیوان صوبه رسانیده حواله سررشته دیوانی میکردند سررشته دار مشار الیه
نقل سند و ضامنی و مچلکا و افراد زرپیشکش وغیره بسررشته مسطور
نگاهداشته سند حواله زمیندار و تعلقدار و چودهری میساختند

حقیقت ارسالنامه حضور اینکه زر وصول محالات

خالصه شریفه بعد خرج تنخواه داران حضور
هر قدر موجود بوده باشد انرا بسبیل هندویات
مهاجنان و نقد رو کر مجل جهکره های ارسال بدرگاه والا
مینمودند و در ارسالنامه حضور بدین مضمون نوشته میشد
که بالکلیه امدنی سال تمام محالات خالصه شریفه جمع ساخته
زر تنخواه داران بموجب اسناد حضور مهاراجه الحکمه باقی ماند
انرا تفصیل مینمودند

جمع واصلباقی از پیشکش سرکار والا از زمینداران
و قانونگویان دستخط کنانیده مهر ناظم صوبه بران
مزین گردانیده مرسال بدرگاه والا ارسال میداشتند

سررشته صدارت پناه آنکه ایمه داران فرمان
والاشان که از دار الخلافت شاهجهان آباد حصول ساخته
نزد وزیر الممالک درخواست حسب الحکم مینمودند سلطانی
حسب الحکم بمهر وزیر الممالک بنام ناظم صوبه میاوردند چنانچه
ناظم صوبه بمتصدی خالصه شریفه سپرد میکردند متصدی مزبور
مطابق آن سند دیوانی تیار نموده حواله انها مینمودند صدارت پناه
نقل سند بسررشته خود داشته اصل فرمان حسب الحکم و سند حواله
ایمه داران مینمودند ایمه دار موافق سند در اراضی دخل میکردند
سررشته فوتی و فراری و بحالی بر طرفی تعلق از صدارت پناه
میداشت

لہ

سررشته فیلخانه سرکار والا آنکه داروغه و مشرف
و تحویلدار فیلخانه سرکار والا موجودات براورد
و جمع و خرج بمهر خودها درست ساخته داخل سررشته دیوانی
مینمودند مطابق برآورد زر خوراک ایشان اقبال از خزانه عامره
میگرفتند

لہ

جمع و خرج سایرات بخشبندر و شاه بندر و سایر جونه کمالی
و کوله عظیم پور و اکبر نگر بقید حمل و برامد جهازات و شهر فروخت
و چوکیات و بدری ابریشم و غیره هر جنس محصول آن
دستور چهل یک و چهل دو یعنی چهل نخ صد دو نیم روپیه

لوداران

سوداگران هنود بمهر داروغه و مشرف و قانونگویان درست ساخته بسررشته دیوانی داخل مینمودند

شرح بندری مدی ابریشم اینکه انگریزان و ولندیزان و ارمنی و هنود ملتانی و سپاهیان و بعضی

سوداگران از سایر جونه گمالی بدری بندی نموده روانه شهر بیرون جات مینمودند چنانچه کسوان

بعضی دلالان ابریشم فی صدمن ده روپیه رسوم میافتند روانه ان بمهر داروغه و مشرف میشد

~~سررشته داران ماهانی اینکه محالات جاگیرداران~~

فوتی و فراری از انجه که بضبط سرکار می اید کاغذات

ان بسررشته مرکور داخل میشد

~~سررشته دار دول تولیس جاگرات اینکه~~

فرمان والا شان و حسب الحکم بنام ناظم صوبه برای مقرر

جاگیرات می امد سررشته دار مذبور بموجب حکم ناظم صوبه

دول جاگرات در پرگنات مقرر نمودند مطابق ان

سند بمهر دیوان صوبه میشد

~~سررشته دار الضرب اینکه داروغه و مشرف~~

کاغذات روشنائی و جمع و خرج محصولات

بابت سلوک و اجرت بمهر داروغه و مشرف

و تحویلدار از سررشته دیوانی داخل میشد

~~سررشته توپخانه سرکار والا اینکه نقدی و جنسی سوار و پیاده~~

متعین تهانجات و صدی و الان متعین خزانه

عامره و مرده های کچهری خالصه شریفه در ماه انها

تنخواه توپخانه مقرر بود چنانچه زر توپخانه نقدی و جنسی

محال جاگیر مقرر بود

دار الضرب مرشد آباد　　دار الضرب جهانگیرنگر　　نقدی نقره موا جب ملازمان سوار و پیاده سه بولاکان وغیره　　جنس نقدی ضرب توپ و باروت و گوله تیار میشد

له　　له

دار الضرب اکبرنگر　　دار الضرب روشن آباد نقد پتره

له　　له　　له　　له

سررشته تحصیل خالصه شریفه از آنچه روبکار رایان متصدی خالصه شریفه میباشد

بندوبست محالات خالصه شریفه و جاگیرات بتعلق ممالک　　تعهد و مچلکا بمهر متعهدان و سزاوالان داخل میساخت

و قسط بندی وغیره بمهر متعهدان و بدستخط زمینداران

وجوه باقی و تعلقداران در سال داخل میشد

له　　له

ضامنی متعهدان و سزاوالان بسررشته داخل میشد　　سیاهه آمدنی خزانه عامره هر روز میشد

له　　له

توجیه موافق قسطبندی دوازده ماه تیار میشد　　اوراجه آمدنی خزانه تاریخ تاریخ ماه بماه نوشته میشد

له　　له

سند علمداری متعهدان و زمینداران تیار میشد پروانه جات مقدمه مال سیوای سند ضمن علاقه از سررشته نهلی بود

له له

سررشته اطلاق ازانجه که سوار و چوبدار برای تقید خزانه ص

مفصل تعین میشد اطلاق ان بعد وضع خوراک شرح بود

سوار هشت انه چوبدار چهار انه یومیه سرکار داخل میشد له

خاصنویسی ازانجه که سوای امدنی خالصه شریفه علیحده اخراجات فرمایشات حضور میشد ازین جهت

جهت وجوبات خاصنویسی بر جمع خالصه شریفه سوای سایرات مقرر گشته مخارج روانه شدن ملبوسخاص

و غیره تفصیل ذیل ارسال میشد

دستار سنار کامی	ململ سنار کامی	کمربند سنار کامی
ربنک	خاصه جنگلبادی	خاصه جهانگیرنگری
تن زیب	ململ جهانگیرنگری	تهانهای جامدانی
تهانهای کشیده	تهانهای زربفت طلائی و نقره	تهانهای عیاری
تهانهای کارچکن دوزی	تهانهای زرانداز ۳ دستی توبه‌دار	تهانهای کبودی
تهانهای زردوزی		

طیوران شکاری قسم باز و جره و بحری و قرموش و غیره — طیوران رنگین قسم کرن و طوطه و غیره جانوران رنگین

گاومیشان جنگی — سقنقور و فیل و دندان از چکله سلهت می آید

اسپان تانگن ابلقی از رنگپور می آمد بدون خرید سرکار
کسی سوداگران خرید نمودن نمیتوانست — سند فوجداری و چکله جات بمهر ناظم جاری میشد
محلکا موافق ضابطه سرکار داخل مینمودند

سررشته موتات که مال منصبداران و زمینداران
بوارث داخل سرکار روا لامیشد — تحفه جات کمپنی انگریز و ولندیز و فراسیس و دینامار
همیشه داخل میشد

نذر عیدین — نذر ضرب سکه نو هر سال ارسال میشد

عید الفطر — عید الضحی

سررشته واقعه نگاری که هفته بهفته خبر قرار واقعی
نوشته بحضور ارسال میداشتند — سررشته سوانح نگاری حقیقت صوبه مینوشتند

سررشته هرکارگری اخبار نوشته بحضور ارسال مینمودند — جیره بافخانه نقادان

نواب جعفر خان صوبه دار بنگالا وغیره مقرر بودند بعد چند سال بدرگاه والا طلب شدند نواب
معز الیه بوقت رفتن شاهجهان اباد کاغذات پیشین وعمل خود در دست از آتش سوزانیدند
روانه شاهجهان اباد گشتند باز نواب معز الیه از حضور معلی سرفراز گشته بمرشداباد رسیدند
ازینمعنی کاغذات پیشین نبود از ابتدای بارونق افضا شدن بنگالا

نواب مهابتجنگ نایب صوبه داری صوبه عظیم اباد مقرر بودند بعد وفات نواب شجاع الدوله
شجاع الدین محمد خان یکسال نواب سرفراز خان بصوبه داری قایم بودند درین معین نواب
مهابت جنگ قصد امدن مرشداباد نمودند حاجی احمد برادر کلانی نواب معز الیه بحضور نواب سرفراز خان
حاضر بودند عرض کردند که نواب مهابت جنگ برای ملازمت می ایند ازینمعنی سرفراز خان تیاری
جنگ ننمودند چون سواری نواب مهابتجنگ نزدیک مقام گریه رسید نواب معز الیه را شب
خبر رسید که برای جنگ تیار شده می اید نواب معز الیه ازین خبر یکبیک سوار شده بمقام مذکور رسید
بوقت صبح جنگ شروع نمودند قضائی بضرب گولی بندوق فوت گشته نواب مهابت جنگ بمرشداباد رسیده
منادی بنام خود اشتهار داده اینخبر به نواب مرشد قلیخان نایب صوبه اودیسه رسید نواب

مرشد قلیخان از صوبه دکهن مرهته را از زر چوتهه قبول نموده لشکر مرهته را همراه خود کرده بصوبه بنگالا

تاخت آورده ملک کردادع لوت تاراج نموده بسیار مردمان را کشته ملک ویران ساخته چنانچه

از نواب مهابت جنگ تا پنج شش سال جنگ وجدل بود چون نواب مرشد قلیخان بقضای الهی فوت گشته

بعد ازان نواب مهابت جنگ صلاح الدین محمد خان را وکیل فرستاده از مرهته زر چوتهه قبول نموده

رفع خلش ساخت ازینجهت در سنه ۱۱۵۴ بنگله بجمع خالصه شریفه سوای شکست محالات رادع

وسایرات وغیره زر چوتهه منهوت گشته فی روپیه دو آنه پانزده گنده کسری جمع زر چوتهه مقرر گشته

~~حقیقت محال نواره آنکه برای تیاری کشتیهای بسیار فرمایش سرکار معلی ومنغیه تهانجات~~

ومواجب مردمان آن مبلغ هفت لک روپیه جاگیر بجمع طومار پرگنات از حضور پر نور مقرر بود

چنانچه داروغه ومشرف وتحویلدار از حضور به علیحده معین شده می آمدند انها در مقام جهانگیر نگر رسیده

کارخانه سرکار جاری ساخته کشتیهای وغیره نو ساخت مینمودند مگر از ناظم صوبه علاقه نبود زر

از پرگنات جاگیر مرقوم تحصیل کرده اخراجات آن میکردند

اول کشتیهای سواری خاص اسم لعل سندر چهره فیل

سرخ و بطرف عقب شیر کله و شام سندر مگر چهره

سجاع اس و بدلاش کبد امردن و محلکری و مورپنجهی

و بهوالیه و کهور دور و بجره و مسوی و پلوار و غیره رنگین

هر سال نو ساخته و ساخت پوشش ان از بانات و مخمل

و زربفت زرنگار رنگ که سرخ و زرد و لوازمه سواری

سرکار والا ماهی و مراتب و علم نقاره و نوبت و الار تبت

و ملاحان و ماکهیان سرخ و زرد و سبز گون بر کشتیهای شاهی

هر رنگ در ایام برسات تیار شده می امد چونکه اسم او جاحت بحر

میگویند ناظم صوبه بروز دیوان ان کشتیهای خاص حضور را

ملاحظه فرموده اداب و تسلیمات متعلقه درگاه معلی بجای اورند

آن روز معاینه مسطور که روز نموداری میگویند داروغه مرقوم و مشرف تعین

ازحضور ناظم صوبه بعطای خلعت سرفراز میشدند

دوم کشتیهای عرابیان و جلبیه تیار کرده ضرب توپ

و مردمان جنگی و لوازمه جنگ بران محمل ساخته

متعلقه سرحد رخنگی و چاتگام مثل تهانه میروت لنگکی

و رام بوه بهنی وغیره و تهانجات سلهت سرحد کوکی

تعینات میساختند چونکه کشتیهای مزبور مع لوازمه برسازی شد

نایب صوبه جهانگیرنگر در دست ملاحظه کرده باستصواب

داروغه محال مسطور جابجا روانه مینمودند بروز ملاحظه نایب صوبه

مغزالیه آن روز را همه نموداری میگویند

بندوبست محالات صوبه بنگاله ناظمان بطوریکه نموده‌اند در بهی مندرج است سرنظر

گذرانیده است لهذا مکرر از نوشته

حقیقت جمع مالگذاری (غیره) این است

حقیقت جمع مالگذاری اینست

زمیندار یا تعلقدار در وقت بندوبست دهی و غمی خود و قدر قلیل

از رعایا بطریق خراج بیک میگیرد و از اماکن میگیرند

معه دفعه

حقیقت جمع ملداری اینست

اول ملداری اینکه شخصی از سرکار زمیندار یا تعلقدار یا حاکم

وقت بکچهری رسوم قبول نموده باتفاق رعایا خرید موضع

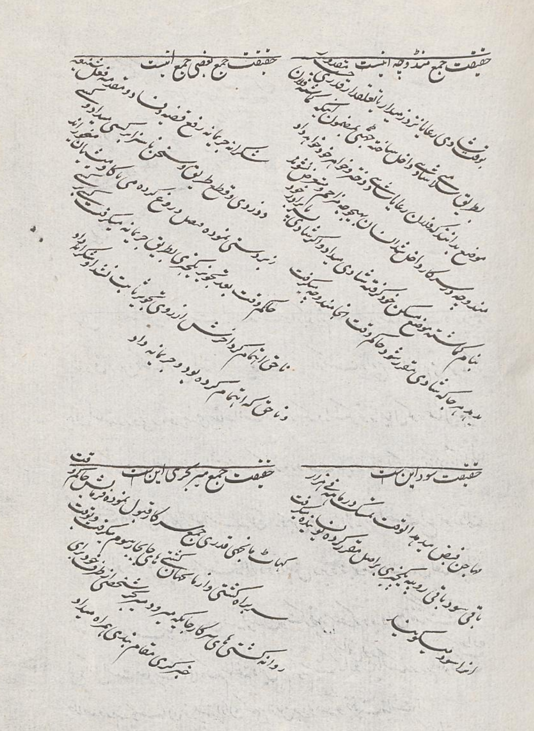
سربراه مالگذاری سرکار و سوال جواب ابنا و بعد خود کرده میکرده

و دیگر شخصی بکچهری رسوم و سرکار زمیندار یا تعلقدار یا حاکم و

قبول نموده فرمان شرع و کشتی و بنگاه و خزانه ماهی گیران سربراه

مبدا و سوال جواب متعلق ابنا و منه او است و بکچهری بطریق رسوم

ازانها میگرفت



حقیقت جمع مندوچه اینست منفذ ور

بوقت شادی رعایا نزد زمیندار یا تعلقدار زر قدری جهت بانس کاشته فلان

بطریق ... داخل ساخته حجتی بمضمون اینکه ... خرج خواهم خود خواهد داد

موضع بدانند که فلان رعایا ... بیچ وجه ... متعرض نشوند

مندوچه در سرکار داخل شدن ... خود گرفته شادی میداد و اگر شادی ... برادر خود

بنام کاشته موضع ... حاکم وقت ... مندوچه میگرفت

مدد ... جائیکه شادی متعذر شود ...

حقیقت جمع بعضی جمع اینست

... شکرانه جریانه رفع قضیه ... و مقدمه فعل ...

... زر ... که ... کسی میداد و ...

وزردی وقطع طریق و ... گرده می ... مغرور اند

زر دوستی نموده ... در رفع گرده ...

حاکم وقت بعد تجویز ... الطریق جریانه میگرفت ...

... از روی تجویز ثابت ... و انکار اند

ناحق اتهام کرده ... جریانه داد

و ناحق که اتهام کرده بود و جریانه داد

حقیقت سود این است

وماجن ... ... الوقت ... در ... زر ...

تامی سود باقی روپیه ... بر اصل ... کرده ...

انداسود ... بند

حقیقت جمع میر بحری این است

... حاکم ... بنموده ... وقت

کهات ... قدری جمع ... قبول ...

... کشتی ... جایجا ... نمود ... ای

... کشتی ... شخصی ...

روانه کشتی ... سرکار جائیکه ... همراه میداد

خبرگیری مقام ...

حقیقت جمع سایر حلبا اینست

بنو یا ریان از راه خشکی بنگلی یعنی بهله بانه

محصول

و کشتی های بزی آمد و رفت نمایند از آنها محصول

سایر حلبا میگویند

محصول مقدر بود از آن

Nr. 19.

سوال ساختن باروت از چند مدت و از کدام شخص آغاز شده است و از چند مدت

بندوق درین ملک مروج یافته جواب از کتب تواریخ بوضوح می پیوندد که

چون اسکندر رومی را با فور هندی مقابله افتاد بنا بر اینکه در لشکر فور افیال کوه تمثال بسیار

بودند لشکر روم هراسی بر داشتند اسکندر باروت را بر عرابه ها بار کرده تفنگ را که اول

تفنگ یعنی بالکه آلتی که گلوله را بواسطه آن از دهن می اندازند بود اختراع نمود و آن

عرابه ها را در مقابل فیلان داشته از دور آتش زیره ها بوساطت آن تفنگ ها بآن

نلها(ی) باروت رسانید و بدان حیله بر فیلان و لشکر فور مظفر گردید و این تفنگ که در حقیقت

نوع اکمل آنست معلوم نیست که کی و کدام ساخته و این هم معلوم نیست که باروت از سابق بود یا اسکندر در همان وقت ترکیب داده

خلاصه در هندوستان خود بیشتر از آن کسی ازین هر دو حیله واقفیت نداشت ۱۲

[illegible]

سوال برنجی یعنی پیتل از کدام شخص ساخته و از چند مدت درین ملک رواج یافته جواب

حقیقت برنج معلوم نیست غیر از ینکه مرکب از مس ست

سوال مس پیش از ورود صاحبان انگریز از کجا می آمد جواب حقیقت مس هم

از روی کتب هیچ معلوم نمیشود لیکن حقیر بقیاس می پندارم که پیش از ورود صاحبان مس از

کوهستان شمالی هندوستان می امده باشد و در آن کوه معدن آن خواهد بود چه در اکثر محالات

کورکهپور که در دامنه ان کوه واقع شده ظروف مس بافراط ساخته میشد بجاهای دوردست

بجهته تجارت میرود

سوال جسته خود اصل ست یا چیزی امیز شده تیار میشود ترتیب ساختن ان باید نگاشت

جواب		جسته جسته اصل ست و معدنی ست

جواب		قبله نما یعنی کمپاس از چند مدت بکار جهازات عرب و هند مروج یافته

قطب نما که اصل قبله کلمبس نام شخصی از حکمای فرنک ساخته و همان شخص دنیای نو را پیدا کرد پیش از

ساختن قطب نما جهاز فرنک جرات کذشتن کنار ساحل که اکثر افت جرمی باشد نداشتند

چه جهات اربعه که باعث ساختن جاده راه هر طرف باشد بدون قطب نما مشخص نمیتواند شد

و آهسته آهسته از فرنک بجاهای هم رواج یافت و قبله نما از ان بهم رسید

سوال		چند مدت ست که اسطرلاب درین ملک جاری شده و ماهیت اسطرلاب در کدام

کتاب ست		جواب		اسطرلاب اختراع ادریس پیغمبر علیه السلام ست بعضی کویند از آسمان

لای دی

برای وی نزول کرد و معجزه وی بود و جمعی دیگر را عقیدت آنکه بحکمت خویش ساخت

چنانچه یک وجه از وجوه تسمیه اسطرلاب آنکه گویند لاب یکی از اسمهای ادریس است

و اسطر بزبان عبری عمل را میگویند یعنی عمل ادریس و در علم اسطرلاب رسایل بسیار

نوشته اند و کثیر الوجود همه جا بهم میرسد

سوال شیشه یعنی آینه های دریچه وغیره از چند مدت رواج یافته و سنجل یعنی آینه از کدام

وقت و کدام شخص بنا شده است جواب آینه سکندر ساخت اول از آهن و شکل مدور

دسته دار ساخته شده بود و آهسته آهسته تکمیل آن شده اشکال مختلفه و از شیشه وغیره بعد از ان ساخته شد

سوال حقیقت دین سکهان و جاهای آن و حدود ملک مقبوضه آنها و اندازه افواج و تحصیل ملک آنها چیست

جواب حقیقت دین سکهان وجاٹان طول وتفصیل بسیاری وباین مختصر گنجایش آن ندارد

خاصه در ایام بابر بادشاه نانک نامی از فقرای هند بود و او را مریدان بهم رسیدند و در ایام اورنگ زیب

بنابر سفرهای طولانی و ایذا رسانیهای او باسم حمایت دین محمد صلی الله علیه وسلم بهنود میرسانید قوت گرفته

صاحب یراق و اسب و ریس شدند و انکس که انها را تقویت کرد گرو گویند سنگه از خلفای نانک مسطور بود

و در عصر محمد فرخ سیر اگرچه بواسطه شجاعت عبد الصمد خان تورانی بسیاری از انها کشته و اسیر شدند

بند از پس انها گرفتار عقوبت آسمانی گشت اما فایده بران مترتب نگشته روز بروز کثرت انها در ازدیاد بود

تا انکه بعد مراجعت احمد شاه ابدالی مرتبه اخر از هند چیره سری انها زیاده از زیاده شده صاحب ملک و داعیه شدند

و بالفعل اکثر محالات صوبه ملتان و تمام صوبه لاهور و سرهند از آب اٹک گرفته تا نواح شاهجهان اباد در تصرف

خود

خود دارند و روز بروز در فنون سپاهگری و سخاوت و عدالت و اکثر فضایل نفسانی اجداد

آنها ترقی دارند و بنظر اتفاق رئیس کامل هستند اگر این معنی هم ایشان را دست دهد شاید ترقیات عظیم

برای اینها اتفاق افتد و جاٹان از قوم اهیری شیرفروش هندوستان و از قدیم ساکنان

نواح که عبارت از ملک برج و نواح اکبرآباد بوده میباشند چنانچه کشن مشهور که مردم هند اعتراف

بخدائی او دارند اگرچه از قوم جاٹ نبود امّا از همان جنس بود و مدتی مدید در شهر او ملک برج راجگی

میکرد و تمام راجهای هندوستان که از قوم کهتری بودند بوی توسل میجستند لیکن بانقراض دولت

کشن جاٹان نیز متفرق شده بودند تا اینکه در عهد اورنگزیب چنانچه مرهٹه در دکهن و سکهان

در سمت پنجاب قوی شدند ایشان هم آغاز تمرد و سرکشی نمودند و اکثر اوقات گوشمالهای بواجبی

از سلاطین اسلامی یافتند تا اینکه سورجمل جاټ بحمایت نواب وزیرالممالک صفدرجنگ بهادر مرحوم

ترقیات عظیمه کرده مصدر کارهای عمده گشت اعقاب او چنانچه همه کس میدانند از دست نواب

ذوالفقار الدوله امیرالامرا بهادر مرحوم دیدند آنچه دیدند

حقیقت
سوال در ایام راجه‌ها که بجای پادشاهان بودند از تجویز سکنای ملک براجگی مقرر میشدند بنیاد از

یا ملکیت سکنا
وراثت جد و پدر بدون رضامندی رعایا راجه میشدند و در انوقت زمین ملکیت راجها بود

جواب راجگی هندوستان در زمان قدیم بقوم کهتری تعلق داشت و گویند که او را برهما که باعث

برای
آفرینش عالم بوده راجه کرده بود چنانچه برهمن و بیس و سودر را خدمت و منصب‌های جدا جدا

هر یک مقرر کرده بود از بکرماجیت مشهور راجگی هندوستان بقوام راجپوت که کنیزراده‌های کهتری بودند

اعمال

انتقال کردوانها ملوک طوایف شدند و بطریق مبرات با تسلط حکومت ازیکی بدیکری

انتقال کردوزین ملک راجها بوده وسکنا رعیت بوده اند

Nr. 20

~~حقیقت پیشکش فوجداری انکه نذر هلالی و عید الفطر و عید الضحی و نوروز و مهمانی چونکه روز نوروز~~

کوناکون
سعد مبارک براین نوعید ارد که بادشاه دار الخلافت شاهجهان اباد زیورات مرصع جواهرات

منظور شود
و ملبوسخاص رنکارنک مطابق دوازده برج موافق تشخیص منجان دانشمند که رنکیکی بنظر

انکه
بازی
بیضه
بادشاه همین رنک میپوشند و بیضه مرغ بیک رنک برنک باصاحبه بیکمات می بازند

بازند
خواهد
اول از بادشاه و بیکم شرط میشود که درمیان نوروز صد و پنجاه بیضه هرچه باشد از طرف هر دو

176

از جانب هر کس که بیضه کم شکند بازیست و اگر ردا مد شکست اما ماط خواجه بادشاه بیگم بر مسند

مخمل کارچوبی جهالر مروارید مرصع بشاهت و مقابله چهار چشمی می نشینند تخته حویلی از دست

مخمل کارچوبی در میان میدارند بران تخته مسطوره بیضه تخته رنگی مرقومه اول شاه غلطانیده می گذارند

بعد ازان بادشاه بیگم مابین طرح واگذارند چون هردو بیضه باخت سر باهم بر یکی بشکند و گاهی

هردو شکست آمد بفضل الهی اول بیضه از دست بادشاه بیضه بیگم صاحبه را بشکند بازی شاه در آمد

خوشی و خورمی از حد زیاده و سالی نو سعید مبارک و فا دار میگردد بعده شاه از خواصین و امرا زادیهای

گلرخان پریچهره حسن بنیج لطافت اناس و رنگی لباس بیضه بازی می بازید تحویلدار خواص

در دولت بیضه بازی نوروز را مفصل اسم وار شمار کرده شکست و کم و زیاده بحضور حضرت ظل الله

بعرض میرسانید بادشاه بران متوجه شده انعامات بازی که کم از لک روپیه میبود به بادشاه بیگم

مرحمت میفرمودند من بعد بخواصین و امرازادیها بحسب الدرجه و مراتب پسندیده بایگاه معلی الغامات

بیغایات حکم میشد و دیگر صبیه باکره بالغه نوجوانی و اهلخانه امرایان عظام و خواصین اسمار محل خاص

زیورات جواهر مرصع و لباس رنگارنگ هر طرح شاه پسند پوشیده بمجرای حضور پرنور حاضر

می باشند چنانچه منصبدارزادیها وغیره در محل سرای بازار نوا حدات میساختند دران میان

صبیه با عمر ده ساله و ضعیفه را دخل نیست چون اکثر امرازادیها بالغه نوجوانی پری چهره خوب رو

قبای زرین حلقه بگوش و گوشواره مروارید و مالای مروارید و چیره بند بران سرپیچ مرصع وصیغه مرصع

و کلکی پوشیده بوجه احسن سوداگر تیار میشوند یکبیک معلوم نشود که زنان است اجناس سوداگری وغیره

مثل جواهر الات و ملبوس خاص و تحفه جات و میوه جات و بیضه های و دیگر چیزهای عجایب

و غرایب بدوکان اراسته می نشینند ان جنس را بادشاه بدست خود خریده وجه قیمتش کم از

یک لک روپیه نیست بانها عنایت میکردند چون عالم پناه هر کس منصدار زادیها که مهربان و متوجه میشدند

جایکیه وانیخه نیست بر شوهرش مقرر میفرمودند بعد نوروز بادشاه بدیوان خانه عام بر تخت نشسته

نذورات وزیر الممالک و منصبداران و امرای عظام و نساکردپیشه قبول و منظور میفرمود

وزیر الممالک و امرای عظام و منصبداران و راجه های را بعطای خلعت و خپره و کوشواره مروارید و مالای مروارید

و شمشیر قبضه مرصع زنجیر فیل و اسب عراقی لجب درجه مراتب آنها عنایت می باشد چنانچه

وزیر الممالک مخروسه بابت تدبیر انهمه اخراجات را تعداد ساخته بر هر صوبه جمع بند و بست راجه تورمل

ملازم

مقرر نموده اند از این پیشکش میگویند بیشتر زر پیشکش فوجداران تهانجات از زمینداران

تحصیل میکردند در عمل نواب جعفرخان نصیری مرحوم سید تراب علی خان نامی مغل بخدمت فوجداری

تهانه بهوسنه از درگاه والا سرفراز شده در قلعه بهوسنه مزکور قیام داشته چنان اذیت و اضرار

بر ستیارام رای زمیندار رسانید از حد بی اندازه سبب رعایا و ساکنان و متوطنان باعث شرم

ناموس خودها از وطن بیجا شده بجای دیگر سکونت ورزیده اخر الامر زمیندار تاب فوجدار بهر

بهیچوجه عهده بر انشده از ازار جان بگشت چون اینخبر بحضور نواب مغفور رسیده از مرشداباد افواج

تعین شده زمیندار مرقوم را با زن و فرزند دستگیر کرده آورده اخر الامر تقصیر زمیندار اثبات شد

او را بجان کشتند و زن و فرزندان از قید خلاص دادند و زمینداری ان براجه رامجیون مقرر نمودند

لهذا در وبست زمیداران وجه دهریان وتعلقداران بحضور نواب مرحوم عرضی کرده بنده

که وجه زر ابواب فوجداری تهانجات در وبست شامل مال گذاری مایان مقرر حکم شود

نواب مغفور هم مطابق عرضی انها زر ابواب فوجداری شامل مال گذاری

زمیداران وغیره مقرر فرمودند فقط

۳۰۱

الف گوشواره اخراجات عدالت فوجداری و تهانجات فوجداری

سنه	درماهه سالیانه	خرج محبوس خانه وغیره	مقرره نول بموجب جمع خرج
عدالت فوجداری			
۱۱۸۰ بنگله	[illegible]	روپیه [illegible] اندازی	
۱۱۸۱ بهمین نقشه جاری بود			
۱۱۸۲	[illegible]		
۱۱۸۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۱۸۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۱۸۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۱۸۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]

۱۱۸۷ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

ابتدای سنه ۱۱۸۸ لغایته ۱۱۹۲ بنگله
بهمین نقشه جاری بود

۱۱۹۳ | [illegible]

ابتدای سنه ۱۱۹۴ لغایته ۱۱۹۶ بنگله
بهمین نقشه جاریست

ابتدای سنه ۱۱۹۷ لغایته ۱۱۹۹ مذکور | [illegible]
بهمین نقشه جاریست

تهانجات فوجداری

۱۱۸۲ بنگله | [illegible]

ابتدای سنه مذکور لغایته سنه ۱۱۸۷ بنگله تهانجات فوجداری شامل عدالت فوجداری بموجب همین نقشه
ذمه نواب خانخانان بهادر بود بعد ازین در سنه ۱۱۸۸ بنگله ذمه جهان کردیم ۵

حقیقت فوجداری عمل حکام سلف قبل ازین شرح وار نوشته بتاریخ ... بندگان گذرانیده شد

ازان بهر بین رالعیای گردیده باشند باز هم چند کلمه از برای یاد دهی خاطر دریا مقاطر بموجب گذارش میپردازد

شرح اینکه در عمل نواب جعفرخان مرحوم جهته تدارک مقدمات شبخونی و قطاع الطریقی و خونی و دزدی

و زد و کوب و نزاع لفظی وغیره فوجداران مقرر بودند اخرالامر چون اخراجات فوجداری بسیار گردید

وکلای زمینداران بحضور نواب مغفور مذکور درخواست کردند که در مقدمات فوجداری ما تدارک

خواهیم کرد بلکه مچلکا میدهیم برخاست فوجداران مرقومین حکم شود چنانچه بموجب درخواست وکلای

زمینداران مذکور ... نواب مرحوم مرقوم برخاست فوجداران نموده از وکلای زمینداران مچلکا نوشته گرفتند

گرفتند باینمضمون که خدا نخواسته هرگاه در سرحد و سیوانه مایان مال احدی بدزدی یا بقطاع الطریقی

•

باشبخونی کم شود و دزدان و قطاع الطریقان را پامال بنده ساخته مال بمالک و انجامیه بدکشان را

بسزا خواهیم رسانید و درصورت عدم احتضار اینها بسزای واقعی خواهیم رسید و از زمینداری خود ها

دست بردار شویم چنانچه بر طبق مچلکا در مقدمه قطاع الطریقی خزانه چکله بردوان در سرحد زمیندار

پرگنه ندیه زده شده بود در عمل نواب مهابتجنگ مرحوم دیوان رگهونندن متر نوکر زمیندار پرگنه ندیه را

بشلک توپ پرانیدند در مقدمه فوجداری بقدغن تمام مچلکا بدستور الصا بسر کار میگرفتند

درینصورت در عمل حکام پیشین فتنه و فساد مقدمات فوجداری بسیار کم بوده است چنانچه

ازان وقت اخراجات فوجداری با ابواب زمینداری شامل جمع گردیده است

۳۴۳

بدعتهای عدالت فوجداری در ملک بنگاله از عدم تیدهی صاحبان عدالت فوجداری ضلعها اینکه

اول اینکه در مقدمه زد و کوب وغیره وقتیکه فریادی نالش مینماید وقت جاری نمودن سمن یکروپیه

و وقت داخل کردن سمن یکروپیه همگی دو روپیه بسرکار میگیرند دوم اینکه در مقدمه دزدی اگر کسی

نالش نماید و دزد را با مال پیدا سازد ازانمنطور نکرده گواه از مستغیث میطلبند این کدام عدالت است

وقت دزدی گواه داشتن اگر کسی از علم غیب آگاه داشته باشد آنکس وقت دزدی گواه داشتن

میتواند و دزد را حلف کنانیده میگذارند خداوند احلف کنانیدن بآن کس درست است هرکس که

ایمان دارد هرگز دزدی نمیکند چنانچه مثل است که قسم دزد تعزیر گاو خوار شیر در اینصورت

اینطور گذاشتن دزدان خیلی بعید العدالت است

۳ سیوم اینکه شبخونیان و قطاع الطریقان در عمل کمپنی انگریز بها در زیاده از حد شده زیراکه

شبخونیان و قطاع الطریقان را گرفتار آورده قید میدارند و وجه خوراک انها از سرکار میدهند باوجود

پرگنه و مال دزدی و قطاع الطریقی و شبخونی از فریادی گواه میطلبند چونکه قطاع الطریقان

و شبخونیان بروز روشن منادی داده شبخونی میکنند که فریادی انوقت گواه داشته باشند

دیگر اینکه تا که ان بدنهادان بزبان خودها اقرار نمیکنند هرگز شبخونی و دزدی بر انها ثابت نمیشود

محض بحجابت الجماعه بدکیشان قاعده و سررشته عدالت دریافته بخاطر جمع تمام بدنهایت تاخت آورده

لوٹ و تاراج مینمایند کسی حاکم وقت بر احوال غربا متوجه نمیشوند ازین آفت بیچارهای بابند

۴ چهارم اینکه در مقدمه جعل هم ازین سررشته عدالت و عدم متنبهی حاکم وقت اکثر مردمان کم ظرف

که گاهی روو راه پیش حاکم وقت نمیداشتند و صد روپیه یکجا ندیده انها فی الجمله قدری باسه

بهم رسانیده جنگ وجدل ها مینمایند و پروای حاکم وقت نمیدارند لیکن در صورت ضبط

ونسق حاکم وقت مردمان مهه وار شرارت های بیجا دست بردار میشوند

پنجم اینکه وقتی که خزانه سرکار و بعضی مهاجنان روانه میشود و در سر راه گذر اکثر جا شیخونیان

تاخته خزانه مذکور را لوت میکنند تدارک این سررشته فوجداری ست صاحبان فوجداران

درینمقدمات واهمال میشود و فی الفور تدارک ان نمیکنند بلکه باوجود یافتن خبر اغماض مینمایند

ومقدمه دست بدست راه در مدت میگذارند   ششم اینکه اکثر مردمان سرخیع

این ملک مبالغ خطیر داده غلامان زر خرید نموده پشت بپشتن مع عیال اطفال انها را

پرورش مینمایند ان نمک بحرامان در اندک قصور قصور نمک خداوند نعمت خود را فراموش نموده

اکثر جای کریخته میروند من بعد مالک انها اینخبر یافته هرکاه پیش حاکم وقت نالش نماید مستغیث

بیچاره مضطر ماند که آن عندم را راضی کرده میبرید امّا در صورت رضامندی انها برای چه خواهد کشت

اینمعنی هم خیلی بی عدالت ست

ائین عدالت فوجداری که بقیاس ناقص بنده می آید در ذیل تحریر یافت اینکه دفعهٔ اول اینکه

اخراجات زر سمن اکر معاف فرمایند بهتر ست زیرا که اکثر غربا و بیوه و بیکس را استعداد خرچ یومیه

نمیدارند و استعداد زر خرچه سمن وغیره از کجا خواهند آورد

دوم اینکه هرکاه مستغیثان دزدان را با مال حاضر نمایند طلب کواه ازانها چه ضرور که احضار

ازا

رکنه همان بمنزل گواهست صاحبان از شامت ایام مردمان اینملک هیچ غور نمیفرمایند

بلکه اجناس دزدی که معرفت مردمان بها کی بموجب اظهار گوینده بحضور بیاورند ان مقدمه

البته قابل اشتهار و تجویز و تحقیق است دفعه سیوم آنکه شبخونیان

وقطاع الطریقان را که برکنه و علامت اسباب شبخونی و قطاع الطریقی پیدا میسازند انها را

بر حاجت بحویر داشتن و وجه خوراک روزمره بانها دادن چه ضرور شبخونیان وقطاع الطریقان

که نامی و عهده باشند انها را بمجرد گرفته آوردن بحضور فورا سیاسه و عربه نقل بالزای قاتل

ولایق میرسانیده باشند تا هر آینه انقسم افراط شبخونی و قطاع الطریقی بالکلیه معدوم ومنهدم

میتواند شد درینصورت کفایت خوراک محبوسان هم منصورست

دفعه چهارم اینکه در مقدمه خونی وغیره زد وکوب ونزاع لفظی ضبط ونسق حاکموقت

ضرورست درصورت متوجه شدن ویک دوکس را چشم نمای قرار واقعی نمودن لسزای

واقعی رسانیدن اکثر عوام الناس را تنبه ودست شرارت کوتاه میتواند شد

دفعه پنجم اینکه درراه وگذر که خزانه سرکار وبعضی مهاجان که شبخونیان نغارت میکیرند

حاکموقت رامی باید که مدارک آن فی الفور نمایند دریمعنی تغافل وتاهل نمودن خیلی قباحت

وموجب نبیاد زمانی وشبخونیان وغیره میشود زیراکه با وجود کم شدن خزانه سرکار وغیره هرگاه

متوجه نمیشوند وای براحوال غربا دفعه ششم اینکه اکثر مردمان شرفا ونجبا

که مبالغ خطیر داده غلامان را خرید مینمایند وپشت پشتین انها را لازمه خورد وپوش میدهند



اتفاقاً بانذک قصور از خداوند نعمت قدیم اینها بیوفائی نموده بجای دیگر گریخته میروند

من بعد مالک اینها برای دریافت حق خود هر گاه پیش حاکم وقت نالشی میشوند حاکم وقت

مالک میفرمایند که آن غلام را راضی کرده پیش خود ببرند خداوندا هر گاه آن نمک حرامان

نمکهای پشت بپشتین آقای خود را فراموش نموده راه گریز را در پیش گیرند اینها کی از خود راضی

خواهد شد درینمعنی حاکم وقت مناسب که اینمعنی را قرار واقعی تجویز و تحقیق نموده از روی قباله

ملکیت مالک بر غلامان مذکورین را حواله مالکان مینموده باشند زیرا که در صورت عدم احقاق

اینمعنی اکثر مردمان شرفا و نجبا ذلیل و پایمال میشوند

Nr. 21

دستورات امور عدالت و عمل حکام سلف بدین وجه بوده است اول اینکه

در باب بی تجویز و بدعت رعایا وغیره زمینداران عمده و بفوجداران چکله جات خان

قدغن و تعقید از حضور بوده است که کاهی هیچ احدی چه از تعلقدار و رعایا برای نالش بحضور

نمیرسید بر تقدیر اگر کسی تعلقدار یا رعیت از چکله ها یا از زمینداری زمینداران مرکورین بحضور می آمد

نایبان زمینداران و وکلای چکله جات که همیشه بحضور رجوع مینمایند بمجرد یافتن اینخبر مستغیث را

راضی و خاطر داشت کما حقه نموده بموجب درخواست او نوشتجات داده بالا بالا در مفصل میفرستادند

هرگز او را پیش حاکم وقت رجوع شدن نمیدادند دوم اینکه

در

در عمل نواب شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان مرحوم برای تجویز حضور کچهری عدالت العالیه در مرشدآباد

مقرر کرده بودند داروغه عدالت مذکور بر در دیوان عراضیات مستغیثان روز بروز خلاصه

ومسل علی الترتیب نموده بحضور میگذرانید بعده بزبان مبارک انچه که میفرمودند داروغه مزبور

به پیشانی عراضیات ازانثبت میکردند چنانچه منجمله مقدمات بعضی بعضی عرائض بهمین مضمون

خلاصه وبدستخط خاص مزین شده ودر مفصل میرفت شرح دستخط اینکه بمضمون عرضی وارسیده

احقاق حق نمایند ودیگر اکثر عرائضات که جهته حضور تحریر دستخط خاص میشد اما مقدمه ازاضیات بالکل

بنام رایان حکم میکردند وبعضی بعضی مقدمات بداروغه مرقوم نیز سپرد میشد مقدماتیکه بداروغه

مذکور سپرد میشد داروغه مزبور آن همگی را مسل کرده برمقدمات زرقرضه که می بود ازاثبات لثی مهاجنان میفرستاد

آخر الامر مقدمات فیصله را رایان و داروغه و ثالثان وغیره را تمامی رویداد کرده فریادیان و اسامیان را

بروز دیوان بحضور برده رویداد را بحضور شنوانیده مقدمات را برو برو انفصال میکردند بعد از آن از فریقین

راضی نامه و صافی نامه نویسانیده بدستخط انها درست کرده در سررشته خود داشته خائین را رخصت مینمودند

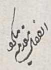
دفعه سیوم اینکه پیشتر در ملک بنگالا نام عدالت دیوانی علیحده نبود هر کس که پیش رایرایان نالش میکرد

یا از حضور نالشی شده حکم نام رایرایان می آورد چنانچه رایرایان برای پرس نمودن یکنفر مولوی و یکنفر

محرر پیش رایرایان همیشه رجوع میماندند بعضی مقدمات جزوی که قریب الفهم میشد از پیش خود

فی الفور رفع میکردند و مقدمات دیوانه و از سرحد و تقسیم زمینداری وغیره به ثالثی قانونگویان سپرد میفرمودند

قانونگویان مزبور این مقدمات را اقرار واقعی تحقیق و تجویز نموده رویداد آن بحضور رایرایان میگذرانیدند رایرایان رویداد را ملاحظه نموده



انفصال مقدمات میکردند دفعهٔ چهارم اینکه پیشتر در ملک بنگالا عدالت دیوانی

موسوم نبود مگر در عمل کمپنی انگریز بهادر نواب مظفر جنگ مرحوم عدالت دیوانی را بنا نموده جنابهٔ

مولوی حافظ اسرار خان و داروغه و قاضی القضات مولوی محمد شاکر خان و مولوی حسینی وغیره

هشت کس مولوی را موسوم هشت کوسلی مقرر کرده اجرای امورات عدالت دیوانی میکردند

بدعتهای که بر ~~مستغیثان~~ سکنهٔ ملک بنگالا از عدم تنبهی صاحبان عدالت اضلاع واقع میشود شرح آنکه

دفعهٔ اول اینکه زر رسوم کمیسن را که بنا نهاده اند این امر خیلی بدعت است زیرا که اکثر غربا و بیوه بیکس

که از عدم قوت روزمره حیران و پریشان و دیگر از دست تظلم متعدی عاجز اند انها زر کمیسن از کجا

خواهند داد ادم که برای رفاهیت و دادرسی خود هاپیش حاکم وقت رجوع می اورند رفاهیت و دادرسی انها

رفع نظر مکرر زرکمیس علاوه او بال جان میشود درینصورت هر غریب و نا توان که استعداد

زرکمیس نمیدارند هر اینه انها بداد خود ها رسیدن نمیتوانند   دفعه دوم اینکه

وقت نالش مستغیثان اول زرکمیس داخل میکند وهمان وقت رسوم زرفیس از مستغیثان

بر کار میگیرند این هم نوع بدعت ست چراکه یکدفعه زرکمیس داده نالش نماید مقدمه نگاه

بعرصه یکسال یا دو سال رفع میشود جهته درماه وکیل وغیره اخراجات غربا عاجز وجان بلب میشوند

داخل کردن زرفیس بر انها افت جان واقع میگردد   دفعه سیوم اینکه مستغیث بهزار

تردد وجانفشانی زرکمیس داخل کرده نالش مینمایند صاحبان معزالیهم مقدمات را رجوع

بثالثان نکرده بحضور خودها داشته مقدمات جزوی که بعرض ده روز رفع شدن میتوانند

ازا بعرصه ده ماه هم انفعال نمیکند لطیفه اینکه با فیصله مقدمات روزپیادکان

از اسامی ندهانیده از مستغیث بیچاره بدهانند این کدام عدالتست چراکه درصورت عدم

ثبوت دعوی مدعی بر مدعاعلیه انوقت والپس دهانیدن ضرور پیادکان وغیره از خرجات

اسامی از مستغیث این عدالتست والا درینصورت هم مدعی پایمال میشود دفعه چهارم اینکه

بانیقسم خرابیها که مردمان جهته رفاهیت واسانی خودها نالش مینمایند بهرصورت بعد از

انفصال مقدمات اسامیها برای ادای دین مستغیث قید میشوند وجه خوراکی انها از مستغیثان

میدهانند چنانچه اکثر اسامیان شرارت کیش بوسیله وبهانه اینطور عدالت با وجود استعداد

دعوی مستغیثان نمیدهند چراکه دعوی مستغیث بیچاره یکطرف بسبب این نوع عدالت واخراجات بیجا

فریادی هلاک شده دست بردار دعوی خودها میشوند اخر الامر بدست اوپزنارسا‌ئی

فریادی اسامیهارا میگذارند خداوندا این عدالت نیست بلکه موجب خرابی و ذلت خلایق است

دفعه پنجم اینکه در اصلاح مقدمات خورد دیه که عدالت دیوانی رجوع میشود صاحبان از زود

نارسائی باشوم طبعی خودها مقدمات را درهم برهم ساخته اکثر مقدمات ناحق مینمایند غربا از تخرج

پامال میشود چراکه مقدمات جزویه کم از هزار روپیه لایق اپیل نیست از نیمه در فیصلات انها

هرچه میخواهند میکنند غربای بیمقدور را غارت و پامال می‌سازند

اٰئین عدالت امسال که برای رفاهیت جمهور خلایق سکنه ملک بنگاله لاثقه ناقص بنده

انجه می‌اند در ذیل تحریر یافت اول انکه رسوم زر کمیشن عدالت معاف شود در کیه



از عدم استعداد و مقدور زر کمین اکثر غربا و بیوه بیکس بداد خود نارسیدن نمیتوانند

دوم اینکه در ضلع شخصی صاحب خداترس بی طمع بکار عدالت دیوانی مقرر شوند که از

صاحب ضلع هیچ علاقه نداشته باشد و صاحب عدالت را می باید که بهیچ جه طرف داری

احدی منظور نداشته تجویز واقعی پرداخته مقدمات را انفصال فرمایند نمیشود که عرضی فریادی

در ملتوی انداخته بعد دو سال یا سه سال تجویز نمایند همین مثل گردد که تا تریاق از عراق اورده شود

مار گزیده مرده بود و پیشکار صاحب عدالت هم مرد سلیقه شعار و قابل کار میخواهد زیرا که کار عدالت

البسیار دشوار است از مردم اوباش انجام آن نمی آید سیوم اینکه هر کس که بحضور

صاحب عدالت نالش نماید می باید که اول از موجب ضابطه عدالت ضامن بگیرند بعد از حاضر شدن

اسامی از وهم ضامن بگیرند بعد ازان به بینند که اکر مقدمه وشریکی ست عدالت آن

بانیطور نمایند که برضامندی طرفین شخصی ثالث مقرر نمایند وازجانبین محلکا بقدر مقدمه

بمعاد ده روز یا بیست روز یا یکماه یا یکماه یا دو ماه نویسانیده بدفتر نگاه دارند لیکن مضمون

محلکا بدینوجه باشد که اگر فریقین بمابین معاد مذکور پیش ثالث رجوع بوده انفصال مقدمه ننمایند

بسرکار جریمانه بدهند وبشرط رجوع طرفین عند التجویز هر کامیاب مدعا گردد او یکچیزی شکرانه سرکار

داخل سازد و تا انفصال مقدمه مرقومه که پیش ثالث رجوع بوده باشد برهر دو کس برای تاکید

محصل مقرر باشد   چهارم اینکه   اگر شخصی بمقدمه زبردستی زمین نالش نمایند زمیندار

یا جو بهری یا تعلقدار حق شفیع او را بدستور ایضاً ثالث مقرر نمایند در صورت اثبات زبردستی

بطی

برطبق ثالث نامه زرحساب وخزانه یا فصل زمین از مدعا علیه مستغیث بدهانند وبرتقدیر عدم ثبوت

دعوی مدعی بر اسامی زرتخرج وغیره آسامی از مستغیث واپس بدهانند اگر منجمله متخاصمین احدی ظاهر

سازد که ثالث طرفداری نموده است باید که اینمعنی را الحضور تجویز نمایند درصورت ثبوت طرفداری

یا عدم رضامندی احدی هم ثالث دیگر مقرر نمایند وبدستور الصدر انفصال مقدمه سازند

پنجم اینکه اگر مستغیثان درمقدمه زرقرضه نالش نمایند اول از وضامن گرفته یا ده دستک جاری کرده

مدعا علیه را الحضور طلب نمایند وازو هم ضامن بگیرند اگر عند التجویز اسمی دعوی مستغیث قبول نمایند

واستعداد اسامی اگر قرضه سودی باشد سود واصل را از وحساب یکجا کرده بشرط شخصی ضامن ازوگرفته بطور

قسط بندی سبیل ادای زرفریادی نمایند واگر قرضه سودی نباشد بدستور الصدر طرح ادای زر مذکور نمایند

و در صورت عدم اقرار مدعی علیه وجهکا گرفته مقدمه را بثالثی مهاجن سپرد فرمایند اگر از روی ثالثی

دعوی مدعی بر اسامی متوجه شود و اسامی استعداد ادای آن داشته باشد یکبارگی ادا نمایند و الا بصورت

قسطبندی ادای زر نمایند دفعه ششم اینکه اگر کسی بروگری صاحبان پیشین نارض شده

نالش نماید مقدمه را روبروی خود تجویز و تحقیق قرار واقعی نموده روبکاری آن بحضور ارسال دارند

بعد از اصدار حکم حضور حقدار را بحق خود کامیاب نموده طرف ثانی را جواب دهند

دفعه هفتم اینکه اگر کسی جهه حصه چودهرای یا تعلقداری یا مال اموال نقد و جنس وغیره ارث

جدی و پدری خود نالش نماید آن کس را باید دید که او از قوم اهل اسلام است یا هنود اگر اهل

اسلام باشد از مستغیث ضامن گرفته عرضی او را جاری نموده اسامی را بحضور طلب نمایند بعد

از آن

از رجوع اسامی از وهم ضامن و از فریقین محلکا نویسانیده گرفته مقدمه را بنالثی علما

سپرد نمایند اگر بموجب فتوای و رفع نامه علمای اهل کتاب طرفین راضی شوند فیها برفق

ضابطه و قاعده ممالک محروسه هر واحد را بحق خود قابض و دخیل سازند اما در صورت

تعذر و تاهل احدهما اگر مقدمه بر رواج الملک متوقف و معاعد میشود از مردمان روشناس

وحق شفیع رواج نامه طلب ندهد بلکه اجلاس نموده انفصال مقدمه نمایند و مقدمات هنود را هم

بدستور مذکور رجوع به پنڈتان اهل شاستر نموده بدستور ایضاً فیصله مقدمه نمایند

دفعه هشتم اینکه اگر کسی میراث دار سربراه مالگذاری سرکار نتوانسته فرار شده باشد خود هر

ان تعلقه را برای سرانجام مالواجب بکار دیگر را پٹه بدهد در میان دو سه سال اگر میراث دار مذکور

جهت میراث خود بحضور حاکم وقت نالش نماید خسارت پټه دار دآده میراث خود وا پس گرفتن

میتواند اگر مدتی بگذرد پټه داران زمین را اباد ترددنموده انجام مال گذاری بروقت داده از وجه

کفایت آن اوقات بسر خودی نموده باشد ازاد دیده دگر میراث دار مرقوم نالش نماید صاحب

عدالت نموده او را جواب دهد دفعه نهم اینکه اگر کسی برای باقی مالگذاری نالش نماید

اسامی را طلبیده حاضر ضامن بگیرند بعد ازان جانبین را جهته انفصال حساب مالگذاری

قانون گو را سپرد نمایند تا با ستر ضای طرفین بثالثی شخصی معتبر محاسب بفرسیند من بعد

از روی ثالث نامه هرچه باقی بذمه اسامی بر اید بمستغیث بدهانند دفعه دهم اینکه

در مقدمات سهل که مستغیثان نالش نمایند اگر صاحبان معزالیهم متوجه شده تجویز نمایند

بوهم

بعرصه دو سه سن عدالت انفصال شدن میتواند ان بکرده همان مقدمات سهل و

جزویه را در میان یکسال و دو سال انفصال نمیکند درینصورت غربا از تهخرچه

پامال میشوند اگر درینعینے صاحبان مذکورین توجه فرموده آن مقدمات را تا ثالثی نموده

انفصال مینموده باشند هرآینه رفاهیت خلق الله ازان متصورست

سوال

صوبه جنت البلاد بنگالا

دفعه اول حقوق قانونگوی صدر و مفصل حقیت

جواب

حقوق قانونگویان بدین نوع دارد

اول از محال خالصه بعنوان نانکار جمع هر ماه

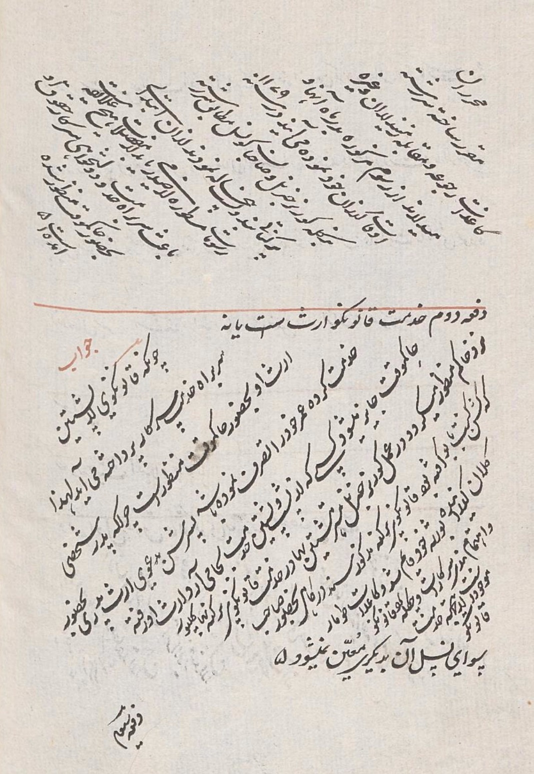
کر محال خالصه ... فی صدی چهار آنه

رسوم یاونی فی صدی ... آنه

دویم محال جاگیرات ... فی صدی ... آنه

از زمین متروکات ... از اولاد ...

پیوند میرمان و متعلقان ... باقیم و ارام ...



که عادت رجوع و مقابله مقرر ساخته سرکار خم جماران
شنید اند انه رسوم مذکوره عبرتاه نسبدادان وغیره
اروپا کشیدنان خود نموده ماندند آ ابنیه و ۱۴۹ انه
ممکلته کوبه زرخیز وضامن بران از کوبل سلطان ابن اسرائیم
مکانه نبود وحیب الامنود ونید للدان
اینها مسطوره الاصدور بعل اصل علاالعه
باعث سرکاره حد و دو لتحادی سرکار
بحضور حاکمون مسطوره شده
استاد ۵

دفعه دوم خدمت قانونکو ارث است یا نه

جواب

چونکه قانونکوی پیشین
هر براه خدمت سرکار پرداخته می‌آیند
ارث او بحضور حاکموت منظور است چونکه پدر شخصی
خدمت کرده عمر خود در الصرف نموده باشد پسر آن شخص دعوی ارث پدری بحضور
حاکموت جایز نمود که اگر ازو نقصی در خدمت لحاظ آرد ارث او در رفته
و دفا کم منظور است که دو در عمل کمی دور خلل یا نرسانیدن بهاد در خدمت قانونکو پس که بنابر حضور
کرانی کیفیت تو ارجمند نه قانونکو و که مذکور ... در کار بحضور صاحب
ملان الکاذ ممره تو داند تو وقوع شد و کامات علاوه و اما
و اهتمام ... سرکار ارث و ... قانونکو
موجود در ... حکم خدمت
قانونکو
سوای نسل آن بدیگری معین نمیشود ۵

دفعه سوم

دفعه ۳ سیوم مقرر کردن قانونگویان کدام قدرت میدارد

جواب خدمت قانونگوئی از
حضور بادشاه
تقرر میشود حالیا
دیوان آنجا
تعلق از حضور
دارد

دفعه چهارم بر قانونگویان کدام کار لازم ست

جواب قانونگو در صدد پیشکار و سررشته دار برای رجوعه مقابله سررشته
وصول و تحصیل بندوبست و تعهد و محاکات وغیره نزد متصدی خالصه
شریفه وجاگیرات میدارند متصدیان هم بسبب ضابطه و دستور بندوبست
و قسطبندی تعهد و محاکات وغیره از محرران قانونگویان نویسانیده دستخط
زمینداران وغیره کنانیده بدفترخانه سرکار نگاه میدارند کسی از زمیندار
وغیره درخواست سند دیوانی نماید متصدیان سرکار حقیقت جمع محال مذکوره بدستخط
قانونگویان میگیرند مطابق آن در ضمن سند مذکور بقید محال و جمع تحریر میکنانند

اگر زمینداران وغیره ضامنی از قانونگویان نویسانیده نزد متصدیان خالصهٔ شریفه داخل ساخته سند مزکور حاصل میسازد و در کاغذ مع هبه قباله گواهی قانونگویان منظور است حالا نیز محرران قانونگویان در صدر و نزد صاحب ضلع رجوع شده سرِ براه گواغذات میدهد

دفعه پنجم وجه کدزان یعنی طلب قانونگویان از کجا می باید وچه قدر میشود معین باید

جواب کدزان قانونگویان از زر پاوتینگی و نیم تینگی و دفتر سراکجا و رسوم ضامنی ست آنزا یافته در ماه محرران داده کدزان خود ها مینماید زیرکه آنرا صدر یافته می آید تعداد آن البته هست و در جمع پرگناتی که منهاست آنزا یدون کاغذ مفصل معین بنیتواند شد

دفعه ششم طلب قانونگویان از سرکار یا از زمینداران یا از رعایان میباید

جواب رسوم قانونگویان از حضور بادشاه مقرر است رسوم مذکوره از جمیع

بندوبست طوماری محرر گرفتند زمینداران وچودهریان وتعلقداران

نزد قانونگویان بسر براه میدهند ۵

دفعه هفتم کفایت داشتن قانونگویان بسررشته چیست ۵

جواب برای واقف شدن قانون ودستورات ملک وتحقیقات جمیع سابق

وحال ورایج الملک وانفصال منافشه زمین بدون سررشته قانونگویان رفع نمیشود

حالاکه حکم خارج شدن تعلقداران شده بدون کاغذ تقسیم قانونگویی خارج

میگردد ولهذا داشتن قانونگو بحضور حاکم وقت منظور است ۵

دفعه هشتم موقوف کردن قانونگویان درباب اجرای کار ملک ونقصان سرکار یا رعایا چه خواهد شد ۵

جواب موقوف کردن سررشته قانونگویان نقصان سرکار همین طور است

که اگر در صدر وصاحب ضلع کو اغذات عمل سابق درکار شود بدون قانونگویان

کاغذ پیشین سربراه نمی‌تواند شد بنابران البته نقصان سرکار و کرسی نامه زمینداران

وغیره وتقسیم پرگناتی و دیهاتی نزد او موجود ست اگر منافشه درپیش شود بدون

کاغذ قانونگو انفصال نمی‌یابد لهذا نقصان زمیندار وغیره ست ۵

دفعه نهم موقوف کردن رسوم وطلب قانونگویان چه قدر کفایت خواهد

شد وبکدام خواهد رسید سرکار یا زمیندار یا رعایا

جواب چون رسوم پاوتنکی ونیمکی زمینداران وغیره از جمع منها یافته

اگر بازیافت شود البته کفایت سرکار میشود زمینداران ورعایا را چیزی

کفایت نیست مگر رسوم ضامنی ودفتر سرانجام علاقه زمینداران وغیره ست

اگر بازیافت شود کفایت زمیندار میکردد مختار حاکم ست ۵

رسوم قانونگویان صوبه بنگالا

سورج نراین رای و کالی نراین رای

هفتاد و چهار هزار سیصد و نود و هشت

روپیه و چهار آنه سوا کنده

[illegible]

۴ ر ۱

راج نراین رای وغیره قانونگویان چکله [illegible]

هفت هزار و هشتاد روپیه

ار [illegible] خالصه [illegible] موافق ماسکمان ضلع دفتر [illegible]

[illegible] ۶ ر ۱۲

[illegible] ۱۳ ر ۰۸

[illegible]

قانونگویان سرکار راجپور پورنیه

دوازده پرگنه
[illegible]
دوازده [illegible]
[illegible]

هفده هزار و یکصد و
شصت و یک روپیه و
چهارده آنه و ده کنده

[illegible]

۱۴ ر ۱۰

بولچند بدوه قانونگو را یکا ماتی و باهر بند

ششهزار و دوصد دو روپیه پنج آنه و

چهار و نیم کنده

[illegible]

۵ ر ۰۴

سیمنت رام وغیره پنج کس قانونگویان چکله [illegible]

دوصد [illegible] روپیه [illegible] آنه [illegible] کنده [illegible]

۱۵ ر ۸

سرکار سنار کام [illegible] مفصل الکه در صدر [illegible]

[illegible] آنه [illegible]

۱۲

سرکار [illegible] چکله [illegible] قانونگویان [illegible]
در کاغذ صدر [illegible] در مفصل [illegible] یابد

محال خالصه [illegible]

[illegible]

محال [illegible]

[illegible] ۱۲

صوبهٔ بهار

چهارصد و چهل و نهه نفر   اعا و ۴۴۹ نفر

قانونگویان صدر رای پرسده رام و رای بلونت رام و رای نرمل سنگه

از آبا و اجداد امشار الیهما قانونگو بموجب فرمان و اسناد ناظمان سلف که

بجناب عالی میگذرانند قانونگوی خدمتست در صورتیکه از پشت پشتین سوای

اولاد او دخیل نمیشود بنابر ارثست هشت آنه رسوم سر رصید بحال حاصل

سوای مالوجب سرکار مقررست اما از تمام محالات باعث نوازش صاحبان

ضلع نمیشد   سه نفر   ۳ نفر

قانونگوی مفصل پرگنات چهارصد و چهل و شش نفر

اعا ۴۴۶ نفر

ضلع پرگنات سرکار هفتاد نفر   ۷۰ نفر

سرکار سارن

پرگنه حویلی سارن اسم نیافته
تخمیناً ۳ کس ۳ کس

پرگنه اندر دهوبسی رام واسد سنگه
دهولاس رای وغیره چهار کس ۴ نفر

پرگنه مال الکه سنگه و شیخ ظهور الله و شیوکرام
و سود شت نراین پاندی چهار کس
۴ نفر

پرگنه مندس کهکت سنگه وغیره تجویز سنگه
و آسارام وغیره ۳ کس
۳ نفر

پرگنه نرهت دیبی دت
وغیره پنج کس
۵ نفر

پرگنه حرید اسم نیافته تخمیناً
۳ کس
۳ نفر

پرگنه کلیانپور اسم نیافته
تخمیناً هفت کس
۷ نفر

پرگنه دلسی اسم نیافته
تخمیناً شش کس
۶ نفر

پرگنه سیرس اسم نیافته
تخمیناً چهار کس
۴ نفر

پرگنه شاه قلندر سنگه
وغیره ۳ کس
۳ نفر

پرگنه کوی پچهاتهه سنگه و بیچهارام و بهته رام و لالو سنگه چهار کس
نفر

پرگنه ملک سیهها سنگه و اچپ سنگه و رنگ لعل وغیره شش کس
نفر

پرگنه بچهی تهال سنگه داس و آشارام وغیره شش کس
نفر

پرگنه سرکار چمپارن

پرگنه ملک تهو سنگه وغیره و پرگنه کرج سنگه وغیره در پرگنه مقرره سی کس
نفر

پرگنه سمرون بک مجال

پرگنه مجهوه بک واب

پرگنه چهی مقرره شنو تاهه سنگه و بجیکه و ملالی لعل وغیره تخمینا مقرر دو الله کس
نفر

پنجاه و هشت کس

مقتب تخمینا
مدح

ضلع ترهت

یکصد و سی و نه نفر

مالی نفر

کار ترهت

سرکار ترهت اسم پرگنات و قانونگویان

معلوم نیست تخمیناً مقرر صد کس

تخمیناً

مصه

۱۱۰ نفر

پرگنه بسمیر محالی سرکار رسالت ... و بحیله ... و بسک سکر و غیره چهل کس

للعه نفر

سرکار حاجیپور

پرگنه حویلی حاجیپور اسم ... تخمیناً ۵ کس

۵ نفر

پرگنه ... پور اسم نیافته تخمیناً چهار کس

للعه نفر

پرگنه بیر ... اسم ... سنگه و هیر ... و غیره تخمیناً چهار کس

للعه نفر

پرگنه ... رای ... و ... بر ... و غیره مقرر ۵ کس

۵ نفر

پرگنه کده ... الهی و غیره تخمیناً سه کس

سه نفر

پرگنه ملکی اسم نیافته تخمیناً چهار کس

للعه نفر

پرگنه ... اسم ... سنگه و ... و ... و جعفر شاه و غیره ... کس

۶ نفر

پرگنه عماد پور اسم نیافته تخمیناً دو کس

۵ نفر

پرگنه ... اسم نیافته تخمیناً

للعه نفر

پرگنه بالا ... اسم نیافته تخمیناً

سه نفر

پرگنه اکبرپور ... اسم نیافته تخمیناً

۵ نفر

مقرر ... تخمیناً ... کس

جمله ... نفر

ضلع شاه آباد

پنجاه و سه نفر

[illegible] نفر

سرکار شاه آباد

پرگنه حویلی شاه آباد اسم شایقه کحمینا [illegible] کس

[illegible] نفر

پرگنه بارکانول ارک [illegible] وغیره کحمینا چهار کس

[illegible] نفر

پرگنه بهب ادهار سکه وغیره کحمینا [illegible] کس

[illegible] نفر

پرگنه دنتولا مومن [illegible] کحمینا پنج کس

[illegible] نفر

پرگنه کوس اسم شایقه کحمینا [illegible]

[illegible] نفر

پرگنه نونور اسم شایقه کحمینا [illegible] نفر

پرگنه اره سود [illegible] وغیره کحمینا چهار کس

[illegible] نفر

پرگنه [illegible] اسم شایقه کحمینا دو کس

[illegible] نفر

پرگنه [illegible] اسم شایقه کحمینا چهار کس

[illegible] نفر

پرگنه نواری [illegible] کحمینا دو کس

[illegible] نفر

پرگنه رتن [illegible] اسم شایقه کحمینا [illegible]

[illegible] نفر

پرگنه [illegible] کحمینا [illegible] نفر

المفصله کحمینا [illegible] [illegible] نفر

سرکار رهتاسپور

پرگنه حویلی رهتاس اسم شایقه کحمینا [illegible] کس

[illegible] نفر

پرگنه سهسرام اسم شایقه کحمینا پنج کس

[illegible] نفر

مفصل

پرگنه حسین پور اسم شایقه کحمینا دو کس

[illegible] نفر

[illegible] نفر

[illegible]

ضلع بهار

پرگنه حویلی بهار اسم نیافته تخمیناً سه کس
نفر

پرگنه غیاث پور اجهارام و کهیم لال و بهولال
و جهنارام و برادر او [illegible] رام چهار کس
نفر

پرگنه جرکانوان [illegible] راجه رام هری رام و موتی لال و داس
داس نتت داس
نفر

پرگنه بهلاور کشن چند و غیره تخمیناً سه کس
نفر

پرگنه کندهور اسم نیافته تخمیناً سه کس
نفر

پرگنه شتهنور اسم نیافته تخمیناً دو کس
نفر

پرگنه تولک اسم نیافته تخمیناً سه کس
نفر

پرگنه سلیم آباد اسم نیافته تخمیناً دو کس
کس

پرگنه ترهت نکراج و نورمک و بجه لال و [illegible]
و سبهوناتهه یک کس
نفر

پرگنه امرتهو کوریان سنگه یک کس

پرگنه حویلی عظیم آباد بهوانی سنگه و غیره چهار کس
تخمیناً نفر

پرگنه ساناده اسم نیافته تخمیناً چهار کس
نفر

پرگنه لاول مهرام و دهری لال و بنده لال و بیچ لال
چهار کس نفر

پرگنه سمائی لعل چند یک کس
نفر

پرگنه بهیم پور اسم نیافته تخمیناً دو کس
نفر

پرگنه پهلواری لعلجی و منولال و لال [illegible] منولال
تخمیناً چهار کس نفر

پرگنه [illegible] لال و بنده سنگه و دهرم سنگه و [illegible] و کلیان سنگه و بهلو لال
و رگهو مبر سنگه [illegible] سنگه [illegible] و کلیان لال و کرت چند سیزده نفر

پرگنه گیا اسم نیافته تخمیناً سه کس
نفر

پرگنه [illegible] اسم نیافته تخمیناً دو کس
کس

پرگنه سلطان گنج اسم نیافته تخمیناً دو کس
کس

پرگنه بلیح خوشحال نراین و [illegible] نراین و کور دیال [illegible] نراین و کماجیت و جیت سنگه و بودن نراین و [illegible] لال
و کهاکر نراین و بهولاناتهه و بهولاس چند و کیرت سنگه و مهر نراین سیزده کس نفر

پرگنه شاه پور میر اسم نیافته تخمیناً سه کس
نفر

پرگنه تالده و تیش لول و یرمانند سنگه و جیرلول و لبوی نرائین و کرم چند و زور آور سنگه و بهوج نراج سنگه و کس سنگه و مار سنگه یازده کس

۱۱ نفر

پرگنه سوده دربار سنگه و جگروپ سنگه و ملن سوت و کشنا لام چهار کس

۴ نفر

پرگنه هنیراد هار سنگه و بهوج لال ۲ کس

۲ نفر

پرگنه بهره ال سنگه قانونگوئی و سمرلال محرر ۲ کس ۲ نفر

پرگنه اودر اسم نیافته کمیتا سس کس

۱ نفر

پرگنه امری چهتر دهاری و غیره دو کس

۲ نفر

پرگنه جیتره کهاجیت سنگه و گوبند رای ۲ کس

۲ نفر

پرگنه مهتر بنیاد سنگه و اندل سنگه و کس سنگه و کنک لام چهار کس

۴ نفر

پرگنه منوره منولال سنگه و روپ نرائین و جیت سنگه و رام سنهی چهار کس

۴ نفر

پرگنه محرو کهر پرم سنگه و ادیت جند و جگل سنگه ۳ کس

۳ نفر

پرگنه نرسر رکهوبر سنگه و کوپال نرائین و گوبند رام و دیت چند و لالم تکسبر و نند لام و سرد لام و رگهوبر و پرساد نه کس

۱۰ نفر

پرگنه کهه کهاری لال و امراو سنگه و دم و مهان و رجیت سالم و دو کزرین و متر زائین کمیتا ۱۲ کس

۱۲ نفر

182

پرگنه دهمهر دیریت سنگه یک کس

له نفر

پرگنه کتبه اسم نیافته تخمیناً سه کس

سه نفر

پرگنه کحلا اسم نیافته تخمیناً سه کس

سه نفر

پرگنه پسرس اسم نیافته تخمیناً دو کس

دو نفر

پرگنه تمویں اسم نیافته تخمیناً دو کس

دو نفر

پرگنه بهکوتهه پور محمد طاهر خان وتیک چند دو کس

دو نفر

میعه ماهو صد نفر

ضلع بهاکل پور وغیره بارس ناتهه وغیره

شانزده کس عـ نفر

پرگنه بهاکلپور مارساهیه وغیره یک کس

له نفر

پرگنه حویلی مونگیر وغیره اسم معلوم نیست یازده نفر

تخمیناً مقرره عـ نفر

ضلع رامگده وغیره اکهوری جیی منگل سنگه

یک کس له نفر

ضلع دهرم پور کرپاناتهه وغیره ده نفر تخمیناً

میعه عـ کس

الله

۲/۸

تعداد زر اپیل چه نقصان خواهد شد

جواب تعداد نمودن زر اپیل از دل صاحبان اندیشه نالش حضور نخواهد ماند در نصورت انصاف غربا نمیشود بنا بر عقل ناقص بنده می آید که تعداد نمودن زر خوب نمیشود صاحب عدالت را لازم است که مقدمات خورد وکلا از حضور تجویز کرده انفصال فرمایند ٥

وکلا داشتن عدالت بهتر است یا نه

جواب داشتن وکلای عدالت هیچ بهتر نیست چرا که وکیل برای گذران خود بزودی مقدمه انفصال کردن نمیدهد و علاوه بران از طمع طرف داری کرده حق غربا پامال خواهد کرد لهذا شخصی که جرأت در راه دادن ندارد داد خود در عدالت رجوع شده سوال و جواب مقدمهٔ خود خواهد کرد و کسی استعداد دارد وکیل از جانب خود نگاهداشته بسوال و جواب خواهد پرداخت اگر بر طبق وکیل عدالت کلان در اپیل وضع مقرر شود خرابی غربا از حد خواهد شد ٥

عرضی لکھی برین

سررشته قانونگویی حاکمان پیش که مقرر داشته اند برای انجام کار سرکار و رفاهیت مملکت
درینصورت گماشته های قانونگوی در صدر و مفصل سررشته حقیقت جمع و تحصیل ملک
مقابله سررشته خالصه شریفه و عاملان و زمینداران میدارند هرگاه عمله حاکم عزل و نصب
میشوند در بودن این سررشته کسی از زمینداران تغلب و تفاوت نمیتواند کرد و حاکم همه
حقیقت ملک از سررشته قانونگویی دریافت نموده کار میکند بنابر تخلف در امورات ملکی
نمیتواند شد و جمع طومار و تقسیم و دستور ملک و حقیقت زمینداران و تعلقداران
ازین سررشته معلوم میشود زمینداران نمیتوانند که جمع ملک فوت کنند و هرگاه عامل
و فوجدار تغیر میشود و اصلات و جمع و خرج ایام تحصیل او بدون دستخط قانونگویان
متصدیان صدر منظور نمیدارند و در محالات سایر دستور حساب محصول بیوپاریان هر
قوم و هر جنس تعلق از سررشته قانونگو دارد و زمیندار که باهم برای زمین سیوانه و سرحد
مناقشه دارد در رفع آن بغیر سررشته قانونگو ~~دارد و زمیندار که باهم~~ نمیتواند شد و دهات
که دریا شکست شده پیوست میشود زمینداران اطراف باهم مناقشه میکنند انفصال این

بدون سررشته قانونکو نمیشود و در قباله و اسناد خریدگی و صورت حال قضیه و هنگامه ملکی

و دیگر مقدمات بدون گواهی قانونکو معتبر و منظور نمیگردد و کسیکه زمیندار مقرر شود ضمانی

قانونکو بدفتر صدر داخل میماند تا سندمی یابد و هرگاه در اثنای راه شبخونی یا خزانه

سرکار یا مال مهاجنان و بیوپاریان وغیره بغارت رود حالموقت از گماشته قانونکو سرحد

معین کرده در سرحد زمیندار یکه وقوع شود بازخواست آن ذمه او دارد و با

مقدمات ملکی بثالثی قانونکو منحصرست پس انتظام ملک و انجام امورات سرکار و در بستن دستور

بدون سررشته قانونکو نمیتواند شد بنابر سلاطین پیشین یکچری رسوم و پاوتی وغیره

مقرره نموده اند و این سررشته را نگاهداشته از قریب سیصد سال از پشت به پشت

میراث فدویانست در صدر و مفصل عمله ها حاضر بوده بکار سرکار مقید اند و قوت

یومیه فدویان و عمله ها همین رسوم پاوتی وغیره معین است قریب دو سال میگذرد پریشانی

و تصدیعات میکشد چون بوقت بندگان کسی بیجا و بیوطن نگردیده لهذا از تفضلات

امیدوارم که آنچه رسومات و پاوتی وغیره از قدیم الایام مقررست پروانه واگذار

آن مرحمت شود ٥ عرضی فدویان الهی بخش و نهال الدین قانونگویان صوبه بنگاله که واقف کار و دانی خود نوشته دلها ٥

خادم

خدمت قانونگویی بنگاله از مدت مدید قریب از ابتدای حکومت اهل اسلام است چون
در حکومت متعینه صوبه‌داران و فوجداران اکثر تبدیل و معزول میشده حضرت جلال الدین
اکبر شاه عرش آشیانی نظر بر آنکه اگر صوبه‌داران و فوجداران تبدیل و معزول شده دفاتر
سررشته ملک همراه ببرند شخصی که متعاقب بهمون حکومت مقرر خواهد شد از عدم
دستیاب دفاتر و کاغذات از امورات و احوال ملک واقف نخواهد شد و باعث
تخلل و ابتری در ممالک محروسه خواهد گردید لهذا سررشته قانونگویی در بنگاله مقرر
نمود که همواره قایم شده صوبه‌داران و فوجداران از عمله آنها از هر چیز مطلع شده اجرای
امورات بخوبی انصرام دهند و برای خرج آنها و محرران و نایبان دفتر آنها یک رسوم
هشت آنه فی صد روپیه جمع که الحال بنام نیم تکی مشهور است مقرر کرده بود در مکان سکونت
صوبه‌دار دو قانونگوی عمده که از جد و آبا قانونگویان حال بوده اند حاضر میماندند و از اینجا هم
محالات مفصل نایبان و محرران خود میگماشتند و آنها حساب واصلات خزانه بر کاغذات می
نوشتند در دفاتر خود حقیقت احوال نیک و بد ملک و حکم قوانین که در سررشته خزانه جاری
بود مندرج میساختند چون در بنگاله سرداران اهل حکومت متواتر تبدیل گردیده و خدمت
قانونگوی همواره بیک عنوان قایم و برجا و از نشستن است فایده نصب نمودن آنها روز

بروز بیشتر معلوم میگردید رعایا و ساکنان ملک ارث وحق خودها که در وقت
آنها داخل گردید امین و محفوظ میاندشد و حاکمان معرفت آنها سررشته حقیقت مفصلات
وتقسیم پرگنات وکیفیت تعلقداری تعلقه داران و اسناد زمینداری وتعلقداری
وغیره و دریافت حقیقت احوال معاملات ومقدمات و واقعات وتحقیقات سیوانه
وتغیر وتبدیل وانتقال زمینداران وتعلقداران سلف وحال هرگاه مطلوب بود معرفت
آنها دریافت میگردید واگر دفتر قانونگویان نمیبود سررشته امورات ملک در اندک
مدت برهم درهم میگشت ۵۵۵

در مقدمه قانونگوئی که صاحبان ارقام فرموده اند که اصل نصب قانونگویان بسررشته
قانونگوئی از حضور پرنور از مدت مدیدست وهمواره پیش دیوان صوبه رجوع بود حقیقت
واقعه های اصنیه وقوانین حکم که از سررشته خزانه لازم میبود در دفتر خود می نویسید ومعاملات
و اصلات قرار واقع میکردند واز نگاهداشتن دفاتر قضیه های مبهم ومشکل از روی
تجربه حل وانفصال میگردید واز داشتن حساب واصلات اینها حسابات منحصر بر زمینداران
نمیماند زیراکه اینها موافق اصل مدعای نصب سلوک میکردند اعتماد کلی بر اینها بود واز اظهار
صاحبان ضلع دارچنین معلوم شد که حالا اینها برخلاف آئین قدیم خودها زمینداران را

بکار

بکارهای نامناسب رهنمونی مینمایند چنانچه مستر رُوس صاحب و مستر لسهین صاحب
و مستر کلل صاحب و مستر روکصاحب و مستر ولکین صاحب و مستر مکنس صاحب و مستر
رندر صاحب فکر میکنند که چندان فایده از نصب خدمت اینها در آینده متصور نمیشود در محالات
بشن پور و ندیه محض نام اینخدمت است چنانچه در بشن پور کسی از طرف قانونگو در کچهری
رجوع نمیباشد و در ندیه اصلا قانونگوئیست مستر کتر صاحب درباب ضروری خدمت آنها
چیزی نمیگویند و مستر هارونصاحب و مستر ووکریل صاحب و مستر دکرس صاحب می پندارند
که خدمت قانونگویان ضرورست و اینخدمت قانونگوئی موروثیست حقیقت اینست که مستر
روس صاحب و مستر لسهین صاحب و مستر کلل صاحب و مستر روکصاحب و مستر ولکین صاحب و مستر
مکنس صاحب و مستر رندر صاحب که سررشتهٔ قانونگوئی را بیفایده نوشته اند تمشیت معاملات
متعلقه صاحبان مشار الیهم منحصر بسررشتهٔ قانونگوئی نیست سببش اینست که بیشتر اینمحالات در تحصیل
مرشدآباد میبود و همه بندوبست و امورات محاسبه و تحقیق تقسیم و تنقیح جمیع قضیه و
قضایای پیشین و بندوبست کمی و بیشی ماضیه و تصریح جمیع پرگنات و دیهات و حقیقت تغیر
و تبدیل و اشتغال زمینداران و تعلقداران وغیره جمیع معاملات اینمحالات هر وقت هرچه رو

میداد گماشتگان صدر قانونگویان که از جمع اجمال اطلاع دارند عند الاستفسار بتشریح

و تفصیل بیان میکردند و از روی سررشته اینها همه معاملات منقح و منتظم میشد چون

زمینداران راجشاهی و بهتوریه وغیره و دیناجپور و ندیه و یوسف پور و کشن پور و سیرام پور

عمده اند کاغذات تقسیم و حسابات محالات در صدر تعلق نداشت و ضابطه نیست که گماشتهای

قانونگویان نزد زمینداران رجوع بوده سر براه کاغذات دهند محض محرران ایشان

برای گردآوری کاغذات تقسیم وغیره اکثر در پرگنات مفصل مقرراند و هرجا که فوجداران

میباشند گماشتهای قانونگویان نزد متصدیان فوجداران رجوع بوده بتقدیم امورات

سررشته مقید و سرگرم میباشند در هوگلی و جهانگیرنگر اگرچه پیشکاران و متصدیان

عمله نظامت وغیره پیش صاحبان ضلع سوال و جواب مینمایند لیکن درست کردن کاغذات

و نگاهداشتن سررشته و فهمانیدن قضایای ماضیه و اظهار حقیقت زمینداری زمینداران

و انفصال خصومت تعلقداران فیمابین این گروه واقع شود و در چکلهای مسطور اسامی

تعلقداران بیشتر اند تعلق بگماشتهای قانونگویان دارد سرکار کوچ بهار موسوم رنگپور و چکله

راجمحل و سرکار پورنیه که از ایام سابق محال فوجداریست زمینداران اینمحالات برخلاف آئین

زمینداران

زمینداران بهتوریه و ندیه و لبش پور و بیربهوم و یوسف پور بی اذن
فوجدار مرتکب امری نمیتوانند شد لهذا جمیع معاملات محالات در کچهری
فوجداری به استصواب گماشتهای قانونگویان منتظم منصرم میگردد ازینجهة
سررشتهٔ انخدمت از قرار واقع در انجا رونکارست چنانچه صاحبان رنکپور
و راج محل وغیره درباب قانونگویان حرف واجبی مرقوم نموده اند ازین دو صورت
واضح شد که معاملات محالاتیکه در صدد منتظم میشد صاحبان انجا نوشته اند
فایده از خدمت قانونگوئی مشاهده نمی افتد بتمشیت بندوبست محالاتیکه تعلق
از مفصل میدارد صاحبان انجا نوشته اند که پرداخت قانونگویان ضرورست
پس این هر دو صورت را صاحبان کونسل مرشدآباد که بالفعل کاروبار این سررشته
را ملاحظه میکنند و نایبان محرران و قانونگویان که همواره حسب الفرمایش کاغذات
تیار مینمایند و در تنقیح معاملات شرایط دولتخواهی بظهور میرسانند خوب بخاطر
آورده قیاس میفرمایند که بجالی انخدمت از روی کار لازمست و اگر انخدمت
موقوف کرده شود یکی اینکه سررشتهٔ حقیقت مفصلات و تقسیم پرگنات و کیفیت

که در صدد تعلیم شوق آئین تحویلدار
تعلقداران وغیره بدون درست کردن حقیقت جمع که کار قانونگویان ست
دوم اینکه تعلقداران
تیار میشود سیوم اینکه هرگاه دریافت حقیقت احوال یکی از محالات و مقدمات
و واقعات پیشین مطلوب شود کدام کس از آنان اطلاع خواهد داد چهارم اینکه
حقیقت تغیر و تبدیل و انتقال زمینداران و تعلقداران سلف و حال هرگاه در ایام
آینده مطلوب افتد از کجا دریافت کرده خواهد شد و اگر دفتر قانونگویان نباشد
سررشته امورات ملک در اندک مدت برهم درهم خواهد شد اینمعنی را
زمینداران از خدا میخواهند و اینکه مرقوم فرموده اند که در سوابق ایام
قانونگویان در مراسیم و دولتخواهی سرکار حسن خدمت تقدیم میرسانیدند الحال
برخلاف آن زمینداران را رهنمائی میکنند گماشتهای قانونگویان صدر
از ارتکاب چنین امر انکار مینمایند و ظاهر میسازند که هر وقت و هرجا و الله
مکان چنین حرکت بظهور پیوسته سزاوار هرگونه عقوبت و تنبیه و مجرم
کارست لیکن برین وجهه در این قانونگویان ظاهر میسازند که از هنگامیکه
ممالک محروسه داخل قلمرو بادشاهی گشت اجداد ماها این بخدمت سرافراز
گردیده

گردیدند و نسلاً بعد نسلاً ارثاً و استحقاقاً خدمت مذکور نمایان مقرر است
گاهی جز مراسم دولتخواهی و فدویت و جانفشانی در تمشیت مهمات از مایان
بظهور نیامده و نخواهد آمد از نیم تکی و سرانجامی دفتر که مقرر است بعد تنخواه اخراجات
در ماه محرران وغیره باقی مانده وجه قوت معاش مایان نیست چون خدمت مرقومه
از ابتدای عهد سلطنت سلاطین ممالک محروسه مقرر گردیده و بجهتی نراین و جهندر
زاین هر دو قانونگویان موروثی اند و پسر براه کاغذات تعلق بدفتر قانونگو دارد
در ینصورت بنا بر سرانجام کار سرکار و هم نظر بر وراثت و قدامت قانونگویان مذکور
بحالی آسامی خدمت است ۵۵

در اوایل عمل کورنر هستینگس صاحب بهر یکی صاحبان ضلع حکم رفته بود که بودن
قانونگویان در معامله ملکی ضرور است یا نه صاحبان ضلع هر یکی مطابق رای خود نوشته بودند
آخر صاحبان کمیتی مرشدآباد از گفتگوی همه صاحبان واقف شده آنچه نوشتند مطابق آن دفتر
قانونگویی بحال ماند لاکن سابق ضابطه بود که دفتر قانونگویی و دفتر سرکار جدا جدا بود و بخوف باهم

خیانت نمیتوانند کرد و در عمل صاحبان که محرران قانونگو در دفاتر سرکار و در بندبست

ملک وخیل یافتند اکثر سررشته را برهم ساختند دریصورت الحال دفاتر سرکار

و دفاتر قانونگو برای کار سرکار نابکار است و اعتماد دفتر و گفتگوی گماشته

های قانونگوی که درصدد رجی باشند قابل اعتماد نیست ۵ ۵

یادداشت درماهی عمله های قانونگو طرف مهندر نراین واقعه بتاریخ سنه ۱۱۹۹ هجری

سیاهه دو هزار و نهصد و چهل و چهار روپیه و هفت آنه یا و کم هرده کنند

الی عماالی ۷ ر ۷	هشتصد و ده خود ده آنه یا و کم هفت کنند
الامی جه ۱۰ ر ۷	تم دو هزار و یکصد و سی سه روپیه ۳۳
	سیزده و نیم آنه ۱۳
الی ماند ۱۳ ر ۰	جمع

عمل امی کنکر

عمله حضوری

بیست و دو نفر مقرر یکهزار و یکصد و سی و چهار روپیه [illegible]

پرانکس سنگه یکصد و شصت و چهار روپیه [illegible]	مرت سنگه مجموعه دار یکصد و پنجاه روپیه [illegible]	کور موهن کهوسر یکصد روپیه [illegible]	رادها کشن سنگه یکصد روپیه [illegible]
کدادهر سنگه شصت روپیه [illegible]	دولال مجموعه دار پنجاه روپیه [illegible]	سدانند مجموعه دار چهل روپیه [illegible]	کشن منگل چهل روپیه [illegible]
رام پرشاد کهوسر سی روپیه [illegible]	بیهی کشن سنگه سی روپیه [illegible]	گنگا نراین داس بیست و پنج روپیه [illegible]	بادلی نیوسکی چهل روپیه [illegible]
بیلکهه چهل روپیه [illegible]	لکهی نراین بیست و پنج روپیه [illegible]	منگل سنگه هنشی سی روپیه [illegible]	برجناتهه سنگه سی روپیه [illegible]
رام پرشاد رای [illegible]	سیهوناتهه مستر [illegible]	رامکشن بخشی [illegible]	کالیچرن دفتری [illegible]
رام داس دفتری هشت روپیه [illegible]	رام داس کر سه روپیه [illegible]		

عمله ضلع ها

نهصد و نود و نه روپیه و سیزده و نیم آنه — محاصل ۱۳۰

ضلع مرشدآباد چهارده نفر — مانده
مقرر یکصد و سی و سه روپیه و پنج آنه ۵۰

ضلع راجشاهی دو نفر
مقرره سی و پنج روپیه

بهولاناته مترجهار دو سی روپیه	کالیچرن پانزده روپیه	جکناته سرکار بیست روپیه	بدم لوچن پانزده روپیه
رگهوناته پانزده روپیه	ملوکچند دوازده روپیه		
پرمانند ده روپیه	گنگاپرشاد ده روپیه		
رادهاموهن پانزده روپیه	اندرنراین پانزده روپیه		
سرولچند ده روپیه	دیپچند پانزده روپیه		
ابهی چرن شش روپیه	رامرتن دفتری سه روپیه		
تاج الدین پیاله سه روپیه	رام بلبه تحریر دو روپیه و پنج آنه		

صنلع موکلی ده نفر معه ماعه
مقرره یکصد و ده روپیه هشت آنه

جگموهن سه روپیه	راجکشن یازده روپیه
پرانسکه سیزده روپیه	ٹهاکرکهه ده روپیه
دیپراین دوازده روپیه	چکیتا تهه پنج روپیه
ٹهاکرکهه دیگر سه روپیه	رام لوچن پنج روپیه
بهوانی چرن پنج روپیه	ضیاء الله یازده روپیه هشت آنه

صنلع راجمحال چهار نفر
مقرره چهل روپیه

کوری پرشاد بیست روپیه	رام شنکر ده روپیه
ملوکچند هشت روپیه	کدادهر دو روپیه

عملقات

صنلع بردوان سه نفر مقرره چهل روپیه

رامکرشن بیست روپیه	جگت سه روپیه	رام سندر ده روپیه

صنلع بیربهوم و بشن پور سه نفر مقرره سی روپیه

کوردوس یازده روپیه	رام پرشاد نه روپیه	کرپا سهاد نه روپیه

ضلع دیناجپور چهار نفر مقرر چهل و شش روپیه

همین سکه ۳ نفر مقرره سی روپیه

- بیچند سنگه شانزده روپیه
- کنکانرائن پانزده روپیه
- کاشی ناتهه ده روپیه
- کشن مکهن هشت روپیه
- راج کشن ده روپیه
- جیون کشن ده روپیه
- کیول سنگه ده روپیه

ضلع جلالپور ده نفر مقرر یکصد و چهل و هشت روپیه

ضلع جیسر پانزده نفر مقرر یکصد روپیه

- راوها کشن پنجاه روپیه
- اودیچند شانزده روپیه
- انندچند بیست و هشت روپیه
- رام موهن پانزده روپیه
- رانانندن ده روپیه
- تیلکچند ده روپیه
- رانانندن ده روپیه
- رام بلبهه یازده روپیه
- لکهی نرائن سه روپیه
- سبهوناتهه هشت روپیه
- جیون سی هشت روپیه
- سلام پرشاد هشت روپیه
- کوری پرشاد هشت روپیه
- راجکشن ده روپیه
- کنگا پرشاد هشت روپیه
- رام موهن دیگر هشت روپیه
- کسرکوبند سه روپیه
- رام کشن دفتری هشت روپیه
- بچناتهه هشت روپیه
- رام لال هشت روپیه

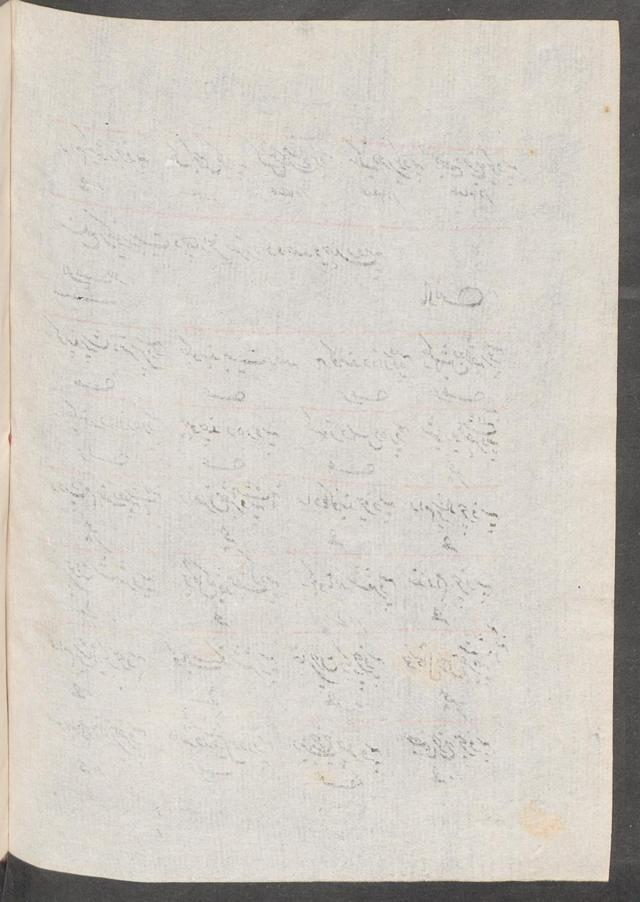
رام کیول

رام کیشور پنج روپیه	ملکه کهوس یک روپیه	کشن سنگ مغلی یک روپیه	ملکیه دفتری یک روپیه	بعضی خرج یک روپیه	

صنایع ریکیور بیست و چهار نفر مقرره دو صد و چهل روپیه

ماهانه

کوبند پرشاد دفتری سی روپیه	چکوبند بیست روپیه	هرکوبند دوازده روپیه	رام کشن دوازده روپیه
راجکیشور دوازده روپیه	هوچند ده روپیه	کیشور داس ده روپیه	شیودیو هفت روپیه هشت آنه
روپ رام هفت روپیه هشت آنه	رام رتن هفت روپیه هشت آنه	راد ها کوبند پنج روپیه	رام پرشاد پنج روپیه
بنهاری چرن شش روپیه	چوکل کیشود هفت روپیه	رکهونا ته شش روپیه	نند رام پنج روپیه
رام پرشاد دیگر پنج روپیه	کوپال سنکه شش روپیه	بنهاری چرن دیگر پنج روپیه	خوشحال داس هفت روپیه هشت آنه
سوبها رام دفتری هفت روپیه	کاغذ و روشنائی دو روپیه	دیرخرج چهل روپیه	بعضی خرج پنج روپیه



Nr. 23

یاداشت حقیقت گوشواره پرگنات صوبه بهار

دوصد و پنجاه و محال مال مقرراجمع دامی کان الماس یک ولایت

پنجاه و سه کرور و پنجاه و یک لک شصت و پنجهزار و هشتصد و یازده دام

مقرر اراضی چهارده کرور پنجاه و یک لکه و هفتاد و دو هزار بیگهه

المقرره جمع رقمی یک کرور و سی سه لکه هشتاد و نه هزار و یکصد چهل و پنج و سه چهار و نیم لنه

سی و یک محال المقرره جمع دامی مینهای غیر عملی و غیره یک کرور و نود و هشت لکه

سیزده هزار و هشتصد و سی و پنج دام مقرره جمع رقمی چهار لک و نود و پنج هزار و

دوصد و نود و پنج و سه چهارده و نیم لنه

داخل صوبه اوده پنج محال مقرره جمع دامی شصت و سه لکه و یازده هزار و چهارصد و سی و هشت دام

مقرره جمع رقمی یک لکه و پنجاه و شش هزار و هفتصد و سی و پنج روپیه و پانزده آنه

سرکار شاه آباد ۳ محال | سرکار بیارن دو محال

پرگنه کوت | پرگنه رتن پور | پرگنه شاه جهان پور | پرگنه جوسه

پرگنه منگرور

مقرر جمع دامی ... | مقرر جمع دامی ...

بعمل راجه پرتهی نراین راجه نیپال از پرگنات سرکار ترهت بیست محال مقرره جمع دامی

[illegible]

پرگنه سورکچه بدخل سپاهی وکهی | از آنچه که کاغذ بدفتر نرسیده

پرگنه حلا | پرگنه ملوکا

مقرر جمع دامی ...

شصت هزار و دو صد و پنجاه روپیه

یک محال

درا ...

ورجستو دو صد و بیست و پنج محال مقرره جمع دامی پنجاه و یک کرور و پنجاه و

مال دعت محال

سه لک و پنجاه و یکهزار و نهصد و هفتاد و شش دام

مقرره اراضی چهار ده کرور و پنجاه و یک لکه و هفتاد و دو هزار بیگهه

مقررا جمع طوماری یککرور و هشت لکه و هشتاد و سه هزار و هشتصد و چهل و نه روپیه و شش آنه

جاگیرات والتمغا و مدد معاش و ایمه عظام و سرشکن و معافی و خارج جمع دلبش

برت و برهوتر و شیوتر و خیرات و نذر درگاه و غیره

پنج کرور و نود و یک لک و هشتاد و شش هزار و چهار صد و نود و دو دام

مواضع نهه هزار و سیصد و چهل و چهار و هشت کنوه

رقبه بیست و سه لکه و هشتاد و یکهزار و چهار صد و شصت و نه بیگهه و سه بسوه و شش بسوانسه

جمع طوماری هشت لکه و هفتاد و هفت هزار و سیصد و هشتاد روپیه و

پاو کم سه آنه

جمع الحاصل یازده لک و شصت هزار و سیصد و هشتاد و هشت روپیه و پاو و چهار آنه

جاگیرات سه کرور و چهل دو لک و
نود و دو هزار و دو صد و نود دام

مقررا مواضع سه هزار و سیصد
بیست و پنج موضع و هفت و نیم کسوه

مقرره رقبه هشت لکه و هژده هزار و
یکصد و پنجاه و پنج و نیم بسوه

مقرره جمع رقمی سه لک و پنجاه و یا هزار و
هفتصد و پنجاه و سه روپیه یازده نیم انه

المقرره جمع حاصل چهار لکه و چهل چهار هزار و
هشتصد و هشتاد و دو روپیه چهارده نیم انه

سه کرور
[illegible]
مقرر مواضع
[illegible]
رقبه
[illegible]
جمع رقمی
[illegible]
المقرر جمع حاصل
[illegible]
۰۱۴

التمغا دو کرور و شش لکه چهل و
پنجهزار و نهصد و شصت و هشت دام

مقرره مواضع یکهزار و هفتصد و شصت و دو

مقررا رقبه سه لکه و بیست و هشت هزار و یکصد و پنجاه

مقررا جمع طوماری دو لک و سی و چهار
هزار و ششصد و بیست و دو روپیه هفت انه

المقررا جمع حاصل دو لکه و چهل و سه
هزار و نهصد و هفتاد و سه روپیه و یاد کم
سیزده آنه ۱۳

دو کرور
[illegible]
مقرر مواضع
[illegible]
رقبه
[illegible]
جمع طوماری
[illegible]
المقرر جمع حاصل
[illegible]
۰۱۲

مدد معاش

سی و پنجلک و شصت و پنجهزار و سیصد و

چهل و یک دام

مقرر ا مواضع سیصد و ده موضع

سیزده و نیم کتوه

مقرر ا رقبه نود و چهار هزار و هفتصد

بیگهه و هفده و نیم بسوه

مقرره جمع طوماری سی و پنجهزار و پانصد چهل و

چهار روپیه یادکم یازده آنه

المقرره جمع حاصل چهل و هشت هزار و یکصد و

معه مواضع

معه رقبه

المعه جمع حاصل

ایمه عظام

یک کرور و سی و هفت هزار و سیصد

سیزده دام

مقرر ا مواضع یکهزار و پانصد و هفده

موضع و هفت کتوه

مقرر ا رقبه یازده هزار و پانصد

بیست و دو رقبه و سه و نیم بسوه

المقرره جمع حاصل دو لک و چهار هزار

هشتصد و نوزده روپیه یازده و نیم آنه

یک کرور

معه مواضع

معه رقبه

المعه جمع حاصل

معافی چهل و پنجهزار دام

مقرر ا مواضع یکصد و شصت دو

موضع دوازده کنوه

مقرر ا رقبه سی و پنجهزار و چهارصد و

بیست و دو رقبه چهار بسوه

مقرر ا جمع طوماری نهزار ششصد و

ده روپیه و چهار ده آنه

المقرر ا جمع حال حاصل پانزده هزار

هشتصد و سی و نه روپیه پاو پا آهت آنه

سرشکن چهارصد و چهل و سه

موضع هشت کنوه

مقرر ا رقبه یکهزار و ششصد و

چهل و یک رقبه پاو کم دو و هوری

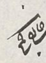
مقرر ا جمع طوماری پنج هفت هزار و

سیصد و پنجاه و دو روپیه پاو بالا آنه

المقرر ا جمع حال حاصل چهل هزار و دوصد و

چهل و هفت روپیه و دوازده نیم آنه

[illegible]



خارج جمع

سی و هشت موضع

مقررا رقبه سی و یکهزار و یکصد و

نوزده رقبه پاو کم شش بسوه

مقرر اجمع طوماری سه هزار و

ششصد و هشتاد و هفت روپیه هشت آنه

المقرر اجمع حاصل بیست و دو هزار و

هشتصد و سی و چهار روپیه پاو بالا چهار آنه

[illegible] ۴

معصه رقبه

[illegible]

[illegible]

معصه جمع طوماری

[illegible]

المعصه جمع حاصل

[illegible]

تالکاری

هشتصد و دوازده موضع چهارده کسوه

مقرره رقبه دو لک و نوزده هزار و پانصد و

چهل و هفت رقبه پانزده بسوه

مقرر اجمع طوماری چهل هفت هزار و چهار صد و سی و

هشت روپیه و چهارده آنه

المقرر اجمع حاصل نود و چهار هزار و چهار صد و

بیست و پنج روپیه پاو کم نه آنه

[illegible] ۴

معصه رقبه

[illegible]

[illegible]

معصه جمع طوماری

[illegible]

المعصه جمع حاصل

[illegible]

نذر درگاه

هفت موضع

مقرر ارقبه هشت هزار و نهصد و هشتاد و سه رقبه

مقرر جمع طوماری یک هزار و چهار صد هژده روپیه
یا دکم چهار ده آنه

المقرر جمع حاصل یک هزار و نهصد و نود و شش روپیه
یا دکم چهار آنه

مه ۲
معــه رقبه
[illegible]
معــه جمع طوماری
[illegible]
۱۳
المعــه جمع حاصل
[illegible]
۰۳

به مهوتر کشن بربت و شیوتر

سیصد و بیست موضع پا و بالا دوازده گیوه یک

مقرر ارقبه شانزده هزار و هفتصد و پنجاه سیزده بسوه

مقرر جمع طوماری سه هزار و ششصد و هشتاد و
هشت روپیه و سیزده آنه

المقرر جمع حاصل پانزده هزار و نهصد
چهل و سه روپیه و سه و نیم آنه

[illegible] ۲
معــه رقبه
[illegible]
۱۳
معــه جمع طوماری
[illegible]
۱۳
المعــه جمع حاصل
[illegible]
۰۳

دیوان سرکار

دیهات خیرات

دوصد و هشتاد و سه موضع پانزده کیوه
دو حک

مقرر ارقبه یک لک و چهل هزار و یکصد پنجاه و
هفت رقبه سیزده و نیم بسوه

مقرر اجمع طوماری نه هزار و هشتصد و
هفتاد و یک روپیه

المقرر اجمع حاصل هژده هزار و
پانصد و نوزده روپیه چهارده آنه

[illegible]

۱۴

دیهات انعام

یکصد و سی و دو موضع چهار و نیم کیوه
شش حک

مقرر ارقبه چهل و شش هزار و
هفتاد و دو رقبه

مقرر اجمع طوماری پنج هزار و چهارصد و هشتاد و
هفت روپیه پاو بالا چهارده آنه

المقرر اجمع حاصل هشت هزار و ششصد و
دوازده روپیه و دوازده نیم آنه

[illegible]

۱۳ ۱۲

تعلق خالصه شریفه هندوی جهان آباد پرگنه بهلاور و باغ سعید خان از پرگنه حاجی پور

دو موضع

مقرر ارقبه دو صد و پنجاه

مقرر اجمع طوماری نود و یک روپیه

المقرر اجمع حاصل یکصد و بیست و پنج روپیه

تعلق قلعه دانا پور از پرگنه پهلواری

یک موضع

مقرر ارقبه دو صد و چهل و هشت

مقرر اجمع طوماری سه صد و نود و پنج روپیه

المقرر اجمع حاصل نداله

[illegible]

المعسد جمع حاصل

[illegible]

المعسد جمع حاصل

نداله

[illegible]

تواضع مهاراجه سندر سنگه بهادر

هشت موضع

مقرر ارقبه سه هزار و سیصد بیگهه

المقرر اجمع طوماری پانصد و بیست یک روپیه

پاو و بالا پنج آنه

المقرر اجمع حاصل یکهزار و سیصد و نهروپیه

مقرر ارقبه

المقرر اجمع طوماری

المقرر اجمع حاصل

دیهات کنک شکست

یکصد و چهل و نهه موضع یازده کیوه هیچ حک

مقرر ارقبه هشتاد و دو هزار و سیصد چهل و نهه بیگهه ده بسوه

مقرر اجمع طوماری یکهزار و نهصد هشتاد و شش روپیه و پنج آنه

المقرر اجمع حاصل سیصد پنجاه یک روپیه

مقرر ارقبه

المقرر اجمع طوماری

المقرر اجمع حاصل

بندوبست سرکار وغیره

هشت سرکار

یکولایت کان الماس

مقرر ادو صد و بیست و پنج محال

مقرر اجمعدامی چهل و پنجکرور و شصت و یک لکه شصت و پنجهزار و چهار صد هشتاد و چهار دام

مقرر ارقبه چهار ده کرور بیست و هفت لکه نود هزار و پانصد و سی و دو بیگهه یک بوه شانزده نیم دهور

مقرر اجمع طوماری یک کرور بیست و ششهزار هفتصد و شصت و نه روپیه پاو بالا ۳ انه

المقرر جمع حاصل یک کرور و هفده لکه بیست و دو هزار و هشتصد و شصت یکروپیه پاو کم دو آنه

سرکار

له ولایت کان الماس

محصـ

مالـ محال

محصـ جمعدامی

کرور

لک

اعالـ

محصـ رقبه

کرور

لک

بیگهه

الوف ٤

٥١٦ دهور

محصـ جمع طوماری

یک کرور

لک

سی

۳

المحصـ جمع حاصل

یک کرور

لک

الـ

۲

سرانجامی بندوبست سرکار	تتمه تا سر انجام
چهل و شش لک و بیست و پنج هزار و	هفتاد لک و نود و هفت هزار و هفت روپیه
هشتصد و پنجاه و سه روپیه هفت آنه	منجمله این جمعبدامی و جمع طوماری پرگنه سورکچه
	وغیره منهای صدر مجرا خواهد شد

از عمل قاسم علیخان جاگیرداران دهات خالصه بکچهی نشستی و سر حاصل بود با اتفاق عمله نظامت متصرف خود داشتند و دهات جاگیر داران که از حاصل و متوقعه و سر کار نظامت بود پیشتر تحقیقات این معنی در حضور نشست

اول محالات جاگیرداران دوم کچهی تصفیه متفرقی و دوم توفیر متصرف ابد سوم و الیکه کم حاصل داخل نظامت کرده اند

Illegible signature marks at foot of both columns.

از حقیقت چند دیهات که بفضیلت بعرض میرساند امیدوار حضور تجویز

موضع شرف آباد پار تهو عمله پرگنه شاه پور هنیر که بموجب فرمان والاشان
عهد حضرت شاه جهان بقید مبلغ چهل هزار پانصد و نود دام و حال حاصل مبلغ سیصد و
نود پنج روپیه و نه آنه پاو بالا در وجه انعام التمغا بر مدد معاش بنام قاضی محمد شریف مقرر
بود بعد وفات قاضی مذکور موضع مرقوم بعلت فوتی بخالصه شریفه ضبط شده
در عهد حضرت اورنگ زیب عالمگیر قاضی محمد یعقوب خلف قاضی محمد شریف
مرحوم مرقوم فرمان والاشان بقید دامهای مرقومه و حال حاصل مبلغ نهصد و نود و
شش روپیه شش آنه بنام خود حاصل ساخته تاهم در موضع مرقوم زیاده از دام تنخواه زین
توفیر برآمده اهل معاش از خلش توفیر عهده برائی خود ندیده موضع مذکور را نامزد
علاقه نواب صمصام الدوله امیر الامرا خاندوران خان بهادر نمود بپاس خاطر
نواب مفخر الیه مبلغ پانصد و یک روپیه بابت دام توفیر سالیانه خالصه شریفه رفع
کرده دید از ان ایام لغایت سنه ۱۱۷۱ فصلی مبلغ مرقوم بوصول در آمده داخل خالصه شریفه شده

داد ۱۱۷۱

در سنه ۱۱ ... که موضع نور بعلاقه راجه مرلیدهر هرکاره در آمده مهاراجه شتاب رای بهادر
بمبلغ چهار صد روپیه معاف ساخته بمقصد دیگر قسمی مقرر داشتند که بغایت سنه ۱۱ ... فصل عمل دیوانی راجه هوشیار سنگه خلف مهاراجه شتاب رای
بهادر بوصول رسیده و در وقت ملاحظه اسناد نواب هوشیار جنگ بهادر بمشیرت صاحب

معرفت وکلای راجه مرلیدهر اسناد های دوامی بملاحظه در آمده و در وقت ولیم صاحب [illegible]

چند سال سکه خسر پوره راجه متوفی فرمان و اسناد جعلی بعقیده مولانی دو هزار چهل و هفت

بیگهه ده بسوه اراضی درست ساخته بملاحظه رسانیده راجه خیالی رام که هیچ از صحت

و جعل تحقیق نکرده جاری نموده تجویز فرموده بود که در عمل دیوانی کمپنی بهادر هم مردمان

اینقدر جرأت دارند

بموجب فرمان والاشان عهد حضرت شاهجهان بنام قاضی محمد شریف

للی حالی ۲

مقسوم حاصل

تمام ۹

بموجب فرمان والاشان عهد حضرت اورنگ زیب عالمگیر بنام قاضی محمد [illegible]

للی حالی ۲

مقسوم حاصل

تمام

مقرر لازم ... سررشته صوبه بموضع ... بارتهو

مقرر رام

بموجب فرمان والاشان محمد شاه

بدرات ... ۲

للی حالی ۱

توفیر خالصه شریف

بابت ... ۲

المقرر در ... در وقت ملاحظه اسناد ولیم ... صاحب چند سال سکه خسر پوره ... مرلیدهر ... موضع ... ۱۰ ... ۲

دیه نصف موضع خوبت محله پرگنه حاجیپور که بموجب فرمان والاشان عهد حضرت شاه جهان مرقوم

شانزدهم جمادی الثانی سنه ۱۰۴۸ هجری بنام سید سلیم و پانصد بکهه زمین اراضی موضع کمال پور

سکیا و سید پور سکیا معموله پرگنه مرقوم بموجب اسناد سربلند خان و غیره ناظمان بنام سید شاه روبرای

خرج خانقاه وارد و صادر و طالب علمان مقرر بود بعد فوت آنها مطلوب الله خان براورزاده اش

بعد از پانزده سال در سنه ۱۱۵۵ فصلی میر هدایت الله نامی خلف میر کمال الحق را بفرزندی خود گرفته

و خود بر مکان قابض و متصرف مانده در سنه ۱۱۶۰ فصلی الهیه مطلوب الله خان هم فوت کرد و میر هدایت الله

مذبور بدون حصول سند حضور پرنور و سر دیوان خالصه شریفه خود را ورثه قرار داده

قابض و متصرف گردید در سنه ۱۱۶۶ فصلی میر هدایت الله نیز فوت کرد و در سنه ۱۱۷ فصلی از انتقال

سید سلیم شاه رو موضع مذبور و اراضی مذبور از حضور پرنور بجاگیر عبد الله تنخواه گشته و جاگیر داد

مرقوم بسبب انتقال صوبه مطابق خالصه شریفه نیافته که دخیل شود برگشته به اردوی معلی رفته در وقت

ملاحظه اسناد ولیم لسبی صاحب کبهر و میر لعل نامی قوم کایته گماشته افیون قباله بیع بالوفا

موضع مذبور بالعبد شیخ درگاهی وکیل مسماة زینب مرقوم بتاریخ بست و پنجم ذی حجه سنه ۱۱۹۴ فصلی بنام

بسم ...

پسر خود حاضر آورده قابض و متصرف ست اوّل رهن و بیع ایمه در سنه خصوص مکان
که برای خرچ وارد و صادر و خانقاه و طالب علمان مقرر میشود بعد وفات اهل معاش
مال سرکار است و اگر باز احدی از وارثان او سند بنام خود حاصل سازد بدستور متصرف
باشد   نصف موضع خلوت و پانصد بیگهه زمین از موضع کمال پور سکیا و سید پور سکیا عمله پرگنه حاجی پور
ایمه موضع سید پور دو مرامعه داخلی حبیب پور عمله پرگنه نهر بسیا بجمع مبلغ سی صد و چهل و هفت روپیه
هشت آنه که سابق بجاگیر شهامت و معالی مرتبت عبد المؤ خان مقرر بود بموجب یادداشت حضور
پرنور حضرت فرخ سیر شهید مرحوم و پروانجات درگاهی سید عبد الله خان وزیر و محمد فضل خان سپه سالار
صدر الصدور مرقوم بتاریخ ۲۹ شهر رمضان سنه احد در وجه خرچ خانقاه و وارد و صادر و متعلقان
سید بدر الدین مقرر شده و موضع سد سلا از پایباقی عوض موضع نوره بجاگیر جانثر خان مرحوم مقرر یافته
بعد فوت سید بدر الدین نواب غلام حسن خان دیوان خالصه و محمد ضیا خان صدر مواضع مذکور را
در وجه خرچ خانقاه و وارد و صادر متعلقان حقایق و معارف آگاه سید رضی الدین ولد سید
بدر الدین مرحوم بحال داشته بود چنانچه در سنه ۱۱ فصلی مشار الیه نیز ودیعت حیات سپرده در وقت

ملاحظه اسناد ولیم لیسی صاحب معلوم شد که بر هوا ضعیف پور خواجه برهان بیک باظهار
بیع قابض و متصرف است چون از روی سررشته دفتر خالصه ضابطه اینست که دیوان خالصه
شریفه اینست که در هیچ مقدمات مختار اگر احدی که از وارثان او استحقاق
کمال داشته باشد موافق احکام حضور پر نور در امور اخراجات خانقاه و والد بدل
مصروف است بحال دارد و الا نه اینکار از ضبط نماید باید نظر اخراجات مرقومه
امکان بتولیت شخصی مقرر سازد مستحقان و طالب علمان و وارد و صادر
فرود آیند و از محصل آنجا اوقات خود ها بسر برده بدعای دولت اشتغال
ملید داشته باشند

موافق قانون درست

موازی ده هزار بیگهه زمین اراضی ابیه منجمله آن یک هزار پانصد و پنجاه و یک بیگهه
چند بسوه از موضع لوهانی پور عمله پرگنه عظیم آباد و چهارصد چهل و هشت بیگهه چند بسوه
از موضع حجه گهوره عمله پرگنه پهلواری بموجب فرمان والاشان عهد حضرت شاهجهان بنام حکیم
محمد جعفر مقرر بود در عهد حضرت اورنگ زیب عالمگیر پانصد بیگهه زمین بعلت فوتی

چهلم

200

حکیم محمد جعفر بازیافت شده مابقی یکهزار و پانصد بیگهه بنام مسماة آغا خانون وغیره

وارثان بحال مانده میر نور الله خلف مسماة مزبور بی اطلاع مادر خود و میر رحمان علی

و میر رحم علی و میر شهدی حصه داران موضع مزبور را بدیوی ... دختر خواجه

مستقیم برادر نواب خاندوران خان بهادر رهن کرده بطرفی رفت و میر رحمان علی

وغیره شرکایان حیران و پریشان در سنه ۱۱۶۶ از فاقه کشی لاولد فوت شدند و مسماة

آغا خانون هم در سنه ۱۱۷۰ فصلی بقحط سالی فوت کرده هیچ وارث نگذاشت و مدت ست که

میر نور الله خلف مسماة مذکوره مفقود الخبر محمد مقیم خان باظهار رهان کاغذ رهن دیوی ...

... محاصل انجا متصرف میشود مکان لاوارث قابل ضبط

دو هزار بیگهه زمین لاراضی فرمان بنام حکیم محمد جعفر پانصد بیگهه بعد فوت مشار الیه بازیافت شده

باسم مسماة آغا خانون وغیره وارثان بحال مانده یکهزار و پانصد بیگهه | از پرگنه عظیم آباد | از پرگنه پهلواری

از موضع جهمه کهوره عمله پرگنه پهلواری حصه میر صفدر علی که قابض و متصرف است چهارصد و چهل و هشت بیگهه

212

از موضع لوہانی پور پرگنه عظیم آباد بنام مسماة آغا خاتون وغیره دو هزار و پنجاه و دو بگهه

میر نجم الدین و سید محمد علی و سید علی و سید غلام یحیی هر چهار برادر حقیقی بودند میر نجم الدین علی در عهد سلطنت محمد فرخ سیر رویت پیدا کرده موضع تمر علاقه پرگنه بهیم پور سرکار صوبه بهار بقید مبلغ بیست و دو هزار و سیصد و شصت دام مدد معاش بنام سید محمد علی و سید علی و موضع کوپلهر علاقه پرگنه عظیم آباد بقید مبلغ هجده هزار دام بنام خود همگی چهل هزار و سیصد و شصت دام بموجب فرمان والاشان پیدا کرده میر نجم الدین علی سید محمد علی و سید علی لاولد بحین حیات نجم الدین علی فوت کردند و سید غلام یحیی برادر چهارم که بجز مسماة بودهن یک دختر دیگر اولاد نداشت و سید غلام یحیی نیز فوت کرد میر نجم الدین علی که خود هم لاولد بود مسماة بودهن را بفرزندی گرفته همه تمامی املاک بنام او هبه نمود بمیر غلام حسن منسوب نمود و تا حین حیات

خود

خود بر املاک خود قابض و متصرف ماند بعد انتقال میر نجم الدین علی با وجود بودن
میر غلام قلندر پسر خود مسماة بودهن متصرف مانده و میر غلام قلندر بحین
حیات مسماة مذبوره مادر خود فوت کرد و یک پسر بنام میر جمال الحق گذاشت
مسماة مرقومه تمامی املاک را بنام جمال الحق که محجوب المیراث بود هبه کرده خود
قابض مانده میر جمال الحق مزبور در سنه ۱۱۷۶ فصلی بحین حیات مسماة بودهن مرقوم جدهٔ
خود فوت کرد و در سنه ۱۱۷۷ فصلی مسماة مذکوره هم انتقال نمود مسماة زینب اهلیه
میر غلام قلندر و مسماة نورن مدخوله مشار الیه خلاف ضابطه خود را وارثه
قرار داده متصرف شد چون از روی سررشتهٔ خالصهٔ شریفه و ضابطه در
مکانات پیدا کرده میر نجم الدین علی وراثت با آنها نمی‌رسد مگر برای مرمت
روضه متبرکه پیر دریا قدس سره و بخور و پوشش مسماة زینب اهلیه میر غلام قلندر مرحوم
ضرور موضع کنجن پور و کاشی پور عمله پرگنه حاجی پور و موضع عبد الرحمان پور

و موهن پور عمله پرگنه عظیم آباد امیه و موضع جعفرپتی سرشکن و دیگر مکانات متفرقه

که محاصل آن از دو هزار روپیه کم نخواهد بود کفایت میکند و در موضع تمرکوپهر

مرقوم که ماحصل آن از بیست هزار روپیه چیزی کم و زیاد خواهد بود قابل ضبطی و مال

سرکاریست و علاوهٔ آن در مواضع مرقوم مبلغ یازده لک و شصت و شش هزار و ششصد و چهل و

سی و چهار دام توفیر خالصه والاست و در عمل دیوانی میر محمد معز و دیانت خان و ابو الفتح

خان و احترام خان و غلام علیخان و سید علویخان و عنایت علیخان و راجه

دلیر سنگه و شمس الدین علیخان و راجه شتاب رای بهادر مبلغ ده هزار روپیه بعلت

توفیر لغایت ۱۱۷۶ فصلی بوصول رسیده داخل خالصه شریفه گردیده و در موضع مرقوم

مهاجنان خورده که یکیک روپیه را ده ده روپیه یازده یازده روپیه از ماحصل آنجا

تصرف کرده اند و تا حال قابض و متصرف اند

یک لک و معه دام | دو لک و دو لک و هفتصد هزار دام | بموجب قرار نواب الاشان بتنخواه املمعالی جاگیرداران شد شش لک و ششصد ششصد و چهل و شش لک نه دام | توفیر خالصه شریفه | یک لک و ... الی ... دام

مهر دیگر عالم

میر ولیعالم متوفی با وجود حکم کونسل و کمیت و دفتر حضور تجویز ده سال گذشته که از
عدول حکمی ها موافق حکم هیچ بعمل نیاورده بلکه خلاف ضابطه تصحیحه ایمه داران
داده و یکفرد اسم نویسی ایمه داران برای ملاحظه صاحبان کلکته و عظیم آباد
نرسانیده شمه از افترای مفتریان صوبه بهار تجویز فرموده شود و مفصله ذیل
کاغذ ذمه مشار الیه طلبیدنی است طلب شود و بعد آمدن کاغذ از احوال آن فدوی
بعرض خواهد پرداخت

اسم نویسی ایمه داران بقید مرقوم فرمانوالاشان و غیره اسناد بقید عهود	یاد داشت اسامی بازیافتی ایمه که بعد تیدید چهار ماه صدر بر خنیر صوبه بعلت عدم رجوع مهر خود درست کرده بخالصه شریفه منتقر رسید
//	
//	دائر از دیوان خالصه شریفه ضبط بازیافتی ملنماید //
سررشته حی و قایم و قبض و تصرف	سررشته بازیافتی حصه اتاقی نونیی
سیاهه تاریخ دال تصحیحه رسید	اوریجه تصحیحه رسید

سررشته اشتغال اناجی فرمانروا الاشان و بحالی وارثان ایمه دار — بسصه

تحقیقات ورثه اناجی فتی و فراری و جیلی ولاوارث ایمه داران منجمله اراضی صوبه

بیت و نهه موضع و پنجاه و شش شهر لا سیصد و بیست و شش سکهه لدانه بوده — لوع عم — دو سماعی — سلاله — ۹ بو

بیگ جویلی بهاره سه هزار چهار صد و چهار سکهه — ملی اعالله سکه

بیگ بهیم پوره دو موضع چهار ده هزار نهصد و نه سکهه — للوع عمانوع سکه

میر محمد معصوم خان صدر ایمه دار موضع نبی اباری لاسکه

دولت محمد ایمه دار موضع پال پور سر اوان الف سکهه

سید محمد علی سید علی ایمه دار موضع تمر للوع سکهه

شاه هدایت الله ایمه دار موضع بر بدیها درولت

شیخ سجاد ایمه دار موضع کوتبد پوره وغیره الف مالسکه

عبد القاهر ایمه دار موضع سجان شش صد و چهار سکهه — سمالله سکه

ابو نصر ایمه دار موضع پروره درولت

تعلقه شیخ لطف علی ایمه دار موضع مکر نهصد و نوه سکهه — عمانوع سکه

شیخ محمد آفاق ایمه دار موضع دیلی چهار صد سکهه

بسصه

نهصد و دو صد سکهه — شش صد و چهار سکهه — اعاسکه

ذکر ابر

203

پرگنه غیاث یکموضع و ۳ هزار و سیزده بگهه و نوزده بسوه [illegible] ۱۹

پرگنه شاه پور ۳ هزار و دوصد و چهل و هفت بگهه ده بسوه [illegible] ۱۰

مسماة حاجی خاتون وغیره ایمه موضع نورتیه یکموضع درست

سید مبارک وغیره ایمه موضع محمد پور سادی یکهزار بگهه [illegible]

قاضی فصیح الدین ایمه موضع شرف آباد پارهتو دو هزار و چهل و هفت بگهه ده بسوه

غلام رسول موضع کوده یکهزار و دوصد بگهه

مسماة فاطمه وغیره موضع سکندر پور چهارصد بگهه

شیخ درویش محمد ایمه موضع صالح پور نو آباد وغیره

[illegible]

پرگنه حویلی عظیم آباد ده هزار و سیصد و ده بگهه ده بسوه [illegible] ۱۰

پرگنه حویلی حاجی پور دوازده موضع و پنجهزار و هشتصد و هفتاد بگهه [illegible]

[illegible] ایمه موضع [illegible]

مسماة آغا خانم وغیره ایمه موضع [illegible]

مسماة [illegible] وغیره ایمه موضع [illegible]

مسماة دیو وغیره ایمه [illegible]

میر نجم الدین [illegible] ایمه موضع کوتهیر

شیخ قاسم موضع [illegible] پور

سید سلیم ایمه موضع [illegible]

سید شاه [illegible] ایمه موضع کمال پور

سید جلیل ایمه موضع [illegible]

اولاد محمد [illegible] ایمه موضع [illegible] پور

مسماة صالحه وغیره ایمه موضع [illegible] پور

مسماة [illegible] ایمه موضع [illegible]

شیخ ابو الکاظم و شیخ ابو القاسم ایمه موضع [illegible] پور وغیره

مسماة [illegible] وغیره ایمه موضع [illegible]

مسماة [illegible] وغیره ایمه موضع [illegible] قطب پور [illegible]

مسماة [illegible] ایمه موضع [illegible]

مسماة بیبی زینب ایمه موضع [illegible] پور دو هزار و سیصد و چهل [illegible] بگهه

[illegible]

مسماة شریفه ایمه موضع اعتماد پور چهارصد بگهه

سید [illegible] الله ایمه موضع یوسف پور سیصد بگهه

مسماة [illegible] ایمه موضع [illegible] پور [illegible]

میر سید محمد ایمه موضع [illegible] پور ششصد بگهه

میر سید امین ایمه موضع [illegible] یکموضع درولبت

شیخ لطف الله ایمه موضع [illegible] پور [illegible]

۳ درست ۳ درست

[illegible]

221

پرگنه پهلواری [illegible]

دو هزار و چهار صد و سی و هفت بیگهه

پرگنه [illegible] و بلچ [illegible]

چهار هزار و نهصد و پنجاه بیگهه

میر محمد حسین ایمه دار موضع
دانا پور سهره چهار صد بیگهه

مسماة رجو وغیره ایمه موضع
مصطفی پور کوتها [illegible] هفتصد بیگهه

شاه ملتان ایمه موضع باندی
یکهزار و پانصد بیگهه

پرگنه بلچ
شیخ امان الله ایمه موضع بیلاره
یکهزار و هشتصد بیگهه

[illegible]

یکهزار و [illegible] بیگهه داخل [illegible]

حصهٔ میر غلام جعفر ششصد بیگهه

[illegible]

ابو الفضل ایمه موضع [illegible] پور
[illegible] هفتصد و [illegible] و هفت بیگهه

[illegible]

مسماة فاطمه ایمه موضع ماهر [illegible]
دو صد و پنجاه بیگهه

[illegible]

شیخ سعدی ایمه موضع [illegible] پرگنه بلچ
هشتصد و پنجاه بیگهه

[illegible]

وجیه الدین موضع [illegible] پور اهوات
پرگنه [illegible] دو هزار بیگهه

[illegible]

مسماة صالحه وغیره ایمه موضع
[illegible] پور ششصد بیگهه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پرگنه [illegible] موضع و یکهزار و هشتاد و پنج بیگهه

[illegible]

میر غضنفر ایمه موضع [illegible]
پانصد بیگهه [illegible]

مسماة [illegible] ایمه موضع [illegible] پور
پانصد و [illegible] بیگهه [illegible]

پرگنه [illegible] هفت موضع و [illegible] بیگهه

[illegible]

قاضی [illegible] ایمه موضع [illegible] پور
[illegible] موضع [illegible]

سعد الله ایمه موضع راجا [illegible]
[illegible] بیگهه [illegible]

[illegible]

سید هاشم موضع سکرواوان یکموضع م

شاه لطف الله موضع اوت یکموضع م

تراب علی موضع فتحپور پرگنه ... م

محمد ضیا موضع بهکوره یکموضع م

پرگنه سرلیسا چهار موضع دیگر ... بیگهه

پرگنه نوبت پور بلیا یکهزار و ششصد بیگهه

شاه نعمت الله ایمه موضع چاندسرای یکموضع م

شاه محمد شفیع ایمه موضع چیده هفتصد بیگهه

قاضی قطب الدین ایمه موضع سرکره ... بیگهه

شیخ فضل الله چهارصد بیگهه

شاه ابوالحسن ایمه موضع سواره ششصد بیگهه

قاضی عبدالعلی ایمه موضع دلاور پور یکموضع م

میر بدرالدین ایمه موضع دو موضع م

پرگنه مالدهه عن مولوی شادمان ... ایمه موضع ... پور یک موضع

حقیقت کوسواره ایمه مدد معاش و آلتمغا قدیم از عهد حضرت محمد اکبر بادشاه لغایت عهد حضرت محمد شاه سوای آلتمغا برخلاف ضابطه بعمل می آید و میر ولی عالم متولی تا حال اسم نویسی ایمه داران داخل نکرده

۴۷ و
۲۶ چک
۸ پوته و
۱ محکمه و
۱ گذر و
۷۳۵۷۸۸ بیگهه
۱۸ بسوه
۱ دهور

چهل و هفت موضع و بیست و شش چک و هشت پوتیه و یک محکمه
و یک گذر و هفت لکه و سی و پنج هزار و هفتصد و هشتاد و
هشت بیگهه و هژده بسوه و یک دهور

سررشته دیهه بدیهه و دانگی ولاد در صوبه موجود است و هر سال دیوان خالصه تحقیقات کرده ضبطی
و بحالی بعمل می آورد و بعد سه سال برای تحقیقات فوتی و فراری که زبر دار از حضور
رسیده تحقیق کرده هر قدر که فوتی و فراری و جعلی و لاوارث بعمل ضبطی رسیده
در عمل کمپنی بسررشته بحال بعمل می آید و سوای جاگیرات و آلتمغا و سرشکن و خارج جمیع
و غیره دفعات که در دفعه گوشواره مرقوم است از عهد عالمگیر اورنگ زیب لغایت عهد
عالمگیر ثانی در عمل دیوانی درایت خان و ابو الفتح خان و میر محمد معز و احترام خان
و غلام حسنخان و غلام علیخان و مسیح الله خان و اعظم خان و غیره دیوان خالصه لغایت دیوان راجه دلیر سنگه

ادرکار

روشن رای ورا و شتابرای تا صوبداری جعفر علیخان و در عمل قاسم علیخان

که خدمت دیوان خالصه بنام شمس الدینعلیخان پسر مشار الیه بود و از ۱۱۷۱ فصلی

اصالتاً بنام راجه بشتابرای مقرر شد. هرگاه مشار الیه نایب نظامت گردید

خدمت دیوانی بنام راجه کلیان سنگه بهادر مقرر کردند از ابتدای عهد او در زمین

لغایت سنه ۱۱۸۵ فصلی شصت هزار روپیه بعد معافی و مردم عمله و رعایا و فقرا

و مسکین وغیره در وجه مهرانه تصحیحه نامجات سال بسال داخل میشد در عمل کمپنی بهادر

نقصان راه می یابد ۱۲

پرگنه چوپا بهار	پرگنه چوبلی عظیم آباد	پرگنه اردل مسوده	پرگنه شاه‌پور منیر
یازده موضع و یک محکه و سی و پنجهزار هفتصد پنجاه بیگه یازده بسوه	یازده موضع و یک گذر سی هزار و نود بیگه و یک بسوه	چهل و یک هزار و چهارصد هژده بیگه و چهار بسوه	بیست و نه هزار دوصد و شصت و یک بیگه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۵ بسوه	۱ بسوه	۴ بسوه	

پرگنه سنوت پنج هزار و شصت بیگهه

[illegible] بهر

پرگنه کسمر دو موضع و هفتصد و شصت بیگهه

در موضع

[illegible]

پرگنه غیاث پور پنجاه و شش هزار و چهارصد و بیست و یک بیگهه یک لوه

[illegible] تنکه

[illegible]

پرگنه سنده ده هزار و نهصد و شصت و نه بیگهه سه لوه

[illegible] تنکه

[illegible]

پرگنه تلاده ده هزار و سه صد و سی و سه بیگهه

[illegible] تنکه

پرگنه رکره سنده ده هزار و سه صد و پنج بیگهه

[illegible] تنکه

پرگنه شهر کهاتی یک هزار و یکصد بیگهه

[illegible]

پرگنه بلچ چهارده هزار و چهارصد و شصت و یک بیگهه یک لوه پنج دهور

[illegible] تنکه

[illegible]

پرگنه لنگی و اوکی و بهلاور پنجاه هزار و ششصد و نود و نه بیگهه هژده لوه

[illegible] تنکه

[illegible]

پرگنه نو پور بلیا یازده هزار و چهارصد و شصت و نه بیگهه

[illegible]

پرگنه حویلی حاجی پور چهل و سه هزار و سه صد و چهل و سه بیگهه شانزده لوه

[illegible] تنکه

[illegible]

پرگنه سیر پسا چهار هزار و چهارصد و سیزده بیگهه

[illegible] تنکه

[illegible]

پرگنه کیا مانپور یکصد و چهل تنکه

مالک تنکه

پرگنه بهه پوره چهار صد و شصت تنکه نوفقه ۱۹ بوه

اعانت تنکه ۱۹ بوه

پرگنه بهیم پور و چهار پوره و چهار هزار و ششصد و شصت و [illegible] تنکه سرکی بوه

[illegible] تنکه

۶ بوه

پرگنه پهلولای سیزده هزار و پانصد و چهل تنکه پنج بوه

[illegible] تنکه

۵ بوه

پرگنه ماکرب دو هزار و ششصد و پنجاه و دو تنکه

[illegible] تنکه

پرگنه پانصد و چهل و چهار تنکه

[illegible] تنکه

پرگنه بیالاهه هفت [illegible] هزار و [illegible] صد و [illegible] تنکه

[illegible] تنکه

پرگنه سرسی کتنه پنج هزار و پانصد و [illegible] تنکه

[illegible] تنکه

پرگنه لوک نه هزار و پانصد و چهل و پنج تنکه [illegible] بوه

[illegible] تنکه

۱۱ بوه

پرگنه مالده [illegible] هزار و چهار صد و شش تنکه

[illegible] تنکه

پرگنه ترهت [illegible] و پنج هزار و یکصد و پنج تنکه [illegible] بوه

[illegible] تنکه

۲ بوه

پرگنه ملک چهار صد و پنج تنکه

[illegible] تنکه

پرگنه حویلی رهتاس چهار هزار و یکصد و نود و یک بیگهه

پرگنه سرکار شاه آباد هشتاد و هشت هزار و چهل و یک بیگهه چهار صد و شش بسوه

پرگنه سرکار سارن شانزده هزار و هفتصد و شصت و یک بیگهه

پرگنه چین پور سهسرام یکصد و هشتاد و چهار بیست و پنج چک

پرگنه سرکار روهتاس بیست و دو موضع یک چک هشت بسوه سه هزار و هشتاد و یک بیگهه

پرگنه بهاگلپور و کهلگاون و کهرکپور وغیره سرکار مونگیر یک لک و یازده هزار و دو صد و بیست و پنج بیگهه هفت بسوه

در صوبه بنگاله مقدمات که قابل تجویز خالصه والاست در صدر کلکته تجویز میشود و در صوبه بهار که دیوان خالصه همیشه و مکان کچهری در حویلی دیوان مجلس خان مقرر بود چنانچه در وقت صوبه داری میر محمد جعفر خان بدیوانی خالصه [illegible] بنیابت راجه دلیر سنگه روشن رای و در وقت میر محمد قاسم خان شمس الدین علیخان پسر مشار الیه و در سنه ۱۱۷۱ فصلی راجه شتاب رای اصالتاً بند

الحضور

از حضور پرنور حاصل ساخته و در سنه ۱۱ فصلی نواب هشیار جنگ بهادر فقط سند جاگیر والتمغا و سرشکن وغیره ملاحظه فرمودند هرگاه نوبت اسناد ایمه داران وغیره رسید در انوقت همین میرولیعالم متولی مبلغ پنجاه هزار روپیه پالیانه بمیرزا ظهور الله بیکخان قبول کرده اسناد ایمه داران بملاحظه نرسانیدند بهی نواب معزالیه بحضور خواهد بود تحقیق فرموده شود و در وقت ولیم مستر لسنی صاحب راجه خیالی رام وسوبل لعل متصدی هیچ از اسناد وصحت وجعل دریافت نکرده علی الاتصال اسناد هر یک بمهر رسانید اما بکسی حکم نافذ نداد هذلک و مختار است تحقیقات فوق وفراری وجعلی ولاوارث ودام توفیر هر وقتیکه خواهد بکند و در عمل هندوستان سال بسال تحقیقات مرقومة الصدر میکردید و کفایت لکها روپیه میشد ۱۲

خدمت قانونگویی صدر صوبه بهار موجب فرمان والاشان بنام رای ستیار رای بقبول پیشکش سرکار والا مقرر بود مدتست که مشار الیه فوت کرد برسد هر رای بدون حصول سند کمپنی انگریز بهادر و ادای زر پیشکش خلاف ضابطه رسوم قانونگویی متصرف

میشود علاوه این در عمل کمپنی بهادر بلبونت رای فوت کرد و سیاونت رای پسر او
مهر رائی بی اطلاع صاحبان کمیت و کونسل جاری کرده و بدون حصول پسند بجای
خود در رسوم قانونگوئی حصه خود متصرف میشود اگر از احدی در عمل سلطنت هندوستان
انچنین تقصیر واقعه میکرد دید بسزای کرده خود میرسید ۱۲

خانه زاد موروثی از ده سال در کلکته حیران و پریشان و بقوت روزینه سرگردان
و مقروض صدها از دست قرضخواهان و مکان کرایه و تکلیفات پارچه وغیره تا چند
بعرض رساند و از احوال طفلان و متعلقان چیزی ندارد که بچه حالت گرفتارند ۵

فدوی خانه زاد موروثی بادشاهی که از هفت پشت به آب و نمک بادشاهی
پرورش یافته و هشت آنه برصد بیکهه اراضی بموجب اسناد درگاهی مقرر در صورت
موقوفی تحقیقات فوتا و فراری وغیره و عدم پروانگی رسوم مقرری که عالمی از خوان
نعمت کمپنی انگریز بهادر پرورش می یابند سررشته داران خالصه که از صدکس زیاده

والسلام

والبستگان باجود وابسته دارالقضا وجه قوت از سرکار کمپنی بهادر مقرر باید پروانه
تنخواه بنام صوبه مذکور صدور یابد که همه وابستگان پرورش یافته بدعای
دولت کمپنی بهادر و صاحبان کونسل وکمیت صرف اوقات نموده باشد ه

فدوی آنچه کاغذ برای ملاحظه حضور فقط گوشواره همراه آورده بود باعث
شامت ایام از ترشح باران ضایع گردید هر قدر که بیاد داشت برای
ملاحظه حضور معروض داشت و مفصل از دفترخانه خالصه شریفه موافق ضابطه
درست ساخته سال بسال بحضور مرسول خواهد داشت ه

حقیقت جاگیرداران از ابتدای عمل محمد علیوردیخان بهادر مهابتجنگ لغایت
عمل سراج الدوله و جعفر علیخان بقید گذاشت و سپرد نظامت که بدفترخانه
سرکار والا موجود است برای ملاحظه حضور درست ساخته ارسال خواهد کرد
که مفصل احوال جاگیرات وغیره دفعات متناهی هویدای ضمیر انور خواهد گردید ه

جاگیرداران وقت است که نا[...] ملاحظه اسناد صاحبان معروض الصدر اسناد
قره وقسمت که از خالصه شریفه می یافتند حاصل نکردند مگر خلاف ضابطه سند
گذشت نظامت بمهر نجم الدوله وسیف الدوله پسران جعفر علیخان واکثری سند
مطابق خالصه شریفه که دران قره وقسمت مندرج نیست وقت ملاحظه صاحبان
حاضر آوردند وعمله ناواقف کار که هیچ ازین سررشته خبری ندارند وبکفایت
سرکار کمپنی بهادر نرسیده کار خودها کردند ۱۵.

۱۲۴۵

منوهر وشیوه رام حصه یک آنه و دو نیم گمنده پرگنه شایسته نگر ضلع جلالپور وغیره متعلقه
جهانگیرنگر مضاف صوبه جنت البلاد بنگاله اند چون بندوبست حصه مذکور بابت سنه ۱۱۹۴
یکهزار ویکصد ونود وچهار بنگله با و مقرر و مفوض گشته باید که بلوازم و مراسم بندوبست
مذکوره بدیانت وامانت وراستی ودرستی پرداخته کافه رعایا وعامه برایا را بحسن
سلوک خو

سلوک خود راضی و شاکر داشته آباد و تردد بروقت کرداند که آثار آبادی

و معموری بیشتر از بیشتر بظهور آید مالگذاری سرکار بموجب بندوبست که قطعی

آن بدستخط خود و بدستخط پیشکار شش بدفتر سپرده ماه بماه بروقت و هنگام عاید سازد

و دری ماکن و سود و بته و غیره ابواب از رعایا نگیرد و اصل ابواب معموله سرکار که تا سنه ۱۱۸۷

بر کله آنچه بعمل آمده ست بموجب آن وصول و تحصیل نماید سوای آن چیزی زیاده نخواهد گرفت

و دیوتر و برهموتر و مهوتران و ایمه و مدد معاش و پیران و فقیران و زمین باغات و بالاب

لاخراج دیهات استمرار بدون حکم حضور بازیافت نکند و جدید بغیر سند حضور کسی را

ندهد و در سرحد خود بلندی موافق استمرار بروقت نماید و در صورت تغافل هر چه

نقصان پدید آید ذمه خود شناسد و بحفظ و حراست شاهراه حدود متعلقه خود چنان دلالت

که مسافرین و مترددین بفراغ خاطر آمد و شد مینموده باشند و دزدان و قطاع

الطریقان را در حدود خود جا ندهد خدا نخواسته اگر مال کسی بدزدی یا بغارت رود

بموجب احکام فوجداری دزدان و قطاع الطریق از جنس یا مال پیدا نماید و بعضی هندوجه

و سایر حیله و کلی یا کن وغیره که ممنوعه سرکار شده در بند و بت باقی مجرا کردیده

از رعایا نگیرد و زریکه رعایا قسط بقسط داخل نماید داخلای آن علاحده علیحده و در آخر

سال حساب معاف روغ ساحته سالیانه بدهد و نذر و سلامی و متواری از کسی رعایا نگیرد

و در صورتیکه زر طلبی قسط یکماه بعد گذشتن ایام پانزده روز ماه دیگر باقی باشد

سود آن فیصد یکروپیه در ماه و هر قدر تا ایام تعین ادائی قسط دیگر باقی شود سود آن فیصد

بحساب دو روپیه در ماه خواهد داد و در مالگذاری سرکار نالش خشک و آزردگی دهندی

نکند

شکست و فوتی و فراری وغیره و عذرهای دیگر هیچ وجه نخواهد نمود بلکه نقصان آن ذمهٔ او

خواهد بود و در تردد و آباد آنچه منافع شود کفایت اوست از سرکار علاقه نیست و در

هر سال بوقت ادای آنچه بیته خواهد داد در ایام تحصیل آن زیاد بازیافت نموده افزود از رعایا

نخواهد گرفت در صورتیکه تا آخر سال چیزی لنه زر مالگذاری باقی افتد بمقدار آن زمین منجمله محال زمینداری

او مقرر و بلا عذر در نیلام بفروخت رسیده زر قیمت آن بعوض باقی مذکور داخل سرکار خواهد گردید لتعهد

هذا این کلمات است مگر بشرط ادای کل مالگذاری قسط‌بقسط و عدم تعدی بر حال رعایا و سرانجام جمیع لوازم و مراسم علاقه

خود بدیانت و امانت بموجب بندوبست حال محال مذکور از مهر خاص و القاب سرکار انگریزی برای سالهای دیگر با حال

بحال مستوانند شد در این باب تاکید دانند بتاریخ سیوم ماه دسمبر سنه ۱۷۸۱ انگریزی مطابق تاریخ هیجدهم

ماه ... سنه ۱۱۹۴ یکهزار و یکصد و نود و چهار ... قلمی شد

در صوبه بهار

در صوبه بهار

در صوبهٔ بهار که از جمیع طومار بمبالغ خطیر کمی افتاده سبب اینست که جاگیرداران و متعلقان
و ایمه داران و مقرریان سند واگذاشت از مهر سیف الدوله و نجم الدوله تعلقی نمود کرده
مبلغ سی و هشت لک و هشتاد و پنجهزار و هشتصد و پنجاه و پنج روپیه و ده آنه پاو بالا خلاف
ضابطه بعلت توفیر در تصرف خودها دارند عند التحقیقات در حضور هویدا خواهد
گردید و در وقت صوبداری مهابتجنگ و سراج الدوله جاگیرداران بعد وضع حصهٔ
ششم حق التحصیل نقد میبافتند مگر از وقت جعفر علیخان و خصوص قاسم علیخان جمیع
جاگیرداران و متعلقان صوبه باتفاق متصدیان نظامت داخله گذاشت نمود کرده
متصرف اند و جاگیرداران وقت ملاحظهٔ اسناد سند قرعه و قسمت دیهها حاضر

نمی آرند

بابت [illegible] لک و [illegible] هزار و یکصد و [illegible] هفت [illegible] بیکهه [illegible] نیم [illegible]

[illegible]

مقرر جمع طوماری هشت لک و هفتاد و هفت هزار و [illegible] روپیه و کم ۳ آنه

[illegible]

در صد بیکهه موافق ضابطه سررشته حضور دام تنخواهی هر کس را
از حضور هشت هزار دام بطریق ایمه یا آلتمغا مرحمت میشد
صد بیکهه زمین پیمایش کرده دیوان خالصه بآنها میداد

[illegible]

مقرره نوزده کرور [illegible] لک و هفده هزار و چهار صد و [illegible] دو دام

هشت لک و هفتاد و [illegible] هزار و [illegible] روپیه و کم ۳ آنه منهای حصه جاگیرداران وغیره بموجب تنخواه حضور
توفیر [illegible] هزار و [illegible] و پنجاه و [illegible]

[illegible]

[illegible]

کیفیت بودن قانونگویان   قانون بموجب دستور قاعده و گو بمعنی گوینده است

پس بمعنی قانونگو گوینده قاعده است لهذا پادشاهان سلف در هر بلاد

و امصار قانونگویان مقرر کرده اند برای دریافت احوال پرگنات که در هر پرگنه

چقدر دیهات است و در هر دیهه چقدر زمین است و چقدر نقدیست و چقدر

بهاولیست و بٹه نقدی فی بیگهه چند مقررست بموجب تفصیل اجناس و سیوانه کدام دیهه

از کدام دیهه تعلق دارد و سیوانه پرگنه از کدام پرگنه متعلق است و در هر پرگنه

چقدر زمین بطریق انعام یا ایمه یا آلتمغا وغیره منها شده است و از سند کدام

بادشاه یا وزیر یا حاکم آنها متصرف اند و سال بسال احوال فوتی مالکان زمین

منهایی و کیفیت آن مینوشته باشد و هرگاه عامل نو بر پرگنه برود آنرا از احوال

پته نقدی زمین و بهاولی و دیگر دستورات مقرره انجا اطلاع دهد تا در تحصیل

مالواجب سرکار خلل روندهد و بر وقت تغیر صوبه اگر قانونگو نباشد کما حقه احوال

صوبه بصوبه دار معلوم نخواهد گردید چنانچه در وقت بندوبست پرگنه قانونگو هر

روز در کچهری عامل وقت بوده معه دو محرر خود در کار سرکار سرگرم میباشند

از زمان بعد سال تمام رسوم خود می یابند در صورت نماندن قانونگو خلل در امورات

ملکیت و حاکم وقت ازین دستورات اطلاع نخواهد یافت بالفعل در اینجا حضور ارقام نموده اند

یادداشت

پرتیت رای نامی قوم کایته در وقت صوبه داری مهابتجنگ از شاهجهان آباد

آمده بخانه کهیم داس در عظیم آباد فرود آمده بود و در ساختن سند لباسی

دخل تمام داشت چنانچه کهیم داس مذکور تمام سندهای جاگیرداران و ایمه داران

دیگر

وسرشکن وخیرات وانعام وشیوتر ودیوتر وبرموتر وخارج جمع درست کنیده
داده بود وسیتایت در وقت مهاراجه شتاب رای نیز یک لباسی در عظیم آباد میبود
آنهم بسیار سندها درست کرده ست ۵

در سنه ۱۲ بتوسل ملکه زمانی اهلیه محمد شاه تعهد فخر الدوله صوبهٔ عظیم آباد شد
و در سنه ۱۵ پانزده بقبول یک کرور روپیه پیشکش حضور وهشتاد دیگر روپیه نظرانه
نواب خاندوران خان بهادر صوبه عظیم آباد بتعهد نواب شجاع الدین محمد خان صوبه دار
بنگاله در آمده محمد الهوردیخان یعنی مهابتجنگ نایب صوبه مقرر گردید بعد از وفات
شجاع الدین محمد خان صوبه داری هر سه صوبه از حضور بنام سرافراز خان تقرر یافت
بعد چندی علیوردیخان مذکور با حاجی احمد برادر کلان خود مشورت کرده سرافراز خان را
کشت بمجرد رسید خبر کشته شدن سرافراز خان بشاهجهان آباد حکم نواب بمنصور علیخان ورود یافت
که شما در بنگاله رسیده الهوردیخان را گرفتار ساخته زنده یا سرش بیارید هرگاه نواب

منصور علیخان در عظیم آباد رسیده تا رسیدن مرشد آباد اله وردیخان مذکور
پنج کرور روپیه پیشکش والا و دو کرور روپیه قرضه دربار بمعرفت جک الکشور
وکیل بحضور رسانیده حکم بنواب معز الیه طلب کرد که هرجا که رسیده باشند
از همانجا برگشته بحضور بیایند چنانچه نواب مذکور بعظیم آباد رسیده در باقی پور
فرود آمده در تیاری پل کشتی ها بودند و فوج ها بالای کشتیها نصف نشانده
و نصف فوج همراه خود گذاشته میخواستند که بمرشد آباد برای تنبیه علیوردیخان
برسند که حکم حضور را دیده همانوقت برگشتند بخطاب مهابتجنگ سند صوبداری هر ۳
صوبه مقرر شده در انوقت هر قدر جاگیرات سوای ایمه و التمغا وغیره بود امرا
ضبط نموده بعد از وضع حصه ششم حق التحصیل بجاگیرداران بسیداد و ایمه و التمغا
وغیره تعین خالصه شریفه بوده ست ه

قانونگوی صدر ریه بلونت رای و پرسد رای دو برادر بودند بمونت رای بردیه
نامبرده سیل دنت رای حاضر ست خلاف ضابطه ناکا و دستور بر جاگیرداران
مقرر کرده میگیرد و شخصی لیاسی که در وقت شاه عالم آمده بخانه کهستوداس مانده بود

قوم

قوم کایته پرتیت رای نام داشت و سیناپت ساکن عظیم آباد بود و آنهم لباسی قاغذ درست میکرد و در وقت راجه رام نراین بوده است و عالمگیر اورنگ زیب بادشاه برای دریافت فرمان لباسی قاعده مقرر کرده بود که شش گره طول کاغذ و چند گره عرض که هرگاه ازان قاعده کم و بیش فرمان دریافته میشد آنرا لباسی تجویز کرده به تنبیه میرسانیدند ۵

مالکان و مقدمان که از دیهات خراجی زمین خارج جمع نموده فروخته موافق ضابطه درست نیست قابل ضبطی است اما بمرور در عهد بادشاهان سلف بوقت جعفرخان عرفخان و نواب ابراهیم خان وغیره عمده ها برای آلات باغ همچو زمین خرید میکردید وجه خراج ان بهات آنه با دو روپیه بحال الصه والا مالکذاری میشوند چنانچه لوات ۳۰ سنه جلوس احمد شاه همین قسم بعمل آمده ۵ ۵

در وقت دایرهٔ دولت شاه عالم شخصی لباسی قوم کایته سیتایت در تیار ساختن لباسی مهارت کلیت داشت از شاهجهان آباد آمده بخانه رای کهیت دلس وقده کردید بالالقاب جمع و دمان سند التمغا وغیره در کتابخانه بمکانات خالصه قایم اند چنانچه سند موضع خواجه پور عمله رکنه

پهلواری بقید چهار صد بیگهه آلتمغا بنام غلام مصطفی درست ساخته به اودیت سنگه
برادر خود را قابض کردانید و باوجود بیگهه موضع مزبور بیگهه الا بیگهه را رقبه دارد حالا
آلتمغا موضع مزبور اهلیه اودیت سنگه مذکور بدست شخصی فروخته است قابض ضبط است ۵

احوال صوبه بهار تا حال بحضور صاحبان والاشان خوب منکشوف نیست و باوجودیکه کواغذات خالصه
شریفه اندوخته پادشاهان سلف بدفترخانه والا موجود و مکان کچهری خالصه شریفه مهاراجه
کلیان سنگه بهادر در امام باره مقرر کرده صندوقهای جلد جلد بر داشته تفحص داشته اند چیزی پیدا نه
بنام مهاراجه موصوف لله صادر باید که تمامی کواغذ دفتر جمعه سررشته دلالان روانه حضور نماید یا سپرد
صاحبان کونسل و عدالت و ملاحظه اسناد سازند باوجود از حضور برای دریافت حقیقت کیفیت کمان حکم
بنام صاحبان ضلع اصدار می‌شود عمله صاحبان ضلع باتفاق قانونگویان فردی درست ساخته لد سالی میسلا اند موقوف
بر سررشته خالصه سپید اند و در خالصه شریفه کاغذ دیهه بدیهی بقید مجمل ملبوس خاص و بتول
داران سرکار دولتمدار و جاگیرداران وغیره و محالات باقی موجود و قبالات ملاحظه حضور ۵

خدمت قانونگوی صدر و مفصل بقبول کشش ضرورت تحقیقات و طلب اسناد از حضور

دیگر

واجب و پسند نوبهر کمپنی انگریز با آنها عنایت شود که زر پشکش سرکار والا

بوصول در آید ۵۵

نقل شرح محلکای تولیت از قرار تاریخ سیوم ماه فروری سنه ۱۷۸۴ انگریزی مطابق انکه

منکه سید ولیعالم متولی ایمه داران وقضات وغیره صوبه بهار ام چون خدمت

تولیت اجرای امور صدارت ایمه داران وقضات وغیره صوبهٔ مذکور به

طبق حکم گورنر جنرل صاحب وصاحبان کونسل من ابتدای سنه ۱۱۹۱ بنگله نکصد و

نود و یک فصلی به بنده مقرر و مفوض گشته بنده برضا و رغبت خود قبول

نموده اقرار مینمایم و نوشته میدهم که بدیانت و امانت و راستی و درستی

کماینبغی بلوازم خدمت قیام نموده در تشخیص فوتی و فراری و تغلب لباس ارباب وظایف

ومدد معاش مساعی موفوره بتقدیم رسانم و زمین حصه فوتی و فراری و تغلب

لباس و لیما ارباب وظایف مدد معاش بعرض تحقیق در آورده بازیافت نموده بسرکار

اطلاع نمایم و جماعه حی و قایم دورسه فوتی و فراری موافق ضابطه و دستور العمل

که از پیشگاه خلافت عظمی درباب اهل معاش کل ممالک محروسه مقرر است بتصحیح

رسانیده نسخه منقحه درست ساخته بعد بیست و چهار ماه اسم نویسی جمیع ایمه

داران تیار نموده و تصحیح آنها که واجب باشد بلا توقف از مهر خود داده یکجای

اسم نویسی اینها بقید اینکه کدام کدام تصحیح یافته و کدام کدام نیافته هر یک را ارسال

کونسل حضور میداشته باشم و دو هزار روپیه سالیانه زین الدین حیدر علیخان صدر و

دو هزار و پانصد روپیه برای اخراجات لوازمه تولیت مذکور که همگی مبلغ چهار هزار و

پانصد روپیه سالیانه از حضور مقرر گشته سوای مبلغ مذکور کلیونس زیاده بوجهی من الوجوه

از ایمه داران وغیره نگیرم اگر کسی بگیرم و نالش ایشان پیش حاکم برسد در صورت اثبات آن

و چند

دو چندان بفرمایدی آن اعلیٰ والا پس دهم و مجرم سرکار باشم و منجمله مبلغ قوم

لب التمام اول دو هزار روپیه یکبار که بابت لیانه زین الدین علیحیدر خان زوجه صاحب

کلان عظیم آباد رسانیده داخلای آن بگیرم و باقی دو هزار و پانصد روپیه را صرف

لوازمه تولیت خود دارم و داخل و درجی چندی از نوکران صاحبان انگریز

نمهم و گفارش واصلات آنرا بتفصیل هر سال ابلاغ دارم چون تاریخ نشستم در عهد

جلوس والا مطابق سنه ۱۱۸۹ فصلی جمیع ائمه دلالان وغیره باتفاق خودها برای رسوم

صدر و مصارف لوازم تولیت سالیانه ۴ روپیه ۳ آنه بر بند و لبست ظهور الله

بیگخان مقرر ساخته وثیقه آن نوشته داده اند بر طبق آن میگرفته باشم

در صورتیکه کم از کروش ۳ آنه بمبلغ چهار هزار پانصد روپیه مذکور و فاکند از سه آنه

هر چند که کم شد شرح کمی کرده بگیرم و برای فهمانیدن اینمعنی اگر کسی نزد حاکم مانش

نماید از روی کاغذ جواب آن کغذ دلجمعی نمایم و موافق شروط مرقوم الصدر بعمل آید الله

احیاناً احدی از فریق امیدواران وغیره در ادای رسید مبلغ چهار هزار و

پانصد روپیه مرقوم عذر و حیله بمیان آورد بنده پیش حاکم سازم آنزر از او

بتقید بدهانم بنابر آنچند کلمه بطریق محلکای قبولیت نوشته داده شد که عند الحاجت

بکار آید ۵ ۵ ۵

217

هو الله سبحانه

اقدس اعلی

فدوی شاه عالم بادشاه
هستن بهادر جلادت جنگ
ملک عماد الدوله گورنر جنرل وارن
فرزند سعادتمند امیر الممالک

مهر قاضی

صحیح
مطابق

نقل شقه

پروانه سرکار انگریزی و مهر گورنر جنرل هستین بهادر جلادت جنگ مهر لفافه

شهامت و عنوانیات راجه دتا العلیجاه بهادر محفوظ باشند درینولا حقیقت احوال ایشان

از مهربانی نواب معین الدوله میجر براون صاحب بهادر در حضور فیض گنجور ایشان باستمال

امر جلیل القدر حضرت و نظر بر صغر سن و نافهمی ایشان که آنچه حرکات نامناسب

بظهور آمده محض باغوای و بدپردازی همراهیان و کارپردازان بوده عفو

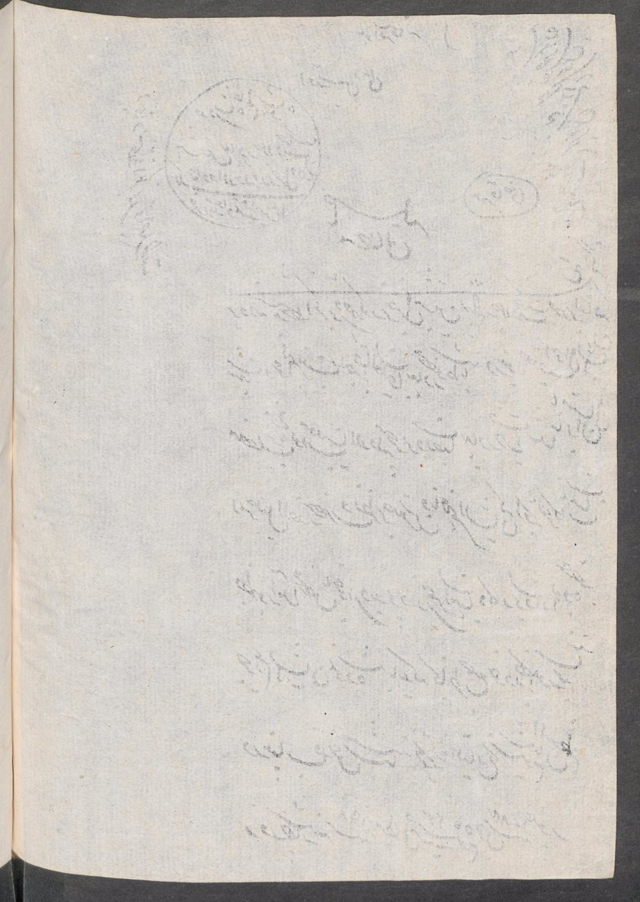
جرائم ایشان نموده شد باید که بخاطر جمع خود در حضور رسانند

درینباب قدغن شناسند تحریر فی التاریخ سیوم شعبان المعظم

روز چهارشنبه سنه ۱۱۹۸ مطابق بیست و سیوم ماه حوت سنه ۱۷۸۴ عیسوی

[illegible]

235



Nr. 24

هو

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم | بسم الله الرحمن الرحيم | لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

یادداشت

صرف عمارت محالات روضه منوره متبرکه لغایت سنه ۴ جلوس همایون که بمهر درایس

مشرف و در بیولا بعمل حال مرتب شده | نود و هشت لکه پنجاه و پنجهزار و چهارصد و

بیست و شش روپیه پاو بالا سیزده آنه | تیاری عمارت شانزده سال چهار ماه بیست و یکروز

مسجد معه حوض و صحن و کلیسی ها | هشت لک و بیست و پنجهزار و هشتصد و یازده روپیه هفت آنه

روضه منوره متقدسه و غیره پنجاه لک شانزده هزار و سیصد و یازده روپیه چهارده نیم آنه

روضه منوره متقدسه معه چهار مینار و کرسی هفت درعی و پیش چبوتره ده

درعی معه کلس ها | پنجاه و یک لکه و هفتاد و هفت هزار و نهصد و هفتاد و

نه روپیه پاو کم هشت آنه

مهر ثمین تمالی ... ۱۰۷

بنویسند

تعویذهای سنگ رخام معه پچیکاری پنجاه و پنج هزار و هشتصد و ده روپیه و نهه آنه

حضرت فردوس آشیانی بیست و نه هزار و یکصد و نود روپیه و نهه آنه

ممتاز الزمانی بیست و شش هزار و ششصد و بیست روپیه

تعویذ بالا بیست و دو هزار و هفتصد و هشتاد و دو روپیه و یازده آنه

سردابه شش هزار و چهارصد و هفده روپیه و چهارده آنه

تعویذ بالا یازده هزار و یانصد و نود روپیه

سردابه پنج هزار و سی روپیه

محجر سنگ مرمر معه پچیکاری و کواره سنگ یشم شصت و هشت هزار و هشتصد و نود و پنج روپیه و دو و نیم آنه

محجر سنگ مرمر معه پچیکاری شصت و یک هزار و نهصد و هفت روپیه و چهارده آنه

کواره سنگ یشم زوجات شش هزار و نهصد و هشتاد و هفت روپیه و چهار و نیم آنه

کوار نقره با بیت آئینه محل ضریح مقرره پنج هزار و چهارصد و هشتاد و دو روپیه و یازده و نیم آنه

روپیه

مبلغ [illegible]

کوار چوب صندل بندبار نقره زوجان
مقرره یکهزار و دوصد و نود و پنج روپیه شش آنه

کوارهای برنجی بابت چهار چهرب و مینارها باد و جوری زینه آمدنی دوهزار و سیصد سی و هفت
سیزده ۱۳ آنه

کلس بابت کنبز کلان هفتاد و پنج من چهارده آثار مقرره چهار هزار و پانصد و بیست و یک روپیه

جماعت خانه معه صحن و حوض و کلیسه ها هشت لک و بیست چهار هزار و ششصد و بیست و پنج روپیه و شش آنه

برج و جهامعه دروازه ها کلان هژده لک هشتاد و پنج هزار و سی و دو روپیه شش آنه

برج کنج مشرق کنازه دریا معه ایوان طرف حویلی آگاه خان یک لک و سی هزار و هفتصد و یک روپیه و یک آنه

برج کنج مغرب کنازه دریا معه ایوان طرف کهات بسیه یک لک و سی و چهار هزار و چهارصد و هژده روپیه و نه و نیم آنه

برج کنج مشرق قرینه باولی معه ایوان یک لکه و بیست و شش هزار و پانصد و نهه روپیه سه آنه	برج کنج مغرب ناب باولی معه ایوان یک لک و بیست و شش هزار و پانصد و پنجاه و نهه روپیه و نیم آنه
برج میانه جانب مشرق معه ایوان دو لکه و بیست و یکهزار و چهارصد و هفده روپیه پاوکم ده آنه	برج میانه جانب مغرب معه ایوان دو لک و بیست و یکهزار و پانصد و هفده روپیه و نهه آنه
برج کنج مشرق جنوب بغل دروازه یک لک و بیست و هشت هزار و هشتصد و پنجاه روپیه و دو آنه	برج کنج مغرب جنوب بغل دروازه یک لک و بیست و هشت هزار و هفتصد و شصت و دو روپیه یازده پاوکم آنه
دیوار باغ جانب مشرق هفتاد و دو هزار و هفتصد و هفتاد و شش روپیه	دیوار باغ جانب مغرب هشتاد و هشت هزار و سیصد و هفتاد و هفت روپیه پاو بالا سیزده آنه
ایوان کلان بغل دروازه کلان جانب مشرق جنوب سی هزار و سیصد و نوزده روپیه پاوکم نهه آنه	ایوان کلان بغل دروازه کلان جانب مغرب جنوب سی و سه هزار و سیصد و هفتاد و هشت روپیه دوازده آنه
خیابان باغ معه حوض سنگ مرمر پنجاه و سه هزار و ششصد و نود و سه روپیه و چهارده آنه	دروازه کلان معه کوارهای برجی وغیره چهار لکه و دو هزار و پانصد و پنجاه و هشت روپیه و دوازده آنه

جلوخانه وغیره

دو لک و هشتاد و
سه هزار و چهارصد و بیست و
چهار روپیه و پانزده و نیم آنه

لکان
[illegible]
۰۱۵

جلوخانه پنجاه و یک هزار و هشتصد و هفتاد و دو روپیه و شش و نیم آنه	بازار مشرق یازده هزار و بیست و هفت روپیه و شش آنه
بازار مغرب دوازده هزار و هفتاد و دو روپیه و پاو کم شش آنه	خواص پوره جانب مشرق هژده هزار و سیصد و شانزده روپیه سه پاو آنه
خواص پوره جانب مغرب نوزده هزار و هفتصد و هفتاد و چهار روپیه پاو بالا چهار آنه	دروازه جانب مشرق شش هزار و دوصد و هشتاد روپیه پاو کم سه آنه
دروازه جانب مغرب شش هزار و ششصد روپیه پاو بالا دوازده آنه	دروازه جنوب یازده هزار و شصت و یک روپیه پاو بالا یازده آنه
چوکهندی اکبرآبادی بیست و هشت هزار و هشتصد و هشتاد و چهار روپیه و پاو بالا ده آنه	چوکهندی فتحپوری بیست و هفت هزار و هفده روپیه
دیوار جانب مشرق عقب چوکهندی اکبرآبادی هشت هزار و دوصد و پنجاه و چهار روپیه پاو کم ده آنه	دیوار جانب مغرب عقب چوکهندی فتحپوری نه هزار و دوصد و نود و دو روپیه و یک آنه
خزانه معه نهر و کوتهری ها وغیره بابت کلی خانه هفتاد و دو هزار و سیصد و هژده روپیه	تعویذ چوب صندل پنجاه و دو روپیه یازده آنه

[illegible]

منڈویات ممتاز آباد وغیره هفتاد و چهار هزار و یکصد و سه ۳ روپیه

منڈویات ممتاز آباد و پخته کاری
هفده هزار و هفتصد و بیست و پنج روپیه و سیزده و نیم آنه

بابت منڈوی ده هزار و هشتصد و چهار روپیه و چهار و نیم آنه

چاه در میان چوک منڈوی یکهزار و دوصد و بیست و یک روپیه و نه آنه

بابت حویلی آگاه خان پنجاه هزار و هفتصد و نود روپیه چهار آنه

غلولخانه یک هزار و هشتصد و هفده روپیه و ده آنه

چاه وغیره عقب چوکهنڈی فتحپوری
دو هزار و هشتصد و نود و یک روپیه و دوازده آنه

صحن پیش دروازه دو هزار و هشتصد و هشتاد و چهار روپیه و بالا هفت آنه

بابت چاه هفت روپیه و کم پنج آنه

چاه عقب چوکهنڈی اکبرآبادی هفتصد و هفتاد و هشت روپیه و چهار آنه

فرش بندی پیش دروازه ها عن اطور مصالح آینده نود و نه روپیه و پانزده و نیم آنه

ماهیانه داران وغیره
دو لک و شصت و شش هزار و سیزده ۱۳ روپیه و شش و نیم آنه

لکها
[signature]
۱۰۶/

عملهٔ ریخته کاریگر ماهیانه دار یک لک و سی و شش هزار و دو صد و چهل و شش روپیه و هشت آنه	عملهٔ سنگتراشی ماهیانه دار یک لک و بیست و نه هزار و هفتصد و شصت و شش روپیه و چهارده و نیم آنه
کتره های هندوی ممتاز آباد و غیره دو لک و بیست و پنج هزار و پانصد و هشتاد و یک روپیه و شش آنه	[illegible] ۶
کتره ها یک لک و نود و سه هزار و هفتصد و پنجاه و سه روپیه و دو آنه	چوک و مسجد فتحپوری سی و یک هزار و هشتصد و بیست و هشت روپیه و چهار آنه

کتره جانب شرق نود و سه هزار و هفتصد و شصت و پنج روپیه و هفت آنه	کتره جانب مغرب نود و شش هزار و نهصد و هشتاد و هفت روپیه یازده آنه	چوک ممتاز آباد نه هزار و پانصد و هشتاد و سه روپیه و هشت آنه	مسجد فتحپوری معه حوض بیست و دو هزار و دو صد و چهل و چهار روپیه دوازده آنه

خواص پوره بیرون بر دو سی و هشت هزار و پنج روپیه و شش آنه

خواص پوره جانب شرق هژده هزار و نهصد و هشتاد و هفت روپیه دوازده آنه	خواص پوره جانب مغربی نوزده هزار و هفده روپیه و ده آنه

چوکهٔ شیدی ستی خانم پنج هزار و هفتاد و هشت روپیه و پاو بالا سه آنه

[illegible]

پوکهندی سرهندی محل وغیره دریولا بحل حال مرتب شده پنجاه و دو هزار و چهار صد و سی و هشت روپیه و هشت آنه	
پوکهندی سرهندی محل بیست و دو هزار و نود و چهار روپیه و شش انه	کره متصل چوکهندی مذکور بیست هفت هزار و پانصد و پنجاه و پنج روپیه پانزده آنه
کره دوم دوازده هزار و هفتصد و هشتاد و هشت روپیه و هفت آنه	
یادداشت حقیقت چهره عمارت روضه مقدسه مطهره	
طول از دیوار کناره دریا تا حد دیوار کره کل عمارت ششصد و نود و هفت درعه	
راه رو بعه برآمد غلطان از لب دریا یکدرعه پانزده بسوه	از دیوار شمالی تا کرسی سنگ سرخ که یکنیم درعه ارتفاع از روی خیابان دلاد یکصد و سی و هشت درعه ده بسوه
باغ سیصد و شصت و نه درعه چبوتره پیش ایوان یعنی هر دو جانب دروازه دوازده درعه	

عرض ایوان در ایوان که مجلس خانه هر دو جانب تعمیر یافته دوازده ذرع و پنج بسوه	عرض حجره جانب جنوب رویه بابت جلوخانه پنجذرعه
دیوان در ایوان نه ذرعه پاوکم دوازده بسوه	اتار ستونها یکذرعه پاو بالاده بسوه
	مذاله
اتار عقب ایوان یکذرعه سه بسوه	
عرض	آتار
چهار ذرعه	چهار ذرعه
مذاله	مذاله
صحن جلوخانه یکصد و پنجاه و چهار ذرعه	عرض حجره قرینه جانب شمال رویه پیوسته دیواله کتره قلیل پنجذرعه
مالی حوض [illegible]	عرض حجره چهار ذرعه
	اتار ذرعه

عرض از عقب اتار مسجد تا حد آتار مهمانخانه که قرینه مسجد است سیصد و هفتاد و چهار ذرعه و ۳ بسوه

همالی حوض [illegible] ۳

مسجد ... اتار سوای برامد تاج نوزده ذرعه چهار بسوه	کرسی عقب ذرعی که از کنگ ... است و بالای آن عمارت روضه ... یکصد و هژده ذرعه ...
عرض صحن مهمانخانه تا کرسی روضه هفتاد و هشت ذرعه یک بسوه	چبوتره پیش مهمانخانه بیست ذرعه ده بسوه

مهمانخانه

مهمانخانه معه آتاره نوزده درعه چهار بسوه

نوزده درعه
۴ بسوه

ارتفاع کل عمارت از روی آب جمن یکصد و هفت درعه پاو بالا پنج بسوه

صد و هفت درعه
۵ بسوه

دیوار جانب شمال که متصل کناره دریا واقعست معه کرسی راه روش شانزده درعه دو بسوه

شانزده درعه
۲ بسوه

کرسی راه رو از دوبی دو درعه

دیوار چهارده درعه دو بسوه

دهال چبوتره که عرض ده درعی دارد ست

از زمین کرسی هفت درعی سنگمر واقعه است

ارتفاع اصل عمارت روضه منوره تا پشت بام روضه مقدسه سی و چهار درعه نیم بسوه

کرسی سنگمر هفت درعی ارتفاع معه دهال هفده درعه شش بسوه

کرسی اصل عمارت روضه مقدسه یکی درعه پنج بسوه

کرسی هفده درعه

دهال شش بسوه

بالا کرسی هفده درعه تا حد پشت بام سی و شش درعه ده بسوه

مرتبه اول دو اللهه درعه ده بسوه ده بسوه

سرای ده بسوه

دهال شانزده بسوه

مرتبه دوم دو اللهه درعه ده بسوه

از سرای پشت بام مانده است بسوه

از بالای بام منوره تا حد حلقهٔ کلس پنجاه و شش درعه شش و نیم بسوه

کرسی گنبد کلان درعه هفده بسوه	از سنگ ده درعه هژده بسوه	گرنه سه درعه ده بسوه	گنبد کلان یازده درعه پنج بسوه

طول شانزده درعه	عرض نه درعه ده بسوه	ارتفاع تا حد حلقهٔ داب بیست چهار درعه

زمین چبوتره روضهٔ منوره

سوای برآمد زینه			برآمد زینه		
طول یکصد و هژده درعه ده بسوه	عرض یکصد و هژده درعه ده بسوه	ارتفاع هفت درعه	طول بیست و دو درعه	عرض چهار درعه	ارتفاع موافق کرسی هفت درعه

رفتن بالای کرسی سنگ مرمر جانب مشرق و مغرب فی جانب بیست درعه مقرره چهل درعه

زمین کل عمارت روضه منوره دو لک و شصت هشت هزار و هشتصد و شصت و پنج درعه مقرره
هفتاد و دو پکهه پاو بالا نه بسوه فی پکهه طول شصت درعه عرض شصت درعه مقرره
سه هزار و ششصد درعه

مینارها

مینارها هر چهار کنج که از بالای کرسی هفت درعی بلند رفته چهار مینار فی مینار
که پنج مرتبه قرار یافته ست بالای چبوتره ده درعی تا حد نوک کلس

طول	عرض	ارتفاع
هفت درعه	هفت درعه	هفت درعه

هفت درعه ارتفاعه کرسی که بنام کرسی نوشته شد پنجاه و دو درعه
یاد کم شش بسوه از بالای چبوتره کرسی سنگ مرمر

کرسی منار بالای کرسی هفت درعی یکدرعه [illegible]	مرتبه اول دوازده درعه ده بسوه	مرتبه دوم دوازده درعه پانزده بسوه	مرتبه سیوم چهارده درعه ده بسوه
چوکهند یازده درعه ده بسوه	کرسی سه درعه ده بسوه	چوکهندی هشت درعه	سـ

کرسی سنگ سرخ که از روی خیابان بکنیم درعه ارتفاع دارد طول سیصد و
پنجاه و نه درعه هفت بسوه ارتفاع یک درعه هفت بسوه سراسر یکصد و
پنجاه و یک درعه هفت بسوه برآمد چهار درعه مقرره هشت درعه

باغ روضه منوره

طول ششصد و شصت و نه درعه

عرض سیصد و شصت و نه درعه

حوض سنگمر

یک لک سی شش هزار و یکصد و شصت و یک درعه

مقرره زمین سی و هفت بیگهه نوزده بسوه

نوزده بسوانسی

قریب یک بیگهه طول شصت درعه

عرض شصت درعه

مقرره سه هزار و ششصد درعه

چبوتره

جای آب

ارتفاع	عرض	طول	عرض	طول
یکدرعه هفت بسوه	عرض شانزده درعه شش بسوه	طول شانزده درعه شش بسوه	عرض هشت درعه چهار بسوه	طول هشت درعه چهار بسوه

ارتفاعه یکدرعه ده بسوه

دروازه کلان

اندرون جانب باغ

طول هفتاد و هفت درعه ده بسوه

عرض بیست درعه چهارده بسوه

بیرون جانب جلوخانه

طول هفتاد و نه درعه

عرض از در حجره سی و دو درعه

پیش دروازه بیست درعه سه بسوه

برآمد دروازه دوازده درعه سه بسوه

روبکار

روبکار پیشطاق دروازه		کنبد دروازه کلان	طول شانزده درعه	عرض شانزده درعه
طول بیست و سه درعه نذاله	ارتفاع سی و شش درعه نوزده بوه	ارتفاع بیست درعه ۵ بسوه	کرسی یکدرعه پنج بسوه	بالای کرسی نوزده درعه

بروج کنازه دریا منزلان

طول شانزده درعه	عرض شانزده درعه	ارتفاع چهل و سه درعه دوازده بوه	از آب دریا دیوار شانزده درعه

مرقد منوره مصحح مطهر بادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه اعلیحضرت علیین مکانی فردوس آشیانی	کرسی باوکم نوزده بوه	مرتبه دوم هفت درعه پاو بالای سه بوه
	مرتبه سیوم پنج درعه هفت بوه	کرسی یکدرعه هفت بوه
	چوکهندی ده درعه	کلس دو درعه

صاحب قرانی شاهجهان بادشاه غازی طاب ثراه وجعل الجنة مثواه در شب بیست ششم شهر رجب سنه ۱۰۷۶ هزار و هفتاد و شش هجری از جهان فانی بنزمگاه جاودانی انتقال کرد

مرقد منور ارجمند بانو بیکم مخاطب ممتاز محل سنه ۱۰۴۰ هزار و چهل هجری

یادداشت

آنکه تفصیل طول و عرض بابت مزارها مقدسه وغیره

چبوتره بالا بابت بادشاه غفران پناه

چبوتره مزار مقدسه			زمین چبوتره هر چهار طرف تعویذ
طول چهار درعه چهار گره	عرض درعان ده گره	ارتفاع دو درعه یکگره	فی طرف دوازده گره

بابت تعویذ مزار مقدسه			بابت بتیری	
طول درعان	عرض درعه	ارتفاع	طول دو درعه	عرض
دوازده نیمگره	ده گره	دوازده نیمگره	دو گره	نهه و نیمگره

بابت نواب مغفرت قباب حضرت ممتاز زمانی

چبوتره مزار متبرکه			زمین چبوتره هر چهار طرف
طول سه درعه چهارده گره	عرض یکدرعه هفت گره	ارتفاع ده گره	فی طرف دوازده گره

تعویذ مزار متبرکه			بابت بتیری	
طول درعان ده گره	عرض پانزده گره	ارتفاع دوازده گره	طول یکدرعه پانزده گره	عرض هفت گره

یکدرعه

زمین مجر که در بهشت تعمیر یافته ست

طول ده درعه چهار گره | عرض ده درعه چهار گره | ارتفاع تا کنگره درعان چهار گره
از بالای کنگره تا نوک کلس درعه پنج گره

شاهمیانه بالاء هر دو مزار در میان مجر

طول شش درعه هشت گره | عرض چهار درعه هشت گره

درپرده بابت دروازهٔ مجر

طول دو درعه ده گره | عرض یک درعه هشت گره

درپرده بابت آئینه محل

طول دو درعان ده گره | عرض یک درعه دوازده گره

درپرده بابت دروازه جای سنگمر

طول دو درعه ده گره | عرض یک درعه دوازده گره

بابت پائین سردابه چبوتره بادشاه غفران پناه

چبوتره مزار مقدسه

طول	عرض	ارتفاع
طول سه درعه یازده گره	عرض یکدرعه یک گره	ارتفاع هشت و نیمگره

زمین چبوتره هر چهار طرف تعویذ

فی طرف ــــ هفت و نیمگره

بابت تعویذ مزار مقدسه

طول	عرض	ارتفاع
طول دو گز دوازده نیمگره	عرض یک گز سه گره	ارتفاع پانزده گره

بابت پتری

طول	عرض
طول دو درعه دو گره	عرض نهه گره

بابت پایین سردابه چبوتره نواب مغفرت مآب

بابت چبوتره مزار متبرکه

طول	عرض	ارتفاع
طول سه درعه چهار گره	عرض یکدرعه دوازده گره	ارتفاعه ششگره

زمین چبوتره هر چهار طرف تعویذ

فی طرف ــــ هفت گره

بابت تعویذ مزار متبرکه

طول	عرض	ارتفاع
طول دو گز ششگره	عرض پانزده گره	ارتفاع دوازده گره

بابت پتری

طول	عرض
طول یک درعه چهارده گره	عرض هفت نیمگره

دریده دروازه سردابهٔ پایین

طول ــــ دو درعه ده گره

عرض ــــ یکدرعه پانزده گره

تمت بالخیر

ایضاً ترکیب کداختن مس مس تونن یکطوس حب ته یکماشه سوهاکه جوکیا
بوکنی خشک کند اول کهریه گلی چون زرکران تیار کند دران کهریه مذکور
جب ته بدارد بر و قدری بوکنی سوهاکه بدارد بعد ازان مس بدارد بعد ازان
بران مس باقی بوکنی سوهاکه بدارد بعد ازان از انکشت یعنی کویله خوب دهوک
نماید در یک کهری مس کداخت میشود اکر در کداخت مس دیری کند و جلد
کداخت نشود قدری دیکر بوکنی سوهاکه بر مس جلد تر بباشد جلد مس کداخت
شود بران بوکنی شنکرف داخل سازد که مس تیار کردد ص

هو

خطاب ظل الله ملک المنان تیپو سلطان بادشاه غازی خلد الله ملکه سلطنته

حکمنامه ــــــــــــــــــــ اینکه

باسم عاملان و سررشته داران و استقبال تعلقه دویم و امور متعلقه

کچهری اول تین ۵

۱

عامل تعلقه رفته اول حکمنامه و مهر و پروانه تحریر و تصدیقات و غیره گرفته

در کچهری نشسته رعایا و پتیل و دریکان و غیره قصبه طلبیده

برگ تسلی و دلجمعی داده استمالت نماید ۵

۲

از شروع سال تمامی رعایا و خوشباش و غیره تعلقه مذکور

تحویل داده مامور کشتکار سازد و در خانه رعایا که مردم نیالیه و قلبه کم باشد

بعد دریافت وسعت و ناداری آنها تاکید افزایش قلبه بوسعت داریابند بموقف

و ناداری

و نادار را بعد گرفتن ضامنی فی قلبه بحساب سه چهار هون تقاوی
داده افزایش قلبه و کشتکار باید ساخت و زر تقاوی در یک دو سال
وصول باید نمود ۵

۳
کیفیت بعمل آوردن زراعت اینکه زمین تری و خشکی اجاره
و حصه برای زراعت بر تمام قلبه قدیم و جدید تقسیم که بدر امر رعیت
زمین اجاره پاک کهندی (یعنی ملازم) تخم ریزی ننماید از و هشت کروه زمین حصه
زراعت زیاده باید کنانید و هر سال حساب کمی و زیادتی نموده
بموجب قول عوض کنند اینه نقدی باید گرفت و بدستور نصف محصول
برعایا داده نصف بحصه سرکار باید گرفت خلاف قرار بعمل نیاورده
زمین زراعت حصه را خوب اسرکشی انداخته کشتکار باید کنانید
و آنجاها که زمین زراعت حصه از نوشته صدر افزون بحصه باشند

بجای واگذاشته کسی که زمین حصه کم کرده است انرا بموجب نوشته

صدر زمین حصه بعمل آرند

۴

ور دهات زمین قابل دیده بر رعایا و هتیل تاکید نموده زراعت

نیشکر هو تور باید کنانید و در موضعی که زمین قابل بود و هتیل و

ڈهوک از راه شرارت زراعت نیشکر ننماید موافق

[یعنی بموالات]

زراعت نیشکر که در موضع دیگر تیار شده باشد عوض محصول

دو چند باید گرفت

۵

هتیل و بیاچکاران و غیره از قدیم کنداپه زمین سرکار بابت نشل

خود کم میدهند در یافت که موافق بهمانش در عهده حساب [نموده]

کنداپه بموجب [خوشباش] معمول رعایای دیگر باید گرفت و رعایا زمین هتیلان

و غیره کشتکار ننمایند و هتیلان خود کشتکار زمین خود باید کرد احیانا

اگران

اگر از رعایا کسی بیشتیل وغیره زمین خود شیار و مزرعه خود کشتکار کنانند در و لیست محصول آن داخل سرکار نمایند

مساهیهو کاینکه زمین از قدیم زراعت میکنند از انضباط نموده برعایای دیگر داده زراعت کنانند اگر ساهیهو که مذکور در وجه طلب خود زمین دیگر خواست نماید زمین بنجر داده در طلب وضع باید اگر زمین نخواهند بموافق تصدیق طلب نقد بدهند

رعایا وغیره منجمله اجاره فوتیت با اتفاق ساهیهو کاران وغیره زر محصول کم میدهند از ان خوب دریافته ترکی بعین کنند که بموافق قدیم الایام بگیرند و رعایت منظور ندارند

در موضع یک کس اجاره ندهند یکموضع یک کس اجاره داده اول تفصیل قلبه های قدیم وجدید آب میوه و حاصل خام محصول دریافته

موافق آن اجاره بمقرری که محلکه بگیرند و اجاره دار زمین کشتکار

نکنانیدن و ویران واگذاشته از رعایا بطریق جرمانه و فروبات

گرفته بهر تقدیر اجاره نماید عوض فروبات بدستور علحیده بسرکار گرفته

عوض کمی محلکه اجاره از وصول نمایند و آنچه حساب شود ثبت

باید ساخت که بسبب ظلم و تعدی جرمانه وغیره از رعایا بگیرد و اگر

بسبب تعمال آورده کمهکاری گرفته خواهد شد ۵

۹

عامل تعلقه بهر موضع علاقه خود رفته موافق محلکه نوشته داده

خود بطریق زراعت بر رعایا تفریق انداخته عوض محلکه بهر تقدیر

نماید بهر تقدیر اگر بدینموجب بعمل نیاورده مواضعات که به پتیلداری

وغیره اجاره داده نقصان خواهد کرد عوض نقصان عامل خود بشست

بدهد اگر پتیل وغیره موافق تفریق از بی‌ترددی بهر تقدیر زراعت نه پتیل

و شاهنوک

وشیلهوک تازیانه کاری کرده زر بهره ده نیمچه باید گرفت ۱۴

۱۰ درصورت کمی زر سوائی محکلکه نوشته داده خود عامل رعایای نوزرا
متعلقه طلبیده قلبه‌ها از سر نو بآنها داده و تقاوی داده نوعیکه در
زر محکلکه نقصان نیاید زراعت کنانیده بهره نیم گچه باید گرفت اگر
سوائی صدر بعمل نیاورده جریمانه و فروعیات گرفته بهره نیم خواهد ساخت
زر جریمانه و فروعیات مجرا در زر محکلکه نخواهد یافت و عوض کمی
محکلکه از عامل گرفته خواهد شد ۵

۱۱ بهر جایکه موضع پتیل از سابق مقرر نیست اگر کسی ناکاره باشد
شخص هشیار از رعایای انجا دیده به پتیلی مقرر نموده پتیل
قدیم را در رعایا مامور کشتکاری باید داشت و عهدهٔ پتیلی بجدید
مقرر باید ساخت ۵

۱۲ شاهنوکان اشهوفی و احشام را دخیل معاملت نکرده دیهات عائد
باجاره نداده صرف کار حساب باید کرد اگر شامل معاملت خواهند ساخت
و دیهات وغیره باجاره خواهند داد در صورت ظهور اینمعنی مشمار را
جواب دادن خواهد افتاد ۵

۱۳ رعایای هر یک بوضع قضیه قومیت خود در همان وضع فیصله دهند
مردم بوضع دیگر شریک نشوند اگر خلاف این بعمل آرند جرمانه بگیرند ۵

۱۴ در تعلقه مذکور بعضی تالاب تا فقط محصول حصه سبب عامل خود درفته
زمین نامزروعه نداشته افزایش محصول کنانیده وقت تیاری
محصول خود حاضر بوده مالش کنانیده حصه نصف بابت سرکار بگیرند ۵

۱۵ زمین نامزروع ده سال را برعایا قول داده زراعت نماید آنرا
سال اول کندایه معاف سال دوم نصف محصول سال سیوم

بموجب

بموجب معمول سرکار باید گرفت و زمین صحرا و کوهستان و سنگزار
از رعایا کشتکار کنانیده سال اول کند ایه معاف و سال دوم
حصه چهارم و سال سیوم نصف و سال چهارم موافق معمول کند ایه
باید گرفت و زمین حصه را هم همیقدر بعمل آرند ۵

۱۶

اگر کسی رعایا باجاره موضع باضافه سال بسال درخواست سازد
موضع ویران اکثی پیش آبادی آینده و بده قول سه ساله برای افزود
زراعت داده کشتکار باید کنانید از سال چهارم موافق کنجایش اجاره
مقرر کرده گرفته باشند ۵

۱۷

زراعت نخود و کلهتی و موت بر رعایا قول داده تاکید کرده بسیار باید کنانید

۱۸

در تعلقه زراعت گندم و جو بسیار کم میشود لهذا حکم کرده شد که در
قریه که از سابق زراعت مذکور بالکل نشده سمت انجا زمین

کنداب پنج هون را برای زراعت گندم و جو چهار هون گنداب مقرر
کرده باید داد و آینده از چهارم سال گنداب موافق معمول باید گرفت و
زراعت گندم همیشه در کدام موضع میشود انجا اول داده زراعت مسطور
بوقوع رسانیده باشند ۵

۱۹

درخت تنباکو در تعلقات سرکار بالکل موقوف نموده شد رعایا را
تاکید سازند اگر کسی درخت تنباکو بکارد جرمانه باید گرفت اگر باقی
سال گذشته باشد یا بیوپاریان از ملک غیر آورده بفروشند محصول
آن از مقرره سابق مضاعف بگیرند اگر از دزدی عقب خانه و باغ و
غیره درخت مذکور نشانند از وجرمانه باید گرفت ۵

۲۰

در زمین بهتر بر هر موضع دو دو صد درخت انبه و غیره فواکه تحفه نشانده
احتیاط کنانیده کیفیت آن بحضور اطلاع دهند ۵

۲۱
در تعلقات باغات سپاری و نارجیل و غیره که وارث را اگر کسی
متصرف شود و کند اینها آن را بسرکار رسد هر دریافته ضبط نمایند و آدمان از سرکار
داشته بوجه احسن کشتکار کنانیده درختان میوه و ترکاری و غیره افزایش
نموده تفصیل درختان بحساب نویسانیده محصول آن داخل سرکار سازند
و بدفاتر بنویسند بعضی از اتفاق مقدمان و غیره کند اینها نداده باغ در تصرف
خود داشته اند اگر دریافت نموده بموجب رعایای دیگر کند اینها بگیرند حصه وارم
زراعت و ترکاری زیر درختان نیز باید گرفت ۵

۲۲
محصول رال و عود و لاکهه و موم و دهوپ هر قدر که در ان تعلقه پیدا شود
مزدوران داشته را ایگان خرج شدن نداده تمام و کمال گرفته
موافق کچهری خود روانه اکران پیش نمایند و آیند بر تعلقه مذکور جای بجای
در هر موضع دیده دو هزار درخت رال و دهوپ پیش نمایند و احتیاط

وخبرگیری نمایند در خانهٔ رعایا اگر درختان مذکور باشد محصول آن
بقیمت گرفته منجمله زر کنداییه یا عوض نقد یا و داده خرید نمایند و از جنس
مذکور یکدک هم بیرون خرج شدن ندهند ۵

۲۳

در تعلقه درختان ساگوان و مغیل که چوب آن برای پایها
او آب وغیره در سرکار مطلوب میشود قطع کردن درکار نیست در صورت
ضرورت کار سرکار حکم حضور طلبیده باید تراشید هر جا که تخم ساگوان با
بهم رسانیده در موسم بارش برکناره ندی و ناله و دامن کوه وغیره

۲۴

باف نندو توفیر کرواند ۵ در تعلقه درختان صندل پخته دیده تراشیده معه
شاخ و بیخ و پاره ها فراهم کرده بقید وزن در حساب نویسانیده معه
کچهری خود روانه اگر آن پیش نمایند و هر مکان زمین بهتر و سیلاب و
ندی و ناله وغیرها دیده صندل بسیار بسیار بکارند و احدی بیحکم حضور یکدرخت

ام مر۱۱۸

نام نمبر است اگر کسی از دزدی قطع نماید پانصد روپیه جربانه باید گرفت ۵

۲۵
در تعلقه شما هر قدر که درختان ثمر هندی باشند و چهار دشتی باشد
یعنی سیکاکائی درختان اندرون خانه رعایا گذاشته تمه از تمام درختانی
بابت باغات و صحرا ثمر هندی و سیکاکائی فراهم کرده روانه اگران نمایند

۲۶
رعایا که از سرنو باغ برگ تنبول می نمایند آنها را تا سه سال
بموجب قاعده سالی گذاشته زیلی نصف و از سال چهارم بوافق قاعده
باغ دیگر محصول گذاشته باید گرفت

۲۷
اگر رعایا باغ سپاری از سرنو
تیار نمایند آنرا گذاشته پنج سال معاف از سال ششم نصف گذاشته
تا آمدن بار و بعد از بار و برد درولیست گذاشته باحصه بموجب قاعده باید گرفت

۲۸
هر کسیکه باغ نارجیل از سرنو تیار کند آنرا گذاشته چهار سال معاف و
سال پنجم نصف و از سال ششم درولیست گذاشته باحصه بموافق
قاعده بگیرند تا چهار سال آنچه ترکاری و غیره در باغ مذکور شود برعایا

واگذارند خانه شماری رعایا وغیره تمام قوم تعلقه شما موضع دار بقید قلبه
وزمین وزراعت وتخم ریزی وتعداد مزدوران وعیال واطفال بقید
کسب وملت هر یکقوم اسامی وار حساب مفصل باستمالت رعایا
که کسی سراسیمه نشود سال بسال کمی وزیادتی آن دریافته باین طور
که شاهوکان موضع اول نوشته بسمت بفرستند وشاهوکان
سمت حساب جمله دریافته نوشته نزد عامل تعلقه بفرستند وعامل
بموجب حساب صدر بخته انداخته حساب مفصل بقید آبادی قصبه و
قلبه تیار کرده بکچهری خود روانه نماید وازانجا بحضور خواهد رسید چراکه
در ماه ذیحجه عرض آن بحضور مقرر است بنابران در ماه مبارک رمضان
بکچهری خود روانه نمایند وقت نوشتن حساب خانه شماری رعایا
سراسیمه خواهند شد تسلی آنها نموده بگویند که در خانه شما آدم کم وخرچ زیاد
لهذا حسب الحکم حضور تقاوی وغیره داده فکر پرورش شما بان

نموده میشود باین تقریب و تمهید حساب درست سازند ٥

۳۰

هر سال یکدفعه وصولباقی جمعبندی متعلقه شما در ماه مبارک رمضان
عرض حضور شدن مقرر گشته لهذا حساب جمع بندی وصولباقی تیار کرده
در ماه شعبان بکچهری خود روانه نمایند ٥

۳۱

بعد تمام سال عاملان و سررشته داران و شاهوکاران متعلقه رفته بموضع ها
گشت نموده حساب مفصلی پیمایش زمین از ذرع سلطانی مثلاً
زمین موضع اینقدر و تخم ریزی یعنی کهندی معمول از ذرعه سرکاری فی لب
سی و دو ذرعه مقرر شده بیک کهندی اینقدر لب میشود منجمله آن تالاب ها
و ناله ها و جوی ها و کنهته ها و زمین دیوستان و زمین بار داران و غیره و انعام آبادی
موضع و شاه راه و باغات و غیره اینقدر و زمین مزروع و نامزروع تری و خشکی
و قسم اول و دوم و سیوم و چهارم و در اول زمین فی کهندی تخم اینقدر علیحده میشود

معه حساب تخم ریزی و پیدایش غله بدستور زمین دوم و سیوم و چهارم تقید کنند زابه

وحصه برجوع و مقابله رعایا نویسنده از رعایا محلکه گرفته موافق آن حساب زمین

چهار اقسام مواضعات متعلقه موجب حساب پنجمی و دو و دو رعیه پیمایش نموده گوشواره

حساب مفصل تمام متعلقه بعمل آورده تیار ساخته و حضور و کچهری خود مرسل روانه

میکرده باشند و نقل آنرا در دفتر خود نگهدارند ه

۳۲

بوقت نویسندن حساب زمین چهاره مفصلی شاهنوکان وغیره از ترس

اظهار دزدی خود ها اگر رعایا را ورغلانیده موافق دلخواه خود تحقیق کرده مقد

معوی را خوب تنبیه کرده کنه کاری بگیرند ه

۳۳

زمین انعامات سوای دیوستان و زنارداران زمین کشت کودکی

و اولاک ماتم و مرکنیتی و جوسی و بهت و رقی و توقی و تلکراسی وغیره — و بلارین

طوائف وغیره — مع زمین بالات

علاقه دیهات تمام پیمایش کرده داخل جمع نموده انعامات باتهاجاره

دالسنه

داشته در جمع و خرج منوشته باشند و عهده و نوکری که بهر کس مقرر است از و
میگرفته باشند تالاب و چاه کنده و تالابچه و ناله وغیره بعضی اشخاص و شپیل وغیره ۳۴
از دست خود زر خرج کرده بسته اند و آبرا از زمین انعام کشت کودکی جاریست باید که
مرمت تالاب ها و تالابچه وغیره از انها کنیده باشند و زمین انعام جاری
دارند از سرکار مرمت تالاب ها وغیره مکنند کل اندرون تالابها و تالابچه
برآورده برکناره تالاب از انها باید انداخت تالاب شکسته را اگر انعام دار
وسعت بستن نداشته باشد از سرکار تیار کنانیده زر مرمت آن از
انعام دار فی سال اینقدر قسط مقرر کرده باید گرفت و زمین تمغا و قلعه
برج یعنی هوره و احاطه چار دیوار یک بیگه دیهات نیز موافق معمول جاری
دارند ۵

٣٥

براي مرمت تالاب وچاه وكنشه وتالابچه وناله وغيره علاقه سركار عامل
ومتصديان وانچه صرف كار رفته بچشم خود ديده درصورت كه آب سركار
وافر انباشتن محصول زياده از سابق مرمت كنانيده حساب بيمائش
درجه بموجب قاعده بدفاتر متصديان وشاهوكاران دهات مینویسانیده
اجوره ودران رسانيده رسيد بايد گرفت وهمواره براي انداختن
گل جابموجب مقرر كرده زير تالاب زمين مناسب ديده داده بوسته
گل بركناره تالاب سال بسال بايد انداخت وهر روز هرقدر گل كه بركناره
تالاب مي اندازند حساب آن نزد شاهوكاران نوشته دارند ٥

٣٦

هركسيكه از سرنو تالاب وتالابچه وچاه وهوره وقلعچه يعني برج از دست
خود زر خرج كرده تيار كند وآبادي موضع از سرنو كند آنرا از مقدمان و

مزارعان

مزارعان تعلقات آنجا دریافت کرده بموجب قاعده آنجا زمین انعام
کشت کودکی باید داد اگر در آنجا قاعده نباشد از مواضعات سرحد ...
تحقیق نموده زمین انعام باید داد ٥

۳۷
تعلقه شما چهار ماه را یک قسط مقرر نموده شد از شروع سال تا آخر
آن سه قسط تمامی زر بوصول آورده بعد اخراجات آنجا زر بکچهری شما رسانیده
رسید بگیرند از شروع ماه واسعی بها در بدماس تفریق کنند اول بر رعایا
انداخته تا آخر ماه مذکور زر کنند ایه بیباق وصول ساخته داخل سرکار نموده
رسید بگیرند ٥

۳۸
در تعلقه ده هزار هون اگر پانصد هون فراهم شود همانوقت روانه کچهری
نمایند بدستور جمعبندی تعلقه شما چقدر رسته بموافق همدر تفریق دیده

زر فراهم شده روانه کچهری خود می نموده باشند ۵

۳۹

بمستاجران ده تاکید کرده زر بموجب اقساط بندی همراه آدمان تحصیل طلبیده
بگیرند اگر مستاجران درین باب تغافل نمایند بآنها نصیحت نموده مستاجر دیگر
مقرر نمایند ۵

۴۰

آنچه هرکاره برای گرفتن آدمان بیگار وغیره بر رعایا تعدی نموده رشوه میگیرند آنرا
تحقیق کرده تقید نمایند که برای بیگاری وغیره تعدی نکنند موافق سرانجام کار
آدمان میگرفته باشند اگر برین هم بر رعایا تعدی نمایند و رشوه بگیرند بسزا رسانند ۵

۴۱

عامل و سررشته دار روشنهوک تا چهار گهری روز بر آمده بکچهری سرکار آمده
تا دو گهری روز باقیمانده حاضر بوده کار و بار و حساب و کتاب بعمل آورده
بخانه خودها رفته بعد دو گهری شب در کچهری حاضر شده تا دو نیم پاس شب

نشسته

نشسته کیفیت روزنامچه وغیره نامه نویس نبیده مهر و دستخط کرده حقیقت آن بحضور

معروض داشته و بکچهریهای خود نوشته می بود بخانه خود باید رفت تیولداران و شاهوکاران

و دیهات وغیره بخانه کسی شاهوکار وغیره نباید رفت و اهلکاران در خانه خود

معامله نباید کرد و در کچهریهای سرکار نشسته جواب و سوال باید نمود و جمع و خرج

ماه واری تیار کرده روانه کچهریهای حضور کرده باشند و کیفیت تعلقه در مهر مفصله بلکه دفعه

می نوشته باشند ۵

۴۲

از دیوان کچهری حضور و کچهریهای نوکری هرگاه برای فرمایش و کار سرکار

نویسند بلا عذر همان وقت بعمل آورده باشند اگر تغافل خواهند کرد اعتراض

حضور خواهند شد ۵

۴۳

رعایای دیهات خرج صادر و وارد و نمود مردم در تعلقه منمایند حال الاخراجات

صادر وارد موقوف کرده شد تاکید نمایند که در صورت خرج کردن رعایا برضامندی

خود فی موضع یکصد هون رایکهون خرج نمایند زیاده ازین خرج کنان در کار نیست ۵

۴۴

موافق تصدیق طلب مردمان متعینه اتهونی سی صد جوانان موجودات دیده

تقسیم و دست اندست مینموده باشند هوالکنداییه و غیره زمین نباید داد شاهنوکان

اینجا از سابق در طلب خود زمین گرفته اند زمین مذکور ضبط نموده از رعایای اینجا

ساکولی نماینده آینده در طلب خود اگر زمین درخواست نمایند زمین بنجر داده عوض

زمین مذکور بموجب زراعت رعایا در طلب شاهنوکان بسطور وضع باید کرد اگر

زمین درخواست ننمایند بموجب تصدیق وجه طلب نقد باید داد ۵

۴۵

رعایای دهات و بتیل و غیره را بوقت جمعبندی تعلقات خلاع شاب

بدهند در حساب محسوب خواهد شد ۵

۱۱

٤٦
برای نوشتن حساب تعلقات سررشته داران وشاهوکاران را یومیه یک فرد
یکدسته کاغذ کنده و یکدنگ روغن چراغ مقرر نموده شد منجمله آن آنچه
خرج میشود مجرا و محسوب است آینده شاهوکاران برکرت ننویسند و درین باب
قدغن نمایند که حساب کاغذ منظور و حساب کرت نامنظور است ٥

٤٧
نایکواران که در اجار از بشیلان و غیره چیزی رشوت گرفته ضامنی و غیره
در سرکار نوشته میدهند ضامنی نایکواران مذکور موقوف کرده ضامنی
بشیلان معتبر و سواران باید گرفت ٥

٤٩
عامل و سررشته دار و شاهوکار و غیره بوقت آمد و رفت دیهات
علوفه و غیره از رعایا میگیرند حالا علوفه گرفتن درکار نیست اگر احیاناً کسی بگیرد
در باب آن اعتراض حضور خواهد آمد برای تحصیل طلب او لکین آن از سرکار

به تعلقه میروند همه و غیره دادن در کار نیست و برای وصول زر آدمان شما بدیهات

میروند آنها را هم همه نباید داد پیشلان و بهات را تاکید سازند آینده اگر کسی

همه خرج نماید از عامل گرفته خواهد شد ٥

۴۹
بعد رسیدن عامل تعلقه منجمله رعایای حاضر بسبب تعدی عامل اگر کسی

فراری شود فی قلبه رعیت معتبر مفروریت هون و فی قلبه رعیت متفرقه هون

از عامل گرفته خواهد شد ٥

۵۰
باقی سنوات تعلقه برکدام کدام اسامی آمدنیت دریافته بابت وسعت دار

تمام و کمال بوصول آورده و مفلس را خط مقرر نموده بموجب آن وصول

سازند رعایای فراری را باستمالت طلبیداشته عوض ذمه آنها بسهولت

وصول سازند و عوض رعایای فوتیده را دریافته اگر زنده که آنها باشد باید گرفت

دو درجوات

و در صورت عدم عوض زندگی از تحصیلداران و رعایای موضع مذکور محلکه گرفته

در حساب نوشته باید داشت ۵

۵۱
پی حساب برآمد اگر کسی بر عامل و سررشته داروغه و غیره معزول

و حال و پرستاجران و تحصیلداران خواهد آورد و مدعی و تعالیه را حاضر ساخته

رجوع کن مبلغ زر وصول ساخته اگر چیزی تکرار باشد بحضور و کچهری خود خود نوشته

نوعیکه حکم شود مطابق آن بعمل آرند اگر احیاناً پی حساب برآمد و غیره

پوشیده داشته دریافت نخواهند کرد و در حضور ظاهر خواهد شد و ثابت

خواهد گردید عوض مذکور مع جرمانه از شما گرفته خواهد شد ۵

۵۲
در تعلقه شما اگر کوچیواران و دزدان و رهزنان سرقت مینمایند دریافت

کرده آنها را معه زن و بچه اسیر و دستگیر نموده در وهر قدر اطفال و

دختران باشند برای چیله‌های سرکار چیده گرفته فی یوم مناسب و بدیه یکدرک پخته بخ

و یک فلوس یومیه خوراک وارده بمعرفت قلعدار باحتیاط تمام روانه حضور سازند و

تتمه را یکمهر بسته برای برداشتن کل کارکاری سرکار باید داشت و آرد

را یکی فی نفر یکدرک پخته و یکفلس میدهند و کیفیت آنها بحضور بکچهری

نوشته نوعیکه حکم صادر شود بدانموجب بعمل آرند

۵۳

اگر کسی بیوارث مسافر وغیره در تعلقه فوت شود اموال او داخل سرکار باید ساخت

و اگر کسی بر اموال بیوارث متصرف شده باشد تحقیقات نموده از وی وجه

گرفته در صورت پیدا شدن وارث متوفی بعد تحقیقات مال او داده رسید بگیرند

۵۴

اسپان و گاوان طویله سرکار در تعلقات برای چرائی میباشد خبرگیری و

احتیاط مقدم دانسته بعمل آرند اگر عامل و قلعدار و سررشته دار و شانبهوک

وغیره

وغیره اسب یا گاو سرکار را که نزد خود خواهد داشت فی راس پانصد روپیه و فی راس

گاو بیست هون گرفته خدمت تغیر نموده از ملک سرکار بیرون کرده خواهد شد و اگر

اسب و گاو داغ سرکار فراری شده خواهد آمد و کسی نزد خود خواهد داشت

تحقیق نموده آورا الیه رسانند ۵

۵۵

اگر کسی از لشکر بدون راهداری حضور وارد اینجا شود مقید کرده بحضور عرض

نماید و هر حکمی که صادر شود بموجب آن بعمل آرند و بیوپاریان و غیره مردم ملکی را

مزاحمت راهداری در کار نیست و اگر پیشه و دیگر مردمان سوای نماید

گذاشت دهند بدینه تقید این معنی باید داشت ۵

۵۶

در تعلقه شما قصبه از قصبه و موضع از موضع چقدر فاصله دارد و چند فرسنگ

واقع و در راسته ها چاه آبدار یا خشک و جهاری و کوه و جوها و ناله ها و شته ها

و میدان و کوچه و تالاب و بکدام کدام جای یکان فرود کاه لشکر صاحب بتفصیلی

آن نوشته شده در دفتر نگاهدارند و یک نقل بحضور و یک نقل بکچهریهای

بفرستند ۵

۵۷
هرگاه کاوان نوکر سرکار برای کلهتی متعلقه بیایند اگر کلهتی در قصبه موجود باشد

یک آن توقف نکرده همان وقت کوچ همراه کرده باید داد اگر در دیهات باشد

در عرصه پنج شش روز طلبیده همراه نموده داده رسید گرفته روانه نمایند و صورت

توقف یکروز هم وجه طلب کاوان ذمه خود شناسند همراه کاوان مذکور

۵۸
از تعلقه شمال لشکر چقدر مسافت دارد و نوشته بفرستند منجمله جمع بندی

تعلقه بعد وضع انعام دیستان و اکرار و غیره بعوض و صیل فی هون باو قلم

کنسته رای تحریر در وجه طلب عامل و پیشکار و بدرای و مینکار بقدر کسته

باید

باید کمنگاران دل حویلی و پایاسبان وغیره دانسته بموجب تصدیق وجه طلب آنها

رسانیده تمه در وجه طلب خود گرفته بتقدیم کار حاضر باشند بموجب تصدیق بدهد

و سنگاریدن داشته کم و زیاد خواهند نمود بازیافت کرده از نزد شما گرفته خواهد شد و

عامل وغیره مردمان نوکر زراعت وپنبه خانگی و بیوپاریا اگر خواهند کرد عوض آن مضاعف

در سرکار گرفته خواهد شد ۵

۵۹

قاعده خریدی اجناس مطلوبه و ضروریات سرکار اینکه نرخ بازار از ماه بماه

متعلقه بمقابله ستهی و ورتک و کوتوال وغیره دریافته نرخنامه تیار کردانیده

بر مهر و دستخط نموده مثلا گلهتی بموجب نرخ بازار فی فلم یا نزده دک باشد

دو دک افزوده هفده دک گرفته زر قیمت بیوپاریان داده رسید بگیرند

و جنس غله برنج و دال تور و مونگ وغیره اگر نرخ بازار فی فلم ده دک باشد

یکدک افزوده یارده وک بکبیر بندو زر قیمت بمالکان بدهانند وجنس وزن یعنی روغن زرد
و تیل و آهن آلات وغیره شمار فی من یعنی ارطل نرخ بازار و هون باشد فی هون را
یکفلم کم کرده زر قیمت به مالکان آن باید داد پارچه وکلیم وکمل و برم و لوت وغیره
سرانجام را فی من یکفلم کم کرده زر قیمت بفروشندگان باید رسانند و رسید باید گرفت
بموجب نوشته صدر نرخنامه بمهر و دستخط تجار گردانیده گرفته بموجب قاعده سرکار
حساب کرده زر قیمت رسانیده رسید آن بقید جنس باید گرفت بموجب رسید داخله
مجرا داده خواهد شد ٥

٦٠
در تعلقه شما گاوان نوکر جمعبندی تعلقه شما فی هزار دو راس مقرر کرده شده
باید که بدانموجب گاوان نوکر فراهم کرده فی راس گاو یکهون کنتی راپی در ماهه مقرر کرده
طلب بموجب برآورد میداده باشند آنچه جنس غیر مالیش وغیره مطلوب سرکار است

نر گاوان

نرگاوان نوکر فی راس نود دک نخته و جنس وزن شش اطل یعنی شش من بار کرده
باید فرستاد و وقت آوردن اجناس فی یوم چهار کروه سلطانی باید طی کرده و سرانجام
رسانیده وقت معاودت که گاوان خالی باشند شش کروه شش کروه منزل
باید کرد هیچ وسوند گاو در دو گاو یکنفر برای نگهبانی گاوان تاکید کرده باید داشت
گاوان نوکر معطل نداشته اجناس مهم مقرری ستاده باشند هرگاه گاوان
طلب حضور شوند باید رقعه همراه داده مثنی حاضری وصول نوشته داده روانه نمایند
اگر گاوی خورد باشد بیرو بار کم نمایند بموجب قاعده سرکار فی راس نود دک
نخته جنس غله وزن شش اطل مقرریست بموجب نوشته صدر بار کرده بفرستند
مالک گاوان مختارست بر دوش خود بیارد خواه بر گاو دیگر بار کند و برآورد
نموده طلب داده باشند ۵

۶۱
در تعلقه شمام هر قدر کلهی و غیره اجناس فرمایش بلند شده و بمودیخانه و اگر آن بیش
بر گاوان نوکر میرسد از آن زیاده و اگر فرمایش شود و گاوان کرایه مطلوب گردد ابزا
بموجب قاعده مقابده سرکار فی راس یکقلم کرایه یکصد کروه سلطانی مقرر نموده
یکصد و پنجه یک تخته جنس غله و هشت رطل جنس وزنی فی راس گاو بار مقرر کرده
مستعد ساده باشند وجه کرایه موافق صدر رسانیده رسیدات میگرفته باشند
درباره دادن کرایه بار بار بحضور عرض کردن ضرورت نیست ۵

۶۲
سابق سایر علیحده اجاره بود حال وقت اجاره موقوف کرده شد و داخل
تعلقه گردید باید که سایر مذکور هر ماهه موضع داخل همان موضع نموده شامل
جمع بندی نماید علیحده نباید داشت ۵

۶۳
دیهات و ورثی بعضی زمین دیوستان و غیره ضبط نموده داخل تعلقه نموده بشد

دیهات مذکور

دیهات مذکور سابق بکدام کدام سمت یعنی حویلی داخل بود حال داخل حویلی مذکور
گردد شامل جمعبندی سمت حویلی نمایند ه

۶۴ در تعلقه شما بمواضعات که بوره و برج و قلعچه‌ها اطراف آن جا‌ها سیکاکائی
و کچکه باشد عقب جالی مذبور جالی درختان بهار یعنی منجی نار ریاید انداخت
جائیکه جالی سیکاکائی و کچکه و منجی نار و کور منجی نار نباشد موافق صدر جا‌ها
سیکاکائی و کچکه و بهار تیار کرده‌اند اطراف باغات و مزروعات
نیز جا‌ها درختان بهار تیار سازند و تاکید دارند که بدون اطلاع و اجازت
عامل کسی نشکند مجمعبندی تعلقه شما چه مزار بوم چه رایج اهل بهار با
تفریق نمایند و حصه سال بسال از رعایا گرفته سرکار و از نوکر سرکار منجهه
سرکار روانه سازند ه

۶۵ قلعه و قلعچه متعلقه محال مرمت شکست و ریخت عامل باید کرد و قلاع حکمیه
متعلقه کنند اجار و قلعدار باشد آنرا بموجب حکمنامه مرمت قلعدار

باید کرد و داخله خرج تعمیر سنه هم باید داشت

۶۶
عامل تعلقه اول خود بندوق بسته برعایا و مسلمان و مرهته و غیره سکنه قصبه
و تعلقه تاکید سازد که فی خانه یک کس بندوق بسته بروز جمعه برای
قواعد همراه عامل حاضر شده قواعد کنند و همین طور تمامی دیهات تعلقه
سرکار را تاکید دارند که بندوق ها بسته بروز جمعه قواعد نموده باشند
و کسی که روز جمعه بوقت قواعد غیر حاضر باشد ازو بتخلف کنه کاری
گرفته حساب حاضری و غیر حاضری معه جرمانه نویسانند و روانه حضور
نمایند زر بابت جرمانه غیر حاضری داخل جمع نمایند ۵

۶۷
در قلعه جوبهای سرکار برای کچهریها بقربت سوای این برای سکونت
قلعدار و عامل اگر جوبهای دیگر امانت سرکار باشد بهتر و الا یک یک
مکان سمت حشلی بفاصله پنجاه درعه از کچهریها برای سکونت
قلعدار و عامل از سرکار تیار کرده بدهند و همواره مرمت آن از سرکار

باید کرد

باید کرد و یک حویلی مذکور قلعه‌دار و دیگر عمل‌دار باشد هر کسیکه عامل و
قلعه‌دار خواهد شد در حویلیان مذکور اقامت نماید بدون سبب حشمی
یک حشمه افزود ساختن در کارخانه قلعه‌دار و عامل در یک کچهری
نشسته عمل باید کرد و اگر در قلعه کچهری نباشد کچهری هفت حشمی تیار
کرده هر دو یکجا کچهری نمایند ۵

۶۸
رعایا وغیره متعلقه در عوض زر سرکار اگر طلا و نقره و مس و برنج وغیره بیارد
آن همه جنس را بساهوان نداده موافق نرخ بازار در سرکار خرید کرده
داخل حساب دفاتر نموده بوقت روانه کردن رسید اجناس مذکور
معه حساب آن روانه کچهری سازد و حواله ساهوان نباید گرفت
احیانا اگر اجناس فروخت کنانیده در عوض زر سرکار حواله ساهوان
خواهند گرفت باعث ازاضی خواهد آمد ۵

۶۹
در تعلقه شما هر قدر قاضی و مشایخ و پیرزاده و مسلمان سپاه پیشه باشند

محصول خانه و محصول جنس غله که برای خوراکی خود از بیرون می آرند
معاف نموده شد محصول خانه و جنس گرفتن در کار نیست ۵

در تعلقه شما باور زبان و کلستانیان وغیره هر قدر که باشند اظهار ایشان
ساخته باید گرفته روانه حضور نمایند و زن کی و غله و قرض داد و ستد ایشان
و میراثی در قلبین و باغات وغیره هر چه که باشد خوب تحقیق کرده
در دولت ضبط نموده داخل سرکار نمایند در قلبین و باغ وغیره به رعایای
دیگر تسلی داده کشتکار کنند در صورت عدم کشتکار زر محصول
آن از شما گرفته خواهد شد و آینده اگر کسی در قوم کلستانی داخل
شود خانه ضبط نموده بموجب نوشته صدر معه عیال و اطفال مقید ساخته
روانه حضور نمایند ۵

قاعده سر نمودن اتواب بروز عیدین و فتح وغیره بموجب تفصیل ذیل
بروز مقرره ده که یی روز بر آمده اتواب سر داده مراسم خوشی

بعمل آرند

بعمل آرند بوقت تشریف فرمودن خاص سواری و فتح سرکار بموجب تفصیل ذیل

اتواب سر دهند و سوای این سپهدار و غیره فتح نمایند اتواب حسب الحکم

رجب المرجب عید المولی عسه ضرب	۱۴ ماه طلوع روز سواری سلطانی بسه ضرب	عید رمضان غره شوال عسه ضرب
عید ذی الحجه دهم عسه ضرب	ماه ببالد روز جلوس سلطانی بسه ضرب	فتح سلطانی عسه ضرب
وقت رونق افزای سللل بسه ضرب	بگاه فتح سردار و سپهدار و فوجدار و غیره عسه ضرب	

۲۱ در تعلقه شما هر جا که مسجدها باشد قاضی و ملا و موذن نسبت کیفیت در ماه بوز ملکی

انعام آنها بمهر خود و قلعدار کچهری نوشته فرستاده بموجب سند جاری

دارند اطفال مسلمین ساکن قصبه و غیره را در انجا طلبیده اول بهاره و حب

تعلیم نمایند پس بعد درس کتب هند حساب اطفال درس خوان باید

نویسانید پس بغیر سند هر کسیکه مسلمان شود قاضی آورا شرف اسلام بخشد

و نام او در قوم رحمی داخل سازد تقید و تاکید دارند که سوای قاضی

دیگر کسی در خانهٔ خود مسلمان کرده غلام و کنیزان زده هر جا که مسجد باشد

یک مسجد بقدر پنج چهار شلیه تیار کرد اینده ملائی بید ماه ده قلم مقرر نموده

زمین بقدر محاصل ده قلم مقرر سازند و تیل چراغ بوزن دو فلوس یومیه

بمسجد مقرر ساخته زمین خرج روغن چراغ هم مقرر نموده بدهند و تاکید

سازند که با طفال مسلمین درس داده باشند و با اهل اسلام ساکن

انجا نماز و روزه و تلقین نماید

ششم

هرکسیکه از سر نو مسلمان شود نام او و قوم او جداجدا مقرر نموده شد

موافق آن در حساب منوال نوشته باشند شخصیکه مسلمان شود اگر

رعایا پیشه است و زراعت مینماید کند اینه تخفیف باید گرفت و

محصول خانه یعنی ترکی معاف باید کرد در صورتیکه تجارت پیشه باشند

محصول جنس او معاف نمایند سوای این چند بین مراتب در حکمنامه

نشان

قصات سمت تحریر پذیرفته نقل گرفته بموجب آن عمل نمایند ٥

۴۷ همانیس کهندی سابق که در تعلقات معمول بها بود آنرا موقوف کرده حالی مقرر
نموده شد بوزن سه سیر فلم کشی را یک روپیه و لیت چهار روپیه را یک وک خام
سه و نیم وک خام را یک وک پخته که مقرره هشتاد و چهار روپیه میشود و
شانزده وک پخته را یک کرو و بیست کرد را یک کهندی مقرر شده
باید که در تمامی تعلقه پیمانه موافق نوشته صدر تیار کرده کنده سرکار کنانیده تمامی
اجناس خرید و فروخت از همین پیمانه و غله برابر و همین که وزن یکدیگر
برابر باشد پیمایش کنانند و پیمانه چوبی قدیم بشکنند و آهنی و غیره داخل سرکار
نمایند نام روپیه جوز و نام گرد بید و نام کهندی احیا مقرر نموده شد موافق
آن در حساب منسوب نموده باشند ٥

۴۸ رسم های اثار رود مهره و بس سابق موقوف کرده حال بموجب تفصیل ذیل

مقرر یافته باید که در تمامی متعلقه بنکا مینده پرپ کینده سرکار کرده
مروج نمایند و بحساب اسم یعنی اسم های بیننده باشد و بی وغیره

سابق دور کنند	اسم اثار	اسم و مهره	اسم مس
	للوعه روعه وزن	بحوده وک	و الله حب
	یکدرک قام	بک جب	بک اطل
			للودک

درعه شرعی بموجب قاعده مفصل ذیل برای پیمایش زمین و کاسکار

فلاح وغیره که حال از سرکار مقرر شده سر سول ست پیمایش زمین و غیره
از درعه مذکور بعمل آورده باشند سی و دو درعه را یک لب مقرر کرده شد
بعد یلب تمامی حساب زمین جهاره وغیره بنویسند قاعده درعه بحب
کلمه طیبه که بست و جهار حرف ست و آنرا بست وجهار زیر انگشت میشود
چنانچه بیست وجهار زیر انگشت را نیم درعه سلطانی و چهل و هشت زیر انگشت را
یکدرعه میگردد مقدار زیر انگشت بموجب ذیل ست

ربیع بارک

برنج باریک	برنج گنده	گندم
عه دانه	معه دانه	شعه دانه
مسه وزن	مصه وزن	مصه وزن
امسا ۶ طا ۴	امسا ۶ طا ۴	امسا ۱۴ طا ۴
یک نیزانگشت خوان	یک نیز انگشت	یک نیز انگشت

مقدار سته نیزانگشت یک گره و هشت گره را نیم درعه و شانزده گره را یک درعه

قاعده تقرر سلطانی اینست که مسافت دو کهری را یک کروه و فی کهری سه هزار قدم قواعد و قدم قواعد برابر درعه سلطانی جمله شش هزار درعه سلطانی را یک کروه بحساب مسافت دو کهری مقرر کرده شد برعایای سرحد هر یک موضع تاکید کرده و در راسته های خورد و کلان هر یک موضع از درعه سلطانی پیمایش نموده جائیکه کروه میشود انجا علامات نشان یک کروه یک درخت بر طرف راست و یک درخت بکلرو نیم

طرف چیت سازنده برای خریداری وحفاظت وپرورش آن تاکید اکید

دارند وبه کرایه داران بجاب همین کروه کرایه داده باشند ۵

۲۸

مثلا در تعلقه شما دوکان های آهنی یعنی کلمی و فولاد از سابق ده دوکان

باشد حال تحول قرار داده اصف خسنی بموجب فرمایش حضور بموافق

نمونه دوبه آهنی وکهنی فولاد تیار کنانیده روانه مینموده باشند برای کوله ودیه

آهنی مطلوبه سرکار اگر از کچهری شما نوشته رسد وبرنکرده زود سرانجام

نفرستید ونقید باید کرد که سلاح آهن تیار کرده نفروشند گلوله بابت خت باید

دوکان های آهن وفولاد هر جاییکه باشد دریافته نقید داشته آهن و

فولاد نو تیار کنند وحفاظت باید کرد ۵

۲۹

قاعده خریدی شوره بموجب تفصیل ذیل خرید کرده بموافق فرمایش کچهری

خود روانه مینموده باشد ۵

بکار آید

بچهار قسم

قسم اول قلمهای سه تخت	دوم پاره	سوم گلوله
فی اطل	فی اطل	فی اطل
۱۴ م کهنه	۱۴ م	۱۳ م

چهارم سوف
فی اطل
۳ م

نام انه وغیره که از حضور مقرر شده بموجب تفصیل ذیل بوافق آن در حساب نویسنده باشند

فی قلم	فی طاها	...	فی انه مقسم فی قلم ...	فی ... مقسم فی قلم ...
۶ اطاها	۱۲ ... قلم ...	...	...	...

فی ... او وزن خشخاس | فی هون ... | فی قلم ... | فی طا ...

[illegible]

۸۱ در تعلقهٔ مذکور دوکان شراب فروشان ست مثلا اکر چهار دوکان باشد

دو دوکان مقرر کرده دو دوکان موقوف باید ساخت و محصول دوکان

مذبور مثلا اکر سابق دو هون باشد حالا چهار هون مقرر کرده بکیرند ۵

۸۲ در تعلقهٔ شما دوکان سیندی فروشانست سابق اکر فی دوکان یک هون

محصول باشد حال دو هون مقرر کرده میکرفته باشند ۵

۸۳ سابق باغات و قصبه و خانه ها در تعلقهٔ قلعدار بود حال موقوف کرده شد

باغات مذکور و کوتوال قصبه و غیره باذن شما واشته اکر یکسی خانه و غیره وا دادن باشد

وکسی اکر بوارث برضامندی خود خانه فروخت شاید خانه او بخریدی و رضامندی

قیمت بدهند و خانه مالک بدیکر کسی نباید داد و سردم علاقه قلعدار ملازم بکار

خبر کیری چوکی و پهره و ذخیره باید کرد در معاملت و باغات و غیره دخل و اول

در کار نیست بموجب در حکمنامه اوشان نوشته داده شد باغات و غیره

الخ تم

انچه که سابق در علاقه قلعدار بود ضبط نموده داخل اتهونی نمایند ۵

٨٤

منجمله طلب مردمان اتهونی و رحشم مر بواضعات تنخواه نکرده نقد دست بدست
رو برو باید داد اگر احیاناً تنخواه خواهند کرد اعتراض حضور خواهد شد ۵

٨٥

در تعلقه شمار مردمان کور و لنک وغیره هر قدر که باشند لایق کامکاری یا کشتی
وغیره می باید فراهم ساخته چیزی برای خرج راه داده یکجا بحضور فرستاده
رسید حاصل سازند و اطفال مجهول و زن بیوارث هم بلاکش بهم رسانیده
سیر آسامی یومیه یکدیگ پخته برنج و یکفلوس داده روانه حضور نمایند ۵

٨٦

در تعلقه از سابق ملازمان سرکار و معتبران و نیاچکاران وغیره دیهات و
زمین اجاره گرفته اند زمین و مواضع آنها را برآورده برعایا برای ساکو بدهند
آینده اوشان را مواضع و مزروعه برای زراعت اجاره هرگز نباید داد
اگر کسی خواهد داد اعتراض سخت خواهد گردید ۵

در تعلقات مقدمان و مزارعان برای گذاشت بیگار وغیره خود به مردمان علاقه
سرکار خبری بطریق بنه قبول کرده از جانب اوشان برای تخفیف بیگار وغیره
بعامل و مستاجران تاکید کنانیده تخفیف بیگار وغیره خود کرده گرفته بطریق
رشوت پنجاه هون یا صد هون سالیانه میدهند باید که آینده این معنی خوب
تحقیق کرده موقوف نموده عوض بنه و رشوت کدام محصل گرفته دریافته از
آسامیان حاضر در انجا وصول آورده داخل سرکار سازند و آسامیهای حاضر
حضور و دیگر پرگنات را نیز نوشته بحضور بفرستند وصول کرده خواهند شد ۵

مردمان علاقه اینهوند از دیهات وغیره آمد و رفت برای کار سرکار دارند
در بیابان بوقت درآمد و برآمد چتهی خود نزد قلعدار فرستاده و چتهی قلعدار
طلبیده بدروازه فرستاده مردمان مذکور را طلبیده جواب و سوال نموده
بوقت روانگی هم بهمان طور روانه نمایند و عمل آن بسیاه نویسانند ۵

کاوان سرکار تعلقه اترت محل را به آراستگی در کچهریهای شما می‌ماندند بهیات دفعه
سنبلهاران نموده هرجاکه بنه سرکار باشد بعلیه آن داده آراسته باید کنانیدند وجایی که بنه
سرکار نباشد به قلبه بیل موضع داده آراسته سازند دیگر شاهنهوک و رعایا وغیره
اگر بقلبه خود خواهند بست اراده فرمایند عوض آن هون جریمانه باید گرفت و نقد
بیل دارند هر روز گاوان سرکار به جنگل برده بوقت شام آورده در قلبه بجای بسته
بوقوف کاه انداخته تازه باید کرد و فیکه از کچهریهای شما گاوان طلب دارند باید رسانند ۵

در تعلقه مذکور سنه کاروش نهوک و بیداسب وغیره نوکرها مدانت را التصدیق
مقرر شده موافق آن شنهوکان و شکاران و بیدرسبان وغیره نگاهداشته
برکار سرکار مامور سازند و اگر از شنهوکان و سرشته داران قدیم وجدید کسی
ناکاره باشد بحضور معروض داشته حسب الحکم بعمل آرد ۵

بلائی فراهم نمودن کاه در تعلقه شما بجمعبندی بعد وضع سایرات و محصول خانه
واجاره تومیت وغیره عوض جمیع زراعت راتهه هون یک کنده رمقدار آن

که در دور ریسمان سه و نیم درعه آید یک شنباره و چنین دو شنباره را یکبار مقرر شد

بدین موجب تمامی مواضعات تفریق مقرر کرده مقدمان و دستاجران را تاکید باید ساخت

بوقت هنگام محصول کاه در مواضعات فراهم کرده باحتیاط نگاه باید داشت اگر

اسپان طویله و گاوان توپخانه سرکار را حاجت به تعلقه شما فرستاده شود

بموجب حکم کیفیتهای کاه بمقدار رسد داده رسید بگیرند و مردمان تعلقه طویله

وغیره خود بدیهات رفته خاطرخواه خود کاه آوردن درکار نیست و گاوان

سایر از رعایا یا نخواستن خریدن باید گرفت بر رعایا زیردستی نباید کرد هیچ

مضمون در حکمنامه انها هم ثبت است موافق حکم برضامندی رعایا خرید

خواهند ساخت اگر کسی جبر و تعدی کند و کاه بگیرد او را گرفته قید کرده روانه

حضور باید نمود اگر مقید کردن نتوانند نام آن و رسالدار و جمعدار آن دریافته

بحضور معروض دارند در حضور طلبیده سزا رسانیده خواهند شد منجمله کاه سرکار

بموجب قاعده فراهم کرده خرج بموجب رسیدات تا آخر سال آنچه منتوجه او اوده

تمم کاه

تتمه کاه فروخته عوض آن علیحده داخل سرکار نمایند برعایا تقید باید کرد که سوای

جیهی شماکاه فروخت ننمایند ۵

در تعلقه رعایا قاعده داشتن اسپان ماده بچه کشی برای پیدا شدن بچه‌ها

حکم کرده شد که در ملک هزار هون چهار راس اسپ ماده بچه کشی رعایای

آنجا باید داشت بدانموجب بجمعبندی تعلقه وهدیه رعایای معتبر و داشتگی

اسپان و برورنده دریافت کرده بموجب صدر تفریق کرده برای نکاه داشتن

اسپ ماده تاکید باید کرد و رعایای آنجا خرید کرده گرفتن اسپان ماده اکر مساعده

درخواست نمایند فی راس صد و صد پنجاه و دو صد روپیه باید داد اسپان

لایق فروخت بجای نرتی اسپ می‌آیند رعایا از آنجا خرید کرده آورده

در خانه خودها پرورش باید نمود بهر تعلقه دو اسپ و لویعتی بچه کش از سرکار

داده شده است تقید باید کرد که تمامی اسپ ماده‌ها از اسپان عربی سرکار

هر که تا بنده باشند و جای دیگر از اسپان دیگر بر نگشتند هر گاه بچه پیدا

شود مالک آن را طلبیده فی بچه صد روپیه می دهد برای خوراک ده بنده

تا کنید کنند هر روز سه دک شیر تا یکماه نوشانیدن بعد از آن تا عرصه شش ماه

در شیر مذکور یکدک خام سکه و یکدک بچه آرد نخود داخل کرده باید خورانید

بعد شش ماه شیر موقوف کرده آرد نخود و سکه و سوای آن کلهای

دو دک پخته بچه تا یکسال باید خورانید بعد یکسال آرد و سکه موقوف

ساخته چهار دک کلهای تا سال دیگر بریده خورانید تا یکسال رسن نابسته

همراه مادرش برای چریدن گذاشته باشند بعد یکسال اگر بچه نر باشد

از مادرش جدا کرده در گلو رسن بسته برای چریدن بگذارند اگر

بچه مادیه باشد همراه مادر رسن بسته برای چریدن باید گذاشت اسپ

مادیه بچه کشی را روز مره سه دک کلهای بریده باید داد و بچه نر و ماده

بعد یکدوم

بعد یک و نیم سال سواری کنانیدن آراسته گردانند هرگاه دو یک شود در سرکار آورده

نظر گذرانیدن باشد از دوصد تا پانصد روپیه بقیمت مناسب خریده کرده منجمله وجه قیمت

عوض مساعده و غیره که سابق دهانیده شده وضع کرده تتمه دهانیده خواهد شد اگر

رعایا اسپ خود را بیرون فروختن خواهد با اطلاع عامل از قیمت دوصد روپیه

کم نفروشد افزود از دوصد روپیه فروخته عوض مساعده سرکار داخل سرکار سازد

هر عامل که از قاعده صد افزود اسپان مادیه فراهم خواهد ساخت در سرکار مجرای

او است حال بچه دو ساله هر قدر که در تعلقه باشد همراه مالک باید فرستاد بعد از

نظر گذشتن قیمت آن بحسب مناسب مقرر کرده دهانیده خواهد شد بموجب

نوشته صد اسپان مادیه فراهم کنانیده و راتب و غیره بچه‌ها خورانیده توجه

بهتری داشت آنها باید کرد و حساب اسپان و بچه‌ها بابت رعایا نوشته شده

باید داشت و اسپ یعنی بچه کش که از سرکار غایب میشود راتب و غیره

بموجب حکم داده چنان مرتب و تازه باید داشت که اولاد نشود ۵

تباکو را شراب و غیره اشیای ناکاره انداخته تلخ تیار میکردید الحال موقوف کرده

حکم نموده شد که فقط آب قند انداخته تباکو تیار سازند و دیگر اشیا شراب

و غیره نریزند بموجب بهمه ها در تعلقه تاکید کرده تباکو تیار مینموده باشند ۵

سابق زرد چوب در سرگین پخته مینمودند حالا موقوف کرده در گل تر پزیدن

مقرر کرده شد باید که در تعلقه شما تاکید کرده زرد چوب در گل سرخ بپزانند

جمیع مراتب عمل کرده درین حکمنامه مندرج است موافق آن عمل نمایند اگر

کسی امر ضروری قابل عرضداشت حضور باشد عرضداشت نمایند تا که

جواب صادر شود بعمل آرند ۵

قاعده خرید و فروخت طلا و نقره و قسم باته بموجب مفصله ذیل مقرر کرده شد

باید که در تعلقه شما بقالان و صرافان بیوپاریان تاکید نموده بموجب نوشته

دیا

ذیل بروج دارند و در سرکار زنہیم یکقاینت بکید و طلاها خرید نموده باشند طلا که در ذیل بروم ہست اکر در عیار کم وزیاده باشد قیمتش ہم بموافق ہمین حساب کم و زیاد کرده خرید و فروخت باید ساخت ۵

ہن بہادری	جمشیری	فرنکی پت	سانوری	دہارواڑی
فی ہن	فی ہن	فی ہن	فی ہن	فی ہن
۱۳ اہم کسیے	۳ و ۲	۱۰ ۴	۹ ۲	۱۰ ۴
بادشاہی	سوبرائی	نندی	وینکتیشی	بہولے
فی ہن	فی ہن	فی ہن	فی ہن	فی ہن
۱۰ ۲	۱۰ ۴	۱۰ ۴	۱۱ ۴	۱۱ ۲

ادہونی محمدشاہی راجکوپالی کرک برلے کا و بریے

فی هن	فی هن	فی هن	فی هن
		۲۷	
۱۲	۱۷	۱۲	۱۱ ۲

سانارى کاکس

فی عدد بوزن یکهون

کاکس استنبول	وضرب لو	درکیسه ناک طلا	لرفرنجی	مهر منتیلی
فی عدد بوزن یکهون	۷ هن	فی عدد	فی هن	فی هن

ویرانیه	ناکریه	کنکلی	معمورخانه	کهونتینه
فی هن	فی هن	فی هن	فی هن	فی هن
۲۰۱۳				
۱۲	۱۰	۱۰	۱۰	۱۵

طلا باله

طلا بالغه وسیم عیار بوزن یکهون نقره سس روپیه جلالی و درکها و مرهاور وصورتی

مصع ۲۱۳	فی چهار جو د یعنی روپیه مصع ۱۲ ۱۰ ۴	تو دک مصع یکقلم	فی جوک ۳ ۱۳ ۴

هرجا که گوسفندان سرکار رایج چرائی میباشند سال بسال موی آنها بر آورده

بقید وزن بموقف داروغه امری محل زمه خود گرفته رسید داده از نداف

ماحوره نمدهای بهتر بن تیار کرده اینده بموقف کچهری خود ارسال داشته باشند

اگر نمد بهتر تیار نشود موی مذکور بکچهری خود فرستاده رسید حاصل سازند

گوسفند و گوسفندان تعلقه سرکار جهت چرائی وغیره در تعلقه میباشند هر یک که از آنجمله

سقط میشوند زمه جاران تعلقه نموده پوست جانور را جرسه و نری زکدار

پخته تیار کرده در سرکار گرفته بموقف کچهری خود روانه حضور سازند و گوشت

جانور مذکور بچاران واگذارند اجوره تیاری جرسه علیحده بباید داد ۵

بیوپاریان وغیره متعلقه سرکار در تعلقات حسامی رفته نمک وغیره
اجناس خرید کرده می‌آورند الحال آمد و رفت ان ضلع موقوف کرده شد
بیوپاریان وغیره تاکید باید کرد که نمک در خوشی الور و کوومال و هوماد
و بردوان و انگوله وغیره پاس گهات متعلقه نگر و تعلقه کلکوب بونور
میشود از سرکاران خود هر سرکاران که نزدیک باشد انجا رفته نمک خرید کرده
بیارند و تعلقات حسامی رفتن در کار نیست ببینیم اگر کسی بیوپاری وغیره
خفیه برای خرید نمک وغیره خواهد رفت تحقیق کرده زنگانی دو
کاوان آن معه نمک در ولایت داخل سرکار سازند و جبره نه هم بکنند
و چنان نصیحت نمایند که بار دیگر کسی چنین عمل نیارد و بیوپاریان متعلقه حسامی
برای خرید و فروخت اجناس نمک وغیره اگر متعلقه سرکار نمایند
آن ها را مقید ساخته اموال معه کاوان وغیره داخل سرکار کرده بحضور

مورخه [illegible]

معروض داشته حسب الحکم بعمل آرند

در تعلقه شما هرکاره اسکدار بموجب تصدیق وحکمنامه حضور اگر مقرر شود ثانی

موافق تصدیق بهر ... داده ماه کرده واده وجه طلب وبلحراج وکاغذ بالاتفاق

قلعدار و متصدیان سر و علاقه دست بدست تقسیم نموده رسید بگیرند و

یک و نیم گهری راه یک کروه سلطانی طی مسافت مردم اسکدار مقرر شده

باکه عرایض و خطوط دیوان و بخشی و احکام کچهری و غیره و خبر انجام

سرکار بر اسکدار روانه نموده باشند سوای آن خطوط و اسباب دیگر مردمان

روانه نباید کرد اگر کسی روانه سازد لیز ارسانیده نیدو نسبت بتوجه اخص

نمایند

در تعلقه و قصبه متعلقه شما تکیه های تقرا است اکثر مردم باشند کال

وبی قران وغیره رامدارات شراب و بنگ و گانجه کشی خراب میکنند

بقصبه مکان دار تاکید باید نمود که حرکات خرابانه بعمل نیارد و اگر سبب اعمال خود

نخواهد گذاشت آن را از ملک سرکار بیرون باید کرد و از سر نو در قصبه و قریه تکیه های

فقرا بستن و در کار تنبیه تقید ابتمعی دارند ه

در تعلقه زنگه های بدکار و بی وارث و طفلان و غیره سابق عامل و غیره

مردم علاقه سرکار و دیگر مردم هم خرید و فروخت مینمودند و بعضی زنگه های

خرابانه داخل دوستان می شوند آنها را بیرون فروختن و داخل دو بستان

شدن نداده همه را داخل سرکار ساخته فراهم نموده یومیه غله آنهای

باید یک نخبه برنج و یکقلو تقد تا رسیدن حضور بآنها داده بمعرفت کسی جدای

خود روانه حضور سازند ه

بوقت هنگامه افراط و تفریط عامل و قلعه دار و السپکان خود را در مکان

عالم کشی داشته خود در قلعه مستعد و مستحکم باید بود و در تعلقه دوکانهای

خرابه

صرافی علاقه کوتهی ملک التی به مقرر نموده شد باید که صرافان و نولبنده
بموجب تفصیل ذیل داشته یکهزار روپیه کیابی بیوپار بطریق سرمایه داده خرید و فروخت
داد و ستد طلا و نقره و نانه وغیره باید کنانید سوای اینها اگر دیگر کسی ستیهی
ورنک خود نجو نانه و طلا و نقره و مس بموجب سابق خرید و فروخت نماید
کنهکار سرکار انند جرمانه باید گرفت اگر در علاقه دوکان سرکار بیوپار کند
مضایقه ندارد ٥

صراف
یکنفر
مصرف در ماه
ماهی کسی سی

متصدی
یکنفر
مصرف در ماه

متعلقه احکام تصدیق جونیان پیاده و کماندیه وغیره متعلق قلعه از حضور
نوشته داده شد باید که بعد و ماه یکدفعه قلعدار و عامل معه متصدیان هر

علاقه بکجا نشسته موجودات دیده مردم ضعیف و ناکاره بر طرف کهنه

نمه حاضر موجودات را بر آورد نوشته وجه طلب آنها در سال شش دفعه

دست بدست تقسیم نمایند و چوان نو ملازم رو بروی عامل و قلعدار و

متصدیان نشسته دیده نگاهداشت باید نمود و بدستور طلب آن مردم

تقسیم نموده باشند حاضری بیشی و تقسیم بیشی بمهر و دستخط بحضور و تکیه

خود بدو ماه یکدفعه ارسال دارد از ملاحظه یاد کواری آن اگر مردم ضعیف و کثرت

و ناکاره خواهند داشت وجه طلب آنها مع جریمانه از شما گرفته خواهد شد

میدهد که کیفیت لکها در وجه طلب زمین بوکلی داده ست منجمله آن زمین

افتاده بعضی پامال کرده اند نمود لهذا شما دریافت کرده زمین گنهگار پیاده

بجا نداشته پامال کرده اند بعضی زمین افتاده موقوف کرده در عوض زمین

نادر و عوض پنج شش سال لایق زراعت موافق تصدیق با آنها بهتر کرده

داده

داده بمعرفت قلعدار و متصدیان و پیادگان اسمواری تقسیم کرده بدهند بجمله ماده ها

که فوت میشود در برادران و اقربای او لایق نوکری سرکار دیده عوض متوفی نگهداشته

زمین معه محصول سپرد او نمایند و کسی را که وارث نباشد محصول زمین او

داخل سرکار نموده عوض او جوانان دیگر نگهداشته زمین بجوانان نو ملازم

بدهند وقت تیاری محصول پیشکار و عامل و شمور معه متصدیان هردو علاقه

رفته تمامی زراعت درست نموده محصول آن پیمایش کرده بحساب نویسند

واگذارند و کسی که زمین افتاده داشته به آن نصیحت کرده جرمانه گرفته

زمین کشتکار نماید کنانیده در یک سال شش دفعه تقسیم طلب مقرر

یافته باید که بدو ماه یکدفعه حساب نموده نصف عوض زمین هولگند اریه

وضع نموده بقیه بمعرفت قلعدار نقد دست بدست تقسیم کرده رسید قلعدار

گرفته باشند قلعدار سررشته دار و مامکولاان زمین پیادگان در تحت تصرف خود

داشته‌اند اگر زراعت نمایند بازیافت نموده بتضاعف عوض محصول

معه جریمانه از آن‌ها گرفته داخل سرکار نمایند ٥

پیاده‌ها را وقت فرستادن ایلچی کامگاری سرکار بتعداد آن بحساب نویسانند

فرستاده باشند اگر کالگاری بکند و روز کم و زیاد بوعده مرقومه حاضر نشوند

مضایقه ندارد و این ایام افزود گردد وضع ایام غیر حاضری وضع نموده

داخل سرکار سازند ٥

بملاحظه بهرزی پیاده‌های احشام بموجب تصدیق حال حکم نموده در تعلقه شما

از قوم پدر و غیره اقربای پیاده‌های قدیم از رعایا نیستند و پیاده‌های

سرو کار حوالت شما نیست و دیده موافق تصدیق بهرزی کرده بدهند در باب

تعلقدار هم حکمنامه نوشته داده شد بموجب صدر عمل نمایند و تکرار نکنند

شمار مردم بهرزی کرده داده از رسوم تعلقدار رسید بگیرند اگر بموجب

داشتن

نوشته صدر از قوم بدو و غیره نباشد از رعایای ناداروخانه که هیچ شیء کسی باشند فهمایش کرده مردم اجسام وکهانید ضرورت قلعه بهربی کرده بدهند بر نهم اگر کیفیت عدم بهربی در حضور ظاهر شود سخت اعتراض حضور حاصل خواهد شد ۵

قلعدار رمهو و غیره در حوبلی سرکار سکونت نمایند اندرون قلعه اگر خانهای بوارث باشد از آن مکان بیست چشمه برای بودن قلعدار و مکان هیچ چشمه جهت منشور از سرکار درست کنانیده بدهند اگر خانهای بوارث درون قلعه نباشد بفاصله مکان بیست چشمه برای کچهری قلعدار و مکان هیچ چشمه جهت منشور از سرکار تیار کنانیده سکونت نمایند بمو جب باهها حکم نموده شد باید که حسب المطلوب چوبینه و غیره سرانجام برای تیاری بلی دهانیده رسید از قلعدار باید گرفت بدستور معامل هم مکان بیست چشمه حکم نموده شد از جانب سرکار افزود یک چشمه نباشد حوبلی تیار کرده باید بود

وجوهاتی سرکار مکان ها بی بیوارث را ارکان سرکار معین کنند باید داشت و جانه

بیوارث اگر کسی سپاهی در بنگ درخواست کند قیمت مقرر کرده داده وجه قیمت

داخل سرکار نمایند ٥

در معاملت اگر قلعدار حرکت نماید دیوان کچهری علاقه خود نوشته فرستاده

تاکید بخشی بقلعدار طلبیده داده وغیره در کار سرکار حرکت نفهمد موجب حکمنامه

مردم هر دو علاقه بعمل باید آورد اگر موجب حکمنامه ها بعمل نیاورده حرکات

بیجا خواهند نمود بهر دو کس نصیحت نموده خواهد شد ٥

برای کامگاری قلعه جنس رس درگ وغیره جهت تیاری کنج مطلوب

میشود اشیای صحرایی و قیمت قلعدار از کاریان طلبیده میگیرد و جنس

وزنی و شماری که بقیمت می آید حسب درخواست قلعدار داده بقید

قیمت رسید باید گرفت ٥

علاقه

علاقه بهارنیه مردم الهونه و اسکدار از شماست بهارنیه کرده داده کار روایی سرکار باید کرد
در صورت عدم بهارنیه مردم مذکور و حرکت در اوانگی عرایض و خطوط سرکار بشما حرف
خواهد آمد و اجلای مردمان الهونه و اسکدار در دفتر قلعدار هم باشد ۵

به پیاده های متعلقه قلعه زمین هولکنداییه داده ست لهذا برای کشتکار زراعت
هشت روز یکبعد دفعه نصف پیاده ها را رخصت داده نیمه نصف پیاده ها برجوکی و پهره
قلعه و کار سرکار حاضر باید داشت و حساب حاضری و غیر حاضری آنها در دفتر نویسند
وجه غیر حاضری وضع نموده داخل سرکار باید ساخت بدین موجب تعلقدار هم حاکم است بموافق
آن بعمل می آرد باتفاق قلی منماید چیز گیر ان بوده حسب الحکم بعمل آورده حاضری و غیر حاضری
پیاده ها کچهری خود و بحضور بفرستد ۵

اگر پیاده های کندلاچار متعلقه شما بمکان های علاقه کچهری اندرون فاصله چهل کروه
برای کار سرکار تعین شوند بهته دادن در کار نیست اگر دو کروه هم افزود از چهل کروه

بروند آن هزار و یک نفر پنج قلم کهنه بیعی خوراک مقرر کرده شد باید بموجب نوشته

دیوان کچهری خود بیک نفر بحساب پنج قلم کهنه بیعی خوراک داده رسید بگیرند ۵

قاعده داشتن ذخایر بموجب تفصیل و اجناس لایحه قلعه سر اوّل و اوّل

و دوم و سیوم و چهارم در حکمنامه قلعدار مرقوم است نوشته گرفته قلعه متعلقه شما

کدام قسم است دیده موافق آن اجناس ذخایر بموقت قلعدار و سررشته دار

سپرد کرده داده رسید بگیرند و تیل چراغ قلعه در الصدیق احکام مرقوم است موافق

آن یومیه میدهند بموجب قاعده مسطور ذخیره هم جنس دیگر غله و غیره بچند ماه میدهند

حساب روغن نموده ۳ حصه روغن میدا بخیر و یکحصه روغن کنجد باید داد مردم حشم

اگر در قلعه باشند برای پاک کردن بنادیق چقماق به پانزده روز یک قطعه بموجب قلعه

روغن کنجد داده رسید گرفته باشند منجمله جنس قدیم جنس ناکاره قلعدار میدهند

گرفته میدوکان داران داده تبدیل کرده باید داد و جنس کرایه بیاب لیاب

و بابه

و باقی جنس ۳ سال یکدفعه قلعدار جهت تبدیل بدهد که رفته تبدیل کرده باید داد
برای واشتن جنس غله و غار کنج سانی را مرمت شکست و ریخت کرده بدهند
اگر کنج قدیم نباشد از سر نو مراتی غله کنج تیار کرده بدهند ۵

جنس دوازده قسم نفر یومیه بموجب مفصله ذیل است موافق جمعیت و ایام برقوم
حکمی مه قلعه بهر نفر باید داد ۵

برنج هر قسم	غله سایدان	دال هر قسم	روغن زرد
یکدک پخته	نمدک پخته	دک خام	۱ جوز
املیله	مرچ سرخ	نمک	زردچوب
۲ جوز	نیم جوز	۲ جوز	نیم جوز
پیاز	سیر خشک	سیاری	تمباکو
۱ جوز	نیم جوز	نیم جوز	۱ جوز

قاعده جنس اثاث ذخایر ۵

اجناس	سر اول	اول	دویم	سیوم
گندم	[illegible] و یک هشتم ماه	[illegible] و یک ششم ماه	[illegible] و یک چهارم ماه	[illegible] و یک دوم ماه
قند سیاه	[illegible] الطاف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ابریشم خام	[illegible] و یک نخجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اجواین	[illegible] و یک نخجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گیاهای [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] و یک نخجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برنج	[illegible] و یک نخجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رشته [illegible]	[illegible] و یک نخجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افیون	[illegible] و یک نخجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

مردارسنك

سنك ريزه

سنك [illegible]

كهلجى براى خريطه

سنك قهايه

ظروف كه هاندى وسبحه وسبوع وزنجى وبعه ودكانه ها جدو هاته حلقه وغيره منحله انكه

اكر شكسته شود بهر كرده بايد داد

همه كروى معين مشعل

بالكه هاى قلوه تعلقه شمايا طراف تعلقات كبجد اندرون سبك كرو

همراه بخشی یا فوجدار یا سپهدار وقت جنگ یا کمک و یا تهانه بروند خوراکی دادن
در کار نیست اگر پیاده از این مسافت بروند سری نفر بحساب پنج فلم واگر متعلقه کچهری
و دیگر از حد خود بلا جنگ و تهانه بیست کروه سری نفر هفت فلم خوراکی بموجب
نوشته دیوان کچهری خود به پیاده ها باید داد ه

از پیاده های بی سلاح متعلقه شمانه یکی و به شش نفر دسته گوزاری و کوته
و باقی ... از رستمانی مقرر کرده شد بدینموجب بکار دارند و قبیله کلب
معه ... بی وجه سرانجام حاضر باید شد بدینموجب در حکم نامه قلعدار برقوم است
شما خبرگیران بوده سرانجام صدر بکار باید داشت ه

بلکه کسی بزرگ زاده و طوایف زاده تعظیم دادن در کار نیست و هم طعام نباید خورد
و برابر نباید نشانند و علم و نسخ اند نباید از حرمت معلمان را تاکید نمایند که
علم و ادب نیاموزانند و اگر کسی سبقی بد بخواند زبان او باید برید از آن مردم در

همراه آن

در همسران خود شالی نماید در خانه نجبا شالی نماید کنو ۵

هرکسیکه شالی نکرده و بعد شالی طوایف باکنیزکان هدارد تحقیق که او لعه داخل سرکار نماید
اگر کسی عذر نماید مجرم سرکار است ۵

ریزه کاغذ زیر پا نفند تقید بلیغی باید کرد هرجا که ریزه کاغذ باشد در زمین دفن
باید نمود ۵

سابق همه مردم بعد خوردن طعام از آرد نخود و خمیر دست می شستند و بوقت غسل
مالش بدن میکردند بلیغی باعث بی ادبیست آرد نخود موقوف که آرد سعد کوفه
بعضی ناکرموته مقرر نموده شد تقید نمایند که جمیع مردم از آن ناکرموته دست شوید
و وقت غسل بر بدن بمالند ۵

سرانجام آهنی که از تعلقه شما مغز لسیند برنج و پشینه و کل صفا و کوله و جغرها
تا آن تعلقه کننده کس بنده معرفت کچهری علاقه خود با وکران بهی فرستاده باشند ۵

نام سال و ماه سلاطین ابلخ توی نبدی در حساب ماعشر مفصله فوق است

نام سال ها

احد بر بهوا " لحمد و بهوا " اب کوکلار " جابر بروم نا

تاب بر چوب بنج " سجی انکبر با زید سری نکها " تاار " بهاوا

جاه " الوا " اوج " دهالو " حج البسر " جهد " ابجد ایا

جهار " بریادی " وجه " وکره " یار " وشبو " زهد " خیر بیا لو

جوزا حمو بهانا " جی تا زن واجد مار بهوا بدیع وجا

طیب سرو حب " طاب سرود هری بوز و بر قوم کد و کر بی

حاوی کهدا " کید نندل اکاه و جی وحید حیا

یاحی متمته " که در یکها کبا هو لمته کمیوب دلمته

دیک و کاری " دل سارودی وال بلوا " جبل سو بهه کرت

زبکا

زیک یوبه یکمرس " ازل کرده‌ی جلو دلوانو " دلو برابهوا

ما بلوکگی " کبک کیلکی جم یوجیا " جام سارهاری

آدم وبرده‌ی کو " وبه بروده‌اری وابا بریه‌کی " کوکب اندا

کواکب لاکهت " یم تلا دادم بکلک " حمد کال یوکیسی

حامد کال یوکیسی " حامد سدهارید خان اقوری " آدم دورمینی

همای دوبندهی " مجید دوده‌کاری کمحال رکتا " جهان کرده‌ها

مجتبد رکتا ٥

نام ماه سلطانی

لعمدی جستید " بهاری باکله " جعفری جتة " دارائی اساره

هاشمی براونی " واسعی بهاد رید " زبرجدی استوح " حیدری کاریک

طلوعی ناکسر " یوسفی یوسی " دلبری باکله " بیاجی بهاکل

قاعده سلطانی

از نام ماه حرف نخست ار کنی حساب || روشن شود که ماه کدامی است بی خلاف

با نه رقم نشست بود چند بس سته || تعداد او نام سال چو بشماری از حساب

قاعده فرستادن ارسال نامه عوض تعلقه از حال حکم شده است در ارسال نامه

جمع کمال تعلقه عوض ارباب و باقی آنچه بود اند و جمع وصولی نیز و عوض ارباب

بابت جنس و بالیه و مرحال و الای خود بسرکار اند موقوف دیوان کنند تعلقه

بقیمت داده شد نوشته همراه عوض رسید منحزم ساله باشند و شرح وصولی نیز

تعلقه بقید جمع منفصل و باقی وصول سه منفصل سالی حال و باقی سابق

منجمله آن باقی برآمدن برآورده در ارسال محاجات منحزم نوشته باشند

در تعلقه شما هر قدر که دیوستان باشند زیور و بالیه و ظروف مس و برنج و غیره

اشیاء هر یک دیوستان ملاحظه نموده بحساب مهر نوشته واران و شاه

دل بندا

نویسانیده و کنند و بنده بر هر یک عدد کنانیده حواله شاهوکان انجا نمایند

تا کیفیت نمایند و بوقت ضرورت پرسش بکار ایند و باز باحتیاط انها نگاه دارند

در صورت عزل شاهوکان سابق آشنایی که طور سعی نقوض شاهوکان حال

سازند اگر دران خبری تفاوت خواهد شد جواب ان ذمه شما و شاهوکان

دیوستان است ه

شما را و متصدیان شما را دریاره لایق که بعمل مقرر نموده شد در کارهای

خبر و کاک خلاف محض نمایند و انست که دروغ بدترین امور دینی و

دنیوی است موافق حکم کتاب شرح وقایه و تاریخ ولایت خراسان گفته اند

تلخ امی چهار نوع است و از هر یک تلخ امی موافق حکم کتاب

منقحات فی باب مرقوم است و نیز کلام الله ناطق است که لعنت الله علی الکاذبین

دروغ خلق لعل محال است از تمامی بد دارید و دنیا و رو مکشید از حق سبحانه تعالی

کاذب سبب برابر معلم الملکوت پاک کرده است و هرکه موافق حکم خدا و رسول خدا

از دروغ خود بعد کنار کند بغلی است از و تنگی ایجی چهار نوع بوقوع خواهد آمد

قسم اول بنگلی ایجی ایستاد خود بر خداوند نعمت شمشیر بندد و یا دشنام او

مواقف نماید و یا از دست خود رقم حرامکاران نویسد و یا از دست و لقای

باید که چنین تنگلی ای ان سوار وجود نماید ایشان از روی هستی حکم باید نمود

با انواع عقوبات نقاب الله قسم دوم از نوع مردان آلست

در حق خداوند نعمت ناسزا گوید و یا خبری بیجا حرامکار گوید و هم بگفتار

سنخص ناکاره نماید و اقوالی بی الله خداوند نعمت ساله و نیز آنچه

تعلق بریان باشد باید که او را صد خلاف بعضی شتاب نازیانه زنند

قسم سوم از خشم بعضی خود از چشم اشاره بیار حرامکار نماید و

با کسی مرتکب حرامکار شود آزاد دیده خواهش باشد و یا کسی و لقای کند

وید

ودیه خواهیش باشد و نیز آنچه که تعلق بحشم باشد باید باشد چنین حکم اعلام شد

منع کند و بروی تعدی بسازد اگر باز مرود از ممانعت از امر شنیع باز آید بهتر والا آزار

صحبت وی کناره گیرد و اگر از صحبت وی کناره بگیرد و منع نماید و چه هم از امر ممنوع

باز نماید ابتهام از جرائم همگان باشد باید که از ملک اخراج نماید و قصه حضرت اعلام

دال است قسم چهارم از تعلق بگوش دار و آن این است اگر کسی در حق

خداوند نعمت بد آید نماید و با احوال حکم اعلی ولاوی قصور شنید خواهیش باشد

و مرتکب امر شنیع منع آن نمود و تعدی ننماید اگر نشنید خواهیش باشد

پس معلوم شد که از امر شنیع راضی است پس لایق تهذیب است اگر اشراف باشد

که در معاش و غیر اشراف است قصیر باید زد و تعزیر موقوف برای سلطان

از امر چهار حکم اعلی اگر بجا هم رجوع و مقابله بر نشانات خواهد شد

موافق نوشته صدر شرایع رسانیده خواهد شد ۵

این حکمنامه هر صبح و شام مطالعه و ملاحظه نموده موافق آن کاربند شوند

در صورت خلاف حکم بسزای بدترین رسانیده خواهد شد ۵

۱۲۵

یکصد و بیست و پنج دفعه تحریر فی التاریخ غره محرم الحرام سال ۵

منشور فیض گنجور مرقوم سیوم ماه ثمری سال شان ۱۲۱۵ محمدی بنام سید بدیع الزمان

دیوان گنجیدار شمع شکلینه گری ۵ [illegible]

رعایا و تحویلدار تعلقات شما که تقصیرات بی‌شمار نموده‌اند و از آنها جریمانه درگاه میگیرند

باید که زر تقصیرانه آنچه که مقرر گشته در عوض آن ... درخت آنبه و

دو درخت جامون کلان جمله چهار درخت بحساب آن از دست تقصیر کنندگان

[illegible] او کاشته نشانید در جه بلندی درخت آب داده نگاهبانی

ملک نموده باشد این رقم را در حکمت ... تعلقات و احکام رسانید بر طبق

حکم حضور در حکم نامه تعلقه داخل کرده شد تحریر فی التاریخ بالا ۱۱ ماه رابع جعفری

سال شان شاه ۱۲۱۵ محمدی مطابق ... سنه ...

سوال از نظام علیخان بهادر

لی آوین سکا کر فوج یون لاکهون ستین نایک	مستی نہی نہ رہ سک
مارو لکا تیری صف میں چن چن کی لکا یک	ای کیدی مرو کک
ما میر و وزیر یم و سپاهی تون پیادا	تاهوی مقابل
سده جای تیری دیکهه لی صف اونهکی لکایک	بهول جای تو چلک
کیا تیر تبر تیغ سون بندوق بر آوے	حالی و دغا خور
در قبضه فولاد سون بندوق تیری رک	کہا جاوی کی رکب
آفاق کون معلوم هی هم کون و تم کون	هدو کی حقیقت
هم شیر شهان تو هی سرنگ پٹن کی مید ک	ای بنگلور کی سفلک

جواب از ٹیپو سلطان بهادر

شوخی سی ہوابت کیاری از دک	بجا تار اور دهوک
بیٹها رهو دم دابکی بیجری منی زرد ک	کهنی لاکی کی ناوک
شمشیر کی بل همنی تو یهه ملک لیا هی	با فضل الهی
اور عزم مصمم هی جو لیوین قلعه مید ک	جا بهو کی لکایک
لشکر مین تیری کهو سکی اکاڑی هی کماڑی	چو پاؤن سو لیجاوین
دستار هزارون گی بجهوروں تیری خشک	باری اور تا هی کهان

حقیقت بندوبست

سوال بندوبست صوبه بنگالا بوقت ناظمان سلف زیاده
بود یا حالا زیاده ست باعث زیاده آبادی یا بچه طور

جواب

دفعه ناظمان سلف پیش از عمل نواب جعفرخان اکبرشاه و راجهای
عالی تبار و امرایان عظام در قلعهٔ جهانگیرنگر مقرر میبودند در ان وقت
مالگذاری از زمینداران وغیره جمع طومار که راجه تودرمل متصدی اکبرشاه
بقید موضع و محال مقرر ساخته بودند میگرفتند بعده نواب جعفرخان
بصوبداری صوبه بنگالا و اودیسا مقرر شده سوای جمع طوماری زیاده

طلبی نبود بلکه در تحصیل جمع مذکوره هم اکثر زمینداران عمده قید
می شدند تمام کمال وصول نمیشد بعد وفات جعفرخان شجاع الدین محمد خان
بجای ایشان مسلط گشته دران عمل وصول ده ساله جمع طوماری را
سراسری رسید نموده جمع مقرر ساخته از زمینداران وغیره نمیگرفتند
تا عمل شجاع الدین محمد خان بعد ادای مالگذاری سرکار بخوشی وخورمی
مینمودند بعد فوت شجاع الدین محمد خان نواب سرافراز خان یکسال و
چند ماه صوبداری می نمودند در سنه ۱۱۴۷ بنگله سرافراز خان در جنگ
محمد علی وردیخان نایب صوبه کشته شد

دفعه نواب علی وردیخان مهابت جنگ بصوبداری صوبهٔ بنگالا

مسلط شد

مسلط شده بندوبست محالات بنگالا موافق عمل سرافراز خان
جاری تا یکسال داشت اما در ضمن هنگامه فوج مرهته که قریب هفت
هشت سال ها چند زر چوتهه درمیان بود تا بودن هنگامه و تاخت
و تاراج بندوبست محالات بردوان و هوگلی و بیرهوم و راجشاهی
وغیره محالات که از پامال فوج مرهته محض ویران شده بود حسب
القبول جمع مقرر کرده سربراه مال واجب سرکار میکردند و بندوبست
محالات عبور دریا پدان که فوج مرهته در انجا نرسیده بود بدستور
عمل سابق مالگذاری بحال داشته سربراه میکردند

بنیاد ظلم از عمل نواب جهانجنگ شروع گشته چنان متهوٹ زر چوتهه

واخراجات فیلخانه وکاوخانه را بهتوت کرده میگرفتند و در بابی

عمله های خالصه شریفه و نظامت هم بر زمینداران مقرر ساخته

آنرا از بهتوت نام نهاده در سررشته بعمل آورده سوای این

انبه خاص وغیره همیشه فرمایش حضور میشد

در عمل نواب سراج الدوله نذرانه منصورگنج مقرر گشته و بهتوت

خشت کوه و آهک زیاده طلبی شده لیکن زرمالگذاری این

از جمع سابق زیاده نبود

دفعه بعد وفات نواب سراج الدوله نواب جعفر خان مسلط گشته

بدستور عمل سابق مالگذاری میگرفتند

دفعه من بعد درمیان عمل نواب

جعفر علیخان

جعفر علیخان نواب قاسم علیخان در کلکته آمده بندوبست صوبداری
صوبه بنگالا نموده چکله بردوان و چکله میدنی پور و چکله چاتگام
در تنخواه کمپنی انگریز مقرر ساخته در مرشد آباد رسیده نواب
جعفر علیخان را قید نموده بکلکته فرستادند

دفعه در ملک صوبه بنگالا چند محال در عمل نواب مهابتجنگ به
برادرزاده ها وغیره مقرر بود

چکله جهانگیرنگر به نواب نوازش محمد خان که عرف شهامت جنگ

چکله پورنیه به نواب شوکت جنگ

چکله رنگپور به نواب قاسم علیخان برادر بیگم نواب مهابتجنگ

چکله هوگلی به عهده محمد یار بیگ خان برادر مهابت جنگ

هست بوده نمودن این چهار محال کفایت بسیار بنظر می آید

دفعه رام ناتهه پرگنه دیناجپور بقضای آلهی فوت کرده پسران او مسمیان زمیندار
بیجناتهه وکنتو ناتهه بایکدیگر برای زمینداری مناقشه برپا ساختند آخر
الامر نواب قاسم علیخان هردو را از زمینداری بیدخل کرده رامناتهه
بهدری را میرزا دل فرستاده مبلغ بیست و نه لک روپیه جمع مقرر ساخته
بودند حالا جمع مال گذاری آن چهارده لک هشتاد هزار روپیه تحصیل میشود

دفعه اسد زمان خان زمیندار پرگنه بیربهوم وغیره سرکش شده
چند پرگنه کردراه ها دخل نموده بود از همینی نواب قاسم علیخان خود
در پرگنه مزکور رفته بودند آخرش اسد زمان خان گریخته در دامن
کوه رفته ملک او را هست و بود کرده مبلغ بیشی جمع مقرر ساخته

دفع

دفعه زمینداران پرگنه لشنپور وبجیت مالگذاری زمینداری خودها بطریق مال بندی یعنی جمع مقرری میسمودند جمع پرگنه لشنپور یک لک هفت هزار روپیه وجمع پرگنه بجیت هجده هزار روپیه مقرر بوده است چونکه جای سکونت زمینداران مرقومین نهایت قلب بود از بیباعث زمینداران مرقومین بدست حاکمان وقت نمی آمدند مالگذاری مقرری آنها معرفت کوتهی چکله سیهه داخل میشد

دفعه در عمل کمپنی بهادر زمینداران با برادران وپسران ایشان درمیان خودها مناقشه ومجادله بایکدیگر برپا ساختند بعضی از انها بحضور آمده فوج ومدد از سرکار گرفته ملک دخل نموده بمبلغی جمع بیشی نموده تا حال جاری است این محض اقبال کمپنی بهادر درست

دفعه پرگنه بردوان وغیره وچکله میدنی پور وجایگام وتنخواه بیت جهیا

پرگنه جاگیر کمپنی انگریز بهادر مقرر گشته در وبست پرگنات هست

بود نموده وکفایت جمع بنظر در آمده لاکن در اول بندوبست نیلام

پرگنه بردوان وغیره بسیار مردمان خراب گشته

دفعه محالات کنجایشی که بیشی هست بود در یکید وجا بنظر در آمده است

سوای محالات دیگر ومنجمله محالات راجشاهی وغیره هست بود بنده

بود در اکثر جا از جمع سابق کمی در آمده

ملک بنگاله بسبب بیشی جمع وبیدا انشدن فصل بدستور سابق نهایت ویران

گشته بیشتر جا کموقت را نظر کنجایش زمیندار ان نبود مگر از عمل

نواب قاسم علیخان هست بود ومقرر شده این معنی محض ظلم است

دفعه خاطه

دفعه ضابطه تحصیل همین بود که اصل مالگذاری زمینداران وغیره
در خالصه تحصیل میشد اگر در مالگذاری باقی می افتاد در سری سال
بندوبست بقایا وحال میشد و تحصیل متهوت ها علیحده علیحده میشد
بالکل وصول نمیشد الحکه باقی می افتاد زمینداران وغیره ازمتصدی
بندوبست نموده باقی میداشت

دفعه در عمل کمپنی بهادر متهوت های سابق ابتدای عمل نواب
مهابتجنگ تا عمل کمپنی انگریزبهادر نوبت سنه ۱۱۷۸ بنگله جمیع اصل وجمعه
متهوت بموجب تفصیل یکجا نموده در سنه ۱۱۷۹ بنگله مستر هشتین صاحب
بندوبست زمینداران وغیره پنجساله مقرر ساخته مستاجره مینداران
مقرر کردند ابتدای سنه مذکور تالغایت سنه ۱۱۹۲ بنگله مستاجره

زمینداران بحال بود در سنه ۱۱۹۳ بنگله بالکل مشاهره بازیافت شده

شامل مالگذاری عمل آمده بنابران زمینداران از عدم خورپوش

عاجز و حیران شده از تردد و آباد ملک فراغت نمیدارند در این صورت

روز بروز ویرانست

بیشی از عمل سابق سوای محالات کلکتری شش لک و نود هزار و سیصد و پنجاه و نه روپیه

در عمل نواب مهابت جنگ هفده لک و هشتاد و ... هزار و ...

در عمل نواب سراج الدوله ... لک و چهار هزار و ... روپیه

[illegible]

زر خورپوش	سیر متهوت فیلخانه و کارخانه	عطالله منصور گنج	قیمت اسپان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر متهوت ...	عطالله خوری	خشت کوده	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در عمل کمپنی بهادر	در عمل نواب قاسم علیخان
سنه یک و هفتاد هزار روپیه	سنه و چهار راک و پنجاه هزار جهار صد و سی سه روپیه
[illegible]	[illegible]

بهای خلعت	پیشته بندی	کفایت بود بوافی تقلیه [illegible]	صرف نیم آباد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	رسوم واله	پرگنه چیتا کحرج / جبا پلیر تک	
		[illegible]	
		پرگنه هر بوم / نوا به	
		[illegible]	
		پرگنه رکهبور / چکله راج محل	
		[illegible]	

دفعه هر زمیندار و چودهري و تعلقدار وغیره که بندوبست محالات

متعلقهٔ خود ها باعث ناجائی مفصل قبول نماید حاکم وقت را لازم است که
در محالات شکست امین فرستاده در و بست هست بود نموده
جمع معین ساخته یکچیزی مشاهره برای خورد و پوش زمینداران وغیره
مقرر نماید محال مذکور حوالهٔ زمینداران نماید یا به تحصیل خاص متوجه کند

اگر زمیندار وغیره که باعث ناجائی مفصل بند و بست قبول نماید
حاکم وقت بران قدغن نموده خواه نخواه بر بند و بست دستخط
کنانیده برای باقی مالگذاری سرکار ملک او نیلام ساخته او را
بی وطن مینماید و باقی سرکار هم ادا نمیشود این کدام انصاف است

دفعه زمینداران وغیره ملک بنگاله نهایت غریب حاکم وقت
هرچه مرضی مبارک در آید می تواند کرد چرا که جای ایشان دیگر نیست جز حاکم

دفعه در

دفعه در ملک هندوستان دستور نیست که حاکم وقت زمیندار را
بی وطن نموده ملک او بدیگری سپرد نماید

سوال چند مدت است که اسناد زمینداران وچودهریان و تعلقداران
جاریست پیشتر چه صورت جاری بود

جواب در عمل راجه هنودان سند واسناد جاری نبود در عمل
بادشاهان جاری شد

دفعه در ملک بنگاله دوازده کس زمیندار بود نام اوشایان
باره بهونیا بطریق نال بندی چیزی مال گذاری بحضور بادشاه میکردند
بادشاه برای قبض ملک بنگاله راجه مان سنگه را تعین نموده راجهٔ
مزبور در بنگاله رسیده باره بهونیا را طلب نموده هر کس که
حاضر شده متابعت راجه مزبور نمود او را بزمینداری بحال داشتند

هر کس که لاولد فوت شده و دیگری رو بکریز نهاده زمیندار اوبدون
سند کسی قبول نمیکنند لازین باعث راجه مشار الیه بحضور معلی عرض نمود که
بدون سند درگاهی آباد نمیشود از ان ابتدای سند جاری شد

دفعه از عمل اکبر بادشاه راجه تودرمل را برای ضبط بنگالا معین ساختند
راجه مذکور در وبست ملک بنگالا جریب نموده بقید موضع و محال
اقسام نموده جمع طوماری مقرر نمودند

سوال پیش از عمل کمپنی انگریز بهادر بندوبست سرکار از زمینداران
هر سال میشد یا بچه صورت

جواب بندوبست محالات بنگالا هر سال جدید میشد در سری سال
بماه بیساکهه روز پونیه مبارک مقرر گشته خلعت و شال اکثر زمینداران
و متعهدان سرافراز گشته بندوبست سنه حال نموده رخصت میشدند

سوال

سوآل هرجاکه زمینداری حواله شده باشد باید نوشت

جواب دفعه چکله رجشاهی وغیره رکهونندن بزمینداری مقرر گشته چند محالات در ذیل تقسیم آمده

نواب جعفر علیخان باعث اعتراضی برطرف گشته کاغذ مجاسبه خود تیار نمودند دستور همین بود که بدون دستخط قانونگو کاغذ محاسبه وغیره بحضور منظور نمیشد. درپی براین رای قانونگو بر کاغذ محاسبه دستخط ننمودند رکهونندن وکیل را همراه نواب جعفرخان داده که بعظیم آباد درسانیده مراجعت خواهد نمود نواب مذکور بعظیم آباد رسید رکهونندن را گفتند که بر کاغذ محاسبه باد دستخط کرده بدهند انشاء الله تعالی باز بعد رسیدن بنگالا شمارا بمراتب اعلی خواهم رسانید رکهونندن مذکور بی اطلاع آقای خود بر کاغذ محاسبه دستخط

کرده داد نواب معز الیه بحضور رسیده کاغذ محاسبه داخل ساخته
باز بحال شده در بنگاله رسیدند رکهونندن را دیوان مقرر ساخته
پرگنه راجشاهی وغیره چند محال بموجب تفصیل بزمینداری او بحال کردند

بکرم رای زمیندار پرگنه رجشاهی بود
او را برای دستگیر کردن زمیندار
پرگنه بیربهوم معین ساختند بکرم رای مذکور
موافق حکم نواب سپاه نگاهداشته در بیربهوم
رسیده زمیندار بیربهوم بالای کوه گریخته
بکرم رای او را دستگیر کردن نتوانسته طلب سپاه
بکرم رای از طرف خود داده بود بمالگذاری خود
باقی داشته بود نواب مذکور برای باقی مالگذاری
زمینداری او بر کهونندن سپرد نمودند

رانی سرباپتی زمیندار
پرگنه بهتوریه بود لاولد فوت شد
زمینداری او بر کهونندن
سپرد نمودند

صح

تمام

پسیتا رام زمیندار پرگنه بهوسنه اوراب زمیندار پرگنه تکی سروف پور

فوجدار چکله مرکور که از حضور مقرر بود نامبرده بشبخونی گرفتار شد یا بتقصیر

مقاتله ساخته بود بنابر جنگ هلاک شد زمینداری او برکهونندن

تا بتقصیر زمینداری او برکهونندن حواله شد حواله کردند ۱۲

سوای برین بتحقیق زمینداری مشرو حالو نوشته شده است بملاحظه

سامی خواهد گذشت ۱۲

سوال از چند مدت در صوبه دهاکا زمینداری نویسند

جواب در عمل حاکمان سلف هیچ کس زمیندار بسر رشته نویسنده نه شد

سوای آن چودهری و تعلقدار است حالا در عمل کمپنی بهادر از ابتدای

سنه ۱۱۹۴ بنگله در ضلع دهاکه و دیگر صوبجات زمیندار و چودهری

و تعلقدار همگی را زمینداری نویسند حقیقت قبل ازین نوشته

بخدمت بندگان سامی گذرانیده است ۱۲

سوال اینکه سند بمهر نواب نوازش محمد خان دیوان صوبه بنگاله بوقت
عمل نواب علی وردیخان بنام اسد الله و فتح الله که قدیم سند بیداراند
بذمه او باقی افتاد بنابر محمد ابراهیم درخواست کرد که سند بنام
پسران محمد ابراهیم که نام محمد علی و باقر علی بود که محمد ابراهیم
ظاهر کرد بیشتر حق زمینداری ما بود بنابر درخواست سند کدر
و سند بنام پسران حاصل کرد

جواب آقا محمد نبی نام شخصی مغل بود متعهد پرگنه گنگا مندل وغیره
و پرگنه بهکره وغیره و پته رهوال وغیره و پرگنه تکده کهال وغیره شده بود بسبب
مالگذاری باقیات سرکار از اکثر چودهریان تعلقه چودهرای قباله
کرده گرفته و چودهرای اکثری را بعلاقه باقی مالگذاری متصرف گردیده
بود بعد اوقات آقا مذکور محمد مسیح وغیره پسرانش چودهرای ایهم پرگنه

الف قم

انقسام کرده گرفته بودند چنانچه پته رهوال وغیره بحصه محمد مسیح
مزبور و پرگنه کنگا مندل وغیره بحصه مرزا جعفر و پرگنه ههکره وغیره
بحصه ابو الحسن و پرگنه بلده کهال وغیره بحصهٔ آقا نواب مقرر شده
بود اسم اسد الله و فتح الله بسررشته کاهی جاری نشده است
در عمل نواب مهابتجنگ مرزا اهلا عرف محمد ابراهیم بدعوی چودهرائی
پرگنه بلده کهال وغیره نالشمند شده سند چودهرائی بنام محمد ابراهیم
حاصل کرده تا حین حیات خود دخیل و قابض بود بعد فوتش مرزا علی
و باقر علی و حسن علی پسرانش مواززه کرده گرفته متصرف اند
تا حال بجمیع تقسیم اسم محمد ابراهیم مذکور نوشته میشود اسم مرزا علی و باقر علی
و حسنعلی بجمیع مذکور جاری نگردیده و سند هم باسم آنها کاهی نشده
مگر بعد موازه پرگنه مذکور بسررشته تحصیلی اسم آنها مندرج شده تا حال بحال است

277

Nr. 27

بسم الله الرحمن الرحیم

شیوه انشاء و آیین سند درگاهی باسم منصبداران و جاگیرداران

بموجب ارشاد اقدس اعلی و آیین نگارندگان تحریر در میانه سند دو قسم است
قسمی اول درگاهیست و قسم دیگر حکامی که آنرا بمهر اوزک و طغرای
غرای بتحریر آب زر بخط ثلث بصدر فرمان و برخی حسب ارشاد بادشاه
بمهر وزرا گویند حسب الحکم و پروانجات که مطابق فرمان بمهر وزیر الممالک
و بخشی الممالک و صدر الصدور بافرمان ورود یابد که اینها پروانه باز و
نامند درگاهیست و سندی که مطابق فرمان بمهر دیوان الصوبه حاصل نمایند
چون شرح فرمان و پروانجات باز و تعلیقه بر پشت سند تحت السطور

295

ثبت در مصرف تصحیح میکنند و بعد حکم درگاه والا ماورای آن سند

بمهر دیوان صوبه جز نقول وغیره سرکار والا بموجب فرد وال

و خلعت وغیره نمود اگرچه درگاه ثبت لا بنابر استحکام ها مالی

استعداد میدهد و بر سایر اسناد حکامی اعتماد کار والا و پروانجات

مهری امهات خدمات نازی مثل صوبه دار و فوجدار و بخشیان ماتعلقدار

و ڈیوه دار همه حکامی و از بن دو قسم بالیه هر امر و خدمتی چندان که

کار و خدمت ارکست سند گشته چون سند صوبه داری و دیوانی و فوجداری

و بخشیگری و کروری و امانت و داروغگی و مشرفی و منصب قضا

و افتا و احتساب و تحویلداری و وقایع نویسی و زمینداری

و چودهرایی و قانونگوئی و مقدمی و التمغا و ایمه و مدد معاش

و اوقاف و سجاده نشینی و امامت و خطابت و مجاورت

و تولیت و نذر اشی غیر ذالک نقد اینی بباری سند

و طریق نصب زمیندار بدینگونه که محرو فوبدل زمیندار

و دو ارثاو

وارث او عرضی به سرکار خالصه یعنی راجه رایان دیوان صوبه میکند
اگر زمیندار کلان نزد می بود عرضی با صوبه‌دار مینمود و کلانش عرائض
مرسله در جواب میباشند و سعی می نمودند در صورت حکم
مالگذار فوراً پروانه در جواب مرضی الملتمس التماس اگر ذکور باشد با خلعت و
بر تقدیر اناث باشد دوشاله ماتم پرسی از حضور صوبه‌دار و صدارت مآب
وارث پیشکاران و دیوان صوبه پروانه تعزیت و خاطرداری و
بعد وقایع گردش ادا رسوم ماتم داری اگر از ذکور سن بالغ میداشت
خود بحضور لعه اولا ملاقات پیشکار و دیوان و بوسایل ایشان
ملاقات صوبه‌دار حاصل ساخته از نور لعاب یا خاطرداری
ممتاز گشته بعد بعدا بخلعت سرفرازی مخلع شده اجازت
رخصت میبافت و لکن زمیندار از تا اشتغال مے ورزید
و الا خلعت بجهت ذکور صغیر و برای اناث دوشاله همراه کسی
از سرکار حواله وکلایش میکرد و زمینداران او سر را خلعت ماتم بر

ضابطه نبود پروانه دلاسا و خلعت دوشاله سرفراز البته
و در حق او نه صرف پروانه سرکار خالصه و هم او نه بالا دست
ایشان کاتب نبود و نیابت زمیندارها بر یکی وارثان استحکام پذیرفت
انانکه زر پیشکش سرکار والا و نذرانه صوبه دار معزول قبول نمیگفتند
وقرار با خجالت سند بمهر دیوان حاصلات بمنصب چند نام و دستخطش
اجرای نمیافت و در سررشته بعمل نمی‌آمد نام و دستخط زمیندار
متوفی جاری نمیشد و تشخیص زر پیشکش وغیره مذکور سالها لعل محمد بالاتفاق
زیراکه متصدیان اوان از پیشکش وغیره سرکار والا و نذرانه وغیره آن
توقف زر حال و بقایا ذمه بدرکی کرا لغایت جمیع سکنی
واجبی تحقیق زمینداران منزل تحریر کرده تحقیق و کمی احوال ان اقدام
نمیکردند چنانچه رفته رفته بمرور موافق حالت و استطاعت
تشخیص مینمایند بعد تشخیص سرکار خالصه عرضی زر خواست
سند با وکلای زمیندار بدفتر دیوانی میسپرد تا حسن وقبح
مضمون

مضمون عرضی دریافته موافق ضابطه شمار کرده اینکه بگذر از مطابق

آن سر دفتر بحساب در آورده عرضی سابق یا فردی کسی و بندر آنچه احد

بصورت افزود افت بدستخط مبلغ بند زمیندار بمالخانه میرسانند بکار

خالصه بالتعلق دیوان یا خود بنهار رفته سند نویسند یا بمنخرج در آید بعرض

و در افراد مذکوره ضابطه بدستخط صوبه دار رسانند بدفتر مزبور میبرد در دفتر

بجر و دوار افادکو بان چهلم جمع طومار تنخواه بدستخط انها و از

وکلای زمیندار محلکه بدستخط زمیندار و ضامن بدستخط ضامن و او که اکثر

ضابطه ضمانت قانونگویان گرفته سوال در سر جنبد که کیفیت انکس و

و تحت الحلور نیع سوال از چهار رکانه صفحه فرد در سه رکانه آن

نیع عرضی مرقوم بجنس در محرف و بانقد در یک رکانه جانب راست

که محال جنس با تعداد مجموعه محال در ذیل تفصیل محال نقد جمع در

افراد تحریر می یابند در هر فرد فردی که نوشته شود برابر آن

جانب چپ نهد سه ورق داغ که معه زمیندار بیکار زیر نامه ملاحظه مهر

اگر آن را در خواست فرمان هم بینند سندها دیده و بعرض درگاه
والا نمایند و الا صرف سند بدهند در حاشیه دستخط ملکی مصادات پیشانی
طرف راست و ورق داغ جانب چپ گوشه افراد بدستخط
صوبه دار در سلسله بار بدفتر مهد الاحم مصابی سوال دستخط صوبه دار
حضور بر افراد بعد سوال نمایند و بدستخط دیوان صوبه آنگاه بعد گرفتن
محلکه و ضامنی سند بدهند با حرف بدهند مرتکز مهر سند بتحصیل الحضور
سوال در محرفی شرح مبادی در تحت ملکی یعنی محرف شرح
سوال با فرد بعد از محاسب جمیع و ورق داغ همه انضباطیه و قرینه
مرقومه للصدر بعد نماینده شدن و بدستخط رسیدن سوال و حقیقت
و محلکه و ضامنی و فرد قبولیت از نگارشی و غیره سرکار والا
آن را لوازم سند خوانند نزد دفتر بندها نقد انضباح و کمی بیش
از جمع و صاحب گرفته بچهار حصه برابر در عرض شکست از بالا تا پایین
بندکه مفرد یک و نیم وجب کاغذ ساده حق بیش لیو
یک یک حصه

یکیک حصه چپ و راست حاشیه گذاشته در باقی
۵ حصه اول سطر از زیر ضمن نوشتن نقد ابتکار خالصه
بالای سطور شرح ضمن بود شرح ضمن سطری چند باشد و
تحت السطور ضمن تعداد محال با تفصیل در و بست
چند و قسمیه جمع حاصل در حشو و شرح بود و حقیقت و
محلکا و ضابطه و جمع مقبولیت زر پیشکش سرکار والا
بعینه جمع التزمت المذکور در میان ۵ حصه از سه حصه
مقدار سطور ضمن و تمامی آن مجموعه جمع زر با زر
بجای جمع و فرد ذات تفصیل محال الفید جمع محال مع اقرار
تحریر یافته مرتب می‌شد بعد از آن از سیاهه صوبه‌دار
بموجب مسوده دفتر بخط جلی متن سند نوشته شده
تاریخ و ماه و سنه فلان مطابق فلان قلمی
از تحریر معمور بندر فصه می آید به مهر صوبه‌دار

که جای الی بعد قلمی در خاتمه‌ها و مهر دیوان که بروی سند مهر

میرسد الوقف شد بعد گرفتن نقل سند که بمهر قاضی باشد یا با

بعهد حضور زمیندارها و کیان زمینداران دفتر دیوانی بمضمون

که سالی فلان و ماه و سن فلان نقل سند بدفتر دیوانی رسید و زیر داخل

خرج خانه سالی والا القلم خوب و در جنب نقل دیوانی و خاطر

حضور نویس خیم ملحق گشته زمیندارها و کیان زمیندارا دست

بر کار خالصه رافعه متوقف و آن هر دو نقل برلیت سند طرف

ضمن در حاشیه راست نبد آخر مباشد تیر عرضی و سوال

وفوق قبولیت رکاش و سند بعلامت بیضی هر چهار کاغذ

صوبه دار میکرد و محالات و ضامنی و افراد خلف دیوان صوبه را عمل

نواب جعفر خان بدیوانی سرفراز گشت چون سرفراز خان سن

صغیر داشت معامله فهم چندان نبود جعفر خان احتیاط و سخت دیوانی هم

خود کمال گرفت از آن زمان این حساب و دستور حساب و در حساب تا که حساب

ناظمان

ناظمان نوی استعمال بود فقط

در رسم منصب و جاگیر این است که هر گاه در سرکار بادشاه نوکر شود

او را منصب دار میگویند و اگر بجای دیگر نوکر شود نوکر نامند همچو در

فلان کس در فلان جا نوکر شد و اگر در سرکار بادشاه نوکر شود

منصبدار میگویند بمعنی آنست از نصب شدن و صحیح نصب قایم شدن

بجهت تفاخر و سوزی بادشاه بادشاه نامیده‌اند نوکری بادشاه

دو قسم است یکی نقدی و دیگر جاگیر نقدی مثلا منصب صدی بیست و

صدی سه قسم است اول و دوم و سوم صدی اول یکصد و بیست

و پنج روپیه در ماه و صدی دوم یکصد و بیست روپیه صدی سوم یکصد

و پنج روپیه از سرکار بادشاه مییابند نوکری بادشاه از نوکری

دیگران امتیاز دارد فقط

ابتدای نوکری یابی نوعی بود که هر کس مرتبت بخشی اول که هر بخشی باشد میبود

دیانتی بخشی دوم بخشی است تا بخشی سوم یا بخشی چهارم سوال نوکری خود

به پادشاه پرسیده شد فلان کس بن فلان کس امیدوار بهبود حالت است
و این سوال از طرف یکی از این چهار بخشی در طلسم کلام صوبه بهرقن
امیر که این سال تحویل میگویند از حضور پادشاه گذشت و به تنخواه پادشاه
رسید او منصبدار شد و این سوال در دفتر بخشی که رسید منصبداران
دفتر این بخشی گری است لیکن به فرمان این سال تصدیق گویند و لیکن تصدیق باز
به تنخواه پادشاه یاران بخشی موجب حکم پادشاه رسید که تصدیق
منظور است بدهند پس آن سوال در دفتر بخشی گری ماند و
بر طبق آن یادداشت نقل شد که فلان تاریخ فلان کسی بر رساله فلان
بخشی فلان کس را بقدر منصب برقرار کرده و نقل تصدیق او متن
و دستخط ون نهاد بر یادداشت هم چنین نقل یک پس هرگاه
یادداشت نقل پس امیدوار حصول در باب نقدی و جاگیری الوقت
از دفتر دار و غیره عرض مکرر سوال شد بر فلان کس بن فلان رساله
بخشی و تجویز فلان امیر منصب بقدر برقرار گردید تصدیق و نقل

وقلم

دفتر موجه بالمواجبات اوارجه و در باب اوارجه حکم الوقف بر سؤال مذکور صادر
بازیافت نشود و اوارجه عرض مذکور بر بالمواجبات دستخط که به تعرض مذکور
رسید پس اگر تعلیقه گشت جاری شد و اگر جا کم گشت تحویلداری تحصیل نموده برات
که بنام فلان کس حکم تعلیقه سی نو جا کم بدهند و در برات نام دیوانیان دستخط
که دیوانیان سؤال موافق ضابطه بود در اتفاقها به حضور میرزا رفته مهر نشان
و از آنجا بار آورده گذشته به صاحب مهر رسید نیز بهمان نوع تبع وزیر و دیوان ثبت
میشد و بعد از این از دفتر یکی از چهار سرکار که تابع دیوان بوده تنها
متصدیان شامله ممالک دستخطی در دفتر مینماید و الحال سؤال و تبع
والا سؤال دستخطی که بحضور وزیر میرفت اگر تا نوقیمه بر ادواء بود
بدون حکم بار آورده و بر دستخط ممهور به تحویل دادند و اگر گاه دوام
بوده بود بار آورده الملک دوام بود وزیران سابق به عرض بار آورده رسانیده
بصاحب بار آورده هر یک نشانه بپایان آن دستخط ممهور به تحویل دادند که
این سؤالات بدفتر میرسید و دیوان و متصدیان دفتر دیوانی

براو نوشته شد پروانه معطلی است در وجه رعایا و متوطنان و مزارعان
پرگنه فلان سرکار و صوبه فلان بدانند که این قدر ملک و دام بنام فلان
ابن فلان تنخواه شده و اگر روشناس نبود نام پدر او نیز نویسند فقط

منصب داری

~~بار تنخواه جاگیر دو قسم است که بار اول کس سابق کم بود و تنخواه از روی~~

ع بدانکه پیش پروانه مطلق بود با تنخواه کس و منصب کم بود پیش از چهار پنج
کس را یکجا لوازمات و پروانه و پروانه میشد تا عهد همایون پادشاه
پدر بابر پادشاه و پدر بابر پادشاه از اولاد امیر تیمور پادشاه بود
و خروج ها از بعد تیمور پادشاه که از ادوار انوار کامیاب ایشان
فتح و ظفر گشته و در سلطان ابراهیم غوری فتح یافته سلطنت
هندوستان منحصر گشته منصب جاگیر و غیره بدستور سلسله های هندو سنبال
و والیان ایران و پادشاه توران شامل حال وی گشته که صدر

نرخوار

تاریخ وار مرقوم گشت از جلوس محمد اکبر جلال الدین بادشاه از مرزبانان
دولت ایران و توران و منصبداران سلاطین سلطنت هندوستان قرار یافت
و تا عهد شاه جهان بادشاه بحکم و کاشت بهمان نوع جاری بود بعد
بیشتر جاگیر کمتر بوزیر و بر جهار بخشی و صدر الصدور و قاضی القضاة
و ناظمان صوبه السه جاگیر میشد و از بعضی که مخصوص لائق العنایت بادشاهی
می نقد جاگیر مییافتند و الا تمام عمدهای لشکر را نقدی بود خصوصاً بعضی
عمده لشکریان که دو هزار چهار هزار تابعین داشتند قریب بیست و سه لک
دربار نقدی می یافتند تابعین این گشته که منصب شخصی یکهزاری بود با
دو صد سوار یا چهار صد یا پانصد سوار و تنخواه پس تنخواه انها نیز باشد
آن سردار از سرکار والا میداد و ندو در رشته انهار این بود که همه سردار
منظور میدید و نوکر لائق بهم دارند و در سپاه آن از سال سالانه دارد و نسخه
داغ الصحیحه بادشاهی بخو بر خود مهر کرده میسپارند که داغ لشکر که داغ
بادشاهی گشته بر ان زر بسته سپاه شده می اید و بعد ازین در جاگیر

برگردن اسپان بجانب راست داغ الف میکرد و بجانب چپ الف داغ
همراه هر سوار لشکری بود چنانچه در وقت شاهجهان بادشاه
دو لک سوار لشکر داغ که خاص نوکر بادشاه بود بتنخواه خاص و چهار
لک بقدر و بیش لک سوار الف داغ بود و در تمام ممالک محروسه
با تعلقات و فوجداران افواج بادشاهی متعینه بود فقط

جاگیر صد و پنجاه که نصف نقد و نصف جاگیر میداد لیکن دو لک
تنخواه میشد و به یا بنقدی بحکم دام و بنگهداری که نقدی موقوف
با ... لک دام تنخواه میشد بار در عهد عالمگیر بادشاه نصف جاگیر
که نصف لک و پنجاه هزار دام باشد مقرر شد و منصب او بیستی
و پنجاه ناصدی دستخط میشد و اگر کسی حقوق خدمت کسی ظاهر میکرد
که این کس از فلان کس خانه زاد است امیدوار است بر پاسبان
دستخط نمود بادشاه میفرمود که ما از قدر این خبر دارم لیکن نوکری
خاصیت این است که ... جز به جزء میدهیم هر کرا هر قدر حوصله

اضافه میکنم

اضافه میکنیم و همین هم سبب اکثر لالی کار است از پنجهزاری و شش هزاری ناظم میشود

حقیقت جاگیر این است که هر گاه بخواهند ده هزار و پانصد روپیه سالیانه بدهند باید او را
لک دام تنخواه مبلغه دام یک فلوس است و روپیه چهل دام که هست سکه
روپیه سالم رایج در یکی رباط شاهی مقرر بود یعنی حساب یک لک دام سا
ده هزار پانصد روپیه سالیانه مقرر شد و هر کس نصف نقد می‌خواست او را پنجهزار
شش ماهه جاگیر مقرر شد و هر کس نقدی نمی‌خواست بقرار حواله ماه بتنخواه مبلغه
و ضابطه همین بود که در هر صوبه دیوان پادشاهی می‌بود و تحقیقات ملک نموده میشد و
داخل حساب از دست دیوان با اطلاع و دستخط ناظم وفق میشد و سررشته تمام
جاگیرداران صوبه نزد او می‌آمد هر کس را از تنخواه اضافه حاصلات شده بود
بازیافت میکرد و هر گاه کمی بدست آمده بود از خزانه پادشاهی مبلغ وار قرضی
میگرفت ولی این سررشته تا عهد عالمگیر پادشاه ماند و در عهد شاه عالم بهادر
شاه پسر عالمگیر مهر لوزانک زیب سررشته منصب بعد از آن کم و زیاده از منصب نماند
وانبه و بلک و بیدو برعکس و ریسکن اگر چه از عهد پادشاهان سلف تعلقها در عهد

دلشان بسیار و خالصه پادشاهی بسیار کم ماند در جهاندار و فرخ سیر و رفیع الدوله

یعنی پدران محمد اعظم شاه مرحوم هیچ کس صاحب فوج و لشکر و جاگیرات همه

که جاگیر پادشاهزادها را نول میکویند سد و اخراجات پادشاهی از

خزانه جوهره و بهوهره که در عهد شاهجهان جمع شده بود گرفته و مبالغ

بسیار از آن خرج اندیجال پادشاهی بهادر شاه ماند و نصف سال دیگر از

بیرون و محمد فرخ سیر و غیره که درین جمله اینجال محمد فرخ سیر و دو سال افراط و تفریط

و جنگ و جدل یکدیگر و نه ماه سلطنت معزالدین بادشاه در جبر و زور

خود طلب خانها نداند و در بعد نصف سال تمام و اخذ زر و زور و بار در عهد

محمد شاه پادشاه در محمد امین خان پدر نواب قمرالدین خان و نظام الملک جنیدی

مختار ماندند در رشته منصب و جاگیر و نوکری پادشاهی و مقداری

نا امیدان لیکن بشخصی سالیانه یک لک دام جاگیر میابد و او سه لک دام تنخواه یافته آید

و شخصی سالی هر لک دام میابد او ده لک دام تنخواه یافت فقط

Nr. 28.

نقل قصیده من تصنیف شاه عالم حسب حال

صرصر حادثه برخاست پی خواری ما / داد بر باد سر و برگ جهانداری ما

آفتاب فلک رفعت شاهی بودیم / برد در شام زوال آه سیه کاری ما

چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد / که نه بینیم که کند غیر جهانداری ما

حال ما گشته تبه زبان زهر بند / کرد تقدیر ازل روزی ما خواری ما

برد جان کاه زر و مال و جهان همچو مرض / دفع از فضل الهی شده بیماری ما

داد افغان بچه سوگ شاهی بر باد / کیست جز ذات خدا یکه کند یاری ما

کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم / هست امید به بخشند کهنه کاری ما

کرد سی سال نظارت و مرا داد بباد / زود تر یافته پاداش ستمکاری ما

حیف بچگان که بسی سال فراهم کردم / کرد تاراج و نمودند سبکساری ما

قوم مغلیه و افغان همه بازی دادند		بسکه گشتند مجوز بگرفتاری ما

عهد و پیمان بمیان داده نمودند دغا		محلیان خوب نمودند وفاداری ما

شیر دادیم بافعی بچه و پروردیم		عاقبت گشت مجوز پی خونخواری ما

نازنینان پریچهره که همدم بودند		نیست جز محل مبارک به پرستاری ما

آصف الدوله و انگریز که دلسوز منند		چه عجب گر بیایند بمددگاری ما

مادهوجی سیندهیه فرزند جگربند منست		هست مصروف تلافی جفاکاری ما

خبر از حال نزارم بنظامی به برید		که بیایند و نمایند خبرداری ما

شاه تیمور که دارد نسبت با من		دور از و نیست کند دفع دل آزاری ما

راجه و راو و زمیندار و امیر و فقیر		حیف باشد که نسازند بغمخواری ما

آفتاب آنکه فلک امروز تباهی دیدی		باز فردا دهد ایزد نیر شاهی ما

تم تمام شد ۱۲۰۹ هجری

Nr. 29

حکم شد

باسم سرداروغه ومتصدي حال واستقبال متعلقه طويله جات بچه كشي

هردو رمنه متعينه دارالسلطنة قلعه پتن زيب تحرير مي يابد درينولا شما

ها را از حضور پرنور خدمت شانزده طويله جات خاص بابت

راسان وخچران براي پيدا الشن بچه هاي راسان وبچه هاي خچران

مقرر نموده واز درماه فراخور گذران شماها سرفراز فرموده شد

بايد كه در خبرگيري طويله جات علاقه خود سرگرم بوده اميدوار بمراحم

عنايات بادشاهي بوده باشند لوازمه راسپيخ ونفري وخبرگيري

بموجب تفصيل الذيل

لوازمه

لوازمه راسی

یک هزار و هفت صد و هفتاد و هشت راس

[illegible]

مادیان تازی و غیره — تاج

[illegible] — [illegible]

مادیان تازی — خرماده — راسی تازی — خرنر

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

گاوان کبار برای گاه آوردن : ماده گاو و نر

[illegible] — [illegible]

ماده گاو — نر

[illegible] — [illegible]

در رشته کلان راسی لوازمه

لوه طویله — یکهزار و پنجاه و ... راس

[illegible]

سه صد و چهل یک راس — گاو و ماده گاو — نر

[illegible] — [illegible] — [illegible]

تا ج نعجه — [illegible] — تازی ماده یان — سر وشاک عیب — گاو کبار [illegible] راس — ماده گاو شیر دار و نر

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

اول [illegible] — طویله اول [illegible] — ماده گاو — نر

دوم [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible]

خزانه خر و طویله هفت — هفت صد بیست شش راس

طویله هم — [illegible] [illegible]

تاج — تازی ماده — خر ماده یان — گاوان کبار

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

تازی [illegible] خر نر

[illegible] [illegible]

بز شیر دار

[illegible]

[illegible]

دفتر علیحده دو نفر

[illegible]

سر داروغه و داروغه — شهدی باشی نوکیسه برای حساب [illegible] رشته

[illegible]

[illegible]

لوازمه نفری در رشته کلان

ایلماس الفر

سامی [illegible] درماهه

[illegible]

داروغه — شهدی باشی نوکیسه

ایلچه نفر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سر داروغه — سرایدری و الله و غیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اول طویله باشی — سرایدری

سلطان یحیی — [illegible]

[illegible]

وزیر — خوشکلدی

[illegible]

[illegible]

سنغر [illegible]

[illegible]

ساعیس [illegible] — سیصد و هشتاد و هشت نفر

[illegible] راحی در ماهه

[illegible]

ساعیس سه صد و هشت و پنج نفر — [illegible] و سه نفر [illegible]

[illegible] راحی در ماهه — [illegible] راحی در ماهه

۹ [illegible] — ۳ م

[illegible]	عملی ساعیس	ورز [illegible] نفر	ورز [illegible]
[illegible] در ماهه	[illegible] نفر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۸ م
[illegible]	[illegible]	۵ م	
[illegible]	۵	[illegible]	[illegible]
[illegible]		۹ م	۷ م
[illegible] م		۶ م	

جمله چهار صد و شش نفر را در ماهه سیصد و هشتاد و نه راحی و دو قلم
و [illegible] ده بیستی باید [illegible] موافق [illegible] حاضر [illegible] ماه به ماه
[illegible] کرده در [illegible] قلعه [illegible] بموجب سررشته سرکار [illegible] که
[illegible] حاضر ساعیس [illegible] در [illegible]

مذکور

مذکور تقسیم کرده قبوضات [illegible] و مهر کرده [illegible] باشد و عوض قوت و [illegible] و بهره

سائیر [illegible] تاریخ [illegible] تا آخر ماه اول [illegible] تقسیم نموده باید

داده [illegible] آخر [illegible] قدیم نموده [illegible] باشند و در [illegible] و [illegible]

شاه دخل داده در کار رفته و [illegible] عوض کرده باید داد

16

در هر دو رسته [illegible] طویله [illegible] حکم نموده [illegible] باید کرد [illegible]

[illegible] و بچه‌ها [illegible] غیر [illegible] باید داد و در [illegible] باید داد [illegible] طویله

در طویله [illegible] طویله‌ها باید [illegible]

لوازمه دیوان [illegible] و بچه‌ها [illegible] تفصیل [illegible] — در ثلاثین یوم

در هر دو رسته [illegible] ماه — در ثلاثین یوم

در رسته [illegible] در ثلاثی یوم

در رسته [illegible] در ثلاث یوم

[illegible] ۱۰ [illegible] ۲ [illegible] ۲ [illegible]

[illegible] ۱ [illegible]

[illegible] ۲ [illegible] ۲ [illegible] ۱ [illegible]

[illegible] باید [illegible]

خرمای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

خرمای [illegible] در طویله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد

نصاب سائر مالهای موجب دار

در [illegible]	[illegible]	در [illegible]	[illegible]

[illegible]

مالهای [illegible] و مالهای [illegible]

[illegible] بچه ها [illegible]

در [illegible]

بعد از [illegible] بچه [illegible] شیر [illegible]
ماده شیر [illegible] شیر [illegible] گاو و [illegible]
بجای [illegible] بچه ها [illegible] [illegible]
باشند [illegible] [illegible] [illegible]
در شیر [illegible] میرود

[illegible]

بعد [illegible] بچه [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] بچه [illegible]
[illegible]
[illegible] ماه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]
برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بجا

پنج از آن اینه قلم ساخت و در میان اینکه منحوس است باشند هرگاه که بچه
چهار روزه تا ماهه شیر و شکر موقوف نموده تا روانه شدن حضور فیل بچه چهار
دانگ پخته و آنچه شیر میداده باشند [illegible]
بچه سال بعد یکماهه تا سه ماهه یک دانگ پخته شیر برنج و بعد خوراک سنگ و بعد از آن
تا شش ماهه شکر [illegible] خورد و دال نخود [illegible] پخته در [illegible]
بچه ده ماهه [illegible] بعد از آن و دال و سنگ و شیر موقوف نموده تا هفت ماهه
دانه برنج هم دو دانگ پخته و نخود یک دانگ پخته و بعد از آن تا روانه شدن حضور
سه دانگ دانه برنج میداده باشند و اگر [illegible] بچه پیدا شده [illegible]
[illegible] داده باشند و اگر لاغر [illegible] دانه برنج
سه دانگ پخته میداده باشند و در حضور هم عرض داشت باید نمود و اگر
خرما میداده [illegible] خرما و پان میداده باشند
[illegible] شکر ضابطه در صدر رقم شده [illegible] جنگی
کرده و سوای آن [illegible] که با ضابطه تمام [illegible] باشند [illegible] شیر

مادواده اند و از تقید در قدر شیر آن شامنر و در وقت روزها بچه نر و ماده بهم [illegible]
نوش میدهی باشند و بسیار از این تخلف بیگرفته باشند

و در هر جا رمه مادیانهای سلاخی را اسب بعد از آن رفته بروز [illegible] دایم در جای
کوشش ایشان که از اسب [illegible] بر مادیان چهار نعل باشند

قاعده چهار بندی [illegible] خر بر مادیان اسب باید از یک [illegible] گشته خر
[illegible] بالای [illegible] ایشان که مادیانهای [illegible] ایشان که چهار
باشند از خر [illegible] در [illegible] مادیان نازی صحیح بچه [illegible]

در [illegible] خرها و مادیان از چهار بند [illegible] خر [illegible] بچه [illegible]
در طویله یک ماه از بچه [illegible] از خر بچه [illegible] ماده از [illegible]
نوش [illegible] باشند و از پرورش [illegible] از این قسم [illegible] گلد
از [illegible] کرده بر مادیان [illegible] وجید

در طویله [illegible] از ماده [illegible] یک بچه [illegible] باید
[illegible] از خر [illegible] یک بچه خر باید [illegible] از [illegible]

[illegible]

شده رسیده باشند

وقت خریدن مادیان‌ها بچه‌ها سواری هر کدام رسیده حاکم [illegible] باید از وقت

صبح بعد [illegible] و غیره خورشید [illegible] مادیان و بچه‌ها کلی چریدن گذاشته

تا شام بر سبزه چرانید و آب [illegible] در صحرا سبزه [illegible]

وقت شام [illegible] آنچه [illegible] داده و جا زده و [illegible]

آنچه خورانیدن [illegible] خورانیده باشند بعد [illegible] بچه‌ها

تا دوازده ماه همراه مادیان برای چریدن گذاشته باشند و بعد دوازده

ماه بچه سواری [illegible] مادیان جدا [illegible] و جا [illegible] باید و بعد

دیگر چریدن نباید گذاشت

مادیان [illegible] زاییدن یکماه [illegible] داده [illegible] هندک

نخود و [illegible] خام روغن [illegible] و یک [illegible]

در آن [illegible] باشند و بعد زاییدن مادیان

[illegible] جاری داشته سواری آن [illegible] روغن و [illegible]

بعضی همه‌رک تخته آلو یخچه و همه‌رک تخته روغنی لاله و یک جور کاسبار زیری انبر بمقه داده روز

بدهموجب سم شلاشب ولانیش پنجه داده باشند بدهموجب فی ماه و مال

فی هر سال چهل روز [illegible] روغن و غیره [illegible] باشند و چنین نشان از

[illegible] ماه و مالی [illegible] اکره تخته و روغنی [illegible] از سرقت قلعه [illegible] دار السلطنه

[illegible] گرفته با [illegible] هر ماه [illegible] از [illegible] بروی [illegible]

[illegible] باشند و [illegible] در حساب

روز [illegible] باید [illegible] هر سال از [illegible] روغنی ماهان [illegible]

[illegible] و از ماه و مالی [illegible] و [illegible] ماه و مالی [illegible] هم [illegible]

بدهموجب در هر [illegible] داده باشند

~~و [illegible] ماهیان در روغن [illegible] یک [illegible]~~

ماهیان حاضر [illegible] افشاران [illegible] گرفته و یک [illegible]

[illegible] داشته [illegible] سلاطین [illegible] دو [illegible]

در [illegible] و [illegible] هر [illegible] بعضی زیر [illegible]

[illegible]

ایستاده شود و در بعضی جاها بدان بجهت خشک شدن و شکستن بچه از نمو باز ماند
کشتن آن صحیح و بعد آن بچه بسیار از آن شیر کند از شاخه شیر بیرون نمی‌دهد خشک شود
بچه سالی یک سال شده و بعد بفاصله چهار چهار ماه بعضی نهال دوم بریده
بعد یک سال بر بدن بعضی نهال دوم بر قوف نمایند و بعضی دلاوان رزبستان
اکثاری و بچهاری و کنار و غیر از ان کار حکم هر قوچی شده است باید
از وسط سیاهشان طول و چهارتا رزبستان رسته بهار و پاره از درخت
بنشیند بر کناری تمام اوقات در ارتفاع تا لرسیدن انداخته بعد لرسیدن
بر بالای چوب نشوید تا گرمای آفتاب نگیرد مثل نان تا خشک و سوا ای
کالبد درخت مذکور جای جنسیت باشد ان بار اوقات رزبستان
شاید باید کشاند صد سال یک دفعه در نقاب جوار گشته و بر بهار
لهذا در خوشه شیر شیرین شد که دیدبانی است قلعه دار زندگی قیمت
از قلعه دار به رعیت داده باشد از روی فن چینی بقیمت گرفته گشته
خیر گرفته از ان خوشه‌ها در دولت او کله و خوشه‌ها سه نشان نیم و کرم

و در ایام باید رفت و روب نمود و در قوبره برگ کم بچه دانه خورسانیدن نمود
دو نوبت که بخته تا پانزده روز بنجر ساختنها باشند و فی پلاس تازی ماهای ان ساختن
بنمار بچه که بخته تا پانزده روز خورسانیدنها باشند و گر پایکان مذکور
ادکفه باز رساختنه با ایشان خورسانیدنها باشند و به دستور حب در قفلی
نحود که مهار الکا و دیبا المحبت گذشته صدر القیمت اگر فته زر
دیانند هر روز هر قدر ضرور باشد ازگشت و رونمود آورند
ازین [illegible] اکل و برگ رفت و روب نمود [illegible] و برگ در قوبره
هر [illegible] فی پلاس تازی ماده یان ساختن نمود شمار بچه که بخته تا پانزده روز
و فی پلاس بچه دانه خورسانیدن نمود شمار نمود که بخته تا پانزده روز بنجر ساختنها
باشند جمله فی پلاس فی پلاس تازی ماده یان تازی بچه دانه خورسانیدن
پانزده روز ساختن خوانهای جوار و پانزده روز ساختن نحود
به دستور فی پلاس یک ماه ساختن میده باشند و در ایام قلاق
ساختن نحود خورسانیدن و دانه نحو ... دانه

شرح سپرده باشند

نسبت بمصالح هرچه با اسبان طویله جات برآورد افتد بموجب تومار سپرده شده از قورچی

سفر ری طویله بگیرد نوبت مناسب جنس بمصالح گرفته الات داشته و فیشه

ضرور بقدر ما یحتاج انچه و هما مناسب شده مینا داخل در دفتر نوشته باید

داشت و از دادوستدهای طویله رسید باید گرفت

از دوشنبه سامان گاه سبز بمحاربه و بار از درآمدن هر بیست طلای مساکین

تنبانهای اسبان و باد و بان و بچه ها و ... تا باید اندازه ... و نگاه چپک

ده روز تا زیر دوکیه یک کنار سلطان با حبیب سرشته نگاه میرفت

قلعه دار از خانه جنگ کرده و هم کرده بیدار و خیل دهاند که دیر کاه و ان طویله

طلبا منتا نقد طویله ها داشته و وقت بکم گاه سبز بقدر حضور در باب خرج

کم باشند و وقت اوان گاه خشک و سبز برابر ... اتفاق داشته باشند

در سه قلعه ای بیخ گاه نفروشند

اسبان سه هر روز بیمار یعنی با آتش نمودن و دیگر بار ... حکم ترقی بشد

باید تا هر دم وقت از دوشنبه سامان خرخره نگاهبانی و زیاده

کمل بدلش حاصل کنانیده باشند و یا از گروه نتایج هم حاصل باید داشت

بعضی دالان مادههای گاو و بزها جهت شیر به بچههای دیگر داده و مقرر کرده

ذاردن را [illegible] آن را جای چریدن و لیکن گلههای نر دیگر را از طویله انفاصل کرد

با هم آورده قلعهدار حکم صادر نماید آنها با بیرون [illegible] همچنین مقصد از

قلعهدار اگر زیاده گاو و میش خود داشته باشد گلهها [illegible] صد ماده گاو

مقرر نموده علیحده علیحده انفاصل کرده باید که و داشته و بزها و میش و داروغه

های طویله را موجب [illegible] از هر قسم [illegible] و قلعهدار جای [illegible] چریدن مقرر کند

و جای [illegible] داشته و شیرهای ماده گاو و بزها را

نقد [illegible] در شیر [illegible] هر [illegible] وقت روز [illegible] خود را حاضر

[illegible] بر [illegible] هم [illegible] فراهم [illegible] هر قدر [illegible] خوراک باشد نوشته

باید [illegible] لاکن [illegible] هر [illegible] قسمت [illegible] قلم [illegible]

داده وجه عوض [illegible] خود [illegible] علاقه خود [illegible] رسید [illegible]

و دار بچههای [illegible] قابل شیر داخل [illegible] خود نوشته داخل [illegible]

قلعه [illegible] شیر [illegible] و در لوازمه هم زیاده شود عوض [illegible] های [illegible]

للّی شیر ولادتی خبر باشند [illegible] قلعه‌یه مقدار رسید باید کیفیت و اکر [illegible]

کاو بچه‌ها بیدا اشدی قابل شیر وادتی [illegible] رسیده [illegible] جلد

باید [illegible] ثبت [illegible] از [illegible] قلم [illegible]

ضابطه سرانجام [illegible] الذی [illegible]

[illegible] سال [illegible]

توره چرخی	چهل چکت	[illegible]	سوبدکه
یک عدد	یک عدد	یک عدد	یک عدد
[illegible]	قزانهای اسبابی	[illegible] اسبابی	قزانهای اسبابی
	یک عدد	یک عدد	یک عدد

[illegible] وقعه

قزغان چره	ملجام قبضه	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] عدد	[illegible] عدد		یک عدد

کلکد	بید کیسی دار
یک عدد	یک عدد

فی طویله

ورزشی فی ... یکعدد	طاس آهن مقدار کرد ... ودو صندوق وانه ... یکعدد یک عدد	... کنت ... یک عدد	لگن چوبی یک عدد	

دانه خوری چوبی
یک عدد

... تمام رشته
نیم ورشه

باید که دانه خوری چوبی یکدفعه تیار کرده داده در باقی باید که در چند سال
لگا ... باید بعد از آن بموجب نوشته صدر تیار کنانیده و ها نبیده باشد و بموجب
نوشته صدر سرانجام و ... واقع مقدار ... اگر آن ضرور باشد واقع دور
کنانیده باید داده و سرانجام نا کرده بعض ... تیار کنانیده عوض آن سرانجام
نو از قلعه ... کرده ... ودها نیده ... باشند

فی بیان فی طویله ... بعض ... طویله ... سالمیل
ماه ... دانه را ... نوشته ... سرانجام ... ضرور
می افتند مقرر ... شد باید بموجب نوشته صدر ... باشند

والقید

و الصقه وارنده و نفوس تمامی بعد و سرانجام و ارقام و وجوه از شهر تعلقه در نشانه بر سند رسید شی

از دستخط و مهر خود و قلم و رسید ان که بموجب نوشته صدر ایشان دارد و مهای طویله

دستخط و مهر گرفته نموده خود باید داشت و مهای وزن نموده یک اوزان آن که مهر بوزن

هشت و چهار روسیه یک و نیم بوزن مثقال روسیه یک باشد و از آن کمتر و بیشتر مهر مخصوص جمع

سه ثمن شمار کنانیده باید هر داشت و یک پیمانه از نیم باید هشتاد چهار روز

وزن شمار کنانیده برابر آن کنند اهم که باید داشت

مسوده سکه باید قلم نقره سفید و باید ابرشم کمال الکلی

ابقد و دانش نوع وزن نموده و بهای کم و کند مهر و غیاب مطالع الصقه و فدان و تمامی

جمع مثقال منجمله آن جمع نقود الصقه بموجب تحریر مال الصقه شمار و سکه و الصقه جمع

سال کس باج و مالکی و جرباج و جرباب و مخارج مد ایشان مالکی خالصه الکلی العمل بموجب نشان

صدر مهر نوشته و باید در آن روز بموجب الصقه و نقدان و تمامی الف و ارقام

وجوه ضرب و نقدین جمع سرانجام بموجب نوشته بر آن مهر و دستخط خود نموده حساب

مذکور در قلم مجری نمی و الصقه نوشته مهر قلم دیا بمو از جمع و خرج بمقابل بموجب مهر صدر

نیاز که کلی روانه شده حتی چند دفعه قلعه دار بمقر رسید بیگی فرستاده باشند

کیفیت حساب هر آنچه بر کار محل گذشته کل سوار [illegible] خاص و زمانی که سرحدی

لهذا دولت منشور کیفیت عرض به پدر [illegible] خاص بر وجهی متوجه باشند

کیفیت حساب علاقه جهت به قلعه در کیفیت نموده و سبب که به فاصله [illegible] باشد

عرض کنند تحقیق [illegible] که [illegible] باید کرد

داروغه و مستحفظ [illegible] هر چه [illegible] خانه‌های [illegible] که هر روز در [illegible] رفته

خبر دارند و چاره [illegible] گرفته [illegible] که [illegible] باشند و [illegible] شبانی

شب [illegible] و [illegible] زمین [illegible] و دیوار [illegible]

دروازه و قفل [illegible] و کلید دروازه [illegible] باید که [illegible]

و شب [illegible] باید در [illegible] وقت دادن [illegible]

[illegible] دروازه [illegible] که [illegible] باشد دروازه [illegible] قفل باید [illegible]

[illegible] که [illegible] قلم [illegible] کیفیت [illegible] باید [illegible]

[illegible] باید [illegible] داشته

باید که [illegible] هر [illegible] و [illegible] نمود

داروغه

و در وجه یابی طویله بیک ... خانه خود یا تحویل ... باید لیکن
بجهت نخجوان مقرر ولایت کرج و غیره ... از دست ... قلعه

ولایت نخجوان متعلق باشند

تمام ولکات حکام ... دو پنجاه ورق از خط و مهر خاص ... محمد شاه

باید از ولایت ... قلعه نخجوان ... خود هم ... ان دیده
و دیگر ... که باشد بعد از تقریر محمد ... ولایت ... و
و ... قلعه نخجوان ... حکام و سر انجام ... قلعه
... که رسید ... قلعه دار نخجوان ...
بحضور ... قلعه دار ... از ...
طویله ... که شد باید ... سر انجام از طرف ...
که ... از طرف و ... گذشته ... راه ...
زنده ... درست ... باید داشت ۱۴

317

١

Nr. 30

بسم الله الرحمن الرحيم

جواب وسوال پنجاه وشش دفعه بموجب دفعات ذیل تحریر ساخته ظاهر است
که در مادهٔ اجرای امور مالی وملکی این ملک هیچ کتاب یا نسخه ودستور العمل مشخص ومعین نیست
آنچه عمل ودستور ورایج المملکه ومعمول ومستمر از روی سررشته وکار عمل آمده
همان مراتبات را دستور وقانون وضابطه وقاعده میگویند ونیز بعضی از آن
مراتب اتفاق با مذهب وکتاب واسلام میدارد وبعضی چیز که حکام سلف به جهت
تسلط وکفایت سرکار وانتظام کار ملک واستحکام ضبط ونسق حاکمی در سررشته
ونوشته خوانده جاری نموده اند اختلاف با معنی ومدعا نظر تجویز موجب ماخذ واغراض

نمیگردد چراکه بسبب عمل آمدن مدت امتداد و منظور بودن آن به نگاه حکام انچه

معمول و مستمر است مقدم گردیده در حقیقت اینمعنی یک شئی علحده است که تعلق از دقیقه کاری

و ضابطه دانی و دقیقه سنجی و سررشته دانی است ازانجاکه نگاشتن جواب سوالات

مذکور در باب امور ملکی است بموجب مرقومة الصدر سررشته جاریست لهذا انچه از زود

دقیقه کاری ذهن و فا نمود به تسطیر پرداخت احیاناً بجای اشتباه گردد ایمای آن خواهند بود

بتاریخ هفتم ماه نومبر ۱۸۰۸ عیسوی سوال رسیده

سوال اوّل — زمیندار کیست و زمینداری چیست

زمیندار آنست که خطهٔ زمین موسوم به پرگنه و چکله بصورت موروث با علاقهٔ مالگذاری

و مشروط با ضوابط حاکمی با اختیار خود داشته باشد و زمینداری اینست که نام وی در وجه نسبت

آن خطه مشتمل بنام همان زمیندار بسررشتهٔ سرکار مندرج باشد

سوال دویم — زمیندار بچه طور مقرر میشود

باثبات حقیقت ارث بعد انتقال زمیندار سابق یا به جهت سببی به تغیری زمیندار بموجب سند

دیوانی به نذرانه و پیشکش وغیره که حکام سلف بعد لحاظ کفایت سرکار مقرر کرده اند بتقرر

می یابد و در حقیقت مقرر شدن زمینداری از روی ارث است

سوال سیوم

سوال سیوم — حقوق وحقیقت زمیندار چیست وچگونه

حقوق زمیندار منحصر بر برت و کهار و مذکورات خرچهٔ زمینداری و نانکار و دستورات مالکانه وغیره است وحقیقت زمیندار بسر براه مالواجب پرداختن و ترد و آباد ملک وحفاظت وحراست رعایا کردن و در همه امور ملکی رایج الملک نگاهداشتن و همواره بپاس ضوابط وشرایط حاکمی مصروف بودن است فقط

سوال چهارم — حقوق وحقیقت زمیندار از کجاست

حقوق وحقیقت زمیندار از مملوکه ومتروکهٔ ابا واجداد است واز بیع گرفتن موروث کسی ویا یافتن موروث کسی از داخل نمودن نذرانه وپیشکش وغیره اطاعت حاکم پرداختن وعهدهٔ نیک وبد زمینداری بذمهٔ خود گرفتن وحفاظت زمینداری وپرورش رعایا کردن است

سوال پنجم — زمینداری موروثی است یا نه

سلسلهٔ زمینداری بصورت ارث از مدت جاریست وجه خراج حق حاکم و زمین موروث زمیندار است درینصورت زمینداری موروثی است فقط

سوال ششم — بی اجازت حاکم کسی زمینداری را ارثاً یافتن می تواند یا نه

جواب تجویز حاکم درباب نصب زمیندار را حقاق حق همیشه از روی ارث شده می آید

درینصورت زمینداری را از تا یافتن گویا اجازت حاکم است لهذا همه از نا یافته آمده اند

سوال هفتم ~~اگر کسی زمینداری بی منظور حاکم از تا یافته باشد~~ آن

کدام است جواب زمینداران اوسط و کوچک مثل پرگنه محمد امینی پور و فرار پور و غیره تعلق داران و مذکوران بنگالا و غیره هنوز از روی ارث بر زمینداری خود ها قایم اند و زمینداران کلان مثل بردوان و ندیه و دیناج پور و غیره از رهگذر ارث بعد یافتن زمینداری نذرانه و پیشکش و غیره داده سند دیوانی از حاکم میگرفتند و میگیرند و زمینداران بشن پور و پچهیت و بیر بهوم و روشن آباد در ایام سابق از رهگذر ارث و آئین خاندان خود ها بر زمینداری قایم گشته بعده منظوری حاکم بطور رسم سهل میگیرند

سوال هشتم ~~گاهی حاکم وقت زمینداری بوارث نداده بشخص غیر مقرر کرده باشد یا اراده باشد~~ آن شخص کدام است

جواب حاکم وقت با بودن وارث و سربراه نمودن او زر مالواجب سرکار بشخص غیر مقرر نکرده مگر بظهور قصور و عدم موجود بودن وارث یا عدم مقدور وارث بسرانجام مالواجب و ادای شرایط حاکمی زمینداری زمینداران اوسط و کوچک را از زمینداران کلان و اوسط مقرر کرده اند احوال آن بدفعه ستم رقوم شده

سوال نهم

سوال نهم — زمینداری چند قسم است حقوق و حقیقت هر یکی مطابق اقسام فرق دارد یا نه

جواب اوّل زمینداری موروثی دویم جنگل بری سیوم بجهت صدور قصور زمیندار
سابق به تغیری او منصوب شدن چهارم خریدگی پنجم کهنه‌ها همین چند قسم است
از اینها کسی کلان و کسی اوسط و کسی کوچک است با ادای مالواجب و پاس شرائط
و ضوابط حاکمی و حقوق و حقیقت همه‌ها مساویست مگر در رتبه اوسط و کلان
و کوچک فرق است و در رسم و ائین خاندان بعضی زمینداران بموجب
رایج الملک در حقوق و حقیقت نیز فرق است

سوال دهم — زمیندار اراضیات زمینداری خود بی اطلاع و منظور حاکم
هبه یا بیع کردن و لاخراج دادن میتواند یا نه   جواب زمینداری بصورت
ملکیت و ارث مشروط با ادای مالواجب است لهذا بیع و هبه کردن و لاخراج
دادن اراضیات زمینداری از سابق باختیار زمیندار است و اینمعنی منظور
حاکم نیز شده می آید فقط

سوال یازدهم — سابق ازین در صورتیکه زمیندار منجمله اراضیات زمینداری خود

بي اطلاع و منظور حاکم بيع يا هبه ميکرد و يا اخراج ميداد بعد نظر مناسب و معمول اراضيات

مذکوره را حاکم باز ميگيرد يا نه   جواب زميداران منجمله اراضيات زميداري خود

بي اطلاع و منظور حاکم آنچه بيع و هبه ميکردند و يا اخراج ميدادند حاکم بعد نظر معمول

و رواج الملک که اختيار بمعني از سابق بر زميدار است لهذا باز يافت ميکرد فقط

سوال دوازدهم   هر جا که زميدار بسبب سرکشي و نافرماني يا عدم سرانجام

مالگذاري از زميداري خود بيدخل ميشد حاکم وقت نظر بمعمول و رواج زميداري

او را بوارث او يا بکسي ديگر ميداد يا نه   جواب اگر کسي زميدار بسبب سرکشي وغيره

از زميداري خود بيدخل ميشد بصورت ظهور قصور عمده حاکم وقت بجهت اطمينان

امور زميداري که عبارت از انجام مالواجب و آداي شروط و پاس ضوابط حاکمي است

نظر برواج و معمول زميداري او را بوارث او ميداد درصورتيکه وارث او

شريک قصور مي بود يا بهيچ سبب بعد از انصرام مالواجب ميداشت حاکم وقت بديگري هم

ميداد و درصورت صدور قصور سهل از گرفتن جريمانه و اقرارنامه تنبيه شدن اينده

بمنع قصور او را نيز بر زميداري قايم ميداشت فقط

سوال سيزدهم   زميدار مطابق ضابطه سلطنت چنين زمين بالقدمي يافته يا نه

درصورت

در صورت یافتن چگونه وچه اندازه بود   جواب زمینداران صوبه بنگاله زمین
جاگیران و برت و کهار و درشیوا و سدابرت وغیره که در بعضی سر زمین با اسم
همین زمین موسوم باسمای علحده ست میداشتند و در وجه مذکورات جبری نقد هم
می یافتند اندازهٔ آن بقدر زمینداری و در پیه اخراجات هر یک بود و زمینداران
صوبه بهار زمین و دیهات نانکار و دستورات و مالکانه بسبیل نقدی می یافتند
اندازه ده یک و ده نیمی و بعضی جا که کم و زیاد ست هیچ سبب متصورست نه

سوال چهاردهم   نانکار حیثیت زمینداران وجه نانکار می یافتند یا نه در صورت یافتن
چگونه وچه اندازه بود   جواب نانکار یعنی از وجه زمیندارست زمینداران
بطور مقرری یافته می یافتند اندازه و صورت آن بدفعه سیزدهم متصورست

سوال پانزدهم   مالکانه حیثیت زمینداران مالکانه می یافتند یا نه در صورت یافتن بچه
اندازه و چگونه   جواب مالکانه یعنی حق ملکیت وجه معوض زمیندارست در صورت
سپرد شدن محال زمینداری زمینداران از عاملان و متعهدان می یافتند در خود هند و بست زمینداران
ممتاز بودند اندازه آن بشرح دفعه سیزدهم متصورست فقط

سوال شانزدهم   معنی مذکورات وجه آن حیثیت سابق بر این زمینداران چیزی باسم مذکورات

می یافتند یا نه در صورت یافتن بچه عنوان و چقدر   جواب دستورات زمیندار در سوم

قانونگوی وغیره چند خرج زمیندار یکجا شده مذکورات معروف است وجه آن سرانجام نانکار است

زمینداران می یافتند عنوان یافتن آن همین است که در جمع واصلات مجرامی یافتند و اندازه

ان وقتی چند مثل نانکار و اخراجات و خیرات بلا تعین است و دستور زمیندار ر سی

چند جای ده و جای سه روپیه و مقدمی ده نیم و قانونگوی یک صد نیم روپیه در بنگاله

معمول قدیم الایام است ۞

سوال هفدهم   سابق انچه زمینداران بوجه نانکار یا مالکانه یا بوجه دیگر می یافتند

بر ذات یا برای خدمت   جواب نانکار و مالکانه و وجه دیگر که زمینداران می یافتند

بر ذات یا برای خدمت مقرر مالکیت می یافتند

سوال هجدهم   در صورتیکه زمیندار از زمینداری خود تغیر میشد نانکار از دست او

میرفت یا نه   جواب هرگاه زمیندار به هیچ سبب از زمینداری تغیر میشد نانکار که مشروط

زمینداریست از دست او میرفت هر کس که بجای او منصوب میشد او می یافت اگر زمیندار

معزول برای وجه گذران خود بحضور حاکم التماس میکرد حاکم بمقتضای رحم منجمله نانکار مذکور

چیزی میداد یا بطور دیگر چیزی مقرر میکرد از ان اوقات بسر میبرد یا محروم میشد ۞

سوال نوزدهم

زمیندار خراج گذار است بدستور مستمر خراج حق بادشاه و زمین ملکیت زمیندار است بادشاهان

پیشتر شبه خاطر میداشتند و بتغیر دادن قیمت گرفتن از ضبطیات ظلم میدانستند و بقیمت

گرفتن بوجه حلیت تصور میکردند لهذا خرید می نمودند فقط

~~دیوانی کمپنی کسی زمیندار تغیر شده بوده باشد درصورتیکه~~

سوال سیکی ام قبل از سنه ۱۱۷۲ ایام

تغیر شده باشد اسم آن زمیندار بتعداد سبب برنگارند جواب قبل از سنه ۱۱۷۲ از عمل

نواب مهابت جنگ تا عمل جعفر علیخان غیر از راجه بهوت و دیگر زمیندار کلان تغیر نگشته مگر زمینداران بعض زمیندار

اوسط و کوچک ماتحت زمینداران کلان و اوسط شده است چنانچه زمینداری پرگنه ارسه بحصه سر ...

دادن رسد غله در جنگ مرهته نواب مهابت جنگ باظهار لدولد و از فوت شدن زمیندار

بزمیندار ردوان داده بودند بعد دادن زمینداری بزمیندار ردوان اهلیه زمیندار ان مذکور

که حامله بود از و فرزند تولد گشت و پرگنه سنبوس و پرگنه سابسی و پرگنه کالاگاون و غیره

چند پرگنه بطور لدولد وارث فوت شدن زمیندار آن بزمیندار دیناج پور داده بودند

زمینداری پرگنه شاه پور باظهار لدولد و فوت شدن زمیندار سنهو چند بسر راجه کشن چند یافته بود

و زمینداری پرگنه کوتکده بطور لدولد و فوت شدن زمیندار بزمیندار بیادل تقرر یافته بود و زمینداری

پرگنه سعید پور بنر بندکر لدولد و فوت شدن زمیندار بصلاح الدین محمد خان تقرر یافته بود

تغیری دیگر زمینداران اوسط و کوچک شده است بخبر کلیه آن تعلق از کرداوری سررشته دارد و تعویل متصور نیست

سوال بیست و یکم   در صورتیکه راجه و زمیندار فرق باشند و تفاوت آن هر دو رتبه و حقیقت راجه
بر نگارند   جواب راج بزبان هندی بمعنی بادشاهیت راجه بمعنی بادشاه است
فرقیکه درمیان بادشاه و زمیندار است همین طور از راجه و زمیندار است راجهای هندوستان
که بخطاب راجگی مخاطب اند حرف اقتدار ایشان حرمت است در حقیقت راجه و راجه درین عهد بسیار
کم است مگر راجه آشام و راجه سرینگر و راجه نیپال براج خود تا قایم اند تخت نشین
و صاحب سکه هستند و خراج بکسی نمیدهند مالک قتل و قصاص در ملک خود است لهذا

سوال بیست و دویم   خدمت و اختیار و حقوق اهتمامدار چیست   جواب اهتمامدار
یک قسم تحصیلدار خزانه است اختیار انجام خزانه بذمه خود دارد و لیکن نوکر است حق او بسرکار
عهده خدمت است در صورت بازخواست باید از دادن حساب رهائی می یابد لهذا

سوال بیست و سیوم اهتمامدار بموجب سند یا بنوعی دیگر مقرر میشد   جواب اهتمامدار
بموجب سند که بمهر متضمن آن منحصر است مقرر میگشت بعضی اوقات بموجب حکم بدستخط
فرد درهای بسم مقرر میشد و گاهی از طرف زمیندار و گاهی از طرف عامل در
معطلت تقرر یافت

سوال بیست و چهارم   از زمیندار و اهتمامدار چه فرق است   جواب درمیان زمیندار
و اهتمامدار هیچ مناسبت ندارد و زمیندار اهل میراث و اهتمامدار نوکر سرکار است
در سر رشته

بسم الله الرحمن الرحیم

از روی کتب تواریخ معتبر بر رأی مهر انجلای صاحبان عالیشان روشن
خواهد بود که در ایام سلف پادشاهان هندوستان شاهزادهای والاتبار را
اکثری برای سرانجام مهمات صوبه داری مامور فرموده و متصدیان واقف کار و
سلیقه شعار را از حضور همراه داده در هر صوبه میفرستادند که تا از مراتب انتظام
و انتساق همگی صوبجات و تشخیص و تحصیل هر دیار بوجه احسن مطلع شوند و در نتیجه
که ملک آباد و رعایا با مرفع الحال گردد و افزونی مال واجب سرکار بظهور رسد و احدی
نتواند که بدعت نوعی بحال احدی روا دارد و بعمل ارند علاوه بران نیابر دریافت
حالات حکمرانی ایشان واقع نگاران و سوانح نگاران در هر صوبه و هر چکله متعینه
میفرمودند که حالات اجرای معاملات هر دیار را من وعن بلا تفاوت باطلاع حضور
درآورده باشند از عمل قدمای این مهام خلاصه منشای سلاطین عظام بران بود که
هرگاه شاهزادهای ذو الاقتدار علی الترتیب روزگار بر تخت سلطنت جلوس فرما شوند

بمقتضای واقف کاری در جمیع امور ریاست و فرمانروائی بمشوره مرغلط و غرض آلوده

کسی فریب ناخورده بیاد ادهار تغییر و تطهیر انصرام جمیع امور صغیر و کبیر بوجه احسن خود

برسند و از رتق و فتق معاملات مطلع بوده محتاج بتغییر نباشند از انجا که

بجهات شتی چند و پاس احتیاط بعضی امرا این سلسله برهم خورده شاهزاده های والا تبار

همیشه رونق افزای دولتخانه بوده یکسر تنبیه مرآ و رنگ خلافت جلوس

فرماشتند و همه تن تابع مشوره غیر گردیده زمام اختیار فرمانروائی اقلیم بدست دیگری

دادند نوبت سلطنت ممالک هندوستان باین درجه رسید که ناگفته به و

نانوشته خوشتر است درینصورت محقق میگردد که مالک ملک را یکگونه

واقف کاری از نظم و نسق امورات و اطلاع هرگونه معاملات ضرور و لازم میشود

که در انصرام امورات مالی و ملکی فقط برای دیگری تکیه نکرده یکماهی خبر و کلی

کماینبغی خود وا رسیده بطوریکه ملک آباد و رعایا خوشحال باشند و همیشه

فزونی مال واجب یدا باید مران عمل فرمایند اگرچه اظهار جمیع مراتبات فنون متصدی گری

و ارقام همگی مدارج خبر رسی (خارج) از ممکن است ولی اینکه والی ملک مستقر نشود

هیچ صورت خوشنما نمیگردد ولیکن این اضعف العباد بپاس فرمایش ملک صاحب

متفق کرم

مشفق کرم فرما مجبور کردید ناچار در این حالت افسردگی فراغ و انتشار حواس
که از مهر بیکاری سالهای سال از رحق حال دارد با وصف آنکه نه بیرجیه کاغذ در
جیب و نه آدمی واقف کار همراه صرف بوسع امکان حافظه انیوقت بالفعل
یکی از هزار و اندکی از بسیار به تسطیر احوال معاملات مالی صوبه بنگاله که متصدیان
رسامی بابد بقدر رهنما ناقص خود در ۹ فصل می پردازد

فصل اول در دانستن مختصر از اقسام زمین

فصل دویم دانستن احوال فصل زراعت

فصل سیوم در دانستن مختصری از اقسام رعایا

فصل چهارم در دانستن اسم اهلکاران مفصل

فصل پنجم در دانستن طریق تحصیل خزانه از مفصل

فصل ششم در دانستن اسمهای خرج مفصل

فصل هفتم در دانستن بعضی احوال مفصلات

فصل هشتم در دانستن حسن و قبح تیاده و لبت مستاجری وغیره

فصل نهم در دانستن عقابه نا طمان سلطنت که بانتظام آمورات ملکی بعمل می آوردند

امید وثوق بران دارد که اگر حالکوفت ازراه عنایت بر مراتبات مرقومه صدر منظر

تامل غور فرمایند اغلب که در انصرام آمورات مالي و ملکي محتاج بمشاوره غیري نماند و

درصورتیکه این چند فصل بیان کرده صدر پسند خاطر صاحبان عالیشان خواهد افتاد

بشرط حاضر باشیدن حضور و حصول دلجمعي هرگونه دیگر آنچه در انتظام آمور مالي و ملکي

ورفع مایحتاجهای صادر و مفصل بخیال ناقص خود دارد عندالسوال انشاالله مشروحا انرا

بتقریر و تحریر خواهد آورد

فصل اول در دانستن احوال اقسام زمین

اول باست که بتهي نیز گویند بمعني جاي بود و باشش رعایا

دویم اودباست بمعني صحن خانه و مکان داشتن نرکاوان و کوله شالي وغیره

سیوم مال که اقسام این اختلاف اسم موافق رواج هر پرگنه بسیار بمعني زمین مزروعه

چهارم مات یعني میدان که گاهي در آن زراعت نشد

پنجم بنجر بمعني که سابق آباد بود از دو سه سال ویران وافتاده شده

ششم بنجر که انرا کهیل نیز گویند بمعني که جنگل قابل آبادي

ما هفتم جيلي

هفتم جنگل بمعنی که بیابان و خندق وغیره قابل ابادی نباشد

فصل دویم در دانستن فصلهای زراعت که در هندوستان دو فصل یکی ربیع دویم خریف مشهور است

اول فصل اصلی

زراعت

اول فصل خریف که ابتدای ماه بیساکه لغایت ماه آسن مقرر است موسم شالی و در بنگاله این فصل را بهدوی نیز گویند

احوال فصل داخلی

اول بهلکر بمعنی موسم انبه و کتهل وغیره ابتدای ماه بیساکه لغایت آخر ماه اساده

دویم جلکر بمعنی گرفتن ماهی که دوازده ماه جاری میباشد لیکن ابتدای ماه کاتک لغایت

سیوم بنکر بمعنی موسم کاه و چوب بری که در ماه کاتک و اگهن کمال می شود

چهارم سوبابر از ابتدای ماه اساده لغایت ماه آسن

پنجم تیشکر ابتدای ماه جیت لغایت ماه ماکه و پهاکن

ششم کپاس بمعنی پنبه از ابتدای ماه کاتک لغایت ماه جیت

هفتم تنباکو ابتدای کاتک لغایت ماه جیت

هشتم توت که شش نیم دوازده ماه می شود

نهم نمک ابتدای ماه آسن لغایت ماه بیساکه

فصل سیوم در دانستن اقسام رعایا

کامل خواه

اول مقرری و رعایتی یعنی آنکه رعیت پته دارد اگر فصل ناقص باشد
کامل شود موافق پته بهر طوریکه شود و تواند ادای زر طلبی نماید

دویم فصلی که از رعایای پاهی و خود کاشت نیز گویند یعنی هر سال
پته گرفته زراعت میکنند و موافق جوت آدای زر نمایند و خانه در ها دارد که

سیوم رعایای پاهی کاشت که خانه خود ها در دیهات دیگر دارند و در دیه دیگر
کاشت دارند

چهارم کلجنه بمعنی آنکه در شکم رعایای دیگر جوت پیدا نمایند

فصل چهارم در دانستن اسم اهلکاران مفصل

اول زمیندار

دویم تعلقدار

سیوم شقدار که چهار پنج دیهه را سربراه میدارد

چهارم طرفدار که از اهتمام دار نیز گویند بمعنی آنکه ملکیه که چهار پنج موضع را باشد سربراه نماید

[illegible]

پنجم پتواری و گماشته که در هر یک موضع سرراه کار می باشند و انرا کرم چاری نیز گویند

ششم مندل که پنج شش خانه رعیت را سردار باشد

هفتم هال شحنه که انرا تهه پهری و پایک نیز گویند معین پیاده که حفاظت دو سه موضع میکند و تحصیل خزانه می نماید

هشتم رسنگیر معین شخصی که جریب می نماید

فصل پنجم در دراستن طریق تحصیل خزانه

اول هال شحنه وغیره موافق جمعیت پتواری از رعایا وصول زر کرده نزد پتواری و گماشته میسپارد

دویم پتواری و گماشته امدنی موضع را یکجا کرده خرج مفصل منها نموده نزد طرفدار میفرسید

سیوم طرفدار آمدنی یا ده سه چهار موضع را که تعلقه دارد بعد منهای اخراجات مفصل نزد شقدار ارسال میدارد

چهارم شقدار که چهار پنج دهات را سرراه میدار امدنی مفصل را بعد منهای اخراجات نزد مستاجر خواه زمیندار در صدر پرگنه مرسول می نماید

پنجم مستاجر خواه زمیندار امدنی پرگنه را بعد اخراجات مفصل که انرا خرچ پرگنات نیز گویند و آینده تفصیل آن بیان کرده می شود حواله صدر می سازد

فصل ششم در دانستن تفصیل اسم های مفصل که
خرج پرگنات نیز کو نیاید موافق رواج هر پرگنه اختلاف بسیار است

اول سرانجامی مفصل یعنی درماهی و غیرها عمله مستاجری است

دویم سرانجامی مفصل یعنی درماهی و غیرها عمله زمینداری

سیوم دیه خرج یعنی بوجه تهاکران و خیرات و غیرها

چهارم دیس خرج که اثر ریچکله خرج نیز کو نماید یعنی بهای کاغذ و روشنائی
مرمت و فرش کچهری و تیل چراغ و غیره صدر بر کند

پنجم خرج آینده و رونده یعنی صادر و وارد

ششم کرایه مکان مابسه و کیل و غیره صدر دهایت و سلامی نذرانی و غیره
نوذرات

هفتم درماهی و کیل و غیره عمله صادر

هشتم کرایه مکان مابسه و کیل و غیره صادر

نهم خرج آمد و رفتن مستاجر و زمیدار الصدر

دهم دربار خرج

یازدهم

یازدهم صرف سکه و سود و بته مهاجنی

فصل هشتم در درستی بعضی احوال مفصل

اول اکثر تعلقداران که خود مالگذاری اند کو یا خود بجای زمینداران هستند
و اکثری از تعلقداران شامل زمیندار
با دای مالگذاری تعلقه خود همی پردازند چنانچه جایی که تعلقداری باشد
بنابر سربراه مالگذاری اهتمام دار و طرفدار مقرر می شود و اگر پرگنه کلان است
هر سه چهار را اهتمام دار یک شقدار معین میگردد تا همین قسم اگر موضع کلان
است پتواری و گماشتهای دو کس برای انصرام کار موضع قرار می یابند
مگر الا صرف پتواری سربراه میدهند و همچنین تعلق از شقدار جمیع پرگنه دارد

دویم در مفصل که رعایای بته دار مقرری و رعایای هستند بجایکه دو بیگه
زراعت دارند یا نزده بیگه بهوگ می نمایند و خزانه همون دو بیگه ادای
می سازند تنها اینها با شقدار می باشند و رعایای فصل که در هر سال موافق
کاشت خود ها سربراه مالگذاری معه وجه متوفت میدهند بنابر این به مقدور محض

و رعایای پاپاهی کاشت که خانه خود ها بعلاقه دیگری دارند موافق حیثیت ادای
مال گذاری معه وجه مثوت معمولی که بجای ابواب بستی میپردازند و مثوت درین
یعنی مثوت نوادا نمی سازند

سیوم در مفصل اجاره دار وقتیکه بسبب کمی جمع بندی اجاره خود بعضی زمین
زمیندار را ضبط می سازند و جریب زمین مزروعه تمامی پرگنه شروع
می نمایند و رعایتی بپاس احتیاط و اشدن پرده خود هم وا داد مثوت
شکست اجاره را قبول مینمایند انوقت اجاره دار از ضبط بعضی زمین
دست بردار می شود و جریب را موقوف میسازد و درین صورت
رعایای پنه دار و غیره که از مدتهای کفایت می خورند هر طور عهده برا
میکردند لیکن رعایای فصلی که بیمقدور اند خراب و ویران می شوند و در
حقیقت آبادی مواضعات و دیهات محض از رعایای فصلی که بیکثرت
اند تعلق دارد

چهارم در مفصل هر سال موافق معمول پتواری و گماشته زمین رعایای فصلی جریب
مینمایند و در حالت گرفتن رسن یک جیتری در وجه سلامی از رعایا
گرفته رعایت هم میکنند و هرگاه مستاجر بسبب کمی جمع بندی میخواهد که
در مفصل جریب نماید خواه ضلع دار یا غیر جریب در مفصل جریب
امین میفرستد انوقت پتواری رسن بکار و غیر عمله زمینداری یکی شده

در حال لنگی آمین و مستاجر را تاوان و ناکرده کاری بایبار
بمکر و فریب دغاداده جهة جریب کامل و واقعی بهمی
سازند اگر امین را جبر رسی و سخت دریافت بکنند باز ام طمع
گرفتاری نمایند غرض بهر صورت جریب کامل شدن و کاغذ
واقعی ان بدست امدن مشکل است

پنجم در مفصل اکثر جا معمول است زمین را که امسال کاشت بنما بنا بار
سال دویم اثر امیگذارند باز سال سیویم کاشت می سازند و بسیاری
بسبب نامقدوری رعایا زمینکه امسال کاشت شده در سال آینده
ویران وافتاده می شود و جابجا نواباد هم میکردد دریصورت تنها کاغذ است
بود مقرری برکنات بطوریکه بسال دویم تفاوت بنی وران رو نداده بنیار
شدن متعذر محض است

ششم مستاجر و زمیندار در اخر فصل و شش ماهی بنام بوجه خرجه و
بهیا و کهان خرج و دربار خرج و سود و بهته مهاجنی وغیره سوای وجه مالگذاری
صدر بمفصل منهوت کرده از رعایا میگیرند درصورتیکه متصدی صدر اطلاع
ورسانایت تدبیفاد رمناسب موافق معمول که موجب اذیت رعایا باشد

بعمل مي آرند والا خاطر خواه كه تا في الحال از آن خرابي رعايا و ويراني پرگنه
بظهور ميرسد

هفتم رعايا كه در مفصل قرضدار مي شوند اكثري بسبب سختي تحصيل و زيادتي
مشهوت بود و بعضي ها از فوت كردن نركاوان قلبه راني خواه در پيش آمدن
شادي يا غمي يا آنكه في ما بين قضيه روبكار شود

هشتم در مفصلات اكثري از وفراي سنياسي و از مردمان كه بسر به كار و بار
مهاجني ميدارند هرگاه از قرار اداي زر نقد بر رعاياي قرض ميدهند في روپيه
يك و نيم آنه در يك ماه وجه سود مقرر مي سازند و وجه سالامي و غيره عليحده
ميگيرند و بميعاد دو ٣ ماه تمسك نويسانيده مبلغي كه ميدهند في روپيه
زياده از يك پاي كم وزن و غيره خواهد بود و هنگاميكه از رعاياي زر ميگيرند با
وصف آنكه زر خوب آرند تا هم يكپاي وجه بته قرار داده وضع مي نمايند درين
صورتها بطريق سود و بته و غيره في روپيه زياده از دو آنه در ماه ميگيرند و در حالتيكه
موافق ميعاد تمسك عسرت باداي زر نمي پردازد زيربار طلبانه ساخته اند
اصل و سود آنچه ميشود آنرا اصل قرار داده تمسك مي نويسانند غرض
بهمين طور سود در سود گرفته باعث خرابي رعايا هستند و كسيكه بوعده

كه في علم

گرفتن غله و غیره قرض مسببه اول نرخ خاطرخواه مقرر مینمایند و بوقت
گرفتن مال جابجا که ده باشد شاید یک و نیم من محرا میدهد رعایا بسبب
مجبوری همه را بر خود گواره می سازند

نهم اکثر از زمینداران وجه مشاهره و مقرری بحساب پنج صد ده روپیه می یابند
و کسانیکه از حضور مشاهره مقرری ندارند بطریق کهار و پنج جوت و زمین
خارج جمع و لا خارج و غیره در معاش خود دارند و بیشتر از زمینداران
بنام برادران و خویشان و متوسلین خود ها در وجه مهتران و دیوتر و غیره زمین
مقرر کرده سند داده خود ها میخورند و درین پرده اهل مشاهره نیز شریک بوده باشند

دهم هرگاه یکروپیه سه وجه مشهورت شموی بموافق جمع پتهواری که اهل شحنه و غیره از رعایای
وصول کرده نزد پتهواری و گماشته می آرند منجمله آن قریب یک و نیم آنه بابت خرج
پیادگان و لوازم کچهری و نذورات و غیره که تفصیل آن بموافق هر پرگنه بسیار است
در خرج پتهواری و طرفدار و غیره میرود و باقی چهارده و نیم آنه بحضور مستاجر خواه زمیندار
در صدر پرگنه ارسال می شود و از اینجا که از اخراجات پرگنه ها یک مختصری از تفصیل آن در صدر
بیان شده و مشاهره زمیندار قریب پنج و نیم آنه تنها شده کم و بیش نه ها آنه ارسال

صدر میگردد اگر متصدی صدر لاطمع و دیانت دار باشد مطابق جابالان مفصل
زر داخل خزانه صدر میگرداند والا وکیل صدر بمحلات ان چیزی بمتصدی رسانیده
وچیزی بخود تصرف کرده تبدیل حیلات ساخته باقی را در خزانه سیاهه می سازد
وهمین قسم در حالت بیخبری متصدی صدر در اخراجات پرگنات و غیره هم زیاده
ازین تغلب و تصرف متصور

یازدهم از اهلکاران خالصه و نظامت و گماشته های قانون گویان و غیره اکثر
مدار کاران در زمان سابق و حال بسیاری از دهات را چیزی برضامندی و بیشتری
از کارسازی و تعدی بغیر نامی و خود نامی خرید کرده جمع طومار بحال بیش نموده از ویرانی
وکمی حاصل باد بحضور حاکم ظاهر ساخته بجمع قلیل داشته نقصان انرا از پرگنه مفوت
گردانیده باعث خرابی پرگنه شده اند و انتفاع کلی خود ها میخورند و بیشتری از ان
تعلقه خود ها را بجمع طوماری از یک پرگنه خارج کرده شامل پرگنه دیگر ساخته و بسیاری
خارج شده خود مالگذار شد و نقصان کمی ان در پرگنه بعمل امد سوای ان بر رعایا کم جبری
رعایت نرخ داده تعلقه خود ها را اباد می دارند و در پرگنات بسبب زیادتی طلب و جهات
زیادتی و بر اهل الحق حال است قسمیکه در صوبه عظیم اباد ملک جاگیرداران بسبب رعایت نرخ اباد
و ملک نظامت از باعث تنگ طلبی خراب

دوازدهم در نقصان دو طرح جمع [illegible] [illegible] سایر [illegible] لا رسد

دوازدهم در معضل دو طور جمع مقرر است یکی مال دویم سایر انچه از در لعد مد شود انرا

مال گویند و سایر آنست که محصول جنس وغیره در دیهات میگیرند

۱۳ سیزدهم در عهد سلطنت جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی راجه تودرمل
جمع همگی محالات صوبجات متعلقه سلطنت را با اختلاف بسیار موافق رواج هر
پرگنه وفهمید مردمان آنجا قرار داده بحضور بادشاه برده که تا حال جاریست
و آنرا جمع طوماری می نامند من بعد هیچ حاکم عالی مزاج ومتصدی رسانید انشده
که از سر نو تمامی محالات را به تشخیص در آورده جمع هر پرگنات قرار دهد
الحال مردمان همان جمع طوماری را پیش کرده از روی تشخیص و آنچه
جایداد و حال حاصل میباشد تحصیل مینمایند و حالا احوال جمع طوماری قرنوبه
برین منوال است که اکثر جا از جمع طوماری جمع تشخیص در مضاعف میشود
و کمتر جا برابر شاید جای همچنین نیز در بنگاله باشد که تشخیصی از جمع طوماری
کم بود فصل هشتم در دانستن احوال حسن وقبح بند وبست مستاجری وغیره

۱ احوال بند وبست مستاجری

اوّل اگر شخصی مستاجر پیش از بند وبست احوال هست بود مفصل

را دریافته و باقبال اضافه سال بسال خواه یکساله درخواست بحضور

کذرانیدن مستاجري مجالی میکیرد و آدم رساکار و آبادان و متدین

و دیانت دارست بعد بند و بست صدر در مفصل رفته کاغذهست بود

سه چهار ساله برکیند طلبیده از روي آن دلجمعي مالکذاري صدر

و اخراجات مفصل ده ده ماه خرچ و غیره نموده بند و بست کذشته

و پیوسته را بحال میدارد و در حصول انتفاع خود به تحقیقات

زمین نوآبادي پرداخته بتاکید انواع از پتواري و کماشته مطلع

شده خواه از دیدن کاغذات حضره مواضعات واقف کردیده

یکچیزی فایده خود قرار میدهد و سواي ازین از بعضی آمدنی بالادستي

و غیره که عبارت از جرمانه و غیره باشد محاصلی مینماید و منهوت

نو بعمل نمی آرد درینصورت ملک آباد و رعایا مشکور میشوند لاکن

این قسم مستاجر درین عصر کمتر اند دویم[2] اکر مستاجران این عصر

باوجود رسائي دانستن در کاروبار مالي و ملکي بلا اطلاع احوال

مستدعیو

متصدیان مکلفند عرض کومیان خواه مالدار خود یا نظر بر تکرار قیما
بین که یکی درخواست پنجهزار روپیه نوشته داده و دیگری
بران هزار روپیه افزود کرده اقبال اضافه شش هزار روپیه
نموده مستاجری محال میخواهد چون متصدیان حال از نازخواست
باقی افتادن زر بندوبست پروای ندارند و بظهور نارسائی
دینمعنی نمیرسند صرف بنابر اثبات حسن مجرای خود و حصول
خشنودی مزاج آقا که بمجرد ملاحظه فرد اضافه حاصل میشود
درخواست مستاجر را بحضور حاکم گذرانیده پروانگی گرفته
بندوبست اجاره کرده میدهند و همین که سند و پروانه
حواله مستاجر نمودند طلبی قسط بعمل می آید مستاجر ناکرده
مجبور گردیده از غرض مهاجن ادای طلبی سرکار نموده فی الفور
باضطرار تمام رو داله متصل میشود و هرگاه در مفصل رسیده
کاغذات هست و بود سه چهار ساله را دیده نقصان تعهد دریافت

میکنند یکدفعه هوش از سر رفته و باخته و اصلا خیال بر آبادی و ویرانی
پرگنه گذشته از خریف کردن و بعضی زمین زمیندار و غیره ضبط ساختن
و شهوت نو نعمل آوردن آغاز ظلم و بدعت چند در چند مینمایند و کمالا
زرکشی مد نظر داشته قسمیکه میتوانند شکست تعهد صدر و اخراجات
متفصل میسازد و درین صورت اوّلا فرصت کجا دست میدهد که به
آبادی ملک خواهد پرداخت الا از سختی ملک تحصیل و عمل آمدن
شهوت نو و زیادتی نمود دیته مهاجنی رعایا فرار و پرگنه ویران
و زمیندار اخراب میشود و در جمیع محال کمی کلی رو میدهد که آخر
نوبت به لیلام میرسید

[illegible]

سیوم بعضی اشخاصان ناکرده کار انغیم اند که الا معامله متفصل
هیچ اطلاع ندارند صرف بور علاقه غرض کویان هوس مستاجری پیدا
نموده درخواست اضافه طلبی اجاره محالی میکنند زمینداران چون
مستاجر مسطور را محض نادان دریافت کردند از حیله عمله اتفاق نموده

وبلا

نهب و تعدی

و بدام طمع کشیده بعضی خود را از دست خویش خراب میسازند و اشقیائی
برداشته چیزی بعمله مستاجر میدهند و باقی خود میخورند و ثانی الحال
بحضور حکام از ظلم و تعدی مستاجر مستغیث شده داد بیداد کرده در تا سال
آینده کمی میخواهند و اهتمام ویرانی بر سر مستاجر می نهند مستاجر مذکور
یکی بدادن نقصان اجاره خراب میشود دویم بحضور حاکم وقت متهم به ویرانی
پرگنه میگردد ۴

احوال نفعه خود بند بستی زمیندار

بندوبست زمیندار که تمام ضامنی مهاجن قرار می باید در بادی النظر
دلجمعی از طرف وصول زر موافق بندوبست للعیه لیکن ثانی الحال باعث نقصان
سراسر است و درین بندوبست صرف فایده مهاجن مقصود است چرا که
زمیندار اول نظر بر تاکید حضور بداخل کردن مال ضامنی پیش مهاجن رفته
سوای وجه رسوم مال ضامنی که فی صد بیخ روپیه از حضور مقرر است یکجای
دیگر از طریق سلامی وغیره قبول نموده و اقرار داخل کردن آمدنی
خام در کوتهی مهاجن مذکور بمیان آورده او را به منت و سماجت بنا بر

ضمانت خود رضی میانه اکثری از مهاجنان گماشته خود را بصیغه خزانچی
گری پرگنه قرار داده همراه زمیندار میدهند و اکثری در صدر رکهلا آمدنی
خام میگیرند و هرگاه زمیندار بسبب ضمانت محکوم خود ساخته شد و بوجه احسن
در قابوی خود یافته شد بطریق سود بیته و سلامی تبدیل تمسک و صرفکه و غیره
زیاده از حد فایده خود حاصل مینمایند و یکطرف وجه رسوم مالضامنی
مقرری میگیرند درینصورت زمینداران بنام خساره رسوم مالضامنی
و سود بیته و غیره مهاجنی مبلغی را مشهوت در پرگنه میکنند و لاین باعث
رعایای پر مقدور و قلاش میشوند و هرگاه در پرگنه باقی قرار نهند مهاجنان زر
مالضامنی هرگز از خانه خود نمیکنند الا در پیه سال زمیندار را مبلغی بطریق
قرض میدهد آخر بدعوی زر قرضه در لیلام کردنش زمینداری او مستود
میشود و وقتی که زمیندار در ادای زر قرضه مهاجن از لیلام کردن زمینداری
بخوشی خود نمی پردازد استغاثه که برابر اصل از وجه سود بیته و غیره پرداخته است
آنرا فراموش ساخته بدعوی زر قرضه خود نالش ~~آنرا فراموش ساخته~~ میکنند

پرگنه

میرسانند و بیخیالات تحریر مالضامنی مهاجن صرف بنابر فایده او خیال توان کرد

و وزرای ازین بعضی مهاجن قسمی هستند که بظاهر خود را مهاجن قرار میدهند و در پرده

باشتیاق خرید زمینداری مالضامن زمیندار میشوند و تا ظهور اینمعنی از وجه رسوم

مالضامنی و سود بیاج وغیره انتفاع کل حاصل مینمایند زمینداران غافل ازین

امر بوده خود را از ملک بی اخراج میسازند

دوم از زمینداران بنگاله اکثری نادان و بیخبر محض اند که هیچ از جمله

شعوری ندارند مشغول بعیاشی و لاپروای و فضول خرچی میباشند در صورت

هرگاه خود مختار شده بند و بست کرده بخانه میروند متوجه بعوض شان عیاشی

گردیده اخراجات بیجا اختیار مینمایند و مختار تشخیص و تحصیل و آبادی ملک

نایب و دیوان را میسازند آنها که مالک زر کثیره هستند اصلا متوجه به آبادی نگردیده

زیاده از دستاجری در سبحت تشخیص و تحصیل مشغول میشوند و براه فایده خود

میروند هرگاه مالگذاری صدر ادا کرده بنابر اثبات حسن مجرای خود پیش زمیندار

بیکجز لطریق کفایت میرسانند چون زمیندار لامرقوم از کار خود خبر ندارد باقی

بیکجز کفایت را غنیمت دانسته نایب و دیوان را کفایت شعار و خیرخواه واقعی

خود انگاشته زیاده از سابق مختار میسازد در سال دوم خواه سیوم خساره

بلکه در مالگذاری صدر و نظر بود جدید زمیندار مزبور مجبور شده
از مهاجن قرض کشیده مالگذاری سرکار می‌پردازند و نایب دیوان رد
تبدیل می‌سازند عوض دو رشمار سه چهار سال همین که قرض هم دست
نمی‌آید باقیدار سرکار می‌شود و ملک خراب گردیده از جمع می‌افتد آنوقت
لهذا با کیفیات حاکم وقت لاچار گردیده به نیلام کردن زمینداری
مستعد می‌گردد در آنوقت اگر کسی خریدار معتبر پیدا شده زمینداری را
خرید نماید و از خانه خود زر برآورده شکست ریخته را آباد نموده به آباد
بپردازد در عرصه دو سال البته آباد می‌تواند شد و الا غور شود که در
حالت بیداد گردیده همچنین خریدار آخر مجبور از رها کردن
واجب می‌شود

٦ سیوم سوانح زمینداری هر یک زمینداران فیمابین مخلوط است
وقتی که در ملک آنها آدم از طرف حاکم وقت نباشد از دست
تظلم زمیندار کلان کار علاقه زمیندار کوچک ابتر می‌شود و همیشه
نالش آن به حضور می‌رسد دیگر اینکه هم چشم و برابر اند در قضیه جد
مجدد فوج کشی اختیار کرده باعث خرابی رعایا و ویرانی پرگنه می‌شوند

او

اهل معامله بتعداد و غصه اصلا خیال مر خرابی ملک و مفلسی حضور نمیدارند

آخر داد و بیداد عمده طرفین نوعی روبکار میبود که باعث کاهش حضور

و رعیت و هم کم فایده سرکار میگردد و مانند اینها ظهور را معین هم باعث

ویرانی ملک و نقصان مالواجب سرکار است

چهارم دور شدن ادنی الکوتی از زمینداران دیه ها هیچ حصه معمور است

در حالت خودبندوبست و مختاری فیمابین تعداد پیدا کرده و جکنند

و داد و بیداد را بحضور میرسانند و باعث ترکا مراعلات و ملک را خراب

میسازند

احوال بندوبست متعهدی

بندوبست متعهدی که قبولیت مبلغ از زمیندار او نوکر نموده میگیرند

و بدان شرح و سخط متعهدی از عهده‌دار نوشته میبود و در عهد سلاطین

سلف بسیار پسند و مروج بوده و درین بندوبست بجز آنکه متعهد ما کرده

کار ما خیانت شعار باشد قباحت دیگر پیدا نیست و در بندوبست

مستاجری و متعهدی همین قدر تفاوت است که در نوشت خواهد اجاره

دلالی حرف بالاستحقاق و بلا عذر مرقوم میگردد بنابرین بسبب آنچه در نفع و نقصان خود
مختار می باشند و تا زمانی که هیچ عذر او در ادای زر قبولیت مسموع نمیگردد و خلاصه
مضمون نوشته خواند منبعی آنست که زر قبولیت زمیندار از تعهد دار الوصول نماینده
میگیرند که اینقدر مبلغ موافق قبولیت بذات معرفت زمیندار سربراه کرده رسیده
لازم گشته وصول نموده داخل سرکار خواهیم ساخت نظر برین تعهد دلالی لازم است
در مفصل اگر از بندوبست صدر جاپور لا انفرقه باشد بحاکم اطلاع دهد خدا نخواسته
آفت ارضی و سماوی رو دهد آنزاهم با اطلاع از حاکم مختار است خودکسه تا بوسه شعر
دعنا داشته با امین فرستاده تجویز نموده در حالتی که آبادی ملک منظور دارد
بتجویز موافق مناسب در کمی نقصان آفت مجرا میدهد و الا تعهد دار احاکم حرکت
که وجه کمی را منهوت کرده از رعایا بگیرد در هیچ صورت لا بودن تعهد دلا
رسیا و منتدیم احوال است بود مفصل بجز و اضح می شود و زمینداران هرگز
نمی توانند که از کردن منهوت نو و غیره بدعت ها دست اذیت بر رعایا دراز
نمایند خواه منجمله زر موصوله سرکار تا لغایت مالواجب سرکار حبه تصرف خود آید
و فی الحقیقت آنچه بکار آبادی ملک واله آید بندوبست منعهد است و تقسیم بران
کرده می شود که در اخراجات هم از جهت بندوبست اجاره دلالی و رسوم
ما لضمانی که بحالت بعض خود بندوبستی زمیندار ادادن واجب میگردد

درعوض

در تقرری سه مذبور عهده دار از حضور بتجویز کفایت بعمل آید و غالب که در قرار یافتن
اضلاع کلان و معین شدن صاحبان سلیم الطبع و زبان دان و همراه رفتن
متصدیان امانت دار و واقف کار بتجویز حضور و فرستادن صاحبان
ضلع متعهدان امانت که از سلیقه شعار و اما استصواب متصدی مذکور در مفصل
و همیشه خبر گیران ما بین لا احوال مفصلات بدعتهای چند و چندی که لاحق حال رعایای
مفصلات است بجد رفع شود و یا حسن وجه تحقیقات زیادتی اخراجات بکفه نیز بعمل آید

احوال بندوبست امانی

بندوبست امانی و حسب الوصول بمعنی واحد است که نظر بر آبادی مفصل محالات
بطریق امانت تفویض عاملان متعهد می شود و عامل مذکور در مفصل رفته تردد
شایسته یکی در ده به آبادی محال سعی موفوره بعمل آورده زر خزانه را ماه بماه
در سال می نماید اگر به نسبت سال گذشته زیادتی در ارسال خواه افزونی رونق کنه
و رفاهیت رعایا نزد متصدی خالصه متحقق شود در سال دیگر هم عامل مذکور را
بحال داشته بدیانت و لایق در سالی مشهور میگردند و در حالت نوع دیگر تغیر کرده
بای [illegible] ساخته از تغلب و تصرف آنچه ذمه او اثبات میرسد آن را میگیرند
و آینده در بار رسانی و خیانت کاری بخصوص متصدی قرار می یابد و این قسم
بندوبست را ناظمان سلف اکثر بخواهش و اقربایان خود تجویز میفرمودند

و بر اظهار آنها اعتماد داشته برعایت از محاسبه معاف میداشتند

فصل نهم در دانستن عقاید ناظمان سلف که بانتظام امورات ملکی بعمل می آوردند

اول ناظمان سلف یک کس را بعلاقه دو کار مقرر نمی نمودند چرا که انسان دل واحد دارد هرگاه چیزی بطرفی و چیزی بطرفی رود حواس را از دست میدهد درینصورت از باختن حواس خرابی هر دو علاقه او متصور و نوعی که باید بخبرگیری کارهای متعلقه خود نمی تواند رسید

دوم اگرچه در سلطنت هندوستان نظر بر مزید احتیاط اجرای جمیع کاروبار مالی و ملکی سندی و اسنادی باطلاع اهلکاران چندین شقی دفاتر بسیار مقرر است و درین مقام اظهار تفصیل آن جز تطویل کلام فایده دیگر ندارد لاکن ناظمان سلف و متصدیان سابق در اجرای امورات مالی و ملکی بنسبت دیگر سررشته جات دو سررشته را مقدم میداشتند یک سررشته دیوانی و دوم سررشته امانت که هر دو بمطابقه جاری می بودند و چالان خزانه وغیره که از متفرقات می آید دو قطعه یکی در دفتر دیوانی و دومی بسررشته امانت داخل میشد و جمیع اسناد اخراجات نیز بدون دفتر امانت اصلا جاری نمیگردید درینصورت نوعی تفاوت رو نمیداد

سیوم ناظمان سلف در تقرر متصدی خالصه که مدار انتظام جمیع کارهای مالی و ملکی و اجرای امورات ملکی تعلق باو میداشت باعتماد مزید و احتیاط کامل بعمل می آوردند و بعضی را از ملازمان قدیم که بوجه امانت و دیانت اوقع مکرر بامتحان میرسید بس لازم مقرر می فرمودند

یا آنکه

تا آنکه متصدی از خاندان عمده باشد و آبا و اجداد او در امانت و دیانت
و نمک حلالی نیک نام می‌مانند و خود نیز در رسائی معاملات ملکی سلیقه کلی
میداشت تلاش کرده کار سرکار خود سرافراز میگردیدند چنانچه نواب مهابت
جنگ مغفور که دانای عصر بود بعد فوت نادی رایان بهیرو منتقب یا وصف
حاضر بعض متصدیان دیگر مثل مهاراجه مهیندر و دلپت رام بهادر و راجه
راج بلبهه و راجه سکت سنگه وغیره مهاراجه کیرت چند خلف رای
رایان عالم چند را از بنارس طلب فرموده کار دیوانی خالصه شریفه
سرافراز ساختند

چهارم متصدیان خالصه شریفه سوای جاگیرات و مشاهره مقرری حضور گرفتن
زر نیلام و نذورات وغیره که ممنوعات معمولیست اصلا اقدام نمیکردند
و از تعلقه و زمینداری وغیره هیچ نمیداشتند هر متصدی که تعلقات و دیهات
میداشت تا طمع کل نظر بر مزید احتیاط او را بکار متصدی گری خالصه سرافراز
نمی فرمودند که دزد را پاسبان کردن بعید از فراست است بلکه مردمان بنگاله
را که اکثر از زمینداران خویشی و قرابت میدارند و بسیاری جو فروش گندم نما
و از جوهر غیرت مایوس بوده بزود فریبی مشهور اند بتقدیم این کار هرگز
تجویز نمی ساختند پنجم هرگاه متصدی خالصه از اهلکاران متصف برشوت

میگیرد بخوبی محکوم آنها میگردد و از خجالت رشوت خوری در هیچ امر ولایت
افعال نامناسب عمله مفصل نمی توانند کرد و نظر بدین اهلکاران مفصل وقتی که در
متصدی خالصه را بدام طمع خودها گرفتار می سازند از دلجمعی کامل در مفصل رفته
دست تظلم دراز می نمایند و مبلغی را بنام دربار خرج و غیره منفعت کرده
خاطرخواه از رعایا میگیرند و جای دیگر روپیه بدست می آرند هشت آنه بمتصدی
خالصه رسانیده باقی هشت آنه خودها خورد و برد می سازند درین حالت
ملک خراب میشود و بخزانه سرکار باقی می افتد بنابرین ناظمان سلف
در تقرر متصدی خالصه احتیاط کلی بعمل می آوردند ششم حکام سلف
اهلکاران را همیشه بمیزان دانش می سنجیدند هر کس که از مداخل وجه
مقرری حضور مخارج خود زیاده میداشت بمجرد دریافت اینمعنی در بلاکش
آن می پرداختند اگر از خیانت و تغلب و تصرف اهلکاران مطمود بثبات
میرسید سزای کردار میرسانیدند و بحالتی که فضول خرج متحقق میگشت
آینده در کارهای عمده دخل نمیدادند و معزول مینمودند شخصی که بر مداخل
و مخارج خود نظر ندارد بکفایت دیگری کی خواهد رسید بلکه درهمین
حالت هوسی آخر نوبت بخیانت خواهد رسانید
هفتم ضابطه ناظمان سلف چنین بود که اهلکاران را اکثر تغیر و تبدیل مینمودند

دوفرید

و فواید این ترتیب بران ملحوظ خاطر میداشتند که هرگاه تغییر و تبدیل بمیان
خواهد آمد جوهر امانت و دیانت و رسائی هر کس بامتحان خواهد رسید و در
دل جمیع نوکران خورد و کلان مخاطره فهمیدن محاسبه متمکن خواهد گردید
آنوقت از هراس اینمعنی تغلب و تصرف بعمل نخواهند آورد و در روز محاسبه
همیشه مد نظر داشته احتراز از ممنوعات خواهند کرد و علاوه برین کسانیکه
منصوب اند بمخاطره معزولی از جاده احتیاط پا بیرون نخواهند گذاشت
و بیکاران بتوقع سرافرازی بتبدیل شده بطرفی نخواهند رفت الا شخصی که
بامتحان مکرر رسیده گرد در امانت و دیانت ثابت قدم دریافت میشد
از تغییر و تبدیل معاف هم میداشتند

هشتم بحضور ناظمان سلف اگر نارسائی کسی از اهلکاران در امری بظهور میرسید
خوده دستی صاحبان حاضر حضور از تغلب و تصرف اهلکار باظهار در آورده فی الفور
او را از کار لاحقه معزول ساخته پای محاسبه کرده بوجه احسن از تنقیح و تفحص دریافت
احوال می نمودند اگر فی الحقیقت نارسائی آنکس ثابت میشد از درجه اعتبار
موقوف ساخته بکار روا مقرر نساختند و در حالت اثبات شدن تغلب
و تصرف موافق تقصیر سزا میدادند که دیگر اهلکاران عبرت گیرند و در صورتیکه
تفاوت الشخص ثابت نمیشد لاسیما بان ممتاز فرموده بکار لایقه سرافراز
می نمودند و غرض گویان را که از ممر عداوت خوده شوم طبعی در حق او گفتگوی

کرده بودند بقدر درجه بهیچو بسندی رود فعی میدادند که آینده کسی مرتکب
دروغ گوئی و رخنه پردازی نگردد

نهم در عهد ناظمان سلف هرگاه کسی در حوالات مستاجری کوایم محال
باقبض اضافه میداد دیوان خالصه در گذرانیدن آن بحضور ناظم
یکدفعه جرأت نمینمود و قدری بهر صورت خاطرجمعی خود میکرد در حوالت
بود بحضور گذرانیده احوال میشود تا آن اطلاع میداد و هنگامیکه
ناظم پسند نموده بدستخط منظور میرسانید بندوبست کرده میداد
و از مستاجر مرقوم مچلکه میگرفت که وجه اضافه را در مفصل متهوت
نکنند و از ترددات شایسته بزیادتی آبادی و تدبیر زراعت و افزونی
مالواجب سرکار کوشد و خود متصدی خالصه همیشه خبرگیران احوال
اهلکاران مفصل می بود که کسی بحکم حضور در برگنات متهوت نو
وغیره کرده موجب اذیت رعایا و ویرانی ملک نگردد با وصف احتیاط
بکار حفظ نخواسته اگر نوعی بدعتی کسی از اهلکاران در مفصل ظاهر میشد احوال
آن باطلاع ناظم در آورده بزودی سزای واقعی میرسانید که دیگران عبرت گیرند و
با وجه آن وقتی در مالات بندوبست اجاره عمری باقی و ادای حواله از بدعت کسی در مفصل
بحضور ناظم ظاهر میشد و در تحصیل و مولت متصدی خالصه نارسائی گردید تغیری او میرسید

دهم چون مرکب حکومت و ریاست موجب خلل انتظام جمیع امور ملک و ملت

نظر ابراهیم

نظر بر مراتب بادشاهان سلف در هر صوبه که صوبه دار مقرر می فرمودند تمام
اختیار همه امورات جزو کل را بدست او می سپردند که بمختیاری خود در نظم و نسق
جمیع مهمات میکوشید مگر برای دریافت و اطلاع حسن و قبح حرکات و سکنات
صوبه دار مذکور سوانح نگار و وقایع نگار از حضور پرنور در هر صوبه متعینه فرموده میماند
که از همه رو داد بلاناغه فرد سوانح و وقایع ارسال حضور والا مینموده باشند

یازدهم ضابطه حکام سلف چنین بود که سوای اهلکاران مقرری کار دیگر کس را
که از معاملات مالی و ملکی اطلاع واقعی میداشتند و عاقل و رسا و متدین و نجیب
می بودند بلا تقرر علاقه کاری در خدمت خود حاضر میداشتند و در خور حوصله
و کدخدائی آنها بچیزی بطریق مشاهره مقرر کرده میدادند که نوعی محتاج شده تا ذیل
احوال ملوث بتلاش دیگر نگردند و از آنها اقرار میگرفتند که گفتگوی غرض احدی
از اهل معامله را مسموع نسازند و گاهی بر زبان نیارند و آنچه از اخبارات و وقوعی و
سماعی بصحت دریافت نمایند بلاتفاوت بروقت اطلاع میداده باشند و در اجرای
معاملات مالی و ملکی هرگاه هرچه استفسار نموده موافق فهمید خودها احوال آن وقوع عن
صاف صاف بلاتفاوت بعرض رسانند و نوعی غرض خودها در سرانجام امر منظور ندارند
از تقرر اینها غرض خلاصه مرکوز حکام سابق بر آن بود که آدمان علاقه دار نظر بر
عرض خودها در حالت اظهار احوال اکثر بتمهید شایسته یک را بد قرار داده غرض
خود حاصل می نمایند در این صورت شخصی که بی‌غرض عرض خواهد نمود عند الاستفسار سخن صاف
از وی بلا ریب خواهد رسید و صلاح ملک خواهد دانست و بتمهید اخبار دروغ هر گفته معلوم خواهد شد الا از آدم معتبر واجب میداشتند

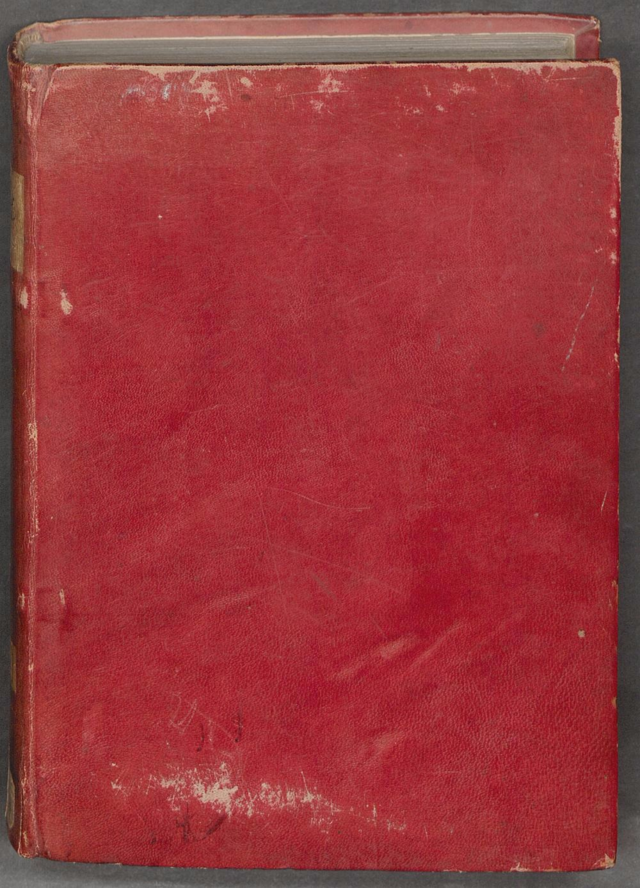


343 Blatt, davon

318 beschriebene Bl.

Die ersten drei u. die letzten vier Blatt unbeschrieben u. nicht gezählt, Bl. 29b, 44b, 51b, 53b, 58b, 59a, 68a, 105b, 106a, 190b, 217b, 218a, 276b, 286a, 296b, 309b, 318b unbeschrieben.

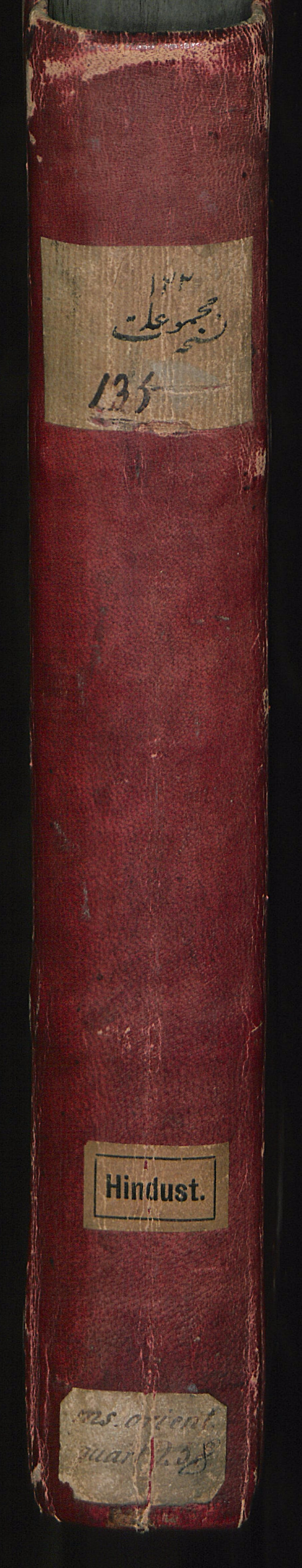
Koll. 8. 10. 1976











١٣٢
مجموعلت
135
Hindust.
ms. orient. quart. 38

Nr. 2.

ذکر حقایق زمینداری بردوان در سه جزو

